حقّ الیقین

یہ کتاب خاص مذہب امامیہ کے لیے چھاپی گئی کوئی شخص
حضرات اہلسنّت سے اس کتاب کو ملاحظہ نفرمائین

اطلاعاً التماس کیا

یہ کتاب مستطاب عقائد خمسہ یعنی توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد مین مصنّفات سے جناب خاتم المجتہدین شیخ الاسلام والمسلمین اخوند ملا محمد باقر بن محمد تقی المجلسی الاصفہانی کے ہی بکمال رزانت و متانت و استقصای ادلہ عقلیہ و نقلیہ و حجج قاطعہ و براہین ساطعہ کتب معتبرۂ اہل سنت سے ہر بحث کو لکھا ہی خصوصاً مبحث نبوت و امامت و معاد اور جو متعلقات مبحث معاد ہین ایسا شافی و کافی ہر ذی استعداد و عامی کے لیے تحریر فرمایا ہی کہ ما فوق اسکا متصور نہین فجزاہ اللہ عن جمیع المسلمین و رفع درجاتہ فی اعلی علیین فی جوار الائمۃ الطاہرین سلام اللہ علیہم اجمعین

واضح ہو کہ یہ کتاب بعد تحریر بحار الانوار مصنف علیہ الرحمہ نے لکھی ہی اور آخر مصنفات سے علامۂ موصوف کے ہی

بحسن اہتمام سید عبد الحسین و مرزا محمد مہدی عفا اللہ عن جرمہما

مطبع جعفری واقع لکھنؤ نخاس جدید مین چھپکر تیار ہوئی

سنہ ۱۳۰۱ ہجری

تبیان الاخبار

للشیعۃ الامامیۃ الاخیار

اس مطبع جعفری سے یہ اخبار فیض آثار منبع اسرار و مجمع انوار واسطے افادہ مومنین اخیار و تفریح قلوب شیعیان ابرار کے
مہینے مین دو بار دو حصوں مین بقدر ۱۶ صفحہ کے چھپکر مومنین با یقین کی خدمت مین روانہ ہوتا ہے —
حصہ اول مین عمدہ مباحث علمی اور مطالب مفیدہ متعلق تہذیب الاخلاق اور کبھی کچھ حکایات و محاضرات و لطائف اور وقتاً فوقتاً
رد مذاہب جدیدہ درج ہوتے ہین —
حصہ دوم مین مسائل ضروری و فتاوی و تخطی مجتہد العصر و الزمان جناب مفتی آقا سید محمد عباس صاحب شوشتری دام ظلہم العالی طبع ہوتے ہین
قیمت سالانہ پیشگی امرا و نوابان و تعلقداران سے دس ۱۰ روپیہ اور مابعد پندرہ ۱۵ روپیہ — اور دیگر مومنین شایقین سے چھ ۶ روپیہ پیشگی اور مابعد
نو ۹ روپیہ قرار دی گئی ہے —

رطب العرب

یہ دیوان عربی تصنیف استاذ الکل فی الکل ہادی الوری اسلے خیر البدل حسان زمان سحبان دوران مجتہد العصر مفتی سید محمد عباس صاحب
شوشتری دام ظلہ العالی عنقریب مطبع ہذا سے چھپکر انشاء اللہ ملاحظہ اہل علم و فضل مین آئیگا —

سفینۃ النجاۃ

یہ کتاب ادعیہ و احراز مین نہایت معتبر اور مستند ہے — پیشتر ازین بوجہ کثرت شایقین چھپ چکی تھی چونکہ دریں ولا بوجہ ندرت و
کمیابی اکثر مومنین اُسکے استفادہ سے محروم رہتے تھے لہذا بقدر وسعت و طاقت تصحیح اغلاط سابقہ کی گئی اور جسقدر دعائین
ناتمام متن مین تھین اُن سب کو تمامہ درج متن کردیا ہے انشاء اللہ المستعان عنقریب اس مطبع سے چھپکر شائع ہوگی —

صحیفۃ الرضا علیہ السلام

اسمین خاص وہ احادیث ہین جو حضرت امام رضا علیہ السلام نے اپنے آبائے طاہرین کے ذریعہ سے منقعن جناب رسالتمآب سے
روایت کیہین چونکہ نسخہ اسکا کمیاب اور شایقین و طلاب اکثر خواہان رہتے تھے لہذا تصحیح مہا امکن اس مطبع مین چھاپا گیا اور قیمت فی نسخہ ۲ ؁ قرار دیگئی ہے

اعلان

حضرات مومنین شیعہ کی خدمت مین گزارش ہے کہ راقم نے خاص کتب دینیہ امامیہ کے چھاپنے کا قصد اپنے مطبع مین کیا ہے اگر شیعیان
ائمۃ الطہار اور موالیان حیدر کرار سلام اللہ علیہم آناء اللیل و اطراف النہار بموجب آیۂ کریمہ تعاونوا علی البر و التقوی اعانت خاکسار صرف اسیقدر کہ
جو کتاب طبع ہو دست بدست خرید فرمالین تو آیندہ انشاء اللہ المستعان بموجب تصمیم عزم و استحکام قصد یقینی متصور ہے —
و دیگر واضح رہے کہ کتاب مطبوعہ طہران و بمبئی و مطبوعہ مصر و کلکتہ و لکھنؤ خواہ کتب قلمی فریقین کی جو نادر الوجود ہین انشاء اللہ بذریعہ راقم
دستیاب ہوسکتی ہین اطلاعاً عرض کیا ؎

العبد الفقیر الی اللہ
محمد علی کان اللہ لہ و حقق آمالہ از لکھنؤ نخاس جدید

حق الیقین

از مصنفات خاتم المجتہدین آیۃ اللہ فی العالمین مولانا محمد باقر بن محمد تقی المجلسی اسکنہ اللہ فی
اعلیٰ علیین فی جوار ائمۃ الطاہرین بتصحیح و مقابلہ با چند نسخ قلمی و نسخہ مطبوعہ سلطانی

در مطبع جعفری واقع محلہ نخاس لکھنؤ بسن جدید مطبوع طبائع مومنین گردید

هذا کتاب حق الیقین
للعلامة الاجل مولانا
محمد باقر المجلسی وهو آخر
مصنفاته طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف
العارفین وفخر النبیین محمد وعترته الطاهرین الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین
اما بعد خامهٔ شکسته زبان و بیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن
محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفحات قلوب و صحائف الواح طالبان مناهج حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلائل عقلیه و نقلیه ظاهر
و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان را که چشم و چراغ اینجهان و علت غائی آفریدن آنست برای معرفت و عبادت
خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نماید و بلذات فانیهٔ این دار غرور مغرور نگردیده بوسیلهٔ این دو حبل المتین خود را
بسعادت باقیهٔ آخرت رساند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف
در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمانست و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین ایمانی نمی‌شناسند و قلیلی که از ناقص چند اشتغال نموده‌اند و در گرفته اند بنظر تحقیق
در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفا کرده قدم از درکهٔ سافلهٔ گمان بدرجهٔ عالیهٔ یقین و اذعان نگذاشته اند اگرچه این فقیر در کتب مبسوطهٔ عربی و فارسی این
مطالب عالیه را به بینات وافیه و دلائل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشتغال یا
یا عدم قابلیت ادراک از آنها انتفاع بسیاری نمی‌یابند لهذا این فقیر اراده نمود که درین رسالهٔ مختصر کافیه عمدهٔ آن مطالب عالیه را به بیانهای اوضح و تقریب
بافهام ایراد نماید بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مرام بانجام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان
ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلی حضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف
ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجأ سلاطین کامگار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی آیین افروز
محفل عدل و داد شعلهٔ جانسوز نهال جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای والای شرع متین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصنف فقه
السلطان العادل ظل الله فی الارض ... یرفع درجات من نشاء و مصداق آیهٔ کریمهٔ یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادرخان مد الله ظلال جلاله علی مفارق العالمین و
متع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین صلوات الله علیه وعلی آبائه الطیبین الطاهرین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول
طبع اقدس گردیده مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیه او و اقرار
بحقیت انبیائی که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلائق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصاً پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله صلی الله علیه

و آله و اقرار بانچه آنحضرت از جانب خدا آورده است ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حقتعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب در ضمن چند باب ذکر کرده میشود **باب اول** در اقرار بوجود حقتعالی و صفات کمالیه و سلبیه است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویداتر است برای که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت آن و عجایب و غرایب خود و در صنعتی که در هر یک از آنها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بخود بهم نرسیده اند و کسیکه اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچگونه نقصی در صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلائل تفصیلیه چند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید **دلیل اول** آنکه هر مفهوم که آدمی تعقل مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی علتی بودن آن در خارج واجب است او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن محالست او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجب است بودن و نه ممتنع است بودن او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن در نظر بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس گوئیم که با هم ملاحظه کنیم هر یک یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها روا است چنانکه بدیهی بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن ببدیهه عقل محالست همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزا علت وجود دیگریست الی غیر النهایه و علت مجموع مجموع علل اجزا است گوئیم که هر یک بشرط وجود علت واجبست وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است هر گاه واجب الوجود نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید **دلیل دوم** بعضی از محققین گفته اند که چنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند زیرا که محال است عادةً که عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا همه غلط کنند پس هر گاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته یقین برای اکثر مردم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضا اتفاق ایشان دلیل است بر آنکه این مقدمات یا بدیهی اند یا نظری اند و دلائل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت است **دلیل سوم** معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را بینا کردن و ماه را بدو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان و یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید که خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حقتعالی در قرآن مجید اشاره بآن فرموده است کافی است بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطور اند چنانچه حقتعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمینها را هر آینه گویند که خدا آفریده است و باز فرموده است أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضا فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نموده اند و اقرار بصانع و تنبیه بر این معنی آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسائل ظاهر کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود می برند و اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است و یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگر چه در ظاهر حال

منکر وجود مبدأ اند اما با قطع نظر از تحقیق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترف اند و لهذا اختلاف در وجود مبدأ از هیچ عاقل معتد به مردی نیست توضیح کلام
درین مقام آنکه باتفاق شرع و عقل و بنصوص برهان و نقل حضرت حقتعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات او بلحاظ عقل محیط گردد
اما بواسطهٔ رابطهٔ اضافی که میان مالک و عبید متحقق است و بجهت علاقهٔ اضافت رحمت بیت الغنا که زلال الطاف از ینابیع علم و قدرت و مجاری حکمت
و ولایت پیوسته جاری است در نهاد جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است اذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام صدور و وقوع
وقایع و وقت اضطراب و قلق بی سبق رویت بی اختیار و فزع بدرگاه دارندهٔ خود می‌آورند و توجه طبیعی که تأمل و تکلفی در آن نیست و از این جهت بحالت مظهر
استجابت دعا میباشد چنانچه آیهٔ کریمهٔ امن یجیب المضطر اذا دعاه بآن ناطق است و از عاج حیوانات عجم در درگاه عروض خوف و گرسنگی ایشان در حال
استسقا در هم و هراس بحقیقت از این قبیل است لهذا طوائف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان در هر زمین زاد و بوده اند خلاف در وجود مبدأ
از هیچ عاقل مردی نیست بلکه بحال خلاف احوال و صفات او است و فخر رازی از شخصی نقلکرده است که در بعضی از سنه خشکسال عظیم و قحط شدید
بهم رسید و مردم برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند دعای ایشان مستجاب نشد آنشخص گفت در آنوقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهوی مشاهده کردم
که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید آنرا خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر حرکت داد و ناگاه ابری پدید
و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب [illegible] سایل احوال لطف نقلکرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای
خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقلکرده اند که گفت کبکی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من متوجه او شدم
بچه را گذاشته گریخت من بچه اورا گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو بسوی آسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحضرت حقتعالی
میکند ناگاه کودالی پیش آمد و من در آن کودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها
در این مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدأ بمرتبهٔ وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست **فصل دوم** آنکه حقتعالی قدیم و ازلی و ابدی است
و عدم بر او محال است همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب
الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب و لازم ذات او است و محال است که از و منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه
اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محال است **فصل سوم** آنکه خدا قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت
قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق همینها بوده و اگر خواهد بود اضعاف آنچه آفریده است از آسمانها و زمین
و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور در کارها نیست و چنان نیست که تأثیر او
در اشیا مانند اثر آتش باشد در سوختن آتش و در هر ممکن که اراده حقتعالی بایجاد تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است که انما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده حقتعالی تعلق بما سوی قبیح نگیرد و دلیل بر این مطالب آنست که مذکور شد اتفاق
کرده اند ارباب عقول و ادیان آسمانی مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست **چهارم** آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او
باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل آگاه است بآنچه تا ابد بهم رسد جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها
و برگ درختان و ریگ بیابان و [illegible] جانوران از علم او بیرون نیست زیرا که خالق همه چیز او است یا بواسطه یا بیواسطه و هر که باراده و اختیار از روی حکمت
چیزی بیافریند البته بآن چیز و صفات و آثار آن علم دارد و باید که قائل این مقدمه نهایت [illegible] دارد و دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد به همه چیز مساوی است دیگر
آنکه همچنان که [illegible] و واهب علم آنها و جمیع کمالات آنها او منتهی میشود و کسی که همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد پس خدا مقدس

او اشاره بهمین دلائل در سه کلمه قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیاء را آن کسی که همه چیز را آفریده
واوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال او
میرساند و او داناست بخفایای امور و کسیکه نیک تامل کند در غرائب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و در حرکات مختلفه آنها بر
قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بکمال آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها با یکدیگر و آلات
و ادوات اغذیه و تنمیه و ادراک حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در آنها نوشته اند و بعشری از اعشار آنها پی نبرده اند
بعین الیقین میداند که چنین خداوندی که هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امری عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و آیه که اشاره باین است دارد و باید دانست
که علم او ازلی و ابدی است و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و بیهوشی که مقدمه خواب است در او محالست زیرا که اینها همه
عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب قبیح ثابت شد معجزه حقیت پیغمبران
علیهم السلام و اوصیا ثابت میشود چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بد
لائل عقلیه نیست و لهذا در بسیاری مقام کلام را بسط ندادیم پنجم آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی است از آوازها و آنچه دیدنی است از دیدنیها
بی آنکه او را آلت شنیدن و گوشی بوده باشد و بی آنکه او را آلت دیدن چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن
خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خود خواهد بود و او کامل من جمیع الجهات است و علم او بآنها [illegible] بوجود آنها [illegible] آنها میداند
پیش از آنکه در وجود آنها بیاید و این صفت بعلم بر میگردد و چون [illegible] ذکر کرده اند شاید حکمتش آن باشد که در
ضمن آنها رد بر کسی میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون [illegible] است تخصیص بسمعیات و بصریات این صفت را از مطلق
علم تخصیص کرده اند [illegible] صفت علم است ذکر آن
ثمره ندارد ششم آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است مراد از حی صفتی است که از آن آثار و دانائی آید چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است
پس صفت حیات نیز او را خواهد بود و اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی [illegible] صفتی عارض او گردد
و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد هفتم آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از روی اراده و اختیار از او صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده
و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده آن را
تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض
نمیباشد پس بمحض علمی که حق تعالی دارد که فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود در آن وقت لهذا متکلمان امامیه
گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده که اراده ما ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در
این باب سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و او را
افعال مجبور نیست هشتم آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی یا زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله
ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمانها میکند و ملائکه میشنوند و وحی میآورند یا بایجاد نقوش میکند در لوح
سماوی و ملائکه میخوانند و وحی میآورند و ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیاء و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات
فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات بهرچه خواهد اراده و این

قدیم ندو چون دانستی این صفت را ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حقتعالی و انزال کتب و وحی بها الهی بر این است و کلام خدا که قرآن مجید
و سائر کتب آسمانیست همه حادث شده و علم حقتعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قائلند باطل است و نیز باید دانست که
حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبائح منزه است و دروغ مصلحتی که بعضی روا دانسته اند
باعتبار ارتکاب عمل قبیح است و این از عجز ماست که اگر ما نتوانیم که مفسده کلام را بسبب دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین
و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حقتعالی صادق است و در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جمله ضروریات دین است و نیز باید دانست که صفات کمالیه الهی عین
ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت وجودی نیست که قائم بذات او باشد بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات است چنانچه در باذاتی است
و صفت قدرت که وجود لیستند عارض آن ذات شود در حقتعالی ذات مقدس او قائم مقام جمیع صفات است و همچنین در سائر صفات کمالیه ذات او قائم مقام
همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زائد بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم
باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن نیز خدائی دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و این
محال است چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حقتعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه
حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات
زائده پس مقارن گردانیده است او را بصفات و هر که او را مقارن صفات ساخت پس اعتقاد به دو خدا کرده باید و بی در ذات خدا قائل باشد هر که این اعتقاد کرد
دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خدا است و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او
آنست که صفات زائده را از او نفی کند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت
و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی این صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حقتعالی عالم و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره
و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی ابدی و چون بعضی از این صفات بعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد آنها اختلاف کرده اند
و همه بیکی بر میگردد چنانچه مذکور شد باب دوم در بیان صفاتیست که از حقتعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث است اول آنست که او یگانه است شریکی ندارد
در خداوندی و در خلق اشیا چنانچه مجوس بیزدان و اهرمن و نور و ظلمت قائل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانچه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده
بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و بدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود
و انتظام احوال آن دلیل وحدت اله و مدبر آن میشود و هر گاه تعدد کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون
تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد با این وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر
بمنزله یک شخص است چنانچه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی
دیده بصیرت و اعتبار بگشاید و نظر در سراپای عالم بر آید منفتح آن که عالم روحانیات است تا منتهی که عالم جسمانیات است همه را یک سلسله مشتبک منتظم بیند بعضی
در بعضی فرو رفته هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری که یک خانه است و هر صاحب بصیرت با قدره مخفی نیست که این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت
انتظام نپذیرد و چه نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد حقیقی نیست بواسطه آنکه مصدور صدور مختلفه است پس مناسبتی
و سنخیتی میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اخوات آن متفطن شود و معلوم گردد که همچنین وحدت و انتظام که در اجزای
عالم واقع است جز بوحدت صانع نمیتواند بود چنانچه مضمون کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبنی بر آنست و اهل

اعتبار را اولی الالبابی کافیست که ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تمام شد
سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی فطری است حدوث نیز بدیهی فطریست و حکیمی و یگانگی او و اند و سقیم یگانگاه اند
و اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است اکثر ثنویه نیز بدو اصل قائل میباشند و میگویند که نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن بهم رسیده است حادث است
و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تأملی کنند اذعان بحدوث مینمایند و ترهات این ایشان هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را
بالبدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدای دیگر میبود میبایست کتابها و رسولان
او نیز بتو برسد و باید و اینها قاطع است زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خداوند صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت
و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود میبایست پیغمبری از او بیاید و ما را آشنا سازد بعبادت خود و دلالت کند پس یا قادر
نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات در واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند اند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند
از آن واضح تر است که احتیاج ببیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است دوم حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را
مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و
اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست
زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و واجب الوجود بالذات است
و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج
است باجزا و او را مکان و جهت نیست زیرا که هرچه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت
و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی برای او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیات است سوم آنکه صانع عالم مثل و نظیر ندارد چنانکه
فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد
و در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفرید و خلق
عالم را با ایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان او است چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست بدیده سر و ادراک
او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است و آنچه توهم میکنند که بر خلاف
این وارد شده است یا تأویل است و یا دلالت بر ادراک بدیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند نه بیند او را دیده ها بمشاهده عیان لیکن میبیند او را
دلها بحقیقت های ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف
مکونات و افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن
تو است و حق تعالی فرموده است که ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار اوست
و فرموده است لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکند او را دیده ها و او ادراک میکند دیده ها را و در احادیث
وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر و ایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد مثل شنیدن و بوییدن
و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود

مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از
مقولات که نه عرض است نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حقتعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست و مجمل سخن در این باب
آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است اگر حادث باشند حقتعالی پیش از عروض این صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از و منفک شوند بعد
از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر چه آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست
و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حقتعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه
بوده باشد و این صفت کمال حقتعالی نیست که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که
مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است هرگز از حقتعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حقتعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد
زید درین روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر گردن هرگاه خلاف مصلحت باشد بعمل
آورد نقص او خواهد بود نه کمال او و چنانکه گفته اند که صفت ذات آنست که حقتعالی بآن معروف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنست
که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و بجهت قدرت چنانکه
حقتعالی قادر بر هر ممکن است و بعجز از هیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفرید بجهت مصلحت و خلق نکرده و
بعد از خلق کرده و پیشتر خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک از اینها
موجب تغییر در ذات مقدس الهی و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است
و هر چیز را در خور قابلیت داده و بمصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است اگر زیاده از این عطا نماید مخالف علم شامل او خواهد بود و بکل
مصالح و مصالح کل بلا تشبیه باران رحمت که می بارد بهمه جا بیک نحو می بارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات یک زمین گل و سنبل بیرون می آورد و در
یک زمین خار بمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و اثمار و در یک زمین دیگری بار و انهار بعمل می آورد و در یک خانه را آبادان میگرداند و دیگری را ویران
و همه یک باران است بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست * ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست * و در این رساله زیاده از این
بیان مناسب نیست ششم آنست که جناب حقتعالی را نامهای مقدس بسیار است چنانکه فرموده وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا یعنی
خدا را نامهای بسیار نیکو است پس بخوانید او را بآن نامها و اسماء بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و حق آنست که خدا را بغیر نامهائی که در آیات
و اخبار وارد شده نخوانند و حق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند که مخلوق اند حادث اند و بعضی از سنیان قائل شده اند که نامهای خدا عین او است و
این سخن هذیان شنیعی است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قائل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت
نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده است و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها بر او اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است هفتم
آنکه حقتعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و او را فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت
عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حقتعالی است و کفر است و آنچه
بعضی از صوفیه میگویند که حقتعالی عین اشیا است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند
و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حقتعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول
کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را

لعنت کرده‌اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده‌اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بسوزانید و هلاک کرد هشتم آنکه حقتعالی بقدیم بودن
شریکی ندارد و هر چیز که غیر جناب مقدس او است حادث است جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده‌اند اگرچه حدوث و قدم را در عرف حکما چند معنی اطلاق میکنند
اما آنچه اتفاق ارباب ملل بر آنست که آنچه غیر از حق تعالی است وجودش ابتدا دارد و زمانه وجودش از طرف ابتدا متناهی است و بغیر حقتعالی وجودش ازلی
نیست و این معنی اجماعی مسلمانان است بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار که دلالت بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار قریب
بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده‌ام با ادله عقلیه و جواب شبه فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود
بقدیمی غیر از حقتعالی کافر است باب سوم در بیان صفاتی که متعلق است بافعال حقتعالی و در آن چند بحث است اول آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و
قبح افعال عقلی است مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد
و فعل فی نفسه قطع نظر از ورود شرع جهتی دارد حسنی یا قبحی که بآن سبب مستحق مدح یا ثواب یا مذمت یا عقاب میگردد و آن جهت گاه است که ببدیهه عقل همه کس میفهمند مانند
راستگوئی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه است که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند و گاه حسن و
قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه است که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها ولیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را می‌یابند مثل حسن روزه روز آخر
ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال امر و نهی شارع است هرچه را شارع امر کرد حسن و هرچه را نهی از آن
کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل با آنکه از آیات و اخبار
بسیار ظاهر است دوم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل
قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند بنا بر اول جهل خدا لازم می‌آید بنا بر دوم عجز و بنا بر سوم احتیاج و بنا بر
چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محال است پس قبیح از و صادر نتواند شد سوم آنکه حقتعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان است
تکلیف بآن میکند بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر
امامیه و معتزله باین قول قائل‌اند و اشاعره که اکثر اهل سنت‌اند میگویند فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در آنها اختیاری ندارند
بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد
اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه اول آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود می‌یابیم که فرق است
در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ما است و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق می‌یابیم میان آنکه کسی ما را از بام بزیر افکند یا کسی
از بام بزیر آید اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما دوم آنکه حقتعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب
بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن
ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و زند که چرا نیاوردی
یا گوید بآسمان برو و زند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم‌تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی
اختیار او جاری کند و او را ابد الآباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جاها از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان سوم
آنکه حقتعالی در مواضع بیشمار از قرآن مجید مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بطاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت
اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی است و بر خدا محال است و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است

که نه چنین است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشد بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته‌اند که مراد
آنست که خدا جبر نکرده است و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل بکار
انجام آنها است و امر بین الامرین این است و حق آنست که مدخلیت حقتعالی در اعمال عبد زیاده از این است بلکه بهدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی
است که مستحق آنها باشد بر تحصیل و اعمال حسنه دخلی است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود دخلی است در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد
که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی امر فرماید و مثل آنکه به هر دو بگوید که فردا
بروید و فلان متاع را از برای من بخرید که هر یک این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هر یک نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند و باشد و یکی بکند
و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان‌بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است و او را
دوست‌تر میدارد و بعد از آنکه بهر دو آن تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را بتنهائی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و
شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه
بزند هیچکس او را مذمت نمیکند بر آنکه این غلام در کردن مجبور شده است و نه دیگری در نکردن بلکه هر دو باختیار خود کرده‌اند و حجت آقا بر هر دو تمام است و بتقدیر
مدخلیت حقتعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش
اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است چهارم آنست که لطف بر حقتعالی واجب است بحسب عقل و لطف امریست که
مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم آنکه
حقتعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ
میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و در این قول اتفاق کرده‌اند امامیه و معتزله و حکما و
اشاعره گفته‌اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح
باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حقتعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که میباید فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست
و ظاهر آنست که تفکر در این مسئله نیز ضرور نیست **باب چهارم** در مباحث نبوت است و آنچه مقصود است **اول** آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران
بر حقتعالی واجب است عقلاً زیرا که لطف بر خدا واجب است و باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصوم‌اند از گناهان کبیره و صغیره
عمداً و سهواً و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست والا بر قول ایشان اعتماد نمیتوان
کرد و اما در غیر این امور از عادیه و عبادات پس مشهور علمای امامیه آنست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده‌اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته‌اند
که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حقتعالی ایشان را بسهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر
یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخاست و دو رکعت دیگر کرد و گفته‌اند که حقتعالی برای شفقت بر امت چنین کرد
که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است
حمل بر تقیه کرده‌اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حقتعالی لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا
آنکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حقتعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن با اخلاق حسنه برتبه رسیده که محبت جناب مقدس
الهی در دل او مستقر گردیده و از قید شهوات نفسانی و خیالات شیطانی رهائی یافته و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی در دل

او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آنست بر خاطرش نگردد و اگر بالفرض در خیال معصیتی
در خاطر او در آید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد و ایضا شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او
گردد و با این اسباب معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت البته عصمت برای او
کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخباری که موهم صدور معصیت از انبیا علیهم السلام باشد بر ارتکاب مکروه و ترک اولی و
چون نسبت بجلال رتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند
از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن خطاهای ایشان است اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان است که از کتب یهود برداشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای
جور خود را سهل کنند در کتب جمع و ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث در رد آنها از طرق اهلبیت علیهم السلام
بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بآنها اعتماد و بر آنها اعتقاد نباید کرد دوم طریق دانستن
حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوی چنین بلندی کند بمحض دعوی او باور نتوان کرد چنانچه گفته اند شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست به مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول
نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند تعلیقه یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان مثل آن
عاجز باشند و بر خلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و
حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب الحال طلوع میکند
و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد آن را کرامت میگویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم پس هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین و دنیای
خلایق فرستاده و دلیل من این است که حق تعالی باشاره من ماه را دو نیم میکند یا مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود و ما میدانیم که
او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این مدعی کاذب باشد و دعوای قبیح خواهد بود و
اطاعت او در امر قبیح پس خدا اغرای بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محال است چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت
بر صدق پیغمبری کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب دعوی پیغمبری میکرد و گفتند که محمد صلی الله علیه و آله
و سلم برای کوری دعا کرد روشن شد و کسی او را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد آب دهان مبارک در چاهی که خشک
شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهان انداخت خشک شد و این را معجزه مکذبه خوانند سوم باید که پیغمبر افضل از جمیع امت
خود باشد و اعلم از همه کس باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاج اند و باید که بصفات کمال موصوف
باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فرزانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت
و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه
و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و کنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که ولد الزنا و شبیه بآنها نباشد و پدرانش
دنی نباشند بلکه صفتهای دنی نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و حمالی و بیطاری و کارها که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان
بازارها و در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبر ما که از اجداد حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد باید دانست سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند
اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر علیه السلام و غیر او وارد شده دلالت بر خلاف آن دارد و توقف
درین باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه و درین مضمون احادیث بسیار است
و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار درین مسئله است و عدد انبیا علی نبینا و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است
باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حق اند و آنچه در قرآن مجید وارد شده نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و
ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و یعقوب و اسحق و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار به نبوت و عصمت
ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مرتبه و فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان را اولو العزم می نامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است
و بعد از او حضرت ابرهیم علیه السلام از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول به وجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث
شود و ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آنست که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل
آن هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آنست که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث
معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است پیغمبری بوده است که در خواب
میدیده و صدای ملک را می شنیده و در بیداری ملک را نمیدیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و امامی داشته است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است
مثل لوط که تابع ابرهیم علیه السلام بوده و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدا می شنیده و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است و اما تابع
شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیهم السلام و آنکه در خواب میدیده و صدا میشنود و ملک را در بیداری میدید و خود صاحب شریعت بوده و امام است و در احادیث
معتبره وارد شده است که نبی آنست که در خواب میبیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آنست که صدا را می شنود و در خواب ملک را می بیند
و در بیداری ملک را نیز می بیند و امام صدای ملک را می شنود و اورا نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند و
بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده و آن ثابت نیست و توقف درین مقام اولی است پنجم در بیان حقیت پیغمبر ما محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم
بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی پیغمبری نمود و معجزات بسیار بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری
پس همه ارباب ملل و نحل قائل اند که دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصا است بلکه جمیع افعال و اقوال و اخلاق آنحضرت معجزه بود
و معجزات آنحضرت دو نوع است اول قرآن مجید است و آن عظیم ترین معجزات آنحضرت است که تا روز قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد
غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع تر بود و اهل آن زمان در آن ماهر تر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی چون
مدار بر سحر بود حقتعالی عصا و ید بیضا و امثال اینها داد که قوم او از اتیان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن فن ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام مبعوث شد چون مرض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق شده بودند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت عیسی را معجزه مرده زنده کردن و کور
روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها داد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانیکه حضرت رسالت پناه جناب محمد
صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب فن فصاحت و بلاغت و خطب و اشعار و سخنان فصیح بلیغ می آوردند و بر کعبه می آویختند و بآن فخر میکردند حضرت
قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس معلوم بود که ده سوره

از مثل این قرآن را بیاورند و نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند در مثل سوره کوچکی بیاورند با
آن جمعی کثیر در تکذیب آنحضرت داشتند و از ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن که کردند و آنچه از ایشان خواسته بودند بیاورند اگر قادر می بودند البته می آوردند
و با وفور فصحا در میان عرب و علمای ادیان در میان اهل کتاب و منتهای بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بوده اند
و نیاوردند و نتوانستند آورد پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حقتعالی چنین امری بر زبان او جاری
نمیکرد و الا اغراء بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است بر حق تعالی و قبیح بر حق تعالی محال است و در وجه اعجاز قرآن مجید
خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حقتعالی صرف قلوب ایشان مینمود که ایشان
نمی توانستند نمود و اگر چه اعجاز به هر دو وجه حاصل میشود لیکن حق آنست که اعجاز آن از چندین جهت بود اول از جهت فصاحت و بلاغت و طلاقت که عجمی
که قرآن را می شنود امتیازش از سخنان دیگر می فهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصحا واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشان می درخشد و جمیع
فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان به غایت فصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هر سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی که می گفتند بر استار حرم کعبه
مشرفه می آویختند چون آیه قِیلَ یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءَکِ نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشته های خود را برگرفتند و پنهان کردند دوم از
جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نیابد و جمیع بلغای آن زمان از
غرابت آن متحیر و حیران بودند سوم عدم اختلاف چنانکه حقتعالی فرموده است وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ
اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که اگر از بشر هر گاه کلامی بر طول احاد شود میشود که مشتمل
بر تناقض و اختلاف بسیار باشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوص با دقتیکه انشا کننده آن سخن صاحب خطا و سهو باشد دیگر آنکه
آیه آیه و سوره سوره نوشته و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره
دیگر فصیح نیست شاعر اگر یک بیتش عالی است بیت دیگر واهی است و اگر یک جزوش در غایت تحقیق است جزو دیگرش باطل و تزیلف است و کلامی که از اول تا آخر
در اعلای درجه بلاغت بوده باشد و همه به حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسیکه هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست
چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علما
اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت به بلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار رساله از معارف الهی ذکر کرده اند
در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و به برکت آنحضرت با آنکه عرب
که بعدم فهم و علم و ادب مشهور آفاق بودند از وفور علوم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان از کتاب علم و احادیث ایشان مستفیض
شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در رساله ها ذکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در تقریر
قانونی چند برای انتظام احوال عباد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرت و حدود و احکام حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند
علما و زهاد و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت و هیچ قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر
گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی به عقل خود رجوع نماید میداند که این معجزه عظیم تر بلکه باشد ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیا سابقه و قرون ماضیه که در آن
زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه را اطلاعی نبوده به نحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بسیار خصوصا اهل کتاب نتوانستند
که تکذیب آنحضرت نمایند و هیچ [illegible] اسرار ایشان ظاهر گردانیده با آنکه کشف [illegible]

حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند قصهٔ سنگسار و حلال گوشت شتر
بر ایشان و غیر اینها که به تفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده‌ام هفتم از جهت خواص معجزه و آیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی
و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و از این مخاوف بشری بالکلیه و شیطانها از درون نمی‌شود و در آیات سوره فرقانی هست و تجارب صادقه
معلوم گردیده و تأثیرات قرآن مجید در جمیع مطالب شفای … و در رابطه انجاب … و نجات از شرور شیطان نفسانی زیاده از آنست که
بصاحب … انکار آن نماید یا عاقلی در آن مجال تأمل نماید هشتم از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار غیبیه که غیر حق تعالی را بر اینها اطلاعی نیست و آنها زیاده
بر آنست که احصا توان نمود و آن دو قسم است اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است با آنچه کافران و منافقان در خانهای خود میگفتند
یا با یکدیگر راز در پنهان میگفتند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت میکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند
و چون سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند در این ساعت جبرئیل با آنحضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده‌ام
دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است با مور آینده که غیر خدا را بر اینها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مثل وحی و الهام مانند خبر دادن
از عدم ایمان ابولهب و جمیع … و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت چنانچه شد و خبر دادن از پادشاهی در میان ایشان هم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل
ترین اهل روزگارند و مذلت ایشان مشهور است و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه معظمه و کشتن
حضرت … و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه روم و [illegible] و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اتباع
و اولاد آنحضرت … و بعد از آنها که حضرت را ابتر میگفتند خبر دادن از … و اکثر در حیات القلوب گذشت

نوع دوم در بیان مجملی از سایر معجزات آنحضرت است بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آن و زیاده بر آن با آنحضرت عطا
کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمی‌توان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده‌ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است **قسم اول**
معجزاتی است که در بدن شریف آنحضرت است و آن بیست و چهار معجزه است **اول** آنکه پیوسته نور از جبین منیرش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین مبین آن سعد
الوری بر در و دیوار میتابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد و انگشتان مبارکش مانند شمع روشنی میداد **دوم** بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر وقت
آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده که از آن راه میگذشتند میدانستند که حضرت از آن راه رفته است و از عرق آنحضرت جمع میکردند و آن بهترین عطرها
بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی نزد آنحضرت آوردند گفت آبی بر دهان مبارک کرده مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد
سوم آنکه چون در آفتاب می‌ایستاد یا در ماهتاب سایه نبود **چهارم** آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند از او بلندتر بود حضرت بقدر یکشبر بلندتر
مینمود **پنجم** آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می‌افکند و با او حرکت میکرد **ششم** آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه
و غیر اینها بر آنحضرت نمی‌نشست **هفتم** آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید **هشتم** آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل
نمیکرد و سخن ملائکه را می‌شنید و دیگران نمی‌شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست **نهم** آنکه هرگز بوی بد از مشام
مبارکش نمیرسید **دهم** آنکه آب دهان به هر جا که می‌افکند در آن برکت بهم میرسید و آب چشمه‌ها زیاد میشد و بهر بیمار و صاحب دردی میمالید شفا می‌یافت و دست مبارک را به هر طعامی که
میرسانید در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و یک صاع جو جماعتی به عدد هزار نفر را سیر کرد **یازدهم** آنکه جمیع لغتها
میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت **دوازدهم** آنکه در مجالس [illegible] از همه بلندتر می‌نمود و مانند آفتاب میدرخشید **سیزدهم** آنکه مهر نبوت
بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور آن بر آفتاب میدرخشید و زیادتی میکرد **چهاردهم** آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری میشد

جماعت کثیر سیراب شدند یازدهم آنکه باشاره انگشت ماه را دو نیم کرد دوازدهم آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند
سیزدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش حیض و غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از بدن مبارکش بوئی بهتر از بوی مشک از او
ظاهر و فایح گردید و جهان را معطر گردانید و بکعبه بسجده افتاد و چون از سجده سر برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و رسالت
خود و نوری از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد چهاردهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید پانزدهم آنکه فضله که از آن حضرت
جدا میشد بوی مشک از آن می آمد و کسی اثر آن نمیدید بلکه زمین مامور بود که آنرا فرو برد شانزدهم آنکه بر هر چهارپایی که آنحضرت بر آن سوار میشد پیر
نمی شد بیست و یکم آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند
و بر هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ملائکه گهواره آنحضرت را می جنبانیدند بیست و سوم
آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی
در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بروی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافق که آنحضرت
را میدیدند از بیم بر خود میلرزیدند و از دو ماه راه رعب و بیم آنحضرت در دلهای کافران اثر میکرد قسم دوم معجزات ولادت با سعادت آنحضرت است خاصه و عامه بطرق
متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنحضرت شیاطین را از صعود بآسمانها منع کردند باین سبب که شهاب از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند
که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم بنهایت
استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا حال شکستگی آنها
ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچه ساوه که آنرا میپرستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمکسار است
کاشانست و آتشکده فارس که هزار سال بود که میپرستیدند در آن شب خاموش شد و وادی ساوه که سالها خشک بود و آب در آن جاری شد و نوری از آن
شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی نگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت
و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت آن نیر السعادة در آن منزل سعادت حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها
از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند و از
عطرهای فردوس معطر کردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت دیدند که نقش کرده بود و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع زمانها
عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره
مقدس بسجده افتاد و غرائب حالات و معجزاتی که در آن حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد و عد و احصا است و برخی در حیات القلوب
مذکور است قسم سوم معجزاتی است که متعلق باموری سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت
الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند
حضرت با انگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی دو نیم شد و چون از اهل بلاد دیگر رسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما ماه را در آن شب دیدیم که دو نیم شد و باز
بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی به پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس دوم برگردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء
بنت ابی عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را بکاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت
رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر رسید و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آن حال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه

نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت
دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را برای او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر کوهها
تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد و پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد سوم ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد چهارم
نازل شدن آیه تطهیر بر اهلبیت علیهم السلام از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد قسم چهارم اطاعت جمادات
و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر آن پشت میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت
و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و بر رو افتادن آنها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یکساعت
و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و کشتن درختان خرما برای سلمان و در سال عتق شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم از معجزه
زیاده از حد احصا است قسم پنجم سخن گفتن حیوانات است با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شیر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت و شتر
عقبه و دلالت کردن خروس سفید و مولای آنحضرت را براه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن
دعای آنحضرت است در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و از این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد قسم هفتم استیلای آنحضرت
است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر آنها شد و آثار آن بر مردم ظاهر گردید قسم هشتم
استیلای آنحضرت است بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن با آنحضرت چنانچه قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث بسیار وارد شده است و منع شیاطین
از آسمان و رفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان
هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهلبیت رسالت صلوة الله علیهم و شهید شدن حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام
و کیفیت شهادت ایشان و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت در
خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عائشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن
ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او را از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهلبیت و صحابه واقع شد آنحضرت خبر داده و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت وفات او
و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبدالله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ موته و از شهادت حجر بن عدی و از مالی که عباس
در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت آنچه منافقان در خانه های خود میگفتند و آنچه صحابه در خانه های خود میکردند و اکثر مردم می‌ترسیدند از آنحضرت و می اندیشیدند
از آنکه سخنی بگویند حاجت ایشان را پیغمبر میفرمود و کم صبحی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب
رجوع نماید مقصد ششم در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است
و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از قاصران در خصوص آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در
خواب بود یا در بیداری و بروح تنها بود یا ببدن و روح هر دو و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متأخرین متکلمین شیعه ذکر بعضی این خلافها از ایشان نموده اند
کرده اند میلی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حقتعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در
یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا بآسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت
نمود و از اسرار نهانی و معارف نامتناهی بآنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حقتعالی قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام

در بیان حقیقت معراج

با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت
به بدن بود نه بروح بی بدن در بیداری بود نه در خواب و در میان قدمای علمای شیعه در این معنی خلافی نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما و غیر ایشان
تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقی است که معراج مشهور پیش از هجرت اتفاق افتاده و محتمل است که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی
قائل شده اند که معراج مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حقتعالی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر
فرائض تاکید و مبالغه نمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسیکه یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق بودن بهشت
و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را مقصد دویم در بیان قلیلی از فضائل
و مناقب آنحضرت است باید دانست که آنحضرت بر کافه بشر مبعوث شد از عرب و عجم و جمیع انبیا و اولیا و اوصیا مبعوث بود چنانچه بنص قرآن دین او ناسخ ادیان جمیع
پیغمبران است و آنحضرت خاتم پیغمبرانست بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم
السلام افضل است و آنچه بعضی از جهله میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل از آنحضرت است کفر است و آنحضرت جامع جمیع صفات کمالیه
بشریه بود و یک معجزه از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد
و قتل و غارت و سایر قبایح بود و مانند حیوانات بیابان میگشتند و در کعبه بت می پرستیدند و همه را ... و چنین ... ایشان ... و از این معلوم است
که سایر اهل ... ایشان ... زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت ... ایشان ... [illegible]
کسیکه در صحرای ... مشاهده میکند که مرتبه شقی از انعام بدترند در میان چنین گروهی نشو و نما یابد و به جمیع اخلاق حسنه و اوصاف حمیده از علم و حلم
و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها در باب آن نوشته اند و عشری از اعشار آنها را احصا نکرده اند و بعجز
اعتراف نموده اند و قلیلی از آنها در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام و ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران و مادران رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم علیه السلام بلکه تا آدم همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبوده اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه عموی او
بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و آمنه
هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیا حضرت ابراهیم بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابوطالب
پدر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستید و کافر نبود ولیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی
میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای او بکند و اعانت آنحضرت علیه السلام بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع کتب ابراهیم و
اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول در وقت رحلت تسلیم کرد و تا وقت اظهار اسلام ... بود لهذا در احادیث وارد شده است
که مثل او مثل اصحاب کهف است که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حقتعالی ثواب ایشان را مضاعف کرد و اینقدر بس است در باب او با آنکه احادیث
معتبره متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است در اسلام ابوطالب و آبا و اجداد حضرت رسالت و از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره
وارد شده است که شیعه را نمیرسد که باسلام ابوطالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که جده های آنحضرت و ائمه علیهم السلام همه عفایف
و نجیبات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند و هنگامیکه نطفه ایشان در صلب آبای ایشان و در رحم امهات ایشان قرار یافته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که
همیشه مسلمان بوده باشند شهربانویه مادر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلام کنیزانی بودند که از ... آورده ...

وقت کفر نطفهٔ ایشان و هم آنها بوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفه‌های کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این
مضامین از ادلهٔ عقلیه و نقلیه ظاهر و مبین است اما اکثر متفطن متعرض نشده‌اند والله الموفق هشتم خلاف است که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث
بود یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیا او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشان شدند
و ملائکه از انوار مقدسهٔ ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حقتعالی آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی‌آید مگر آنکه اول بخدمت امام علیه السلام می‌آید
و بعد از آن بالا میرود و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل خانهٔ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان
با ادب در خدمت آنحضرت می‌نشست نهم خلاف است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی ابا نموده‌اند که
بشریعتی متعبد نبوده و بعضی گفته‌اند که بوده و بعضی توقف کرده‌اند و فرقهٔ دوم نیز خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند بشرع حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد
و بعضی گفته‌اند بشریعت ابراهیم صلوات الله علیه و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمهٔ شرایع و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت
تعبد به هیچ شرعی غیر شرع خود نمی‌نمود و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا یهود از آنحضرت سوال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در
هیچ امری تمسک بکتب سابقه نمیکرد و در حکم سنگسار زناکار خبر از توریت داد برای اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب
ایشان و آیاتی که اشعار بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع انبیا است و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر و تحمل
بر مشاق است و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادلهٔ عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع در مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی
آداب [illegible] از همه کس بیشتر مینمود و چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حقتعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا
مکلف بعبادتی نبوده باشد و از دین خود دور افتاده باشند با آنکه منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرد و بیست و چند حج پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب حسنه
از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین
وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است دوم آنکه شریعت
آن پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانسته پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر
وحی دانسته پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جملهٔ معجزات آنحضرت صلوات الله علیه و آله آنست که خط و سواد نداشت و با علمای
اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان اخذ کرده و ایضاً اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق
و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفتهٔ ایشان میتوانست کرد سوم آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمی‌باشد پس
اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیه السلام را متابعت نماید و باو ایمان بیاورد و
تابع او گردد و بایست این معنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می‌آید که آنحضرت مرتبه‌اش پست‌تر از آن وصی باشد و افضلیت
آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس یقین حاصل است که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد
از چهل سال رسول شد و مأمور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول آنکه خاصه و عامه از آنحضرت روایت کرده‌اند که فرمود من
پیغمبر بودم در وقتیکه آدم علیه السلام در میان آب و گل بود دوم در احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا
مبعوث گردانیدند و همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی از ارواح مقدسهٔ او و اهلبیت او آموختند سوم آنکه حضرت
امیر المومنین علیه السلام در خطبهٔ قاصعه فرموده که حقتعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله از هنگامیکه او را از شیر باز گرفتند بزرگ

بلکه بسیر کثیری ملکی از ملائکه بایشان همراه میکردند که ایشانرا براه مکارم افعال و محاسن اخلاق و علم و ادب ارشاد نمایند و همین سبب است معنی پیغمبری معلوم شد که کسی است که شرایع دینی را از ملک فرا بگیرد سوم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حقتعالی حضرت ابراهیم را بنده خاص خود گردانید پیش از آنکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از آنکه او را رسول گرداند و رسول گردانید او را پیش از آنکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب ببیند یا بشنود صوت آیتی و مانند آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید اند بروح القدس که ایشانرا تعلیم و تسدید مینماید از سهو و خطا و انسیان نگاه میدارد پنجم بنص صریح قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاء است و هر فضیلت و کرامتی که بهر پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس چگونه ممکن است که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فائز گردد و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه ما صلوات الله علیهم در طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشد و حضرت قائم علیه السلام در کودکی در دامن پدر از مسائل مشکله غامضه جواب میفرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن سالگی در سه و زیاده از سی هزار مسئله غریبه که از ایشان سؤال کردند بیان شافی نموده چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد دهم خلافست که حقتعالی آنحضرت را چرا امی نامیده اکثر گفته اند برای آنکه آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده و در این باب خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه نص قرآن دلالت کرده است و خلاف در این است که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه لوح الهی همه چیز را میدانست بقدرت الهی کارهای که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست کرد اما برای مصلحتی خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگری را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را میخواندند و نمی نوشتند و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله امی نامیدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد و الله که آنحضرت میخواندند و می نوشتند بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است یکی از نامهای مکه ام القری است یازدهم آنحضرت خصائص بسیار بود که دیگران در آنها شریک نبودند اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دوم قربانی بر آنحضرت واجب بود سوم بعضی گفته اند که مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم بهر هدیه که میدید میبایست البته انکار کند پنجم مشوره کردن با صحابه بر آنحضرت بعضی گفته اند واجب بود ششم مخیر گردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و بر اهلبیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت اختلاف است هشتم واجب بودن بر آنحضرت ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند آنحضرت را صبر دیوانه بسیار بود و بعضی گفته اند که حرام بود بر او دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نفرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه بر آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تأخیر نماید با قصد سیزدهم بر آنحضرت حلال بود زنی که خود را بآنحضرت ببخشد بدون عقد چهاردهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دائم جایز بود و بر دیگران حرام است پانزدهم آنکه

در وجه تلقب آنحضرت بامی

در ذکر خصایص آنحضرت صلعم

نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود و دشنام ایشان نیز حرام بود
که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها
الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده و ایضاً حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند
و صید حرم را از پشت حجره‌ها آنحضرت را ندا کنند و خصائص بسیار دیگر ذکر کرده‌اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله
نبود و الحمد لله الکتاب حیات القلوب باب پنجم در امامت است مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین
به نیابت پیغمبر و جانشینی پیغمبر نه بسبیل استقلال و در این چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امام است بدانکه امت اختلاف
کرده‌اند در آنکه امام بمعنیی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است یا بر امت و ایضاً خلاف است
که عقل حکم میکند بوجوب آن یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمری ندارد و آنچه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه بر آن اتفاق کرده‌اند آنست
که واجب است بر پروردگار عالم عقلاً و سمعاً نصب کردن امام اما عقلاً بچندین جهت اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند
دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان چاره نیست از رئیسی مقرر که در امور مختلفهٔ ایشان
مرجع ایشان باشد و رفع منازعه و جدال ایشان [illegible] ایشان [illegible]
از ایشان بکند و همه عقول [illegible] امام [illegible]
علیه و آله که خاتم پیغمبران است [illegible] حق تعالی [illegible] و ایضاً [illegible]
بر حق تعالی واجب است و شک نیست در اینکه [illegible] دنیای ایشان
بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام معصوم دوم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله مخصوص بآن زمان آنحضرت صلوات الله علیه نبود بلکه مبعوث است بر کافهٔ خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی و دو شریعتی از جانب
خدا مقرر شده و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرده و فرایض و مواریث و قصاص
و معاملات و احکام واقعیه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهراً اذعان کردند که اکثر آنها در باطن منافق بودند
پس هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که خدا و رسول چنین امر عظیم را ناتمام بگذارد و حافظی برای این ملت و شریعت که مفسر و رافع کنندهٔ کتاب
و سنت و معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکند و کتاب مجمل غامض و وجوه و محامل در میان ایشان بگذارند که هنوز
آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد در غایت اجمال باشد که هر کس بنحوی می‌فهمد و معنی برای آن تعیین مینماید با آنکه بسیاری
از احکام ضروریه در ظاهر آن پیدا نشد و احادیث و سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و مسلمانی چند که هر یک بانواع اغراض فاسده آغشته
باشند صاحب اختیار گردانند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امر که در صحابه را جمع کند و خود مانند حیز در کل مانده باشند
و از این و از آن بپرسد تا بمقتضای اغراض باطلهٔ خود یکی را ترجیح دهد هر که بهرهٔ قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول تجویز نمیکند خدا و
با آن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصاً این امت و پیغمبر با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت شدند
با ایشان میشود و پیغمبر بزرگواری که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شنید که یک وجب دست از ایشان
بر داشت رئیسی و دهقانی که در دهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کس تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند

و فضائل طبی برای استردکات خود تعیین نتماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت کتاب و سنت و عترت وهست خود کسی معین
نمیکند اگر درین باب عقل حکم نکند و هیچ جزئی حکم نخواهد کرد چهارم آنکه مخالفان نیز معترف اند که عادت مقرره حق تعالی در حیات انبیا
علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمی نمود ایشان از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات و سفرهای که آنحضرت از مدینه مشرفه تشریف بیرون میفرمود آن بود که تعیین کسی خلیفه میفرمود
و در جمیع بلاد و قراهای اسلام نیز البته حاکمی نصب میفرمود و امر ایشان را بخود وا نمیگذاشت پس چون میتواند بود که درین مفارقت کبری و سفر
بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل بگذاشته باشد پنجم آنکه رتبه امامت چنانچه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم
اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق و ایضا بر مصالح عامه عباد و عقول ناقصه است کی حکم
میتوانند کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی از برای انسق تدبیر احکام تعیین مینمایند و دانند که بعد ظاهر میشود که خطا کرده اند و تعیین
میکنند پس ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا میکند و ایضا عصمت در ان شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی
بغیر حق تعالی بر آن مطلع نمی تواند شد و ادله عقلیه درین باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکنند بر آنکه
امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و درین رساله بچند آیه اکتفا مینمائیم اول آیه ولایت هذه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
یعنی امروز کامل گردانیدیم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدیم بر شما نعمت خود را شک نیست و آنکه امام از معظم ارکان دین است و تعیین او برای
صلاح دین و دنیا است عظیم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام در آن روز کرده باشد یا آنکه و احادیث مستفیضه از طرق خاصه
و عامه وارد شده است که این آیه کریمه بعد از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد دوم آیه کریمه و قالوا لولا نزل
هذا القرآن من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا ورفعنا
بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا ورحمة ربك خیر مما یجمعون مفسران خاصه و عامه گفته اند که چون
کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طائف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طائف
بود که ایشان سوال ایشان باعتقاد ایشان بسیار دار حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی
منصبی را که هر کس خواهند بدهند ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تر کردیم از بعضی بحسب دنیا درجات
بسیار تا آنکه بعضی دیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و رحمت پروردگار
تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و تجارت دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد بایشان
نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را باین رفعت شان باختیار ایشان بگذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت
است و بعد از نبوت هیچ رتبتی و رفعتی بامامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی بنهایت وضوح
وارد از این آیات کریمه اگر دیده تعصب عناد و دیده بصیرت مخالفان نپوشاند سوم حق تعالی میفرماید و ربك یخلق ما یشاء و یختار
ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی و پروردگار تو می آفریند هر چه میخواهد و برمیگزیند هر که را میخواهد و نبوده است ایشان را
اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا خداست
نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه بر آنها نازل شده که گفتند خدا چرا پیغمبری را به یاران نداد چهارم آیات بسیار است

که دلالت میکند بر انکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر
نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب و لا
یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشک نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را
در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحبان امر اند از شما و چنانکه اطاعت
خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امری
و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم آید
که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامی است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا
و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند مقصد دوم در بیان شرائط امامت است بقول المتکلمین و مشهور
آنست که در آن شش شرط معتبر است اول آنکه باید افضل باشد از همه است در جمیع جهات خصوصا در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح
مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است بانکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند
پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم فضیلت امام و باز فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی میباشد باهم آنها که صاحب علم و دانا اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود این امر مگر
صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قرآن
اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که انی جاعل فی الارض خلیفة تا آخر آیه یعنی من میخواهم در زمین خلیفه
جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی کسی را در زمین که افساد کند در زمین بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی
فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است
بخلافت احق و سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی
طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت
است چه ظاهر آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن دوم از شرائط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه
منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد
شده است و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیا مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل
ملامت خواهد بود بقول حق تعالی اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا
امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است
که ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها
باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیده ام ترا امام از برای مردم

حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده که حق تعالی فرمود
لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود
که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا عمده فائده در نصب امام این است که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ
شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او ظاهر سازد
پس او امام کل نخواهد بود نه اول و ایضا بر همه واجب است که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس
اگر اطاعت نکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجب است و اگر بکنند منافی با اطاعت و رفعت
امام وارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت مخصوص بغیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام
از او فرا گیرند پس محتاج بامام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود و پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود
بامام معصوم و این دلیل بچندین وجه دیگر و بعد از این معلوم میشود سوم از شرائط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امام است
و از نصوص که بخصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و سنیان بسیاری از این
شرط قائل شده اند و این صفت را متکلمین ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد بلکه شبهه در نسب او
و پدران و مادران ایشان غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند خوره و پیسی و کوری و
لنگی و درشتی خوی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولاهی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین
نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسائلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن از گناهان کبیره
و صغیره چنانچه مذکور شد دوم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت آن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات
مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سوم شجاعت برای
دفع فتنه ها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او که سر کرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف
گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد
از همه رعیت خود کاملتر باشد والا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث
نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت
نسب و ولد الشبهه و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او و یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات
باللطف دارند ششم آنکه قرب منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت او از همه بیشتر باشد هفتم آنکه معجزه ها
از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او
باشد والا موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات اینها با اجماع و احادیث متواتره نمودن اولی است **مقصد سوم** در بیان صفات
و خصائص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث بسیار است و در حیات القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را
ایراد مینمایم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است **اول** پاکیزه و ناف بریده و ختنه
کرده متولد میشود **دوم** چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد **سوم** صدا بشهادتین بلند میکند **چهارم**

بیان صفات و خصائص امام

محتلم نمیشود و با خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و پنجم دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در آن حال میداند و ششم خمیازه و کش انگشتی نمیکند و هفتم از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند و هشتم فضله که از و جدا میشود بوی مشک از آن می آید و زمین را خدا موکل کرده است که آنرا بپوشاند و فرو برد و نهم چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد بر قامتش درست می آید و هر کس دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاده می آید و دهم ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم و بدایع امور از همه در پیش است و پرهیزگارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بود و بول و غائط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است با آنکه آنچه از و بیرون می آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشبوتر است و اولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم باختیار این حالت را نسبت باو بهم رسانند و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربه ها و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او است خصوصا شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده و نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذراع است و در عرض پوست گوسفندی چون جمع میشود بکندگی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر علمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگتر و جفر کوچکتر که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در اینها احکام حدود و غیر اینها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آنرا حضرت رسول املا فرموده و حضرت امیر المؤمنین بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای آن آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها السلام اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان است عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت علیها السلام فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می نوشت و در آن کتاب اخبار آینده است تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور است که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه میشود در آن نظر میکند میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت **اول** آنکه امام پیش از و نص بامامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول نص بر خلافت امیر المؤمنین کرد صلوات الله علیهما **دوم** آنکه هرچه از او پرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید **سوم** آنکه خبر میدهد مردم را بآینده **چهارم** آنکه جمیع لغتها را میداند و با هر کس بلغتش جواب میفرماید **پنجم** آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه مصلحت بوده است مرده را زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر

مرده را زنده کردند و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است
که هر معجزه که حق تعالی به پیغمبری داده بود همه را به رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار
بعید را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک روز مکرر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریت و انجیل و زبور و صحف
آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بوده و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف
و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بوده و اکنون همه نزد
حضرت صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند
هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که بهر یک هر چه بخوانند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسمها را آصف میدانست که بآن اسم تخت
بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را می شنیدند
و گاهی روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهة با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان
نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده
علم ما علمی است که در هر آن و هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فائض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام
زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته
و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمانند
که بهر کس که نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و هر برگی و هر ریگی و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر
میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن باعتقاد ما مخصوص امام است و جامه ها و حربه ها و زره ها و مهرها و انگشترها و جمیع اسباب
ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین رسیده و نزد سایر ائمه مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان
هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که
جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و آنرا جفر احمر گویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود
و در احادیث معتبره بسیار منقول است که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام
زمان صلوات الله علیه و علیهم رخصت میدهند که باسمانها عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف
میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود برمیگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال
هر یک از شیعیان را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان
صلوات الله علیه و علیهم و پرده ها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند
از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات جمیع علوم خود را با میرالمؤمنین صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت
امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان
و از هر چه خواهی سوال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی
در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل نمیدهد و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق

از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت باعجاز امامت طی الارض نموده او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید
بنحویکه اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و به تفصیل در جلاء العیون
ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان
از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربتی آبی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام
می آورد که او می آشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر
است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز بر او میگذرد در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت
دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را می شنود و می فهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا
مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته
از جانب پا بزیر می آید چون بزمین می آید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادتین
بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش و کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش
بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین
من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که
هر که با تو دشمنی کند او را به بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ گردانم چون ندای منادی تمام شود او آیه شهد الله
را تا آخر در جواب ندای وی بخواند پس آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر
و غیر آن او را زیارت کنند پس چون بمرتبه جلیل امامت فائز گردد حق تعالی در هر شهری مناری و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال
بندگان خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش آن نور را مشاهده
نمایند و چون بزمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت به تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش
همه روئیده باشد و در روایات شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که
خانه های ایشان محل نزول ملائکه است و در خانه های ایشان ملائکه مکرر نازل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه
باطفال ما مهربانترند از ما و دست زد حضرت ببالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند برینها ملائکه و بسیار هست
که پرهای ایشان را برمیچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و انواع جنیان بخدمت ایشان می آیند و حلال و
حرام و احکام دین خود را از ایشان می پرسیدند و ائمه ایشان را بخدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی
در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد در وقتیکه آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه
فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شده میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه
خود گردانید اینها مجملیست از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرائب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمی فهمند و تاب
شنیدن آنها را ندارند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد
و در اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قائل مشوید و غیر اینها آنچه از فضائل و کمالات برای ما

اثبات کنیم که گفته خواهد بود و حق تعالی فرموده است قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی ولو جئنا بمثله مدداً یعنی بگو ای محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه
تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم مثل آن دریا مدد آن و در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که
فضائل ما را احصا نمیتوان کرد چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست + که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری +
مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد اول آنکه از همه ظاهرتر و آسان تر است و مناسب لطف و
حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از است و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه
معلوم خواهد شد که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق بر امام لاحق دوم
افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع است امامت از ایشان بیرون نیست سوم معجزه
که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت ببیعت منعقد و قلیلی حاصل میشود اگر چه یک کس باشد چنانکه
ابوبکر ببیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند
امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یک نفر جاهلی بیعت کنند
باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالفت کننده علی ابن ابیطالب
یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین ابن علی جگر گوشه رسول خدا و
سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزنا شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جائز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که منعقد
در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق و دشمن امیر المؤمنین واقع شد بیرون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم و جماعتی
از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سائر اکابر صحابه واقع شود آنرا اجماع نام کنند و بجبر امیر المؤمنین و سائر
صحابه را بکشند و به بیعت آورند این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود بنویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست
عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوتست بر چنین بازیچه بنا گذارد و اگر کسی در دهی خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل آن قریه بر کسی اتفاق
نکنند تعیین آنرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله تعالی بعد ازین مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن
سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات شیعه و معتمدین رواة
امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده و بعین الیقین حقیت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم
بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث
کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان
احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت
گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت
مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه
که مخصوص کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع اند استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان

در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سالفه میان ایشان متداول بوده و بر فضائل اهل‌بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر در این رساله از کتب معتبرهٔ متداوله میان ایشان ایراد می‌نمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید می‌دانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشان است و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته‌اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و می‌خوانند و در اول کتابش می‌گوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده‌ام که هرگاه حدیث را با ایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده‌ام و کتاب استیعاب ابن عبدالبر که از مشاهیر علمای ایشانست و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغت که از اعاظم علمای ایشان است و کتاب درمنثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشان است و تفسیر ثعلبی که از تفاسیر ایشان بر نقل انسبست و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل‌بیت علیهم السلام را در کتاب حیات القلوب ایراد کرده‌ام و بدانکه مذهب فرقهٔ ناجیهٔ امامیه آنست که خلیفهٔ بی‌واسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی ابن ابیطالب علیه السلام است و سنیان می‌گویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کرده‌اند و خلیفهٔ اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفهٔ دوم اوست و عمر در وقت مردن شوری میان شش کس قرار داد و امیرالمؤمنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیرالمؤمنین کشته شود یا ناچار با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشند کمتر را بکشند اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری را آن سه نفری که عبدالرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند و چون بیرون آمدند حضرت امیر علیه السلام فرمودند که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبدالرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبدالرحمن است و میدانست که این سه نفر هم جدا نمی‌شوند نهایتش اینست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبدالرحمن در آن طرف است باید یا من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد که در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر علیه السلام جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند با وجود آن عبدالرحمن بحضرت امیر علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بشرطیکه عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و مراد آن عبدالرحمن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان گفت و قبول کرد پس عبدالرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفهٔ سوم او را میدانند بنص پسر عمر بن الخطاب و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفهٔ بر حق امیرالمؤمنین بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفهٔ چهارم میدانند و قولی دیگر بعضی از منافقان بخوش آمد خلفای عباسی اختراع کرده‌اند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت دعوی خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان آن قول بسی ظاهر است و اصحاب آن بحمدالله منقرض شده‌اند و کسی نمانده است و با اثبات خلافت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بطلان آن قول نیز ظاهر میشود **مقصد پنجم ۵** در بیان بعضی از آیات است که

دلالت بر امامت و فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام میکند اول آیه واقع در مائده انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان
بجان آورده اند و آنها که بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه در رکوع اند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر اینکه این آیه در شان
آنحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت رسول صلی الله علیه
و آله و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند با ما سخن نگویند پس حقتعالی
این آیت را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سوال
میکردند ناگاه سائلی سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را
بمن داد پس حضرت رسول این آیت را با آیت بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کناره چاه زمزم
نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله باین دو گوش و الا کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت علی قائد نیکوکاران است
و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستیکه من نماز کردم در روزی از روزها
با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را پس سائلی در مسجد سوال کرد و کسی باو چیزی نداد سائل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه
باش که من سوال کردم در مسجد رسول تو کسی بمن چیزی نداد و در آنحال علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت
کوچک دست راست خود که پیوسته انگشتر را در آن انگشت میکرد و سائل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود
و آنرا مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا
گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گره را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان برای من وزیری از اهل من که آن
هارون علیه السلام است و محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و باو خطاب
کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا به برادر تو و برای شما هر دو سلطنت و استیلائی بدهم خداوندا منم پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا
پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که علی است محکم گردان باو پشت
مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیت را
بر آنحضرت خواند و سیوطی باسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشاپوری و ابن البیع و واحدی و واقدی و سمعانی و بیهقی
و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن
ابی الحکم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و عبایه بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر
و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و
صاحب اختیار و بمعنی متصرف و دو معنی آخر نزدیک اند بیکدیگر و دو معنی اول معلوم است که درین آیت مراد نیست زیرا که یاور و دوست مؤمنان
مخصوص خدا و رسول و بعضی از مومنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه همه مومنان یاور و دوست یکدیگر اند چنانچه حقتعالی
فرموده است والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مومنانند چنانکه فرموده است نحن اولیاءکم

الحیاة الدنیا و فی الآخرة بلکه بعضی از کفار عجب دیا و بعضی از مؤمنان میباشند و اگر گویند که آیت بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخل اند و هر امامی در قرب امامت البته باین فضیلت فائز میگردد و صاحب کشاف گفته است که مراد از این آیت هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و موید آنکه آیت در شان آنحضرت است و مراد بولایت امامت است و در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر گردانید و چون حضرت علیه السلام فتح کرد یک کنیز را از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند و بعد از آن بخانه های خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید پس دوم برخاست و همان سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید و سوم نیز گفت حضرت رو از او گردانید چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از منست و من از اویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابیطالب علیه السلام گفت تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولیی که در آیت است در شان اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را با آنجناب بوده دیگری را نبوده و ایضاً تخصیص بعد از خود در هر دو حدیث بخلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود

دوم آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راستگویان در همه چیز خصوصاً در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه به بدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این محال است و فایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع است و همه زمانها است باتفاق است پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که است با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر که یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمانی و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت روایت کرده اند که مراد از صادقین علی ابن ابیطالب علیه السلام است و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرگوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود صادقون ماییم که عترت آنحضرت ایم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صادقون آل محمد اند علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد از صادقین آنهااند که خدا فرموده است در شان ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند که راست گفته اند آنها که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین ثابت قدم بوده و با دشمنان دین قتال بکنند و دیگر نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی

انتظار می کشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیت در شان
اهلبیت علیهم السلام نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیهم السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بر ندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین علیه السلام بود
و از جنگ نگریخت مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغیر و تبدیل در دین خود نکردند مثل ایشان و در اسباب النزول از طرق عامه روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و دو استدلال درین آیت نقل
میکنم برای تشیید این مطالب از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنکه فخر رازی که امام سنیان است در تفسیرش گفته است
که حق تعالی درین آیت امر کرده است مومنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است
بوجود آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع
حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است
تا روز قیامت و ایضاً لفظ آیت شامل جمیع اوقات است و تخصیص به بعضی از منه که از آیت معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیت است
و ایضاً حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی است که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او جایز باشد پس آیت که
دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطا است واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و آنها اند که حکم کرده است خدا
بآنکه صادق اند و ترتیب حکم درین باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا کند صادق را که مانع باشد از خطای
او و معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما ما میگوییم که معصوم جمیع امت است و
شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوییم که این احتمال باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت
او کنیم و ما که نمی شناسیم چنین کسی را در میان امت چگونه اطاعت کنیم تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست
و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت اتقان چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگرچه
بر هیچ عاقلی ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را میگوییم اول آنکه هرگاه تصحیح کرد که در هر زمان احتیاج
بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که درین اعصار که ملت حضرت رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را
ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس درین مسئله خطا و مخالفت نکرده است خصوصاً با این شدت را اهوای که در میان
است بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در دو مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر
فرق و اگر بر فرض محال همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را باو گفته اند گاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در
مذهب امامیه جایز است و ایضاً از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن برین مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقیق اجماع
دوم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن بهم میتواند رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه نمیشود سوم
آنکه ظاهر آیت بلکه صریح آن آنست که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و از هیچ جهت ظاهر میشود که عین یکدیگر اند چهارم آنکه آنچه
در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر معصومی بایست که ما بدانیم که کیست مثل آنست که اهل کتاب بگویند که نبوت حضرت رسول باطل است زیرا که
اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیقت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بود بایست حقیقت او را بدانیم و علتش

اهل سنت که این اجماع بتقصیر ایشانست باید تعصب را یکسار گذارند و رجوع بدلائل و اخبار و آثار بکنند تا از روی انصاف تا بمقتضای والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون لفظ صادق آنست که حق بر ایشان ظاهر
گردیده و از برای حب دنیا و متابعت اهوای نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند و چه می که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید جواب
میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس
اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جائز است بر مجموع نیز جائز است علاوه دخول
معصوم علیه السلام در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله
محل تحقیق این سخن نیست دوم از شیخ سدید مفید رحمة الله علیه سوال کردند از تفسیر این آیت کریمه آنکه در شان که نازل شده است شیخ
قدس الله روحه در جواب فرموده که این آیت جلیله جلیل الدلالة در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده است و حکمش
در اولاد امجاد او که پیشوایان دین مع ائمه صادقین اند جاری شده و درین باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیت نیز
ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی درین آیت مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند باید که
آنها که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند که با خود باشد و متابعت خود
کند پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشان اند و اول باطل است زیرا که هر مومنی باعتبار ایمان صادق است
و در این دعوی راستگوست پس لازم آید که همه مومنان مامور باشند بمتابعت خود و این محالست و اگر بعضی از ایشان مراد است یا بعض
معهود معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعضی غیر معهود مراد است بنا بر اول باید که آن جماعت معلوم و معروف
باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و روایت باسم و لقب ایشان وارد شده باشد و از ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را
بغیر آن جماعت که با دعوی تسلیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترف اند
که در زبان حضرت رسول تعیین ایشان بخلافت نشده بود و بنا بر دوم که بعضی غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و
تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که اتیان بآن نتوانند نمود و آن محال است و معلوم است که در غیر ائمه علیهم السلام
کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمی توانند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضاً دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل
عقلی زیرا که درین آیه کریمه امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس
باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محالست و چون عصمت
امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر امامت بر
غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مراد اند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند ستوده که
در غیر حضرت امیر المومنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب یعنی نیست
نیکی آنکه بگردانید روها خود را بجانب مشرق و مغرب و لکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین ولیکن
نیکوکار کسی است که ایمان آورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران و آتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی
والمساکین و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول

صلی الله علیه وآله و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و مسافران که بجای خود نتوانند گشت و گدایان سؤال کننده و در آزاد کردن بندگان
واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء وحین الباس اولئک الذین صدقوا واولئک
هم المتقون و بپا دارد نماز را و ادا کند فضیلتها و آداب نماز را و ادا کنند زکوة را و آنها را که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند
بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند آنها که راست گفتند و صادق اند در دعوای ایمان و وفا بعهود و
ایشان پرهیزگارانند پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی درین آیت شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت
داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که
در علم معانی و بیان مقرر است پس آیت اول را با این آیت که ضم میکنیم مفادشان این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها
در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بغیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
کسی را نمی یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیت اول او باشد و جمیع امت مامور باشند
بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیت تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این صفات در آنحضرت پس
آنکه در اول آیت ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آن که آنحضرت پیش از همه کس ایمان
باینها آورد و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول بفاطمه
علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیم تر است باسلام و علمش از همه بیشتر است و متواتر است که حضرت امیر
علیه السلام فرمود منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او نگفته است این سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ
گوئی افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش
از من گفت در وقتیکه سخنی از خوارج بآنحضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ میگوید من بر که دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال
آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم و تصدیق او کردم
یاری او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت ع از دنیا برفت درین شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او
پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات باو نمی توانند رسید و دلائل برین بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی
بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرمود که بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت درین صفت از همه بیش است حق تعالی در سوره
هل اتی میفرماید یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی میخورانند طعام را با گرسنگی و خواهش آن از برای محبت خدا مسکین و یتیم و اسیر
اتفاق کرده اند مفسران عامه و خاصه بر آنکه این آیت بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم لاخوف علیهم ولا هم یحزنون
یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان نیست خوفی بر
ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت و شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیت در شان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در اینکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نمیتوان کرد و وقف نمود مزارع
و باغات بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آنحضرت

آنحضرت است بدلالت آیت انما ولیکم الله که سابق نقل کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیت نازل شد
مولف گوید که گویا مراد شیخ این آیت است که پیش ذکر کرده باشد بر آنکه واو در و الذین آمنوا و اتی الزکوة واو حال گرفته شد بقرینه این آیت
و قرینه آنکه ایتاء مال سائل در این آیت مذکور شده و تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعالی فرموده وفا
بعهد او هیچ یک از صحابه غیبت که نقض عهدی ظاهر آنکه کرده باشد یا نسبت این باو نداده باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض
کرده باشد عهدی الهی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد در یاری و جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست
پس حق تعالی صبر بر بلاها و شدائد و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده و اوست که باتفاق
دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرمود که ایشانند
که صادق و راست گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزگارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات همه
در او مجتمع باشد و او امیر المومنین است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق
میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره باینکه جمع دیگر نیز با او
در این مرتبه شریک اند و در اینجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات جلیله با آنحضرت شریک اند
مولف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام چهار درهم داشت
و مالک چیزی بغیر آن نبود پس یک درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیت
در شان او نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار تا آخر آیت که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن ثابت [?]
روایت کرده است که در شان هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شد سوم در احادیث
معتبره بسیار از طریق مولف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق با آنحضرت علیه السلام شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ
ابو نعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به
اولئک هم المتقون یعنی آنکس که راستی را آورد و تصدیق باو کرد ایشانند پرهیزگاران گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول
و آنکه تصدیق باو کرد علی ابن ابیطالب است و بنا بر این موصول در و صدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت حذف موصول
کرده اند و باز حق تعالی فرموده است احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیت در شان حضرت امیر المومنین
علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفته که در شان علی و جعفر و حمزه علیهم السلام نازل شده ابن عباس
گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان و گواهان بر پیغمبران با آنکه ایشان
تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان بر صراط
و باز حق تعالی فرموده است و من یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن
اولئک رفیقا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است
بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در درجه
ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند

والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم

که علی ابن ابیطالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل و بسند ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقین سه نفر اند حبیب نجار که مؤمن آل یاسین است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است
و علی ابن ابیطالب و او افضل ایشان است و ثعلبی بسند معتبر دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفر اند که کافر نبودند
بخدا یک چشم زدن علی ابن ابیطالب و صاحب آل یاسین و مؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی ابن ابیطالب افضل است از ایشان
و ایضاً حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که منم صدیق
اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغ گوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم
است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود
و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس علیه السلام گفته است انه کان صدیقا نبیا
و در حق یوسف علیه السلام گفته است ایها الصدیق یعنی کسی که مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد البته
با امامت و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و اورا بافترا صدیق گویند چنانچه بر عکس نهند نام زنگی کافور
چهارم حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسی که حجتی و بینه از جانب پروردگار خود
باشد مانند او یا شاهد و گواهی از دلیل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و شاهد
خلاف است در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که گواه بر حقیقت آنحضرت
است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبدالله
و عبدالله بن الحارث که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیت
یا دو آیت در مدح او یا مذمت او نازل نشده باشد پس مردی پرسید که در شان تو کدام آیت نازل شده است حضرت در
غضب شده فرمود که در سوره هود نخوانده این آیت را که رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم
فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی را از برای شرافت این گواهی فرموده است که از وست یعنی جزو
اوست بمنزله پاره تن او است پس بنا بر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی مرتبه حضرت رسول باشد و بعد از او بلا فاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد او باشد
باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضاً دلالت بر عصمت آنحضرت میکند زیرا که گواهی یکسی
هرگاه معصوم نباشد حجت نمیشود پنجم انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این گروه از عذاب
الهی و از برای هر قومی هدایت کننده است و بعضی گفته اند یعنی تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسیکه در سیاق آیت تفکر کند
می یابد که معنی اول ظاهر تر است و بر ان احادیث مستفیضه از طرق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت
کرده اند چنانچه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید
چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت و بر سینه حقایق دفینه خود چسپانید و گفت انما انت منذر پس دست
بر سینه با سکینه آنحضرت گذاشت و گفت و لکل قوم هاد پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن
گواهی میدهم که توئی چنین و حافظ ابونعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام

خوابیدن حضرت امیرؑ بر فراش رسولؐ

همچنین بسند از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه نازل شد حضرت رسالت پناهؐ دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر
علیه السلام گذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت
کرده و حافظ ابونعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است و فرمود یا علی بتو
هدایت می یابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المؤمنینؑ روایت کرده است که منذر حضرت رسولؐ است و هادی
مردیست از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از این که این روایت را بدو سند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت بمردی از بنی هاشم خود را اراده فرموده است و عبدالله بن احمد حنبل نیز در مسند
خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه بنابر تفسیری که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت
میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قائل اند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبر
یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین حق او بطریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد عدل است ششم
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی و از جمله مردم کسی هست که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی
خدا و خدا مهربان است به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان امیر
مؤمنان نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان
پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آنشب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنینؑ
صلوات الله علیه را در جای خواب خود بخوابانند که کفار گمان کنند که حضرت رسول در خواب است و حضرت بیرون رود و چون حضرت
رسول این بشارت را بحضرت امیرؑ داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان سرور عالمیان میکند سجده
شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه مشرکان از برای جان مکرم خود خرید و در آنوقت این آیه کریمه نازل شد و
نزول آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری
در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضائل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرای ایشان
در این رساله بروایت ثعلبی و ابونعیم اکتفا مینمائیم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابیطالب در فراش آنحضرت خوابید و ابونعیم روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در مکه گذاشت که قرضهای
آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان خانه آنحضرت را احاطه کرده بودند
امر کرد علی بن ابیطالبؑ را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد خضرمی سبز مرا که من بر خود میپوشیدم در شبها بر خود بپوش و در میان رختخواب
من بخواب اگر خواهند مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیرؑ چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام
که من میان شما برادری اختیار کردم و عمر یکی از شما را از دیگری درازتر گردانیدم کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکند بطول زندگانی
پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود برنداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما
مثل علی بن ابیطالب نبودید که من او را با محمدؐ برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او گردانید و زندگانی محمد را بر زندگی

خود اختیار کرد اکنون برو بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمای پس هر دو بزمین آمدند جبرئیل نزد یک سر حق پرور حضرت
نشست و میکائیل علیه السلام نزد یک پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدا بتو مباهات میکند
با ملائکه پس حق تعالی این آیت را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینهٔ طیبه بود در شان والا شان علی علیه السلام و حافظ
ابونعیم نیز نزول این آیت را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیهٔ کریمهٔ تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر چیز را ای اهل بیت
پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی بدانکه احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیت در شان امیرالمؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از
ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این آیت در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام
نازل شده و ایضاً ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانهٔ من بود
حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آن حضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری
گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام
آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند در این وقت حق تعالی این آیت را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و بر
ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهلبیت من و مخصوصان منند پس از ایشان دور گردان رجس
را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود
که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضاً ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عائشه و مادرم سبب خروج
او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین
مردان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول
ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهلبیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان
ایشان را پاک گردانیدنی و من خواستم که داخل شوم گفت دور شو و ایضاً نزول این آیت را در شان ایشان از عبدالله بن جعفر طیار
روایت کرده است و آنکه زینب دختر آنحضرت خواست که داخل شود در ضمن نشد و از واثله بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت
فرمود که اهلبیت من احق اند یعنی سزاوارتر اند بخلافت از هر چیزی و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیت در خانهٔ من نازل شد و من پیش در نشسته بودم گفتم من از اهلبیت نیستم فرمود که
عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسول خدائی و در آن خانه در وقت نزول آیت حضرت رسول و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام
بودند و عبائی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهلبیت منند دور گردان از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک
گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهلبیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که
داخل شود در ایشان حضرت قبول ننمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روایت
کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عائشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه

آله بیرون آمده عبای منقشی سیاه پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و این آیت را خواند و ثعلبی نیز این
حدیث را از عائشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب‌ترین علمای ایشان است در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را
اعتقاد آن است که این آیت در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و
در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل او نیند زید گفت نه بخدا
سوگند زن مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانهٔ پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل‌بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان
حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون آیت تطهیر در شان اهل‌بیت علیهم السلام
نازل شد تا قریب شش ماه چون بنماز بیرون می‌آمد بر در خانهٔ فاطمه علیها السلام می‌ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی نماز را حاضر
شوید ای اهل‌بیت پس آیت تطهیر را تلاوت می‌نمود تا آخر آیت و علمای خاصه و عامه بطرق بسیار از ابوسعید خدری و انس بن مالک و عائشه و ام
سلمه و واثلة بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده‌اند که این آیت در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه
ظاهر شد که این آیت مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند پس این آیت دلالت
میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصوم‌اند زیرا که اراده بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده که لابد از
بلافاصله مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند
چیزی را آنکه بگوید مر او را باش پس آن میباشد و بهم میرسد دوم اراده بمعنی عزم و آن در حق تعالی محال است و نمی‌باشد و آیت سابقه
نیز صریح است در آنکه اراده الهی متعلق بمراد میشود سوم اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این آیت احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه
انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذات حصر حقیقی باهل‌بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین جن و انس مکلف‌اند باین امر که
حق تعالی فرموده است من نیافریدم جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این
آیت برای مدح و تشریف بود لهذا آنحضرت رسول ایشان را مخصوص گردانید و عبا را بر ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل‌بیت من و
مخصوصان منند پس آیت موکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانکه فخر رازی با آن تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس
یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف به ترک گناهان باشد
که کفار و فساق همه در آن شریک‌اند چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سوم آنکه در اکثر روایات مذکور است که این آیت بعد از
دعا و استدعای آنحضرت نازل شد و آنچه آنحضرت استدعا نمود اذهاب رجس بود نه اراده که مستتبع حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد
آیت متضمن استجابت دعای آنحضرت نخواهد بود نه اجابت آن چهارم آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت
مضایقه میفرمود در دخول او و معنی که همه کس در آن داخل‌اند و آنکه بعضی از مخالفان گفته‌اند که این آیت در میان آیاتی است که در آن
آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید که در این آیت نیز ایشان مخاطب باشند و این باطل است بچند وجه اول تغییر
ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب به ایشان نیست و کسیکه تتبع آیات کریمه قرآنی نماید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است
که در میان قصه‌ای قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب با زوجات
عدول بخطاب مومنان شده است و باز بعد از آن برگشته بمخاطبهٔ ایشان شده است یا آنکه در اینجا مناسبت تمام است اگر کسی تدبر کند

زیراکه درین آخر کلام تغیری نسبت بزنان است که شما و اهل بیت همه با آنحضرت محشورید بلکه معاشرت شما بیشتر است چه اصل ایشان نیست که
در طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت یا آنکه مباد کسی توهم کند که زنان را این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود
ممکن است که از اهلبیت علیهم السلام مثل اینها والعیاذ بالله صادر گردد لهذا برای بیان طهارت و ذیل عصمت ایشان این آیت
را درمیان داخل کرده باشند و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده است و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات گویند واضح تر
و ابان تر است دوم آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد وقتی صحت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیراکه
صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آن که مصاحف را نوشتیم آیت من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
را با خزیمه بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیت که ملحق کرده باشند
و از حضرت صادق منقول است که در سورهٔ احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بیشتر از سورهٔ بقره بود و ایشان
کم کردند و تحریف دادند سوم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیراکه در بسیاری از سوره‌های مکیه تصریح
کرده اند که بعضی از آیاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد که درین موضع نوشته یا نوشته الحاق
کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیحه متواتره عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیت مخصوص اهلبیت است اگر جهت
ربط آیات برما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زائل گردانیده باشد باید که جمیع افرادش منتفی گردد خصوصا هرگاه لیذهب با نون
مبالغه و بتطهیر وارد شده باشد که قرینه واضحه بر عموم است پس میباید که از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم اند از انبیا
و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند گوئیم همین که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیراکه کسی از امت قائل نیست که در بعضی از
اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکب است و ایشان جائز نمیدانند با آنکه هرجا که در قرآن مجید اراده باین
صیغه وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر یرید الله ان یخفف عنکم و یریدون ان
یبدلوا کلام الله و یرید الشیطان ان یضلهم و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و بحال ایشان
بدلائلی که در عصمت امام مذکور شد زیراکه باتفاق است غیر ایشان معصوم نیستند ششم آیت مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
یعنی پس کسیکه مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران
شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و بحسب
احادیث معتبره متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیت در شان آل عبا علیهم السلام نازل شده است چنانکه صاحب
مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد ابن ابی وقاص که چون آیت مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه
وآله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول
از عائشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بامداد بیرون آمد و بر او عبائی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس
حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل کرد پس علی علیه السلام آمد و او را داخل کرد پس آیت را خواند و حافظ ابونعیم

و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیت را فرستاد رسول خدا آمد با علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند با ما مهلت ده تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکرد هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته هلاک میشوید و اگر البته الفت بادین خود دارید و می خواهید از آن جدا نشوید پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن حضرت بامداد بیرون آمده بود حضرت امام حسین علیه السلام را در بر برداشته و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آن حضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت و حضرت رسول با ایشان میفرمود هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم رویهائی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند بایشان روا میکند پس مباهله نکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما باشد آنچه بر مسلمانان است پس ابا کردند حضرت فرمود پس من با شما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان با این شرط صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت او است هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل نجران را حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیت و مضمون قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلاف کرده اند و خلافی در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیقت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و الثنا بوجوه شتی اول آنکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیقت خود نمیداشت باین جرأت اقدام بر مباهله نمی نمود و عزیزترین اهل خود را هم بر سر دعای سریع التاثیر گروهی که ظن حقیقت ایشان داشت یا احتمال حقیقت ایشان میداد بدر نمی آورد دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقیق مباهله می نمود اگر جزم بحقیقت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سوم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیقت آنحضرت نداشتند می بایست بود از تفرین آن حضرت و بعد از اهل بیتش نکنند و حفظ رتبه خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای ادنی اقدام بر حروب مهلکه می نمودند و زنان

و فرزندان و اموال خود را در معرض اسر و قتل و نهب بدری آورد و ندو بالیست مذلت و خواری جزیه را قبول کنند چهارم آنکه در اکثر
اخبار مذکور است که ایشان بامدیگر مانع از اقدام بر مباهله نمودند و مذکور میساختند که حقیقت او بر شما ظاهر گردیده و معلوم شده شما که آن پیغمبر
موعود است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم آنکه ازین قصهٔ شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع محققان [illegible] ایشان
مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که اگر گوئی
دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فائده داشت
ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیقت او زیاده بود از آنکه
خود به تنهائی مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه اعزهٔ خود و پارهای جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض
نفرین و هلاکت درآورد و اکتفا ننمود بر خود به تنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت خواست که خصم او
با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان
عزیزترین اهل اند و بدل بیش از دیگران میچسپند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک درآورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد
و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود می بردند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیت مباهله ایشان را بر انفس مقدم
داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد ازین گفته است که این دلیلی است که ازین قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت
اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم که هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد آنحضرت پس باید که بهترین
خلق باشند در آن زمان و بعد از آن حضرت چه بر هر عاقل شدید الظاهر است که محبت آنحضرت [illegible]
نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت او را دوست تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت
محبت اولاد و آباء و عشائر بدون جهتی دینی وارد شده است و ایضاً از سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله معلوم بود که خویشان
نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان
و مقداد و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف آنحضرت فرموده است والی فیک الابعدین و
عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح
خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و تعصب مشهور است گفته است که شیعه ازین آیت استدلال میکنند
بر آنکه علی ابن ابی طالب ع از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است
بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس خود نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند
و آدمی خود را نمیخواند پس باید که مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسی که با نفسنا از آن تعبیر کرده باشند
بغیر علی ابن ابی طالب علیه السلام کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی درمیان دو نفس
محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد مجازات
و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است

پیغمبر نیست که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک باشند و از جملهٔ کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است
از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته
است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران
و در باب افضلیت از صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است
زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان به تنهائی چه اعتبار دارد و اگر
میگویند که جمیع است اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت امیر
و سایر ائمه افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمهٔ خود درین باب روایت کرده اند و سایر مقدمات
از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او در آن قدح نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر
علیه السلام نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جملهٔ کمالات حضرت رسول امامت و وجوب اطاعت است و این غیر پیغمبری است
باید که آنحضرت امام باشد و ایضاً افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح
است و اگر معاندی متعصبی مناقشه کند و گوید ممکن است که دعوت نفس مراد باشد مجازاً و مجازی از مجازی دیگر اولی نیست بچند
وجه جواب میتوان گفت و ما درین رساله بدو وجه جواب اکتفا مینماییم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن مجاز دیگر
است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند تو بمنزلهٔ جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام اینمعنی در روایات بسیار
از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه نیز منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر علیهما السلام گفت انت
منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزلهٔ سر من است از بدن من
و بروایت دیگر بمنزلهٔ روح من است از بدن من و بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را
که بمنزلهٔ نفس من است یعنی علی علیه السلام را و ازین باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینهٔ این مجاز است دوم آنکه این
آیهٔ کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که هرگاه حق تعالی بصیغهٔ متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول
مخاطبانست یا از برای تعظیم است که درین مقامات شایع است یا از برای داخل بودن است و بنا بر دو احتمال آخر تقدیر
کلام این خواهد بود که ندعوا ابنائنا و ندعوا ابنائکم و شک نیست در آنکه احتمال اول اظهر احتمالات است و آن نیز دو احتمال دارد اول
آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هریک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را دوم آنکه هریک از ما و شما ابنا و نسا و نفس جانبین را
بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگرچه اکثر این وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد اما از برای
اینکه احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و نفس تمامست که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول است یا از برای دخول مخاطبین
که تقدیر کلام این باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم و اعادهٔ ابنا از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعادهٔ جار مرجوح است
میان اهل عربیت و یا باعتبار آن باشد که ابتدا از برای اظهار هر حال محتمل بود که آنها که صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از [illegible]
جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را آوردند و تعیین خصوص آنجماعت
قبل از تحقق مباهله ضرور نبود و هم چنین جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا همه احتمالات دارد بغیر احتمال سوم و آن اول نیز

در نهایت بُعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس الشخص
باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و باتفاق روایات و اخبار
و اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و لفظ انفس نتوانستند گفت که چرا او را
آورده و حال آنکه در شرط او داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت علیه السلام از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزله نفس او بود و گویا هر دو بمنزله
یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه درین مقام نهایت بُعد دارد در مطلوب ما ادخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت
اما وجه دوم میگوییم که اگر این است یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اولاً هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه
گوییم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و موهم این بود که اعتماد بر حقیقت خود ندارد که این گروه انبوه را
با خود آورده است که از کثرت ایشان شوکت خود بیشتر سازد یا درین باب اعتماد بر دعای مردم کرده است پس معلوم شد که قائم مقام
همه بود و او بمنزله نفس بود نسبت به همه و امیر المؤمنین را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضاً ابنای پیغمبر ابنای
او بودند و فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس باین اسباب آنحضرت را از میان سایر امت و صحابه اختصاص
باین دارد و هر دو از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه آن جماعت نیز سر کرده جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر
شده بودند پس این وجه نیز اصح خواهد بود و مقصود ما و آنچه خواهد بود در اثبات مطلوب ما همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت
میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد آنحضرت نبوده باشد
همین دلیل ظاهر بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان آن معنی اول را فائده با ایشان نمیرساند
با آنکه آن معنی مؤید باخبار معتبره جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات متعین است که معنی دیگر شایع نباشد
و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند آن احادیث که سابقاً بآن
اشاره کردیم اکثر دلالت میکنند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست اما ما را مناقشه درین ضرور نیست زیرا که از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت
که مطلب اصلی ما است درین مقام حصول این معنی کافی است بتقریری که مکرر مذکور شده و تعیها اذن واعیة یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی
و حقائق معانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این آیت در شان حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصائص العلوی و راغب
اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و
بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در بر گرفت و فرمود که امر
کرده است مرا پروردگار من که ترا نزدیک گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت امر پروردگار خود نمایم
در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیت نازل شد و در روایت دیگر فرمود که چون این آیت نازل شد حضرت رسول
فرمود که از خدا سوال کردم که این آیت را گوش تو گرداند خدا استجابت کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که از آن باز آنچه از حضرت شنیدم هرگز
فراموش نکردم و چنین توانم بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند
و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شان آن آن باشد که هر چه را بشنود حفظ کند و فضل [illegible] گرداند بترک عمل آن پس

این روایت اخیر را روایت کرده است و بعد از آن گفته است که اگر گوئی که چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوئیم از برای
اشعار بآنست که حفظ کنندگان قلیل اند و ایشان کم اند و سرزنش است مردم را برین و از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است
و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و پروائی نیست بجماعت دیگر هرچند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی حق را بر قلم او جاری
کرده و اعتراف کرده است که فائده بعثت نزول آیات در خصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده است و او است حافظ علوم الهی
پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در جمیع احکام محتاج او بودند و از او استفسار می نمودند حق تعالی فرموده است هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون با سائر آیات و ادله که سابقاً مذکور شد و مؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر
ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخدا سوگند که هیچ آیت نازل نشد مگر آنکه میدانم در چه
امر نازل شده و در کجا نازل شده و بر که نازل شده است بدرستی که عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا و ایضاً
گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ آیت نیست مگر آنکه میدانم
در شب نازل شده یا در روز در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است که ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول
بعالم قدس رحلت کرد علی علیه السلام به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس
میگویند مجموع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد و ابن سیرین میگفت چه بود که اگر آن قرآن را مییافتیم که علم در آنجاست و روایت کرده است
از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وآله که علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند و ایضاً روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیک است که روح مرا زود قبض نمایند و مرا از میان
شما ببرند و من پیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستیکه در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهلبیت منند
پس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس
از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت من در حق آنها کرده اند مؤلف گوید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح
کرده است از نهایت تعصب این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت پس
هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر علیه السلام را گیرد و فرماید
که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمی شوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن با او است و مفسر قرآن او است و قرآن شهادت بر حقیت
خود و او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او ممکن نیست و لهذا از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد
که با شما چگونه رعایت ایشان کردید هر عاقلی که درین حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر
از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافی است از برای اولویت بامامت دهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً یعنی آنکه
ایمان آورده اند و عملهای شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست
میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن می اندازد از اهل آسمانها و زمینها پس بسند معتبر خود روایت کرده است از براء بن عازب که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
خطاب کرد با علی بن ابی طالب علیه السلام که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینه های مؤمنان مودت و محبتی پس
حق تعالی این آیت وافی هدایت را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام بسندهای خود از

براء بن عازب روایت کرده است و ایضاً بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این آیت در شأن حضرت
امیر المؤمنین ع نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان می افگند و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
با علی علیهما السلام گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا
بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل ع این آیت را آورد و ایضاً از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیت که یعنی
محبت علی ع در دل هر مؤمنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی ع است و ایضاً از ابن عباس
روایت کرده است که با او در مکه بودیم حضرت رسول دست علی ع را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر کوه ثبیر پس سر مبارک خود را بسوی آسمان
بلند کرد و علی ع را گفت که دستهارا بسوی آسمان بلند کن و دعا کن هرچه خواهی سوال کن که تو عطا میکنند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیت را فرستاد و حضرت رسول
آیت را بر اصحاب خود خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است یک ربع در شأن
ما اهلبیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرائض و احکام است و بدرستیکه حق تعالی
بهترین آیات قرآن را در شأن علی مدح او فرستاده است و نزول این آیت را در شأن آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند
مانند نیشاپوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن و نطنزی در خصائص و ابن حجر در صواعق
و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که درین باب وارد شده است و با وجود این سال آنها را
ایراد نمی نمائیم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آن حضرت نازل شده باشد و مخصوص او باشد غیر آن مودتی است که سایر مؤمنان
با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمانست و بترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است و ایضاً صالحات جمع معرف
بلام است و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرت ع میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضاً اگر العیاذ بالله از و فسقی
صادر میشد بغض او لازم بود از آن جهت و آن منافی وجوب مودت است و مؤید آنکه مراد مودت عامه مؤمنان نیست محبتی است که از ارکان
ایمانست بلکه مراد آنست که او را منزلتی عطا کن که از آن جهت محبت او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او که دلیل ایمان ایشان باشد
آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن
نمیدارد او را مؤمنی و ایضاً از مسند روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر
در استیعاب گفته است که طائفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد ترا
مگر منافقی و حضرت امیر خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی
و حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است
و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمی شناختیم
منافقان را در زمان حضرت رسول مگر به بغض علی ابن ابیطالب ع تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است از حضرت امیر ع که حضرت رسول دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست
دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابی [illegible] روایت

کرده است که گفت که ما گروه انصار منافقان را می‌شناختیم به بغض علی ابن ابیطالبؑ و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است
و ایضاً از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنینؑ گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شگافته و
گیاه را رویانیده و خلائق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و ابن حجر در
صواعق محرقه از حضرت رسولؐ روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرتؐ فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت
پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت
امیر علیه السلام بیمن رفته بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر جاریه از خمس را تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند این را
بحضرت رسول بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسولؐ این سخنان را از پس در شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه
باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا غیبت او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از
علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از ویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیمؑ خلق
شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیت را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس
زیاده از این جاریه است که او برداشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر
و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسولؐ روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا امر کرده است
بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیرؑ جدا نشدند
و ایضاً ابن حجر بچندین سند از حضرت رسولؐ روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت روایت
کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسولؐ فرمود که هر که علی را دوست
دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست داشته است خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است
و هر که مرا دشمن داشته است خدا را دشمن داشته است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسولؐ فرمود که عنوان صحیفه اعمال
مومن محبت علی ابن ابیطالبؑ است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علیؑ فرمود که در باغی از باغهای
مدینه در خواب بودم حضرت رسولؐ مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بسنت من جنگ خواهی کرد و
هر که بر عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو بمیرد حق تعالی
ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت
علی ابن ابیطالبؑ حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده اند از ابن
عمر از حضرت رسولؐ که محبت علی ابن ابیطالبؑ حسنه ایست که با آن ضرری نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمی‌بخشد با آن حسنه
و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی ابن ابیطالبؑ گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و ذهبی در غریبین روایت
کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی ابن ابیطالبؑ پس هر که را میدیدیم که آنحضرت
را دوست نمیداشت میدانستیم که حلال زاده نیست و اخبار درین باب نیز از طرق مخالف و موالف فوق از حد و احصا است
و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد ازین اخبار امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد

امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع است بآنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی
و محبت خداوند رحمانی باشد و دشمنی او نشانهٔ نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود
مگر به آنکه پیشوا و خلیفهٔ خدا و جانشین رسول خدا ص باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان
باشد و همین معنی بدون مرتبهٔ جلیلهٔ امامت که تالی مرتبهٔ نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موجب
ثواب است و آن بجهت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نیز
از جهت معصیت اگر چه بد است اما نهایتش اینست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب
ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و همچنانکه با انکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند با انکار
ولایت بلکه بترک محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفتی لازم آید که رتبهٔ آنحضرت بالاتر از مرتبهٔ نبوت باشد
زیرا که اگر چه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هر چند اقرار نبوت
افضل است و آن اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار نبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت
از جملهٔ اجزای ایمان است از این جهت اقرار بامامت موجب نجات است و اقرار نبوت به تنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص
مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان است لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان
هست البته حیوان هست چنانکه اقرار بکلمهٔ توحید اشرف است از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد
اعتقاد بوجود صانع و توحید او را و اقرار به هر دو به تنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با نها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین ع
و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالیان
است و به بیان او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده از جهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است

یازدهم قوله لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی وأتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون

یعنی نیست نیکی باینکه بروید بخانه ها و داخل آنها شوید از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزگاری نماید و داخل شوید خانه ها را
از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید محققان و مفسران گفته اند که مراد اینست که امور دنیا و عقبی را از راه اهلش
طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که آل محمد ابواب خدا اند و وسیلهٔ او و بسوی او دعوت کنندگان و راه نمایندگان اند بسوی بهشت و دلالت کنندگان اند بر راه بهشت
تا روز قیامت و مؤید همین معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که انا مدینة العلم و علی ع بابها
و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده است که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد
العلم فلیأت بابها و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده است و مضمون همه اینست که منم شهر علم یا حکمت و علی درگاه آن است پس هر که
علم خواهد بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواتر است و شک در صحت این حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیت کریمه باید برای
طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیایند و عمدهٔ احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است یا امری چند است از قضایا و احکام
که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگران عین خطا است و بدانکه این حدیث

یک دلیل است از دلائل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آن سرور از آفتاب روشن‌تر است و ابن عبدالبر که از اعاظم علمای مخالفین است
در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول ص در حق صحابه گفت اقضاکم علی بن ابیطالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان
مردم آنحضرت است و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد ویرا مهارت در این امر نمیباشد و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که عمر
گفت اعلمنا بالقضاء علی است و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی
را از وی داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علمای محدثین ایشان است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود
بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سائر مردم شریک بود و از سعد بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه
میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او در حضور شود و علی حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمی بود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در
کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی ابن ابیطالب ع اعلم صحابه است اما اجمالاً برای آنکه هیچ کس را نزاع نیست در آنکه او در اصل
خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول خدا افضل فضلا و اعلم علما و در نهایت حرص در تربیت
و ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را هرگز از
خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال به نهایت معارج فضل و
کمال میرسد و اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید و در آن وقت هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی میشد و در خدمت
نمی بود و مشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش سنگ
است که برطرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زائل میگردد و پس ازین مجمل ثابت شد که علی ع اعلم است
مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت رسول ص که هرگاه سوال کردم از حضرت رسول ص عطا میکرد یعنی جواب
میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است که علی ع گفت که مرا نسبت بحضرت رسول ص منزلتی
بود که احدی از خلائق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر بلند یعنی زود بدر خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد
برمیگشتم والا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول ص حضرت امیرالمؤمنین ع را بجنگی
فرستاد دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و ازین نوع
احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول ص در تربیت امیرالمؤمنین ع
میکند بسیار است پس فخر گفته است اما تفصیلاً بچند دلیل اول و تعیها اذن واعیه که در شان علی نازل شده است
هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دوم آنکه حضرت رسول ص فرمود که اقضاکم علی ع چه قضا محتاج است
بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه کس فائق خواهد بود سوم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود
و آن حضرت او را هدایت فرمود و ازین باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته و امثال این قضایا و
خطاها غیر علی را بسیار می بود و از آن حضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب
خلافت [illegible] مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده گردد هر آئینه حکم کنم بر اهل توریت بتوریت ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان

و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان ع اینکه هیچ آیتی نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان
و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان که آمده و برای چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب
و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچ یک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود
و ایضاً همه فرق متکلمین منسوبند باو در این علم واما شیعه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است واما خوارج با کمال دوری که از و داشتند همه پیرو
اکابر خود و ایشان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلام اند شاگرد اویند واما علم تفسیر ابن عباس
که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است واما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در شان او فرمود
اقضاکم علی و از انجمله علم فصاحت است و معلوم است که هیچ یک از فصحا کسی که بعد از و بوده اند بمرتبه او نرسیده اند و از انجمله علم نحو است
و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نمود و از انجمله علم تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی
پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همه عالم است در همه صفات رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم
پس واجب است که او افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ایضاً فرموده است
یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات مؤلف گوید پس ازین دو آیت کریمه با سائر آیات که گذشت معلوم شد
که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد ازین نیز بوضوح خواهد پیوست
دوازدهم وان تظاهرا علیه فان الله هو مولٰه وجبریل وصالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند
در ایذا و آزار رسول خدا پس خدا یاور اوست و جبرئیل و صالح مومنان یعنی شایسته ایشان عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که
صالح مومنین حضرت امیر المومنین است و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیت نازل شد حضرت
رسول دست علی گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مومنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر
ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که صالح مومنان علی است و فخر رازی در اربعین
گفته است که مفسران گفته اند که صالح مومنان علی ابن ابیطالب است و مراد از مولی اینجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و
جبرئیل و صالح مومنین بغیر این نمی تواند بود پس این آیت دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت بدو وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند
پس معنی آن این خواهد بود که محمد را یاوری نیست بغیر از خدا و جبرئیل و علی و معلوم است که نصرت محمد اعظم مراتب طاعات است دوم
آنکه ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت
دیگر نیز دلالت بر فضیلت آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مومنان در آنزمان منحصر در آنحضرت بوده و این خود
معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که
از جمله آنها امامت است و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست سیزدهم
اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند
الله واولئك هم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان

مراد از صالح ... امیر اند

بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و کمال و ثواب نزد خدا و خدا هدایت نمیکند بر راه بهشت
گروه ستمگاران را و آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا با مالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه
ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت
امیر المومنین ع نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری
و شعبی و محمد بن کعب قرطبی که این آیات نازل شد در باب علی ابن ابیطالب ع و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامیکه ایشان مفاخرت میکردند
طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و
آب دادن حاجیان با من است و اگر خواهم شب در مسجد میخوابم حضرت امیر ع گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو
بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیت نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است
از محمد بن کعب قرطبی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن
عباس که میان علی ع و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با من است
پس حق تعالی این آیت را فرستاد و ایضاً روایت کرده است از حافظ ابونعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عساکر روایت
کرده است از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسول و ساقی
حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس حضرت
امیر المومنین ع حاضر شد و ایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود من اشرفم از شما هر دو و من اول کسی ام که ایمان آورده
و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این آیات تا ده آیت نازل شد
و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در
مفاخرت علی ع و عباس ع نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخرت علی ع و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یأتی الله بامره
و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی عباس و شیبه با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت
و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت
که عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المومنین ع گفت که خدا بمن داده است در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است
که بتو داده است فرمود که زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید
و به شکایت آمد بنزد رسول خدا ص و گفت نمی بینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود علی را طلبید چون حاضر شد فرمود که چه باعث
شد ترا که چنین سخنی بر روی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بدرستی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس
جبرئیل ع نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید که این آیات را بخوان بر ایشان و چون بر ایشان
خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و موید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست که در اینجا حق تعالی فرموده است
که ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضائل صحابه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال علی ع گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که علی و شیعیان او

الشان شدند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون به نقل موالف و مخالف معلوم شد که این آیات در شان حضرت
امیر ع نازل شده است پس معلوم شد که امام اولی و احق است بامامت زیرا که ازین آیات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و فوز بسعادات
دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل آنحضرت درین صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانکه ابن عبد البر در
استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم که علی ابن ابیطالب ع اول کسی بود که
اسلام آورد و [illegible] عبارت تفضیل میدهند او را بر سائر صحابه و از محمد بن اسحاق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول آورد
از مردان علی ابن ابیطالب ع بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است که از مردان علی بود و بعد از آنحضرت از زنان حضرت خدیجه و ایضا
گفته است که روایت شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا گفت که اول شما در وارد شدن بر من بر حوض کوثر
کسی است که پیش از همه بمن اسلام آورده است و او علی ابن ابیطالب ع است و گفته است که این روایات بسیار مذکور است و ایضا از ابن
عباس روایت کرده است که علی ابن ابیطالب ع را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبوده او اول عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز کرد و در
هر جنگی علم حضرت رسول ص با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول ص را غسل داد و داخل قبر کرد و
ابو المظفر سمعانی در فضائل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا
فرموده که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشر مسلمان شود و در فردوس
روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی ابن ابیطالب بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود
بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده است و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد ازین نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت
بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا
نفرستاده است سوره از قرآن را مگر آنکه علی ع امیر و شریف آن سوره است و به تحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد ص را در
مواضع بسیار و نگفته از برای علی ع مگر نیکی و ایضا روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب باصحاب محمد ص
است حذیفه گفت هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لب لبابش از برای علی ابن ابیطالب ع است و ایضا از مجاهد از
ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیت مگر آنکه علی ع سر کرده آن آیت
است و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی ع رئیس و قائد آن آیت و بروایت دیگر سید و شریف آن آیت است و این مضامین را
حافظ و دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسیکه ولایت
او را ندارد داخل مومنان نیست و آنکه عمل بآن آیت پیش از همه کس کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص او است
چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع از قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است زیرا که
او سبقت گرفته بر همه بسوی اسلام و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم
و غیر ایشان بسندهای معتبر بسیار روایت کرده اند که میان علی ع و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت که
ساکت شو بدرستی که تو کودکی و من والله از تو زبانم کشاده تر و نیزه ام تندتر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق
پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مومن باشد مانند کسی است که فاسق

باشند مساوی نیستند پس فرمود اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است بهشتها که ماوای دائمی
موشانست مهمانی ایشانست بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش جهنم است و
بسندهای بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مومن علی ابن ابیطالب ع است و فاسق
ولید بن عقبه است و در دلالت این آیت بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون در برابر فاسق
واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر درین سخنی رود دلالت بر افضل ایمان آنحضرت ما را درین مقام کافی است چهارم
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین
خلائق پس بعد از ان فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا
عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری میشود از زیر آنها نهرها که همیشه ابدالآباد
در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود و بدانکه در احادیث
معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المومنین ع و شیعیان آنحضرت نازل شده است
چنانکه حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیت نازل شد حضرت
رسول ص بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که مصداق این آیت توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهند آمد تو و شیعیان
تو راضی پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضا بسند خود از احادیث او روایت
کرده است که حضرت امیر المومنین ع فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را بما قیاس نمی توان کرد مردی به نزد ابن عباس رفت و این سخن را بسبیل
استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیت در شان علی ع
نازل شد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات تا آخر آیت و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده از یزید بن شراحیل کاتب
امیر المومنین ع که گفت شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول ص در وقت قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در ان حالت
گفت یا علی آیا نشنیده قول الله تعالی را ان الذین امنوا تا خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تو اند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر
است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روهای دست و پاهای سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که این آیت در شان علی و اهل بیت او علیه السلام نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت
کرده اند و موید این است که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر
یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفین روایت کرده اند که حضرت رسول ص در باب او الشدیده
گفت میگفتند او را بهترین خلق و بروایت دیگر میگفتند او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی البشر انصاری از پدرش روایت
کرده که گفت رفتیم نزد عائشه گفتم کشتند ایشان را یعنی خوارج را گفت که کشت گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی که
در نفس من است بر علی آنکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا ص که میگفت که میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میگفت
که علی با حق است و حق با علی ع است و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عائشه را سوگند دادم که آنچه درین باب شنیده بگو
گفت شنیدم از رسول خدا ص که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب

و وسیله و ایضاً بچندین سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در لفظی چنین است میباشند ایشان بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله
او نزد خدا از همه بیشتر و نزدیکتر است و در لفظی چنین است میباشند ایشان از نیکان است و در مسند ابن حنبل نیز مثل این حدیث دوم را روایت
کرده است پس ازین حدیث که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلائق اند پس اولی و احق است
بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج بیان ندارد و برق شمشیر آتش بار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مومنان است
و لهیب جانسوز منافقان است و بعد ازین نیز مجملی بیان خواهد شد یازدهم قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب
یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق
عامه و خاصه وارد شده است که مراد بآن کسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیر المومنین و ائمه از فرزندان اوست علیهم السلام چنانکه
عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچ کس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی ابن ابیطالب ع و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت
کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت قرآن را بهتر از علی ع کند و ایضاً ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر
کسی را داناتر بکتاب خدا از خود میدانستم البته به نزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت مگر به نزد او نرفتم یعنی چون علی اعلم بود نزد
او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطار روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر ع در مسجد نشسته بودم پس عبد الله
بن سلام را دیدم در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام گفتم ایشان گمان میکنند که آنکسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله
بن سلام است حضرت فرمود که علی ابن ابیطالب ع بود که علم کتاب نزد او بود و ایضاً ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه رض
روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی بود و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب
آیا عبد الله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد
که آن حضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی میفرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم آن در قرآن هست پس آنحضرت
اعلم از جمیع است بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود پس این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی از جهت
اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دوم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود گردانیده و ازین مرتبه بالاتر
نمی باشد سوم اکتفا بشهادت آنحضرت بتنهائی دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت
نمیشود و عصمت دلیل امامت است چنانچه گذشت شانزدهم آیت نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت
کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت سوال بسیاری نمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی باین سبب برای امتحان
صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیت را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مومنان هرگاه با رسول سر سخن گوئید پس پیش از آن از نفقه
تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و سایر مفسران گفته اند راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر المومنین ع باتفاق
مخالف و موافق تا آنکه حکم آیت منسوخ شد و حق تعالی فرموده ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله
علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید
پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید

پس معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل بآن نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند حافظ
ابو نعیم و سائر مفسران که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که آیتی در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از
من و آن آیت نجوی است من یک دینار داشتم و بده درم فروختم و هرگاه خواستم راز بگویم یک درهم تصدق کردم تا آنکه آن آیت منسوخ شد
و در روایت دیگر فرمود برکت من خدا تخفیف داد و این حکم را از این امت و ثعلبی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت
رسول راز میگفتند هرگاه حاجتی میداشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان با وی راز
بگوید آنکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیت نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه
پیشتر تصدقی بکند پس اول کسیکه تصدق کرد علی ابن ابیطالب ع بود دیناری را بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول ص گفت و
در هر رازی یکدرهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیت نازل شد مردم ترک کردند راز
گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد و راز
نگفت پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت بدین فضیلت منقبت عظیمی
است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه
دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که اگر اغنیائی با مردین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یکدرهم بلکه یکدانه خرما تصدق
کنند تا مورد این معاتبات نگردند و هم و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید بریسمان خدا همگی و پراگنده مشوید حبل خدا
کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهلبیت رسول اند چنانکه
ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی درین آیت
فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صائغ از آنحضرت روایت کرده است و ایضاً عامه از ابو سعید خدری
روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد
از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من اهلبیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند هشتم و هم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد اینست راه
من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهلبیت علیهم السلام منقول است
که مراد آنکسی است که پیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده است که او علی ابن ابیطالب ع است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت
باقر ع نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت باقر ع منقول است که مراد آل محمد است و ایضاً حق تعالی فرموده است هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین و در اخبار معتبره از جانبین وارد شده است
که مراد بمؤمنین علی ابن ابیطالب ع است یا مراد بنصرت خدا الفتحی است که خدا بر دست امیر المؤمنین ع جاری کرده و بنا بر اول مراد آنست که
عمده و سرکرده آنها علی ابن ابیطالب ع است یا مراد بمؤمنان آنهائیند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابو هریره
روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و این است آنچه حق تعالی

فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را
روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمرا خادم رسول روایت کرده است که از آن حضرت شنیدم که گفت در شب معراج
دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به یعنی تقویت کردم
محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بده سند از امام محمد باقر ع روایت کرده است که این آیت در شان علی ع نازل شده است
یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مومنان و او علی ابن
ابیطالب ع است که پیش از همه کس پیش از همه او را متابعت کرده است و نیز محدث حنبلی گفته است که او علی ابن ابیطالب ع است که سر کردهٔ
مومنان است مؤلف گوید که ازین آیات و اخبار مقبولة الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر المومنین ع مخصوص است بمتابعت حقیقی
و یاری کامل و واقعی حضرت رسول ص و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضاً ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت
رسول ص مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص اوست **وقفوهم انهم مسئولون** یعنی باز دارید ایشان را که ایشان سوال
کرده میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه
در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی ابن
ابیطالب ع و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول ص
بودیم فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سوال
میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده
و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهلبیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را آن
سرور عالمیان بر سر علی ع گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت این است که هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است
و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال ازین احادیث گذشت **بیست و سیم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة**
فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث معتبرهٔ عامه و خاصه معنی آیت آنست که بگو یا محمد من
سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میگردانیم از برای او در آن
نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سألتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سوال میکنم از مزد پس آن از برای شماست
و نفعش بشما عائد میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی درین آیت قربای آل محمد است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن
عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول ص بمدینهٔ طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد
میشود و در اموال ما هر حکمی که میفرمائی رواست پس این آیت نازل شد و ایضاً ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند
اقتراف حسنه محبت و مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی ع منقول است که در خطبهٔ خود فرمود که ما اهلبیتیم
که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمان واجب کرده است درین آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهلبیت
است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیت نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله
کیستند آنها که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم و دو پسر ایشان ثعلبی نیز در تفسیر

از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضاً در شواهد التنزیل از ابوامامهٔ باهلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود که
حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و
حسین میوه های آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در
جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در
نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیت را خواند و حافظ ابونعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا
بسوی خانهٔ فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند پس دو عضادهٔ در را گرفت و گفت من جنگم
با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضاً این مضمون را از ام سلمه و ابوسعید خدری روایت کرده است و ایضاً ابوهریره
روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا در عرفات
بود و علی در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست خود گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق
شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی
در تفسیر و عطار در منطق الطیر روایت کرده است که قبر در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمد را و ثعلبی و کشاف
و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد
آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر
محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت و منکر و نکیر به بهشت و هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی
که بخانهٔ داماد برند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکهٔ رحمت را
بزیارت قبر او بفرستد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود
در میان دو دیده اش نوشته شده باشد که ناامید است از رحمت خدا و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض
آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول
خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی ابن ابیطالب دوست او نیست مگر مؤمن و دشمن او نیست
مگر منافق دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت
کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول گفت که از پیغمبران سوال نمای که شما برچه امر مبعوث گشتید
گفتند بر ولایت تو و ولایت علی ابن ابیطالب و احادیث بسیار که در این مطلب است زیاده از آن است که احصا توان نمود و فخر رازی
در تفسیرش گفته است که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود و هر که آل شدن یعنی راجع شدن امرش بآنحضرت بیشتر باشد
ایشان آل آنحضرت اند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد تعلقات بود
و این مانند خبر معلوم و متواتر است پس واجب است که ایشان آل محمد باشند و ایضاً خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند
اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان
آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است

که چون این آیت نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر
ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول
نزول این آیت در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن
من است ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین را پس
واجب است بر همه امت که ایشانرا دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون عن
امره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
و این آیات همه دلالت میکنند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت سوم آنکه دعا کردن از برای آل منقبت عظیمی است و از این جهت
خاتمه تشهد گردانیده اند در نماز ها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجب است
و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام
سلمه رض روایت کرده است که حضرت رسول بفاطمه گفت بیا و شوهرت را و دو پسرت را چون ایشانرا آورد عبا بر روی ایشان انداخت
پس دست را بر داشت برابر روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه
تو حمید و مجیدی ام سلمه گفت من عبا را بر داشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بست دیگر
الذین امنوا و عملوا الصلحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند طوبی از برای ایشانست و
نیکی بازگشت آخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه علی ع است در بهشت و در خانه هر مومنی
شاخی از آن درخت هست و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که از حضرت رسول ص سوال کردند از طوبی فرمود
که درختی است که اصلش در خانه من است و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آن حضرت پرسیدند فرمود درختی است در بهشت
که اصلش در خانه حضرت امیر المومنین است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و باز دیگر
فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود که خانه من و خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکان است بدانکه آیاتی که امامیه و مخالفان
روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المومنین و سایر اهلبیت ع نازل شده است بسیار است و در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام و در این
رساله بهمین اکتفا نمودیم **مقصد ششم** در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت
آنحضرت میکنند و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصل است **فصل اول** در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن
روز حضرت رسول ص بر حضرت امیر المومنین ع و امامت آنحضرت نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر
وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن مسجد باقیست
و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول ص را نشان میدهند و ایضا چنانکه
حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان منزلت جلیله از برای امیر المومنین ع و صحابه
خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه خطبه
دلالت بر خلافت است و چون احادیث این مطلب زیاده از آن است که در این مختصرات احصا توان نمود مجملی از آن قصه را با احادیثی

که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد نمائیم سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر با است از آن اوضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب
تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفانست در کتاب
ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب
الرد علی الحرقوصیه به هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی الطرق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ
در کتاب الولایت بصد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب النشر و الطی نقل کرده است و او از
کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبرش این آیت را النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین
یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشانند و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولایند
به بعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما آن حقید از جانهای ما فرمود که شنیدن و
اطاعت کردن است در آنچه خواهید و نخواهید گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس خدا این آیت را فرستاد و اذکروا نعمة الله
علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانهای که محکم کرد بر شما در وقتی که گفتید که
شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل ع
نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست
که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را
بدین در آورده ام تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت پیش از
حج وداع حضرت رسول ص علی ع را بیمن فرستاده بود در مکه با آنحضرت ملحق گردید روزی علی ع در نزدیک کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت
سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیه انما ولیکم الله نازل شد چنانچه در سیاق آیات گذشت پس حضرت
رسول ص الله اکبر گفت و آیت را بر ما خواند و گفت برخیزید تا بطلبیم که این صفاتی که خدا فرموده است در که ظاهر شده است چون
حضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید که از کجا می آئی گفت از نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را در
رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و باو گفت امروز چه کار خیر کرده علی تصدق انگشتر را
ذکر کرد حضرت رسول مرتبه سوم الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمی آورد که او بر ما مسلط باشد
میرویم و سوال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن بحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله
من تلقاء نفسی و مضمون تا این آیت بنابرین تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات ما گویند آنها که اعتقاد بلقای ما
ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمی تواند بود از برای من آنکه بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت
نمیکنم مگر آنچه را وحی آمده است بسوی من بدرستیکه من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت
یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را در این باب پس جبرئیل بالا رفت برگشت

حذیفه حضرت رسول در منی بر منبر آمد و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب
خدا و عترت من که اهلبیت من اند و بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده که اینها از هم جدائی نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو
انگشت من و دو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید هر که چنگ در اینها زند نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ
رسالت خدا کردم گفتند بلی حضرت گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه بوده باشد حق تعالی سوره
اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود که خبر مرگ نیست که بمن داده اند چون دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس
گردم پس منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنید که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که ایها الناس
من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب خداست یک طرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شما است
پس چنگ زنید در آن و دیگر کوچکتر عترت من است که اهلبیت من اند بدرستی و بتحقیق که خبر داده مرا خداوند صاحب لطف و دانا که اینها از
یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا جمع کرد
میان انگشت میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت
خود قرار دهد پس چهار نفر از ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد
یا کشته شود نگذارند که خلافت باهلبیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون
انا لا نسمع سرهم و نجویهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا محکم کردند امری را پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم
سر و راز ایشان را بلکه می شنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و می نویسند گفتها و کردهای ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس حضرت
رسید لختا مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بجحفه رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم بگوید پس
در جحفه فرود آمدند و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر گردان حضرت گفت پروردگارا بدرستیکه قوم من
نو مسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت رعایت پسر عمش کرد و مسعود بن ناصر سیستانی در کتاب ولایت روایت کرده است از ابن
عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت آیا نیستم من اولی بشما از نفسهای شما و مومنات از جانهای ایشان گفتند
بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد
و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در گردن مردم واجب شد
پس بروایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیت را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو
و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی این آیت نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بسیار
گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر
درختان خار را برو بند و سنگها را بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول پس ساختند منبر را و جامه بر روی آن افکندند حضرت رسول
بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم از برای
او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلای عظیمی بر من نازل گردد و وحی کرده است خدا بسوی من

یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیت پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم
از برای شما سبب نزول این آیت را بدرستی که جبرئیل مکرر بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام
کنم هر سفید و سیاهی را که علی ابن ابیطالب برادر من است و خلیفه من است و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است
منافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان این را سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است مرا آزار کردند
در باب علی آزار بسیار یک مرتبه گفتند او گوش است یعنی هرچه میگویند او قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با من است و من
پیوسته متوجه او هستم تا آنکه حق تعالی فرستاد ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند
و میگویند که او گوش است بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای
مومنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که گویندگان را نام برم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را برای شما ولی
و صاحب اختیار و امامی که واجب گردیده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرا نشینان و شهریان و بر عجمی و عربی
و بر آزاد و بنده و بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار به یگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه کس روا است و گفتارش نافذ است
و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات
آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که واضح نمیگرداند تفسیر قرآن را مگر علی ابن ابیطالب ع ای گروه مردم بدرستیکه
علی و طیبین از فرزندان من که از صلب اویند ثقل کوچکترند و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مومنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی ع را گرفت و بالا
برد و یکدرجه پائین تر از خود بازداشت مائل بدست راست خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای
شما گفتند صحابه که خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم اینک علی مولای او است خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و
دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاوری کن با هر که با او یاوری کند و واگذار هر که او را واگذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین
شما را بولایت و امامت او و هیچ آیت نازل نشده است که خطاب با مومنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت
نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خود است
و ذریت من از صلب علی است دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبختی و دوست نمیدارد علی را مگر تقی و پرهیزگاری و سوره عصر در شان علی
نازل شده است و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مگر آنها که ایمان
آوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد
او است و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر فتنه ها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که
خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامت است که در علی است و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم
خواهد گرفت و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقه ایشانم
بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب اویند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم
صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی آن راه پس بعد از من علی پس بعد از او

فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و براستی بدرستیکه من بیان کرده‌ام از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی
بعد از من بشما می‌فهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من
بیعت میگیرم از برای خدا و علی بیعت میگیرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید
میگردد و هر که وفا کند بآنچه با خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که بیکدست خود
با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی ابن ابیطالب و امامانیکه بعد از او
می‌آیند که از نسل من‌اند و از نسل اویند چنانچه گفتم که ذریت من از صلب اویند پس حاضران بغایبان برسانند پس بگوئید که ما شنیدیم و
اطاعت کردیم و راضی شدیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو بر این بدلهای ما و بزبانهای ما و بدستهای ما بر این عقیده زنده‌ایم و میمیریم
بر این اعتقاد و محشور میشویم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم عهد و پیمان بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین و امامانی که یاد
کردی و هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و زبانهای خود و دستهای خود و بدل این پیمان اعتقاد و امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانید بهر که
ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا را و امر رسول خدا را و ایمان آوردیم بآن بدلهای
خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آوردند
و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه
مختصریست از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر و غیر او روایت کرده‌اند و در بحار الانوار ایراد نموده‌ام و آن خطبه مشتمل است
بر اکثر آیاتی که در شأن آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول جمیع شرایع دین را بمردم رسانید
بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری و رسولی
را از دنیا نبرده‌ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده‌ام و حجت او را بر خلق لازم کرده‌ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده
یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نکرده‌ام و بعد از این نیز خالی نخواهم گذاشت
و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه‌نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض را از تو فرا گیرند و مقصود
اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف که بیعت ولایت و امامت را بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده
از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هارون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت
گوساله و سامری کردند همچنین حضرت رسول از مثل این عدد بیعت خلافت امیر المؤمنین را گرفت و ایشان آن بیعت را بعد از آنحضرت
شکستند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون رسید بعرفات جبرئیل نازل
شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت باخر رسیده است و من ترا تکلیف
مینمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو
و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بسوی وصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامله منست
بر خلق من علی ابن ابیطالب پس او را نصب کن از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان بیعت او را و بیاد ایشان

بیاورید پیمانی را که در روز الست از ارواح خلائق گرفته بودم که ولایت ولی من مولای ایشان مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام زیرا که
هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده‌ام مگر بعد از کامل کردن دین و تمام کردن نعمت خود و بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و
تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و
میپسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه
من بر خلق من مقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت
کرده است هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است و او را نشانه قرار داده‌ام میان من و میان خلق هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است
و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت
شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا در این
روزها بسوی خود میبرم پس حضرت رسول ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینه ایشان را نسبت
بامیرالمؤمنین میدانست و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تأخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف پس جبرئیل
آمد و تأکید کرد اما خبر نگاهداشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در مابین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسیدند باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد و حضرت فرمود ای
جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و مخالفت مراد حق او قبول نکنند چون بار کردند و بغدیر خم رسیدند یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در وقتیکه
پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا
ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیت بوده است و در آنوقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس حضرت فرمود که پیش
قافله را برگردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرده بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است
خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی ابن ابیطالب از برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند
و تا سه روز متصل بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه
بالکلیه نهایت بیحیائی دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی
میداند که در قضیه که باین قدر آیات و تأکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را در چنین وقتی و در چنین جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب
که ایشان فهمیده اند باین سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه در کتب صحاح مشهوره و معتبره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمایم زیرا که
این رساله گنجایش زیاده ندارد در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا
در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که آنرا غدیر خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد و پس گفت
ایها الناس من نیز بشری ام نزدیک است که بیاید بسوی من رسول پروردگار من مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من در میان شما دو چیز بزرگ
در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود
در باب کتاب خدا پس گفت اهل بیت من خدا را بیاد شما میآورم در حق اهل بیت من و مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند
اهل بیت آنحضرت آیا زنان از اهل بیت نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت در اینجا آنهااند که بعد از حضرت تصدق

بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است
که در روایتی دیگر زیاده کرده است این که کتاب خدا و در آن هدایت و نور است هر که چنگ زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن
تجاوز کند گمراه است و در روایتی دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن
کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است گفتند کیستند اهل بیت او زنان اویند گفت نه بخدا سوگند زن چند گاهی با شوهر
میباشد و طلاقش میگوید و بخانهٔ پدرش و قومش میرود و اهل بیت خویشان و عصبهٔ اویند که تصدق بر ایشان حرام است مؤلف گوید
که معنی اهلبیت را سابقاً بیان کردیم که مخصوص آل عباست و آنچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد و با آنکه متضمن مطلب
ما است زیرا که خلفای ثلثه البته خارج اند و خویشان آنحضرت کسی در آن زمان دعوی امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند
و اگر کسی دعوی کرده باشد قائلان بآن منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر
واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت ایها الناس من در میان شما
دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفهٔ منند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هرگز یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا
و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهلبیت منند بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند ببینید این مخالفان
و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را
در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده از براء بن عازب که گفت با رسول خدا
بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد و پس
دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بهر مؤمنی از نفس او
گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است پس گفت خداوندا دوستی کن هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که
با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و ایضاً از زید بن ارقم روایت
کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درخت انداختند که
آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولی ام بهر مؤمنی از جان او گفتند بلی گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و ایضاً در مسند احمد بن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین ع
مردم را جمع کرد در رحبهٔ کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول ص شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر
از صحابه در آن مجمع شهادت بمضمون این حدیث تا و عاد من عاداه دادند و در مسند بسندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضامین را
روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المؤمنین را
امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی و گفت ایها الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم
که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند خویشان من لیکن علی را خدا گردانیده است نسبت به من بمنزله که من نسبت بخدا دارم خدا از او راضی است چنانچه
من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دوری کردیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه

می پرسم بخدا از غضب رسول پس از ایشان راضی شد و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن
ارقم همه از حضرت رسول حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را
بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا این منزلت صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مومن
و مومنه و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی علیه السلام
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین مضمون را از ابوسعید خدری روایت کرده است و ابوبکر
شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت
کرده است از پدرش که گفت رسول خدا علم را در روز خیبر بعلی ابن ابیطالب داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را بازداشت
و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن و مومنه است و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت که تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه
من بر تنزیل جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هارونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت
با او که تو بیان کننده ای از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت با او توئی عروة الوثقی و گفت با او توئی امام هر مومن و مومنه و
ولی هر مرد مومن و زن مومنه بعد از من و گفت با او توئی آنکه در شان تو نازل شده است و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم
الحج الاکبر و تو این آیات را بر مردم خواندی و گفت با او که توئی که سنت من اخذ خواهی کرد و دفع خطر از ملت من خواهی کرد و گفت با او
که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و
من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی
من که برخیزم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس از کینه ها
که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت
رسول گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ
خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زائل میشود
که قائم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد
ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند
و از فرج ناامید گردیده باشند پس در آن وقت قائم ما ظاهر شود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام من است از فرزندان فاطمه دختر
منست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد گردانید و بشمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد بعضی
از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بالفرج زیرا که وعده خدا خلاف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و
او حکیم و دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل بیت منند پس ببر از ایشان گردان از ایشان رجس و بدی را و پاک
گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من
باش در میان ایشان بدرستی که تو برآنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک یعنی فی فضل علی و از حضرت صادق روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک

فی علی و چون آیت نازل شد حضرت دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضاً ثعلبی روایت کرده است که از سفیان
بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد
سوال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آنرا دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیت در باب که نازل
شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که از پدرانش علیهم السلام روایت کرد که چون حضرت رسول ص بغدیر خم وارد شد امر کرد مردم را
و چون جمع شدند دست علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد نزد
رسول خدا در وقتی که آنحضرت در میان صحابه نشسته بود و از ناقه فرود آمد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد
امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آنرا از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم
و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان را بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم
خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی و او را گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای او است بگو این از جانب تست یا از جانب خداست پس حضرت فرمود
سوگند یاد میکنم بحق آن خدائی که بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث و رو براحله خود کرد و گفت خداوندا اگر آنچه
او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردناک و هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش خورد
و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیت را فرستاد و حسکانی که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفه
بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابوسعید خدری روایت کرده اند که از جمع روز غدیر برگشته بودیم
که این آیت نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول ص فرمود که حمد میکنم خدا را بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت
و براضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی ابن ابیطالب ع و بروایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر و این آیه نیز نازل شد
الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز نا امید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از
حضرت صادق ع روایت کرده اند که کافران نا امید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است
از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیتی نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیت و میدانستیم که در چه روز نازل شده است
هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابوسعید خدری که چون حضرت
رسول ص علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیت را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضاً
روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابوهریره که چون روز غدیر خم شد که هجدهم ماه ذیحجه است رسول خدا ص گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه پس این آیت نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس در آیت بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شده
بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیت را و ایضاً روایت کرده است از ابن مردویه
باسناد او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا ص این آیت را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل
تا آخر آیت و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث
بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جداگانه و بسیاری از سندهای آن صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است

گفته است حتم مرتضی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا بر علی ع و اکثر ارباب مناقب ذکر کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد
و بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که در حضور رسول
در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید علی ابن ابیطالب را که از حق
خود را به گواه دیگر و از برای علی ع ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر نص را از حضرت شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از
ابوسعید سمان روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه
گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیت را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم
شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از گروه منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد
در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر به مدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل
مدینه شود و چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابوا
پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بآنجا رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد حضرت نماز کرد و بار کرد
اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه سفیدی سوار بود و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا
بجبر هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب ماست حذیفه گفت منم حذیفه یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفت بلی
فرمود پنهان کن چون بنزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل
قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید و شناخت که شتران
کدام جماعت اند چون حضرت از عقبه بیرون آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شدند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت
او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس
حق تعالی این آیت را فرستاد و یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغناهم الله
و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الآخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر
یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده شد و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری
را که بآن نرسیدند و کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیبی نتوانستند کرد
دین اسلام را مگر آنکه غنی گردانید ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد
ایشان را خدا عذابی دردآورنده در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مسمی بود بهرشی
و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر کوه رسیدیم آن چهارده نفر منافق دبه‌ها را
مملو از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبه‌ها را از زیر پاهای ناقه انداختند و نزدیک بود که ناقه رم کند حضرت صدا زد او را که ساکن باش که بر تو باکی نیست
پس حق تعالی ناقه را بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر کننده فصیح گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست را از جای خود و پا را از جای خود تا تو بر پشت منی
چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم در روی ایشان و شب تاریک بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه
اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت حذیفه گفت ایشان چهارده نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن

ابی وقاص و ابو عبیدة بن جراح و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره
و ابو طلحه انصاری مولف گوید حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست سایر احادیث این باب نیز
بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای مقصد کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیده ام که احادیث غدیر را در آن
جمع کرده بود دو جلد بزرگی بود و کتابی دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد
در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن ذکر کرده بودند و بر پشتش نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رض در کتاب شافی گفته است که هیچ
فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت
آن بر امامت مینمائیم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر او و بتصرف که مطاع باشد در هرچه امر کند آمده است دوم آنکه در این مقام معنی اولی مراد است
اما اول آنکه یا معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت
مدار بر سخن او است در تفسیر قول حق تعالی که ماویکم النار هی مولیکم گفته است که بمعنی مولاکم است که آتش جهنم اولی است بشما و بتصرف و در مجمع
و سایر مفسران در این آیه همین معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد عصبه است
که ایشان اولی و احق اند بمیراث و فراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار
باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است از جمله آنها اولی بشیء است و ابن اثیر در
نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست
و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمان با او بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسی که انعام بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید او مولی
و ولی آن امر است و از جمله این است حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند بغیر
رخصت مولای خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسیکه متولی امر او است و صاحب کشاف گفته است در آیه انت مولینا یعنی آقای
مائی و ما بندگان توایم یا یاور و ولی مائی یا متولی امور مائی اما دوم که مراد از مولی در این مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر است مراد است بچند وجه
اثبات مینمائیم اول آنکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود و اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه
آنحضرت هم سوگند احدی نمی شد که باو عزت بیابد و بعضی از معانی است که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آزاد کننده و
مالک و همسایه و داماد و پشت سر و پیش و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بیفایده است مانند پسر عم و قسم دیگر هست که بدلیل معلوم میشود
که مراد نیست مانند ولایت محبت دینی و یاری در دین و ولاء عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مومنان و قرآن مجید ناطق است
بآن لیس برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام جمع کنند و همچنین اگر مراد ولاء عتق او بود و تعلق آن بپسر عم امر مسکوک بود
در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر که صبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة منافی این احتمال است پس باید که مراد اولی
بتدبیر امور است و امر و نهی ایشان بایشان و آن معنی امامت است این جمیع است که سید مرتضی رض ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر رسیده اول
آنکه اکثر مخالفان مانند قوشجی و غیر او اعترافی که داده اند اندکه مضطر اند که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که بیان این معانی
موقوفیتی نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام دین ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرموده آنچه

این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت امیر را وصیت کند که یاری کن هر که ترا یاری میکرده دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فائده معتد به نبود مگر آنکه مراد بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که مهار النسبت بر عایای باشد یا مراد طلب محبت ایشان باشد بالنسبت با آنحضرت و دوام بودن متابعت ایشان و چون یاری میکنند ایشان او را جمیع مومنان دوست میدارد ایشان او را محبت ایمان پس باز مدعا ما ثابت است دوم آنکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد لقرائن خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که از اقربا و اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد با و بگوید که هر که من دوست او بودم این دوست یاور او است و بعد از آن دعا کند یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید خلیفه دیگر از برای خود تعیین نکند بیگمان فهم از آن امر احدی اندر عایای او شک کند در آنکه مراد او خلافت است و تعلیم مردم و نصرت و محبت و ترغیب ایشان در اطاعت است سوم آنکه هر گاه پادشاهان نافذ الحکم در حق مردی ضعیف یا بی سعادت بگوید هر که من یار او بودم فلان یار او است قبیح نماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس آید و از این مرد اگر اعانتی بیاید اعانت عیت طفیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید شخصی که حضرت رسول این سخن را در حق او گوید در عالم بحسب ثروت و نیاز دیک در مرتبه آنحضرت باشد و اقلا او لایق خلافت و حکم یافته باشد و محبت نیز مثل این سخن را نتوان گفت پس بر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دوم از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی اولی بتصرف و امام است آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرمود که پس هر که من مولای اویم علی مولای او است و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که آن سوال اول قرینه واضح است بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشتم است چنانچه در کلام سابق تقیید بچیزی بجا آورده است پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص نبود و دعا کو نبوده باشد و الا الغاء در کلام لازم می آید خصوصا آنکه در پیامبر نفس مذکور شده و آدمی را هست که هر تصرفی شرعی که در نفس خود بکند و هر امر مشروع که خواهد بشود پس هر گاه او اولی از نفس باشد پس او که هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند و تغییر که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را با او اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که آنچه آنحضرت اول از ایشان سوال فرمود طلب اقرار ایشان فرمود آن معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمومنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیه آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولی است بمومنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجب است بر ایشان که آنحضرت محبوب تر باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند نزد او و فدای او گردانند هر گاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او کنند در جنگها و آنکه تبعیت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بآن بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و بسیار مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات آن اولویت است که حضرت رسول داشته از برای حضرت امیر و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر او گفته اند اللهم وال من والاه قرینه است که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و مشیت آن محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح و خیر خواه و انبات چنین مهم تنها از برای یک کس بسیار صعب بسبب حسد و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانت است خصوصا با وجود آنکه میدانست از کینه های دیرینه که در سینه های منافقان حاضر بود لهذا کلید آن نمود بدعا کردن از برای اعوان و لعن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعا با مخصوص اعلم و اصحاب ولایات است و مناسب آحاد رعیت نیست دوم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت از و صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم

بهم رسانند آنکه منعش کنند و ترک موالات بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعا از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرگز
برعایت نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد سوم آنکه اگر مراد معنی اولی باشد چنانچه ما میگوییم مقصود ازین کلام طلب موالات و متابعت
خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس طلب از برای کسی که
موالات و نصرت او کند باولی انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سوم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیه اکملت
لکم دینکم در روز غدیر نازل شد سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابوسعید خدری و ابوهریره روایت کرده است
که این آیت در روز غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد بمولی معنیی است که ما میگوییم زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام نعمت
بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و متمم آنها باشد و آن امامت است که بآن تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد به آن
قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم آنست که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
تا آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیت کریمه گفته است که این آیت نازل شد
در فضل علی ع و چون نازل شد دست علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر
او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است که این قول ابن عباس است و براء بن
عازب و محمد بن علی ع و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیت در امر غدیر نازل شد و این صریح است در آنکه مراد
بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکنی هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ آن بود که مبادا موجب اثارت
فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که مامور به تبلیغ آن گردیده بود بایست امری
باشد که ابلاغ آن موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرائع دین بآن محفوظ ماند
از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولا گفته اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست مگر خلافت
و امامت آنحضرت که بآن تتمیم میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم میگردید امور مسلمانان و از جهت کینه که
از آنحضرت در سینه ها داشتند مظنه ثوران فتنه ها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاهداشتن آنحضرت را از شر ایشان وجه پنجم آنست که
اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لااقل قرینه میتواند شد
بر آنکه مراد بمولی معنیی است که متضمن امامت است خصوصا هرگاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا که نزدیک بوفات خود
خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قرائن دیگر که سابقا مذکور شد وجه ششم آنست که
نظم و نثر اجماعی که در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن مذکور است
که از حضرت رسول رخصت طلبید و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین مثل حارث بن نعمان فهری که همین معنی را فهمیده
بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این قوی دلائل است بر آنکه مراد آنحضرت این بود و عجب دارم از بعضی علمای مخالفین که
مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایما و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون به مسئله امامت میرسند از قطع صد بار
از هر سیر شده و حصار منع میگیرند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة والعناد و هدانا الی سبیل الرشاد فصل دوم حدیث منزلت است و آن از طرق عامه
و خاصه متواتر است و مابه الاشتراک همه آنست که حضرت رسول در مواطن بسیار با امیر المؤمنین فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات

ذکر حدیث منزلت

از جمله احادیث متواتره الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و این حدیث را علما اتفاق نموده‌اند و حدیث که در صحاح
ایشان مروی است چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صلعم در
غزوهٔ تبوک علی ابن ابیطالب را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی نیستی که
از من بمنزلهٔ هارون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت کرده است مجمع این عبارت را و از
ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث را عامر بن سعد بن سعد کرد خواستم که مشافهة این حدیث را از سعد بشنوم رفتم نزد سعد گفتم تو این حدیث را از رسول
شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود و ایضا در جامع الاصول از ترمذی روایت
کرده است از جابر انصاری مجمع این حدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص
را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابوتراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی شنیده‌ام هرگز
او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دوست‌تر میداشتم از آنکه اشتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا که با او میگفت
در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد همان را که در حدیث سابق مذکور شد و الا در اینجا گفت الا انه
لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد
خدا و رسول او را و او دوست میدارد خدا و رسول را پس همه گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد دیده‌اش درد داشت
و درد میکرد آب دهان مبارک خود را در دیدهٔ او مالید و علم را با او داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیهٔ مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین
را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است که حضرت امیر المؤمنین در
هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را از برای محافظت مدینه
و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را جماعت بسیار از
صحابه روایت کرده‌اند و از ثابت‌ترین روایات و صحیح‌ترین آنهاست روایت کرده است آن را از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طرق آنها از سعد بسیار
است و روایت کرده است از رسول خدا حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها
بطول می‌انجامد و فاطمه دختر علی روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی میگفت انت منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف در تقدیم او متفق‌اند
کتابی بزرگ تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث از صحابه و ابن حنبل در مسند خود که بمنزلهٔ صحاح ایشان است این حدیث را بسندهای
بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحاق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است
که رسول خدا گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی و قاضی علی بن حسن تنوخی که از علمای عامه است
این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن
سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن اوفی و برادرش زید و ابو سریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک
و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابیطالب و حبشی بن جناده و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام
محمد باقر و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است که همه از حضرت رسول شنیده‌اند و این

ذکر حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی

در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب از سعد است که بعد از آنکه حضرت رسول [illegible]
با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اصل روایت علی بن زید بن جدعان [illegible] است که حضرت
با علی گفت بیا یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از جهت آن
در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون باشی
از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمر و ابوهریره و ابن عباس و جابر بن عبدالله و براء
بن عازب و زید بن ارقم و ابوسعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند
و جمیع طرق آنرا ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی در نهج البلاغه که بقول اهل طرفین است روایت کرده
از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول با او گفت که تو می شنوی آنچه من می شنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی
راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار موید این کلام نقل کرده است گفته است
دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی نقل کرده است که گفت واجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری و رسول خدا فرموده در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقه های اسلام که تو از من بمنزله
هارونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت گردانید برای آنحضرت جمیع مراتب هارون و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول
باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بوده هر آینه شریک [illegible]
ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین در روز شوری گفت با آن پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود آیا
در شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب [illegible]
محقق با آن تعصب و عداوتش که از اعادی عدو امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است و ادعای
تواترش کرده است و کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از ائمه دشمن ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند که ایشان
هر یک از ایشان را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید ایشان بسیار از اصول دین
به حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت
کرده اند و اما وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر است که عموم است بحسب عرف [illegible]
هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در صورت صحیح میشود در عموم و در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید فلان از من بمنزله [illegible] است مگر آنکه
بخیل است همه کس چنین می فهمند که در غیر جود در صفات کمال دیگر مثل او است پس این کلام دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و هارون
بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت هم است بود چنانچه گفت اخلفنی فی قومی پس هرگاه [illegible]
میشد هارون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این بغیر پیغمبری است که استثنا شده است اگر گویند [illegible]
باشد خلافت در حالت حیات موسی او باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد اعم است الا آنکه احتمال [illegible]
با آنکه خلاف ظاهر لفظ است وجه دوم آنکه از جمله منازل هارون آن بود که او افضل امت موسی بود پس باید که حضرت امیر نیز افضل [illegible]
است آنحضرت و تفضیل مفضول بر افضل قبیح است عقلا چنانچه دانستی سوم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول [illegible]

متعدده فرموده اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در وقایع متبانیه منفرد بود مثل آنکه در مسجد در کردن درها از مسجد و مفتوح کردن خانه آنحضرت این را فرموده و در روز
حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هارون شبر و شبیر و مشبر این فرموده و در استخلاف مدینه این را فرموده و در نصب غدیر این فرموده پس معلوم شد که همه
منازل مراد است خصوصاً منزلت خلافت **چهارم** آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود
چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لتركبن سنن من كان قبلكم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة
یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بوده اند مانند دو تای کفش که باهم موافق اند و مانند پرهای تیر که باهم برابر اند و در بعضی از
روایات وارد شده است که اگر آنها داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصه عجل و سامری
واقع نشد پس باید در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امری که شبیه به آن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند
و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤیدش آنست که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر را از برای بیعت
ابوبکر به مسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول کرد و آیتی را خواند که مشتمل بود بر تظلم هارون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا ابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند **پنجم** آنکه جمعی از مخالفان نقل
کرده اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد باولاد هارون پس از جمله منازل هارون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند
پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین که باتفاق عامه و خاصه بمنزله پسران هارون شدند خلیفه حضرت رسول باشند پس بر اولاد ایشان
نیز باید خلیفه آنحضرت باشند بمقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل
و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود در میان موسی و برادرش هارون علیهما السلام چون موسی گفت اشرکه فی
امری پس هارون وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند به شبیر و شبر اولاد
هارون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع **ششم** آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد و مدینه
و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب هم تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب
و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هارونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را
که هیچ جهتی از جهات ندارند و در بغیر عصبیت در کفر که عین نقص است و شائبه کمال در آن نیست مقدم داشتن عین خطاست و هیچ عاقل
در آن نیست والله الهادی الی سواء السبیل **فصل سوم** در بیان اختصاص آنحضرت است به محبت خدا و رسول و اظهار آن حضرت در مواطن متعدده شده است
اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی
باحب خلقك اليك ياكل معی هذا الطير یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی آمد و با آنحضرت
خورد و بعد از آن گفته است که رزین گفت که در این حدیث قصه هست و در آخرش آنست که انس با علی گفت که طلب آمرزش کن از برای من
نزد او از برای من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرده و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول روایت کرده است که زنی از انصار
دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای حضرت رسول بهدیه آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور بسوی
من دوست ترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید که کیست گفتم علی است فرمود در را
بگشا چون در را گشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت

ذکر حدیث طیر

کرده است و از جمله آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزدیک
آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من ازین مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان اورا
مردی از انصار پس علی ع آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت
رسول ص رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب‌ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من ازین مرغ باز در خاطر خود گذرانیدم که خداوندا
بگردان اورا مردی از انصار پس باز علی ع آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است پس برگشت چون به نزد حضرت رسول
برگشتم باز آن سخن را گفت پس علی ع آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم نظر حضرت بر او افتاد و سه مرتبه
گفت بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را با او تناول نمودند و در روایت دیگر از و و از ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چه او را دیر
کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب‌ترین خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که ازین مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سوم نمی آمدی خدا را
بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی
گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و در روایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضل‌تر از او
هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر صلوات الله علیه بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت
بود و همه اعتراف بحقیت آن کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود اگر دروغ گوئی مبتلا شوی به پیسی که
نتوانی پنهان کرد آنرا از مردم بعمامه بستن و بعد از آن که آن پیسی بهم رسید مکرر میگفت که این به نفرین علی ع است و ابن مردویه در مناقب
از ابو رافع آزاد کرده عائشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مومنان و سید و آقای مسلمانان و امام
و پیشوای متقیان نزد من می‌بود و با من ازین مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و خطیب خوارزمی نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن
عباس روایت کرده است و کسیکه اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر بروایت ایشان شده است زیرا که ترمذی در
صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلادری در تاریخ و خرگوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری در کتاب الولایة و
ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در خصائص روایت کرده اند و روایت کرده است آنرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد
بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابوبکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن
عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه به ده طریق روایت کرده است و خطیب ابوبکر
در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث جداگانه تصنیف کرده است و بیست و پنج نفر صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده
نفر از سه نفر دیگر روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین ع داشتند و سعی در اخفای فضائل او می نمودند چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت
آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنیی ندارد بغیر آنکه او در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت
شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او ممکن باشد و ایضا معلوم است که ثواب دادن
حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقائد و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی
بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیاری از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی

ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد
میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند بدرجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند
پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند باندازه سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا می بیند
و فرموده است و ما یستوی الاعمی والبصیر والذین آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند
و عملهای شایسته کرده اند با بدکرداران بسیار کم متذکر میشوند حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون
و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول ص از قبیل محبت بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت
رسول ص از این حکم بیرون رفت باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قائل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانچه
مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض برین دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ بریان
فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق
از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب مذکور است و قید احب نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت در اکل
یا باعتبار فضیلت و کرامت است و مطلب ثابت میشود یا باعتبار فقر و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه
پریشان تر از آنحضرت بسیار بودند و شیخ مفید علیه الرحمه از این اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس
انس چرا انقدر سعی میکرد و حضرت را برنجانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول ص میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت
رسول ص انقدر را او برین فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه دیگر در میان انصار از او بهتری هست و اگر این مراد بود بایست
حضرت بفرماید که چه فضیلتی درین سخن بود که تو حریص شدی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال بود چگونه حضرت امیر این احبیت بر فضیلت
حقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت
باشد تمام شد کلام شیخ مفید قدس سره و ایضا گوئیم که اگر این دلیل فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت آن منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق
نفرین حضرت شود و پیس گردد اعتراض دوم آنکه ممکن است حضرت در آن وقت احب و افضل خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل
شده باشند و جواب این است که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول ص در
جمیع احوال و ازمنه حتی بر سائر انبیاء و اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا
جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکبست زیرا که جمیع امت مترددند میان دو قول اول
تفضیل آنحضرت ص بر همه در جمیع احوال و اوقات دوم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات این احتمال که تو گفتی هیچ یک از امت بآن
قائل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه بران آنست که حضرت با آن
سخاوت و فتوت انس و غیر او از حاضران را شریک نکرد و حصه بایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بغیر معصومین روا نیست خوردن
و بنابراین فضیلت آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل عصمت و امامت هر دو میتواند شد دوم منقبتی که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانچه
صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا ص در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول را و دوست دارند
او را خدا و رسول او و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آنروز و خود را بنظر آنحضرت میآوردم بامید آنکه مرا از برای

ابن ابی طالب پس حضرت رسول علی ابن ابی طالب علم را باو داد و گفت برو و بعقب ملتفت مشو تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و بآواز بلند با حضرت رسول خطاب کرد که برسر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و برسالت من هرگاه این را بکنند خونهای و مالهای خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضاً در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمه بن اکوع که علی با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفته بود زیرا که دیده مبارکش درد داشت و درد میکرد و چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت او دوست میدارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند که علی آمد پس علم بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضاً در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او دوست دارد خدا و رسول او را و او دوست دارند او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب درین اندیشه بودند که آیا بکه خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد حضرت فرمود کجاست علی ابن ابیطالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی ابن ابیطالب درد دیدهای او بر طرف بود پس آب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشته است و علم را بدست او داد پس علی گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت فرمود بتأنی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار بهتر است و در روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدید مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون بمقابل آنها شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بزدلی و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را بر داشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا را و رسول او را و او را دوست میدارد خدا و رسول او و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش که هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول سلمة بن اکوع را فرستاد و علی ابن ابیطالب را طلبید و نزد وی حاضر شد بر شتری سوار و نزدیک حضرت رسول رسید شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شدت وجع بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفت میکشیدم تا نزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه شد گفت سر درد و دیده بالهم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علم را بدست مبارک گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب وی رفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود

از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی ابن ابیطالب پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق خدائی که تورات بر موسی فرستاده است
او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و سلاح ارغوانی پوشیده بود چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت
روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود سفالی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز
میخواند حضرت امیر شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بسر او فرود آورد که سنگ و خود
و سر آن مردود را بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهودان اینحالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن
دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه
بلرزید و در را بر کند و مانند سپر آنرا بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر
از صحابه خواستند که آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفری می بستند و چهل نفر
میگشودند و غرائب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند
و قصه بعضی را در حیات القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما درین مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است
نسبت بآنحضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند درین جنگ گریختند و باین منقبت از روی بی شرمی باز آرزومند این منزلت
عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند
بطرق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل النبوة و حافظ
ابونعیم در حلیه و شهنی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی ع و عمر و عبدالله بن عمر و
سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابوسعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقاً علم را بابوبکر و
عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که درین واقعه بامر حضرت رسول ص در مدح آنحضرت ع گفته
مشهور است و هم چنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت
آنحضرت پس بدو وجه متین میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول آنکه بر هر عاقل معلوم است که مراد اصل محبت نباشد
که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند با آنحضرت هر آینه صحابه با آن جلیلی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند
آنقدر آرزو میکردند که علم باز بایشان داده شود و آنقدر حسد بر آن حضرت درین باب نمی بردند و شعرا در مدایح خود ذکر میکردند و
حضرت امیر در مفاخرت خود ذکر میکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت ص خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را
اختیار ننماید و جان و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد محبت خدا و رسول آنحضرت را آنست که در همه امور و در
جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر
مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجملة و محبت فی الجملة نسبت به هر مؤمنی من حیث الایمان
هست و اختصاص بیوجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی
اتصاف بآن مستلزم آنست که ازین جهت او را دوست ندارد و اگر ازین مراتب همه تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت
عظیمی هست برای آنحضرت ع پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محال است دوم آنکه بعد از اندک تاملی بر عاقلی مخفی

نمیداند که هرگاه اول علم را بابوبکر و بعد از و بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از ان فرماید
که فردا علم را بشخصی دهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید آن شخص مخصوص بهمه آن صفات باشد و آن
صفات در آنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات می فرمود که فردا علم را بکسی دهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد
با آنکه این وصف در آنها که پیشتر علم را گرفته بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا
و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشانرا دوست نمی داشتند و شک نیست در آنکه اینها منافی رتبه خلافت و امامت است بلکه
منافی ایمان است و چون تواند بود که کسی مومن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است والذین
امنوا اشد حبا لله یعنی و آنها که ایمان آوردند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضا فرموده
که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات
ایشانرا قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده
که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهیر
ایشان بهر معنی که باشد و دیگر می باید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزگاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین
زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان از یکی ازین جماعت میبودند بایستی
خدا ایشانرا دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را با ایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و
فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که
حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده و کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد و هرگاه اینها استحقاق
خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است این دو دلیل را یک دلیل تمام بر گردانیم بآنکه
گوییم اگر مراد محبت کامله است در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است
پس دلالت میکند بر حط مرتبه صاحبان آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد و بدانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین امنوا من
یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل
الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و بر گردد از شما از دین
خود پس بعد ازین بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشانرا و دوست دارند ایشان خدا را متذلل و متواضع باشند از برای مومنان و شدید
و غالب باشند بر کافران جهاد کننده در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل خداست میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطا و
داناست و ازین احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را درین آیه مذکور ساخته حضرت امیر المومنین و اصحاب
او بند که با طلحه و زبیر و معویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول امیر المومنین را بآنها وصف کرد موافق است باکثر اوصاف
آیه خصوصا یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها مرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی
قدرت بر انکار نمی تواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شده و موید این است
آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر المومنین روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند

بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرکردهای مشرکان گفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران و غلامان ما و از خدمت گریخته اند پس آنها را بسوی ما پس فرست حضرت رسولؐ
غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را بشمشیر بزنند و آنها گروهی اند که
خدا امتحان کرده است دل ایشان را از برای پرهیزگاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که از جمله ایشانست صاحب نعل
یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهای که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشد در آنوقت حضرت نعل خود را داده بود
که حضرت امیر پینه کند و حضرت مشغول آن کار بود و عبد الله بن احمد حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از
روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید و الا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان
که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله آن ابوبکر است گفت نه گفتند پس عمر است گفت نه ولیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند و
بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسولؐ فرمود در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن
قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه ولیکن آنست که نعل مرا پینه میکند سوم احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه
در این باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسولؐ دو لشکر فرستاد بسوی یمن بر یکی
علیؑ را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کار بکارزار منتهی شود علیؑ بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنائم آن
قلعه جاریه را از برای خود برداشت خالد شکایت علیؑ را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسولؐ آوردم چون حضرت
نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می بینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسولؐ او را و او دوست میدارد خدا و رسول را من
گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب رسولؐ او من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در آنجا این
زیادتی هست که حصه او در خمس زیاده از این است که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است و گفته است که خالد
چهار نفر از صحابه را گفت که بروید و مذمت علی بکنید پس نفری از ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم
ایشان بود شکایت علیؑ کرد و گفت جاریه غنیمت را برای خود برداشت پس حضرت رسولؐ بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و
مکرر گفت علی را برای من بگذارید بدرستیکه علی از من است و من از علی ام و او ولی هر مومن است بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست
که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت
کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسولؐ فرمود که علیؑ از من است و من از علیؑ ام و نمیرساند از جانب
من رسالت مرا مگر من یا علیؑ و این حدیث صریح است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابراهیم بن سعید
ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المومنینؑ قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسولؐ فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو
آنچه نصاری در شأن حضرت عیسیؑ گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیه آب
دست شستن ترا بگیرند و با آنها طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من
بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میگردانی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیک
ترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس بر حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول
کسی که حله بهشت می پوشد با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من توئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود

با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است
و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز من است و آشکار تو آشکار من است و پنهان سینهٔ تو پنهان سینهٔ من است و فرزندان تو فرزندان
من اند و تو وعده های مرا به عمل خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیدهٔ تست و ایمان مخلوط است
با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر وارد نمیشود دشمن تو و غائب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو
و با تو بر حوض کوثر وارد خواهد شد پس حضرت امیر المومنین ع بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدای را که منت گذاشت بر من با ایمان و تعلیم
کردن من قرآن را و مرا محبوب بهترین خلائق و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس رسول ص گفت یا علی ع
اگر تو نمی بودی مومنان بعد از تو شناخته نمی شدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیر المومنین ع بحضرت رسول ص در اخوت
و همراز بودن و سائر امور و در آن چند مطلب است **اول** اخوت است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون
حضرت رسول ص برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیر المومنین ع گریان بنزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان
اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول ص گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا با علی ع گفت تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی و برادر منی و مصاحب منی و از ابو الطفیل روایت کرده است که
چون عمر محتضر شد خلافت را در شوری قرار داد میان علی ع و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر ع با ایشان گفت شما را
بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول ص برادری میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را
با یکدیگر برادر گردانید گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی ع میگفت من بندهٔ خدا و برادر حضرت رسول ص
ام و این سخن را بغیر من کسی نمی گوید مگر بسیار دروغ گوئی و قصهٔ مواخات از متواترات است ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده
از جمعی از صحابه و ابن مغازلی به هشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول همه از ابن عباس روایت کرده است
و حاصل همه آنست که حضرت رسول ص برادر گردانید هر یک از مهاجران و انصار را با یکدیگر با کسی که در سعادت و شقاوت نظیر او بود
چنانکه ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر گردانید و حضرت امیر ع
را با کسی برادر نکرد و حضرت امیر گریان شد حضرت رسول ص فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی ع
از من است و من از اویم و او از من بمنزلهٔ هارونست از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر
صحابه و بغیر حضرت رسول ص نظیری و شبیهی نداشت که شایستهٔ برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد
و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت دیدم که بر در بهشت نوشته بودند دو هزار سال
پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست و علی ع برادر رسول خداست **دوم** آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول
بود و ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول ص گفت صاحب سر من علی ابن ابیطالب است و در صحیح
ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضائل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طائف حضرت رسول ص
با علی ع راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول
و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند که رازش دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول ص رسید گفت من با او راز نگفتم

خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است
از مسند احمد و از مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول ص در حال احتضار فرمود بخوانید
از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو را از او پوشانید و باز گفت دوست مرا طلبید
عمر را طلبیدند رو را گردانید و باز گفت یار مرا طلبید عایشه گفت علی را بخوانید چون علی ع آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر
گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود سوم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند
در دور مسجد خانه ها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا ص معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد
که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را مسدود کنید مگر در خانه علی ع را پس در میان مردم سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید
خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون
را احمد بن حنبل و ابویعلی در مسند و صاحب خصائص علویه و سمعانی در فضائل و ابونعیم در حلیه و دیگران از سی لفظ از اکابر صحابه
روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از
احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که
بیرون روند از مسجد همه کس بغیر آل رسول ص و آل علی ع بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را کشیدیم و بیرون بردیم و در این زمان نیز
علامت در خانه امیرالمؤمنین ع که در مسجد نبی مفتوح بوده موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند
احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول امر کرد که درها را از مسجد بستند مگر در خانه علی ع را و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین ع گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت
و این اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول ص
خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود بر داشت تا آن بتها را بزیر آورد و بشکند چنانچه
احمد در مسند و ابویعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضائل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصائص و
جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا ص داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه
گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند چون
نظر حضرت رسول بر آن افتاد فرمود یا علی می باید یا تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه
بزیر اندازیم علی ع گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل
رسالت و جلالت نبوت نتوانستم آنحضرت را حرکت دادم پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست
بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و خلائق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را می توانستم گرفت پس هبل را گرفتم
و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی در جلالت همدوش
پیغمبر نباشد بر دوش او نمی تواند گذاشت قدم و در کتاب منح الفائق مذکور است که حضرت رسول ص هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی ع را
میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصائص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول ص عطسه میکرد

حضرت امیر ع میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند گرداند پس حضرت رسول ص در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا
بر سر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسول غضبناک می شد بغیر علی ع هیچکس جرأت نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عائشه روایت
کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول ص علی ع را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو ای یگانه شهید و چون علی ع حاضر نبود میفرمود
کجاست محبوب خدا و محبوب رسول ص او و ابن حجر در جزو اول این حدیث را از عائشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سائر
کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که علی از من است و من از علی ام و ادا نمی کند از جانب من مگر علی ع و ابن عبد البر در
استیعاب روایت کرده است که رسول خدا ص در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را نظیر مریم دختر عمران تزویج نمود
بعلی ع و با او گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه
بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتیکه رسول خدا آن دو بزرگوار را بخدا سپرد یکدیگر و او دعای بسیار
از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و برای علی دعا میکرد بنحویکه از برای فاطمه دعا میکرد و ابن عمار روایت کرده است
از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی
شما مردی را که از من است یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت
عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است پس دست علی ع را گرفت و دست او
را گرفت و دو مرتبه گفت او این است مؤلف گوید که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است اگرچه
این سخن را مکرر همین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی یا زیاده دروغ خواهد بود و چون مکرر شنیده است پروا از این نداشته است
که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ میگوید و او از همه کس حریص تر بود بخلافت و اگر گویند مراد او این بود که اهلیت این امر
را در خود نمیدید این راست است اما بایست در این مواطن نیز آرزو نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی
روایت کرده اند که ابوبکر و عمر فاطمه ع را از حضرت رسول ص خواستگاری کردند حضرت نداد و عذر فرمود که او کوچک است و علی علیه السلام خواستگاری
کرد و با او داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول ص زیاده از آنست که در این رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک
بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه
و جزئیه با او توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق ستایش او کند البته او را برای خلافت خود
مهیا کرده و این اول است بر امارت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او جانشین من است خصوصاً هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم
است که محبت او تابع محبت خدا است و مبتنی بر امور دنیویه و روابط بشریت نیست پس اینها اول دلائل اند بر امامت و خلافت آنحضرت

فصل پنجم در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بالقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المؤمنین
است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا ص گفت بعد از من فتنه خواهد بود چون آن
فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی ابن ابیطالب که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که هر که از علی ع مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کرده است از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب
انصاری روایت کرده است که حضرت رسول با عمار گفت که اگر ببینی که علی براهی میرود و مردم براهی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را

بگذارد که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمی برد و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول گفت علیؑ با حق است و حق با او ست از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضاً از عائشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث نزد من ثابت است که حضرت فرمود که علی با حق است و حق با و میگردد هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمة الله علیه که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در ان شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت علی با قرآن است و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عائشه روایت کرده است و مؤلف کتاب فضائل الصحابه نیز از عائشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچندین جهه اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکنند و دانستی که عصمت دلیل امامت است دوم آنکه دلالت بر فضلیت آنحضرت میکنند و تفضیل مفضول قبیح است عقلاً سوم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المومنینؑ که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر المومنینؑ تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرده همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان برخلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد نمائیم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده از مالک بن اوس که علیؑ و عباس آمدند بنزد عمر و طلب میراث رسول خدا میکردند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی رسول خدا ام پس مدعی و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت که رسول خدا گفت ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما می ماند صدقه است پس شما او را دروغ گو و گناه کار و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راست گو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغ گو و مکار و خائن و گنهکار دانستید و خدا میداند که من راست گو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اید و میگوئید میراث را بمن بده پس ازین حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و مکار و غدار و گناه کار دانسته است پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضاً شبهه که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع است است بر او و هرگاه امیر المومنینؑ و عباس در ان داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانچه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عائشه گفت که فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول خدا میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت ما پیغمبران میراث نمی مانیم آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد ازین مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده است من غیر آن نمیکنم پس چون حاصل صدقه مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و علیؑ متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را

عمر ضبط کرد و با ایشان نداد و گفته‌اند که در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه ع آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از
دنیا رفت و حضرت امیر او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد پس عائشه گفت که علی را روئی در میان مردم داشت تا فاطمه ع در
حیات بود و چون از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه ع بعد حضرت رسول ص شش ماه زنده بود پس مردی از زهری
پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه بیعت با ابوبکر نکردند تا علی بیعت کرد
چون علی ع دید که روی مردم از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور و از برای
آنکه عمر را با خود نیاورد و چون شدت عمر را دیده بودند پس عمر با ابوبکر گفت تنها نزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من
چه توانند کرد پس آمد بخانه علی ع و جمیع بنی هاشم آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر المؤمنین ع برخاست و خطبه خواند و فضائل خود را ذکر کرد
و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر ناموجه خود را در
باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقل که درین حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت
شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعاً و نه جبراً منعقد نشد و تصرف ایشان در این مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر
و غصب و خطا بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب بصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و
بیعت حقیقی در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن انشاء الله تعالی در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد
بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی ع نامه نوشت که مضمونش این است
اما بعد حسد ده جزو است نه جزو آن در تست و یک جزو در سائر مردم زیرا که امور این است برنگشت باحدی بعد از رسول خدا مگر آنکه
حسد تو بسوی او برد و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن از
بیعت خلفا تا آنکه کشیدند ترا بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه میشومه او
پس حضرت امیر ع در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و
انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم ازین امور بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول ص از دنیا رفت
و امت او اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد ص از ما است
و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد ص پس ما که اهل بیت آنحضرت
بودیم احقیم باین امر از غیر ما چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو دست بیار که بیعت کنیم
ترا و هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنیم مدینه را از سواران و پیادگان بر پسر ابوقحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق
در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی ع خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از
حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را از عالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته متصرف شدند و ما را منع
کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن برین ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراگنده کنیم و
خونهای مسلمانان را بریزیم مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد می‌شد
و باندک تأملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار جزا رفتند و [illegible]

متعدده روایت کرده است که حضرت امیر ع میگفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت
دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعت من امری که من
اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیر المومنین ع این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان او را دوست نمیداشته‌اند و ایشان او را دوست
نمیداشته اند و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مومنی و
دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ام سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمی شناختیم مگر به بغض علی و در استیعاب نقل
کرده است که رسول خدا ص گفت هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که ایذا
کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی
الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم وکسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعن کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و
خلافت نیست **فصل ششم** در بیان افضلیت آنحضرت است بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقاً مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید
که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است که قول به تفضیل امیر المومنین ع قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قائل بآن بوده اند و
از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن
التیهان و خزیمه بن ثابت و ابو الطفیل و عباس ابن عبد المطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز اول قائل بود
بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قائل بوده اند از آنجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسرین
ایشانست نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بوده ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم وآل
محمد علی العالمین و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهلبیت رسول ص در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند
در سلام که حق تعالی فرموده است السلام علیک ایها النبی و فرموده سلام علی آل یس و در صلوات بر ایشان و در تشهد و در طهارت که فرموده
طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضائل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض گردیدن بیان شان
سماجت است بعد از آن گفته چگویم در شان مردی که اعدایش اقرار داشتند بفضلش کرده خصمانش انکار و کتمان فضائلش نتوانستند
کردن معلوم است که بنی امیه با اینکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار
در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و او و محبان و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و
مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری گردانند و هر چند
ایشان درین مراهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش رفیعتر شد مانند مشک که هر چند آنرا پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل
آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و مثال روز روشن که اگر یک چشم آنرا نبیند چندین چشم دیگر ببینند و چگویم در شان کسی که همه
فضائل باو منسوب و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرکرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضائل او بوده و گوی
سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از و هر کس نصیبی از فضیلت داشته از وی داشته و هر که بهره از کمال یافته از وی یافته پوشیده نیست
که شریف ترین علوم معرفت الهی و علم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته از وی شناخته است و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او ع

افراخته و راه خداشناسی کلام او روشن گشته و دست تعلیم او لوای علم و رهنمای علمای فرقه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل
و در این فن استاد مردم اند شاگرد او بوده و اشاعره نیز غاشیه بردوش این گروه بوده اند و از این سر که بینند پیدا که استاد ایشان
ابوالحسن اشعری است و او شاگرد ابوعلی جبائی است که یکی از مشایخ معتزله است استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه است
و او شاگرد پدرش و او شاگرد حضرت امیرالمؤمنین ع است و اما امامیه و زیدیه انتساب شان بآنحضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی
از و ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است و اکثر این علم از و ماخوذ است شاگرد او است و از و پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چیست گفت
مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی
باو میشوند و شبلی و جنید بغدادی و سری و ابویزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در مقام فخر میکنند و خرقه که شعار ایشان است
بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابوالاسود
دؤلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده از انجمله است که اقسام کلام اسم و فعل
و حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است و
مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه فضائل نفسانی و خصائص انسانی بنمائی میدانی که
رایت جلالتش در رفعت بکجا رسیده و شارق مجدش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام آیندگان را از زبانها
سترده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است او است شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز
خصمی برابرش نایستاده که از و نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزد که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه
کشته او است چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمون شان این است
اگر کشنده عمرو دیگری می بود تا زنده بودم بر وی میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرفراز کشتن او را
عاری و کشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده همیشه بآن افتخار می نمود روزی معویه بر تخت
خوابیده بود بیدار شد و دید عبدالله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده عبدالله از روی مزاح باو گفت که ای امیر اگر میخواستم میتوانستم
یعنی ترا کشت معویه گفت دعوی شجاعت میکنی عبدالله گفت مگر انکار شجاعت من میکنی تو آنی که من در صف قتال برابر علی بن
ابیطالب ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی ترا و پدرت را بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بیکار مانده طلب دیگری
می نمود مجملا اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب او را مسلم میدارند و بنام او مثل میزنند و اما قوتش در دو روش ضرب المثل است و در همه
آفاق هیچکس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را که یک سنگ است از جا کنده و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه
برگرفت که تمامی لشکر از تحریکش عاجز بودند و اما سخاوت و جودش از آن مشهور تر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها
بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سوره هل اتی باین سبب در شان او نازل شده و آیه کریمه الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار سرا و علانیه در شان او آمده مرویست که برای نخلستانی از یهود بدست خود آب میکشید تا آنقدر که دست حق
پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت
و جود بحدی بود که خدا خواسته و پسندیده و هرگز بسائلی نه نگفت حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت روگردان شده نزد معویه رفت که

دشمن ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت با وی نمود و گفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معویه گفت وای بر تو او را چنین میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از نقره داشته باشد طلا را پیشتر تصدق میدهد تا هیچ از آن نماند و اوست که خانه های اموال را تصدق میکند تا اینکه جاروب نموده در جایش نماز میگذارد و اوست که با آنها دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب ده که من ترا طلاق گفته ام که هرگز رجوع ندارم و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و صحت این قول معلوم است از آنچه کرد با اعدای عدو خود مروان بن الحکم و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض ایشان نشد و بلا قیمه ننمود و با آنکه عبد الله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ اللئیم و الاحمق نام می برد و وقتیکه او را اسیر کرد در گذشت از او و گفت برو تا ترا نبینم و بیش ازین نگفت و از آنچه با عایشه کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت با او فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و دشنام و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولاد ایشان را گذاشت که غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر معویه سر آب را گرفته ملازمان آنحضرت را از آب منع کردند بعد از آنکه آنحضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرای بی آب راند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نمای تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نکنم و شمشیر تیز مغنی است ازین فرمود طرفی از آب را گشودند که آنها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگری را سوای او جهاد نیست و درین باب اطناب بیفایده است زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتره است و اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطباست باین کلام او را گفته اند دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشود و قانون سخنوری را سوای او کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفته روئی او ضرب المثل است تا حدیکه اعدایش او را باین صفت عیب کردند و عمرو بن العاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این قول را از قول عمر برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را با آنحضرت نگذارد باز گفته است و صعصعة بن صوحان و دیگر شیعیان و صحابه او گفته اند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که میخواندیم می آمد و هر چه میگفتیم می شنید و هر جا میگفتیم می نشست و با این حال از وی میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد خواهد گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی و اما قصد مذمتش کردی والله که او با آن شگفتگی و خنده روئی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوای او بود که او داشت نه مثل هیبتی که اراذل و لئام شام از تو دارند و آن تا امروز در میان دوستان و اولیای او مانده است و همچنین دشمنی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است و اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد در زهد اخلاص با او دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان ریزه های خشک میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بمالند و جامه را پینه میکرد گاه بپاره پوستی و گاه بلیف خرمائی و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود می برید و نمی دوخت و رشته رشته بر سر دستش میریخت

تا وقتیکه تمام شود و کم بود که از آنخورش یا نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر ازین هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبرهٔ حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه فزون تر مردم از و نماز شب را و مداومت او را و اقامت نوافل را آموختند و شمع الیقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمه از آن این است که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی پیشش گسترده بودند بران نماز میکرد و تیر از راست و چپ او میگذشت و پیش او بزمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خشوع که نموده ملاحظه نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی ابن الحسین علیهما السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چه نسبت گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قرائت قرآن او درین باب مرجع همه بود و همه متفق اند برانکه در زمان حضرت رسول تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد آن حضرت اول کسیکه قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی دانی که استادان قرائت همه شاگردان اویند و قرائت همه منتهی باو است و همه پناه باو میبرند اما رای و تدبیر الیقش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو می نمودند عمر را او از بلات نگاهداشت و عثمان را مخالفت امر او در آن بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از آن ورطه بدر می برد و آنکه بعضی ناشناس گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که بموافقت شریعت می نمود و خلاف حکم دین نمی فرمود چنانکه خود گفته اگر نه رعایت تقوی بودی من از همه کس زیرک تر بودمی خلفای دیگر برای خود هر چه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که او در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیا لیقش بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بنهایت بود و رعایت خویشان خود نمی نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصائص بشریست و واضح شد که در همهٔ آنها او بر همه مقدم و امام همه عالم است و چه توان گفت در صفت کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میدارند و بادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود می نگارند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته با خود میداشته اند و چه گویم در شانش که همه کس میخواهند که از او و منسوب باو باشند حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول شنیدند که لا ابالی میگفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و چگویم در شان کسی که پدرش ابوطالب است سید بطحی و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند کم است فقیری که با بیشانی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار نصرت و حمایت می نمود تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد و بعد از فوت او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر ترا در اینجا ناصر و یاوری نمانده و آنحضرت با پدری با این رفعت شان پسر عمش خاتم النبیین سید الاولین و الآخرین

است و برادرش جعفر طیار است با ملائکه اخیار و زوجه اش سیدهٔ نساء عالمیان و پسرانش سید شباب اهل الجنان پدرانش پدران رسول الله
و مادرانش مادران خیر خلق الله گوشت و خونش بگوشت و خون او مقرون و نور روحش با نور روح او متصل و مصون بوده اند از خلق
آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند و سید عالم پیغمبر و سید ما اول منذر و
ثانی هادی و چه گوئیم در شان کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند
و هیچکس براو در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر این اند که او از همه کس پیشتر
متابعت پیغمبر کرده و با او ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک درین ننموده مگر دو کس یا یکی و آنحضرت خود فرموده انا
الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین میداند و آنچه
ما درین مقام ذکر نمودیم اندکی است از فضائل آنجناب و اگر شرح مناقب او بتفصیل ذکر کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب
تا اینجا ترجمهٔ مجملی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما اصحاب اینها را ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت
تواند شد و ثابت ترین مناقب آنحضرت آنست که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این گمراه با این اهتمامی که در ذکر مناقب آن
ولی خدا می نماید باز آن منافق جاهل چند را براو در خلافت مقدم میداند و عداوتی ازین بالاتر نمی باشد و از همه غریب تر آنست
که با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک
دنیا کرد با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر ع از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند
و قطع رحم من کردند و اگر خود با ایشان گذاشته بود و خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق بر ائمه خود میشد و این افتراها
در حق ایشان میگفت و ایضاً خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوت است مگر منصب دنیوی است یا طعام دنیای فانی است
که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته باشد بگذارد پس بر هر عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی
با این جهات و مناقب و کمالات در میان است باشد و دیگری که بهره ازین جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و
رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند و مردی با آن کمالات را رعیت او گردانند که باید
اطاعت او بکند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفهٔ بر حق
برداشته اند و اعانت امام خود در اخذ حق نکرده اند تا مخالفان و منافقان بر او غالب شدند چنانچه قوم موسی هارون را ضعیف کردند
و اطاعت عجل و سامری نمودند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **فصل هفتم** در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره
خود ایراد نموده اند و اکثر نص صریح است در امامت و ایشان تعامی و تجاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست
از بسیاری باندکی اکتفا می نمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابی الحمراء خادم حضرت رسول ص که حضرت فرمود
در شب معراج دیدیم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و ایضاً از جابر روایت کرده است
که حضرت رسول ص بعلی ع گفت که مردم از درختهای مختلف اند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند ابن حنبل روایت کرده است
که حضرت ص با علی ع گفت در تو شبهی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدیکه مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست
داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او راضی بآن نبود با آنکه او را خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر ع فرمود که دو مرد در حق من

هلاک میشوند دو کس محبی که افراط میکند و مفتری من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص
فرمود که هرکه علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است اگر حضرت امیر در مقام مفاخرت
درآید و خواهد مناقب و فضائل خود را بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را بخصوص با آن گردانیده و جمیع فصحای عرب
او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند بشمرند آنچه رسول صادق القول در شأن او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست
که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر مناجات و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامیکه
عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هرکه اول بمن ایمان آورد برادر و خلیفه من است و اول علی ایمان آورد و مثال اینها از اخبار
مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چندست که ائمه و پیشوایان حدیث در شأن او روایت کرده‌اند و اندکی بسیار قلیلی از آنها را
در حق دیگری روایت نکرده‌اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم که روایت کرده‌اند از آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند
که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان میکنند نفس آن طعن میگردد و مشتمل
روایت دیگران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی از آنها را ایراد مینمائیم اول آنست که حافظ ابونعیم در
حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده‌اند که حضرت رسول ص با علی ابن ابیطالب گفت یا علی بدرستیکه خدا ترا زینت داده است
بچیزی که زینت نکرده است بندگان را بچیزی که محبوبتر باشد بسوی او از آن و آن زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و آن زهد
در دنیاست گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است ترا محبت مساکین پس گردانیده است
ترا که راضی هستی که ایشان اتباع تو باشند و ایشان راضی‌اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاده کرده است پس خوشا حال کسی که ترا
دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد
نقل کرده است که حضرت رسول ص بگروه ثقیف گفت که مسلمان شوید یا میفرستم مردی را که از من است یا گفت عدیل نفس من است
و از روی عمر نقل کرده است چنانچه گذشت و گفته است باز احمد در کتاب فضائل علی ع نقل کرده است که مردی از عمر پرسید که چه
جان نیست ابوذر گفت در این حالت من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست خود را بر پشت من گذاشت که برود گفت کجا
یا فتی و از من پرسید که آیا گمان داری که اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد آنرا میخواهد که افضل او را میگویند یعنی علی ابن ابیطالب سوم حافظ
ابونعیم در حلیه از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت بدرستیکه خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا
بیان کن آنرا از برای من گفت بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایت است و امام اولیای منست و نور کسی است که اطاعت من کند
و اوست کلمه که لازم گردانیده‌ام بر متقیان اشاره است بآیه کریمه والزمهم کلمة التقوی هرکه او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست
داشته و هرکه اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده است پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت
من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان من است و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بآن وعده
داده است پس او سزاوارتر است باینکه بکند پس حضرت رسول ص گفت من دعا کردم برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا ده و بهار او را
ایمان بخود گردان خدا فرمود که کردم اما او را بخصوص گردانیده‌ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده‌ام گفتم
پروردگارا او برادر من و مصاحب من است فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهم کرد

حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت هدایت است و منار ایمان است و امام و پیشوای دوستان من است و نور جمیع مطیعان من است علی امین من است در قیامت و علمدار من است و مصاحب من است علی خواهد بود و کلید های خزینه های رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب **مؤلف گوید** فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضائل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبران است در آن صفات و شک نیست که آنها افضل از ابوبکر بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل از ایشان باشد **پنجم** ابو نعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخی که از یاقوت سرخ است و خدا آن را بدست قدرت خود خلق کرده است و آن را گفت باش آن هم رسید پس باید متمسک شود بولایت علی ابن ابیطالب **ششم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بهمه شما عموماً و گناهان همه را آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و گناهان او را آمرزید من سخنی میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستیکه سعادتمند و کل سعادتمند و حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او **هفتم** احمد حنبل در کتاب فضائل و مسند روایت کرده است که حضرت رسول گفت اول کسی که او را در قیامت می طلبند منم پس می ایستم از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن می پوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری می طلبند و از جانب راست عرش با میدارند و حله ها بایشان می پوشانند پس علی ابن ابیطالب را می طلبند از برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از او هست همه در زیر آن علم اند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس تو با علم می آئی تا می ایستی میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو می پوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت می پوشانند هرگاه مرا خلعت می پوشانند و ترا عطا می کنند هرگاه بمن عطا میکنند **هشتم** حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول روزی بمن گفت آب برای وضوی من حاضر کن پس برخاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسی که بر تو داخل میشود از این در امام متقیان است و سید مسلمانان و یعسوب مومنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده روسفیدان دست و پا سفید است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت رسول گفت که آمد گفتم علی آمد پس برخاست بسوی او و شاد و خندان دست در گردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیش نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از من **نهم** ایضاً حافظ ابو نعیم روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید فرزندان

آدهم و علی سید عرب است چون علی ع آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار نخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بآن تمسک
شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامی داشت
من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم بشما دهم ایضاً حافظ ابو نعیم در حلیه روایت کرده است که روزی
علی ع آمد رسول خدا گفت مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم
خدا را بر آنچه بمن داده است و سؤال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند بر آنچه
بمن انعام کرده است یازدهم ایضاً در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی
من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من آنرا کشته است پس باید موالات کند با علی ع بعد
از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند
و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان بکنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان
صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضائل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده
که حضرت رسول ص فرمود که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد
قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در
صلبها تا بصلب عبدالمطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی ع وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است
که حضرت رسول خطاب کرد با علی ع که نظر کردن بروی تو عبادت است تو سید و سروری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد
مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن
[دا]رد چهاردهم ایضاً احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت کیست
که آبی از برای ما بیاورد مردم همه امتناع کردند علی ع مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و آمد بسر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر
چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوید برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی ع
و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدائی که هر که می شنید می ترسید چون به نزد چاه رسیدند همه آن ملائکه بر حضرت امیر
سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضاً این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاده کرده
که حضرت رسول ص گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقه های بهشت را برای تو خواهند آورد و بران سوار خواهی شد و زانوی تو با
زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم از احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که رسول ص
خطبه خواند و دران خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من برادر من و پسر عم من علی ابن ابیطالب ع دوست نمیدارد
او را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا
دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا او را بآتش شانزدهم باز از کتاب فضائل احمد بن حنبل روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمود که خدا در حق علی ع پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب تر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است
اما اول آنکه او تکیه گاهی منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلائق دوم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود

و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود سوم آنکه در کنار حوض با من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان او است آب خواهد داد
او است من چهارم آنکه او عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من بر او نمی ترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود
بعد از احصان هفتم هم از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری
بعد از من نیست و تو بر سائر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری به هفت چیز و احدی از قریش در آنها با تو منازعت نمی تواند کرد
تو پیش از همه ایمان آورده بخدا و بیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان
مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا
از همه بیشتر است هشتم هم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه ع گفت یا رسول خدا که مرا تزویج کردی به فقیری که مال
ندارد حضرت فرمود که ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر
نمیدانی که خدا اطلاع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است
و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد بعد برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت می نمود
حضرت رسول ص بر گفتن سبحان الله استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود و فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل
شدند و بدرستیکه هیچکس از تو سزاوار تر نیست بمقام من برای تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد
تست بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابو طالب و حقوق او در وقتیکه قرآن نازل شده و من حریصم
بسیار بجا آورم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته است
من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از جماعت که منحرف اند از آن حضرت چون می بینند که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه از برای تحدث به نعمتهای خدا بر خود در خطبه ها فضائل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت
به تکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر از این ایشان نیز گفتند چنانچه عمر گفتند که امارت لشکر در جنگ را علی بگذار گفت او کبر زیاده از آنست
که این را از من قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبر تر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کرده ایم تا بدانند
که کسی که این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آن حضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر بآسمان بالا رود و با ملائکه و
انبیا مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق
و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت صادر میشد
از بابت جوششی بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم مینمود و بضرورت اظهار می نمود و آه سردی که از دل پر درد میکشید شکایتی
بود که از عدم مساعدت روزگار می نمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او
نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضائل خود را ظاهر گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او
نکنند و دیگری را بر او فضیلت و بر او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود مؤلف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان
را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت بر ایشان تمام باشد بسیار غریب است که این مرد با آن فضیلت این

احادیث را نقل میکنند و تصدیق صحت آنها میکنند و قبول میکنند بعد ایات فضائل در حق دیگران وارد نشده است اقرار بفضیلت
آنحضرت از همه جهات میکنند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکنند و بر آنحضرت واجب میدانند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و
نقص آنها بکنند و استشهاد میکنند باین آیه که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جائز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میدانند
و در بیست و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میدانند و آنها را نسبت با او امام واجب الاطاعت میدانند ان هذا لشیء عجاب و در آنکه
احادیثی که درین فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمی توانند انکار صحت آنها کرد زیرا که آنچه از شش صحیح ایشان نقل
کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمی توانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره که اکابر علمای ایشان
نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ائمه اربعه ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ
ابونعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشان است و در همه تفاسیر از او نقل
میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح
ایشانست و چون آن شش نفر که تعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم
همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه آنها در برابر ما آورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب
ما از آن اثری نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسی که استشمام رائحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیثی که
درین مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آن کرده اند صریح است در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن
صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نبی باشد و حدیث ابتلا صریح است در امامت
و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او و در جنب ایشان رسول خدا
و ابراهیم علیهما السلام باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمی باشد و حدیث وضو نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات
اکثر فقرات آن دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است
که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است در ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیا علیهم السلام همچنین داشته و الا آنحضرت
مطلقا نداشته که وصی برای او تعیین کنند و مالی نداشته که در آن وصیت کنند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیگذارد
و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضا
آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که ادای رسالت از جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت را بایشان شنوانیدن باین معنی
که آنچه از او شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده آنحضرت است گویا صدای او را شنیده اند و ایضا چون بمنزله نفس او و جان
اوست پس صدای او بمنزله صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلافات امت همه کار امام و ثمره امامت است و در حدیث نهم سید و سرور
جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبه امامت است و دهم صریح است در امامت بجهاتی که مذکور شد
و یازدهم صریح است در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص ظاهر است
در امامت و سیزدهم هم که دلالت میکند بر آنکه افضل است از سایر خلق بغیر حضرت رسول حجت کامله است بر امامت بتقریری که مذکور
شد و حدیث آخر صریح است در آنکه حضرت رسول خلافت را برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی

ترک خواهش رسول نمیکرد و تا آنحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمی‌نمود و سائر اخبار صریح است در جلالت و
امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر او و تفضیل مفضول است و عقلا قبیح است و اگر متعصبی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه
با هم موجب علم الیقین است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب و عناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد هیچ
حقی در دنیا و ایمان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **فصل هشتم** در بیان مطاعن آن جماعتی که غصب حق آنحضرت کردند و آنکه
آنها قابل امامت نبودند پس حق در آنحضرت منحصر بود زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها باطل شد
خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است و بقلیلی در این
رساله اکتفا مینمائیم **طعن اول** آنکه حضرت رسول ص امور عظیمه که بود بسید اوصیا و بعظمای صحابه تفویض می‌نمود و هیچ امری را بابوبکر تفویض
ننمود مگر خواندن آیات سوره برائت بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل ع نازل شد و گفت حق تعالی می‌فرماید که ادا نمی‌کند رسالت ترا
مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر ع رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند
و معلوم است که حضرت رسول ص امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که بابوبکر بدهد و بعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن
ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده‌اند که ابوبکر از امارت
حاج معزول نشد و همراه بود در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اگرچه فائده از برای ایشان
ندارد و آنکه جمع دیگر گفته‌اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد میبایست آن عهد را بزرگان قبیله او بشکنند حرفی
است بی اصل و در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب
معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان ابوبکر اختراع کرده‌اند و ایضا اگر عادت معروف مقرری بود بایست بر حضرت رسول ص
مخفی نباشد و در اول ابوبکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را بسیار میدانستند
مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و ایضا اگر سبب این بود بایست
وقتی که ابوبکر خائف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه
عذری که در روایات مذکور است این است که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمی‌کند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد و از همه عجیب‌تر
آنست که بنابت پیشنمازی که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر جابر و فاجری
امامت نمازی تواند کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیرالمومنین ع بامر خدا منشاء فضیلت او نمیدانند
طعن دوم آنکه حضرت رسول ص اسامة بن زید را امیر لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ
روم شوند و شیخین از جمله ماموران بودند و حضرت لعن کرد هر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقرائن احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید بسیار در خروج ایشان
آن بود که مدینه از مخالفان و منافقان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر
و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبدالله بن عبدالرحمن
که رسول خدا در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جمله آنها ابوبکر و عمر بود

و ابو عبیده بن جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته همان موضعی که پدرش در آنجا شهید شده است و
جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل می نمود اسامه و لشکرش در بیرون رفتن و حضرت گاه مرضش شدید می شد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود
در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدرم و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا ترا شفا دهد فرمود که بیرون
رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا با این حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و
عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا از کسی دیگر بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو در اطاعت امر
من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد و اسامه برخاست که متوجه بیرون رفتن شود و چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر
او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و با او
بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون
مدینه است فرود آمد و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکرده های انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه
که بیا بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخاست و علم را برداشت و داخل
مدینه شد و علم را بر در خانه حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابوبکر و عمر تا مردند پیوسته
اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحاق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه
گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من
و لشکری که با منند ترا والی نکردند حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و صاحب تو عمر بی رخصت من برگشتید
و امری بر حضرت رسول مخفی نبوده و مرا و شما را می شناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد ابوبکر خواست که خود را خلع کند از
خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر آن امیر کرد و او
مرا عزل کرده دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان صحابه شد در
مرض آنحضرت دوم آن بود که حضرت رسول فرمود کارسازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه
پس گروهی گفتند که واجب است بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر حضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض
آنحضرت صعب شده است دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر آنحضرت بکجا منتهی میشود
و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل بر بطلان
خلافت آن سه غاصب خلافت است اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در
تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور به اطاعت اسامه باشند و او باتفاق
خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود که اطاعت خلیفه دیگر
بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نموده داخل قول حضرت رسول در لعن گشته چگونه با
خلافت جمع میشود سوم آنکه ایشان تولی و اعراض از قبول امر آنحضرت کردند و هر که چنین کند مومن نیست بگفته حق تعالی
ویقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان آورده ایم

بخدا و برسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقهٔ از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و این جماعت سوگند میخورند
طعن سوم در بیان جوریکه او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت ع نمودند در غصب خلافت اول مختصری از روایات
شیعه را که از اهل بیت رسالت ع و ثقات و متدینین صحابه منقول است نقل مینمائیم و بعد از آن بر هر جزو از اجزای آن روایاتی
که در کتب معتبرهٔ مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد می نمائیم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که بآن متمسک شده اند در خلافت
آن منافقین دلیل کفر ایشان است نه خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج به اسانید صحیحه روایت کرده است
موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول ص شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی ع و عباس
و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت ع خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا
نرفته است مگر خلیفهٔ در میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهلبیت ع من هر که ایشان را
ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید پس بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد
در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد
اول کسی که منازعت کرد بر رفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن الجراح و رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت ص شدید شد
و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر
گذشته بود و چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد پس ابوبکر بناقه سوار بر در مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس
چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند و ما محمد الا رسول یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند
پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت
کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفهٔ بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو با سرعت متوجه سقیفه
شدند و ابوعبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان
ایشان خوابیده بود و منازعت بسیار میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر با انصار گفت من شما را تخییر نمودم در بیعت یکی از دو نفر
یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده با ابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم نمائیم تو پیش از ما مسلمان
شده و تو صاحب غار بوده و تو احقی باین امر از ما انصار میگفتند می ترسیم غالب شود بر این امر کسی که از ما باشد و نه از شما پس ما
از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را هر چند ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند
و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخاست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانهٔ شما و در زیر سایهٔ شما
اند و کسی جرأت بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری باشد عمر گفت هیهات هیهات دو شمشیر
در یک غلاف نمی تواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند که خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از
ایشان است و کی می تواند که منازعت کند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیرهٔ اوئیم مگر کسی که خواهد خود را در مهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب
از این قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند هر که رد قول من بکند بشمشیر بینی او را بزنم پس ابوعبیده برخاست و
سخن بسیار گفت بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون با قبیلهٔ اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد نمیخواستند زیرا او از قبیله

خزرج بود حسد او را برین داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران باین سبب
اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قومی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده و شیخ قریش اند با هر یک که خواهید
بیعت کنید عمر و ابوعبیده باعتبار توطیه که باهم کرده بودند گفتند با وجود تو اختیار خلافت نمی کنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم
بشیر گفت من هم با شما شریک ام چون قبیلهٔ اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک
شد که در زیر پا مردم هلاک شود و گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد جست و ریش عمر را کشید و گفت ای
پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر یک موی از بدن پدرم کم کنی یک دندان در دهانت نگذارم ابوبکر گفت
آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر قوت برخاستن میداشتم مرا میشنیدید
در کوچه های مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کنند ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران
بودید الحال بر من جرأت بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم
بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین
کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیرهٔ من
و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند با شما و عاصی بیعت نکنم تا به نزد پروردگار خود روم چون این جواب را با ایشان گفتند
عمر گفت البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود
و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته نشوند او را بگذارید و بیعت نکردن او شما را ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد
برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمی شد و بحکم ایشان قائل نبود و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته برین حالت
بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با هیچ یک بیعت نکرد و سبب موتش
آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشته و بعضی گفته اند که عمر خالد بن ولید و محمد بن سلمه انصاری
قرار کرد و او سعد را کشت و از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سائر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند
بیعت کردند و حضرت امیرالمؤمنین در این احوال مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت رسول بملاء اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی با ایشان
بگوید با ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار
ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول فرموده که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر و او
مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت
میکنند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و
حنوط فارغ شد مرا و ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود
جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس رخصت داد و صحابه را که ده نفر داخل شدند و بر دور حضرت ایستادند و علی علیه السلام آیه
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات

حضرت رسول فرموده که امامان از قریش اند

فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر نمی‌شدند طمع می‌کردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت
که من خبر دادم امیرالمؤمنین را با آنچه آن منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمی‌شوند
که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت می‌کنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر
حضرت رسول بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابوعبیده جراح پس عمر پس
سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود از اینها نمی‌گویم اول کسی را می‌گویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت ندیدم
اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد می‌نمود چون ابوبکر بر منبر نشست
اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز کرد و با او بیعت کرد پس
گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن
سخنان او مرا بد آمد و چنان می‌نمود که شماتت می‌کرد بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا
که ابلیس و سرکرده‌های اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی
ام با ایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحابش با او گفتند
که این امت مرحوم و معصوم شدند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان
غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس حضرت رسول فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظل بنی ساعده با ابوبکر بیعت
خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیری متعبد و چنین و چنین خواهد گفت
پس بیرون خواهد رفت و شیاطین اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت که ای سید ما و بزرگ ما
توئی که آدم را از بهشت بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می‌گفتید
که من بر ایشان راهی ندارم دیدید که چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه
فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از
مؤمنان پس آن گاه چون شب شد علی فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و حسین را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت
و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست و
چهار نفر پس فرمود که اگر راست می‌گوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیائید بنزد من که با من بیعت کنید
بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت
دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد و در هر روز بغیر این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام
غدر و مکر اند و یاری او نمی‌کنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود
در پوستها و چوبها و غیر آنها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت من سوگند یاد کرده‌ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای
نماز تا قرآن را جمع کنم پس ایشان چند روز صبر کردند و حضرت جمیع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و مهر کرد پس آن را بمسجد آورد
در وقتی که ابوبکر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد با آواز بلند که ایها الناس من چون حضرت رسول از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم

و بعد از آن مجموع قرآن را که درین جامه است جمع کردم و هیچ آیت نازل نشده است مگر آنکه حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را
بمن گفته است در قیامت نگوئید که ما ازین غافل بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را
بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ماهست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیگر این قرآن را
نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را طلب تا بیعت کند و تا او بیعت
نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابوبکر و
جمعی که بر دور او بیند همه میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت کن امیر المؤمنین ابوبکر را حضرت
تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفته است و خود میدانند که این نام از برای غیر من صلاحیت
ندارد و او هفتم آن جماعتی بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من سلام کنند بامیر المؤمنین پس ابوبکر و رفیقش عمر پرسیدند
که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مومنان است و سید مسلمین است و
صاحب علم غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی
جهنم چون این خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امیر فاطمه و حسنین علیهم السلام را از برای اتمام حجت
بخانه جمیع اصحاب رسول برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چه انتظار میکشی که علی و
این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر ایشان ابوبکر گفت کرا بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که او مرد غلیظ بیشرمی است
و از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و
گفتند که رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل
خانه من مشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما را با گفته زنان چه کار است و امر کرد جمعی را
که بر دور او بودند که هیزم بردارند و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانه اهلبیت گذاشتند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین
با سایر اهلبیت در آن خانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات میزنم پس حضرت
فاطمه برخاست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا و گرنه خانه را با شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمی ترسی که
بخانه من میخواهی که در آئی عمر برنگشت و آتش طلبید و بر در خانه انداخت فاطمه فریاد زد یا ابتاه و یا رسول الله پس عمر شمشیر را
بر پهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد و فاطمه خطاب کرد به پدر بزرگوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر
و عمر در حق اهلبیت تو پس حضرت امیر المؤمنین بیتاب شد و برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینیش را شکست
و گردنش را کوبید که آن ظالم را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول را که او را امر بصبر و نهی از مقاتله ایشان نموده بود دست
برداشت و گفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری میبود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدیکه
حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمی توانی شد پس عمر فرستاد و لشکر بسیار طلبید و
آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید
که شمشیر را بکشد و بیرون آید دیگری را زنده نگذارد و دوید نزد ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش

قصهٔ ایذای بضعة الرسول

بر بیند و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه اش بزنید پس قنفذ ملعون با اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت
گرفتند و ریسمانی در گلوی مبارک حضرت انداختند و آن مطیع امر الهی را کشیدند که از خانه بیرون آورند و بروایت ابن عباس خالد شمشیر خود را
حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست که بر او بزند حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد
نزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود بزن او را و از او دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه
نزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ظالم در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که یک دنده از دنده های پهلوی مبارکش شکست و فرزندی
که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و باز ممانعت می فرمود تا تازیانه بر بازوی نازنینش زد که استخوان نازنینش شکست و بهمین ضربت شهید
شد و چون از دنیا رفت در بازوی نازنینش گره زنگی از آن ضربت مانده بود پس حضرت امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا نزد ابوبکر آوردند
و عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن
سعد و سایر منافقان بکمال مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت داخل
خانهٔ فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتی و ابوبکر و عمر با اهل
البیت تو چنین میکنند و من دیده ام که ابوبکر و آنها که بر دور او بودند همه میگریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را کاری
نیست با زنان و رأیهای ایشان در هیچ امری چون حضرت علی را نزدیک ابوبکر آوردند فرمود که بخدا سوگند اگر شمشیر من در دست من
می بود شما بمن دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را
نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند بیعت را شکستند و چون نظر ابوبکر بحبل
بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود بر جستید بمخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت او
بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست
از تو بر نداریم تا بیعت نکنی فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بذلت و خواری حضرت فرمود که پس کشته خواهید نمود
بندهٔ خالص خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت و بروایت عیاشی عمر گفت که بندهٔ خدا را قبول داریم اما برادر رسول را قبول
نداریم حضرت فرمود که انکار می کنید که رسول خدا مرا برادر خود گردانید گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار
شما را بخدا قسم میدهم که شنیدید از رسول خدا در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزوهٔ تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول
علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همهٔ اینها را شنیدیم چون ابوبکر ترسید که مبادا مردم او را یاری کنند مبادرت
کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما
اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری هر دو را در ما
جمع نکرده است علی گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی بدهد عمر گفت راست گفت خلیفهٔ رسول الله من نیز شنیدم پس ابو عبیده
و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما بآن صحیفهٔ ملعونه که در میان کعبه نوشتید که
اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذاریم که خلافت با اهل بیت او برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین
کردیم حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول که این پنج

نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند
و عهدی کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چه کنم فرمود که اگر
یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت که اگر آن چهل نفر که
با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند با حدی
از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند و رد افترائی که بر حضرت رسول بستید این آیت است
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
یعنی آیا حسد می برند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم
بایشان ملک و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس
مقداد برخاست و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست باز دارم حضرت فرمود که ای
مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من برخاستم و گفتم بحق آن
خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی می توانم کرد و دین خود را عزیز می توانم کرد هر آینه شمشیر خود در میکشیدم و میزدم
تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او را در آتش و پدر فرزندانش را باین ذلت و خواری میکشید و می آورید
پس بشارت باد شما را به بلای خدا و ناامید باشید از نعمت و رجا پس ابوذر برخاست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید
و بعصیان خود را مخذول کرده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اخلاف نوح و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و
اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت الهی اند و مانند کوههای زمین
موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترم و قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع علوم حق اند و مانند ستاره های درخشنده هدایت کننده
خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام
متقیان و قائد غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی است بمومنین از نفس ایشان چنانکه
حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا پس
ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارید هر که را خدا موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی بدهید
که خدا داده است پس در این وقت عمر برخاست و گفت چه نشسته بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام مجادله و محاربه است و در زیر منبر
تو نشسته است و برنمیخیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آئی یا بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام حسین بر بالای سر پدر بزرگوار خود
ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را به سینه چسبانید
و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیل تر و بیمقدار تر اند که این جرأت توانند کرد پس ام
ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را بسخن زنان چه کار است و گفت او را

از مسجد بیرون کردند پس بریدهٔ اسلمی برخاست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و ترا و بیان قومش
می‌شناسیم با آن صفاتی که همه کس میدانند آیا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت مؤمنان پس پرسیدید
که بامر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت بلی چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل‌بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود
بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است والله در شهری که تو امیر باشی من نمی‌مانم عمر گفت که او را زدند و از مدینه
بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب
را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست را بلند کرد بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت
و بروایت عباس چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم‌تر و ضعیف‌تر از آنکه این کار توانی
کرد پس خالد شاقی بر جست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخاست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر
پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش بود و میکشیدند بجانب قبر حضرت
رسول کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد
که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد عمر و خالد و مغیره
با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد و سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سلعه در
گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر از امیرالمؤمنین ما چهار نفر بجبر بیعت کردیم و شد
و شجاع زبیر از ما همه بیشتر بود و چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمی‌توانستی
مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن و نامردی ترا خوب میدانم و لیکن طاغی چند ترا اعانت کرده‌اند که بقوت ایشان
حمله میکنی پس عمر بغضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نامش را نبرم و او زانیه حبشیه بود
از جدم عبدالمطلب و او زنا کار بود و زنا کرد با جد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد الزنا از او بهم رسید عبدالمطلب
صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم
تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و مرتد شدید تا قیامت آیا میدانید که چه کردید با خود سنت
کافران پیش از خود را اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را
از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امامت بیعت کردید هر چه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا که فرمود بر تو و بر صاحبت
ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هر چه خواهی بگو اما بیعت تو
کرد و دیده است روشن نشد با آنکه خلافت باو رسید من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده‌ام که یک در از درهای جهنم
بنام تو و نسب تو و صفت تو است گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من
گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول شنیدم در تفسیر این آیت فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این آیت در شأن
تست یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیرد ای غلام فرزند زن گندیده پس حضرت
امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شو سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شأن او

نازل

نازل شده بود و هر حدیثی که از حضرت رسول در حق او و اهل بیت شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از برای تو تهدید که
تو مطیع و منقاد او نیی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمی شوی چنانکه دو مصاحب بیعت
کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت با اهلبیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از ایشان نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را به محبت آل محمد و
تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان ببرد و مردم را بر ایشان
مسلط گرداند و این امت را از پس بیعت از دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت
حقی نبود و ایشان با سایر مردم درین امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار به قرابت رسول پس حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه فرمود که ای پسر صهاک پس ما را در آن حقی نیست حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر و پسر زاده ... عمر گفت الحال
که بیعت کردی بس است ازین سخنان بردار عامه مردم بصاحب من راضی شدند و تو را راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود لیکن خدا
و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحب ترا و آنها را که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او و
ای پسر خطاب نمیدانم که چه کرده و چه عذاب برای خود و مصاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه
او ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر
و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر ازین امت
و آن تابوت در چاهی هست در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل گرداند بفرماید آن سنگ را از آن
چاه بردارند جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی ع فرمود من در حضور شما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را
گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است و آخرین پس دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر
عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد آیا ایشان را شمردند پس
چهار نفر گواهی دادیم که ما درین واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم درین وقت عثمان گفت که آیا نزد تو و این اصحاب تو حدیثی هست
که در حق من شنیده باشید علی ع گفت بلی شنیدم از رسول خدا که ترا لعن کرد و بعد از آن لعن نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شده
و گفت مرا با تو چه کار است در هیچ حال دست از من برنمیداری نه در حیات رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک
بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت که زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که درین وقت
حضرت امیر علیه السلام آهسته بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته
خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هارون و اتباع او و
بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هارون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا که گفت گروهی از اصحاب من
بیایند از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب داشته باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را
بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند میدانی که اینها چه
کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند بر دین سابق خود برگشتند پس من گویم دور شوید ایشان را و شنیدم از رسول خدا که

ذکر قصه بیعت

خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع
زیرا که توریت و قرآن مجید بیک دست و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساویند و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون
آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عمم بردارید
بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده اگر دست از او بر ندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گیرم و ناله بدرگاه خدا بلند
کنم ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست و بچه آن گرامی تر از فرزند من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم
دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش می توانست بیرون برود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای
سیده من و ای خاتون من خداوند پدرت را رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون
رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام
دست حسنین را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول شد که نفرین کند پس حضرت امیر سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب
که من می بینم پهلوهای مدینه را بحرکت آمده است و اگر او موی خود را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه
خدا بر آورد این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت
امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین را کشیدند و نزد ابوبکر می آوردند
چون نزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید این آیت را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی
پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا درست
مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر
از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از
بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف
و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم
و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود به تهلکه میندازید
پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی
حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول که میفرمود علی با حق است و حق با علی است
هر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای ترا درین باب بدانیم حضرت فرمود بخدا
سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از بابت نمک اید در میان طعام و از بابت سرمه که در چشم
کشند و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان به نزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا می کشیم پس باید که

من با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرمودهٔ رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت
که بر دو دبے است با تو غدر دیگر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی و امت بعد از من مانند
هارون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد کن
و خون خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من آئی و چون حضرت رسول بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد
کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین را گرفتم و گردیدم بخانه‌های اهل بدر
و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشان را بیاری خود اجابت من
نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترس ای سعد و ساکت باش چه آنچه شنیدی از کینه‌هائی که در سینه‌های
این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهلبیت او اما همه با هم برو برخیز و این امر و ظاهر کن سعید برای او
آنچه از حضرت رسول شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت بر او تمام تر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت و وقتی که
او را ملاقات میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه که ابوبکر بر منبر نبی بالا رفت همه بر دور منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن
گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر اعانت بنی امیه داشت گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای
گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید بدرستی که علی ابن ابیطالب امیر شما است بعد از من خلیفهٔ من است و رسول
شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمائید مختلف خواهید شد در احکام
خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما خواهند شد بدرستی که اهلبیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر امت منند
بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمرهٔ من و از
برای ایشان بهرهٔ کاملی از مرافقت من قرار ده که آن دریابند فوز و رستگاری آخرت را خداوندا هر که بد خلافت من کند در اهل بیت من
پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد را بنسب و حسب و قبایح اعمال او
سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو درین امر بمنزلهٔ شیطان است که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطان
است در وقتی که به انسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود
همیشه و این است جزای ستمکاران پس سلمان برخاست و اول بفارسی گفت که کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر
هرگاه مسئلهٔ بر تو وارد شود که ندانی از که خواهی پرسید و هرگاه امر مشکلی را از تو سوال کنند به که پناه خواهی برد و چه عذر داری در آنکه تقدم نمائی بر کسی که او
داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و تو
کرد با او نزد وفات خود پس گفتهٔ او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعدهٔ او را خلاف کردید و عهد او را شکستید و عقد او را
اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را انگیزید بر مت ظاهر شود که شما در هیچ مرتبه اطاعت او نکردید و هر که
بر هم زدید و درین زودی عمرت بآخر خواهد رسید و باین وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را بآخرت مبر تحقیق که
آنچه ما در حق علی شنیده ایم تو هم شنیدی و آنچه ما دیده ایم تو نیز دیدی و اینها نفع نکند ترا از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخاست و
گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در دین

حکایت بریدهٔ اسلمی

شک خواهید کرد و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما هم نمیرسید و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند خلافت
را تصرف خواهد شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت
بعد از من از علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس از بعد طاهران از ذریت من علیهم السلام پس طرح کردید گفتهٔ پیغمبر خود را
و آخرت باقی را به دنیای فانی فروختید و سنت امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را
خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت کرد بسیار و گفت میدانی که بیعت علی در گردن
تو هست و حضرت رسول ترا و عمر را در زیر سایهٔ علم اسامه که آزاد کردهٔ رسول و امیر المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد با این
خیال بخاطر شما نرسد و بار دیگر شما را در زیر علم سعد بن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوهٔ ذات السلاسل و آن
منافقی بود که در شان او ان شانئک هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و بر سایر منافقان عمر و شما را چاوش آن لشکر
کرد از چاوشی یکبار ترقی کردی بخلافت و بیقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی ابن ابیطالب است حق را باو تسلیم کن پس بریده
اسلمی برخاست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا امر کرد ما را که علی
را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم برو بامارت مومنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مومنان و کشندهٔ قاسطان است از
خدا بترس و حق را بکسی که احق است باو برگردان پس عمار برخاست و گفت ای گروه قریش و ای گروه انصار و مسلمانان بدانید که
اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین بیش از همه کس بهتر توانند نمود و حفظ ملت رسول بهتر
می توانند کرد و خیر خواه ترند نسبت بامت از همه کس پس بگوئید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود
و فتنهٔ عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شما است بعد از خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول
میان شما و او در مواطن بسیار در بستن درهای مسجد را بسوی مسجد بغیر از در او و کریمهٔ خود فاطمه را باو داد و بسیار طلبگاران را ناامید کرد و گفت من
شهرستان حکمتم و علی دروازهٔ آنست هر که حکمت خواهد از درگاهش بیاید و همهٔ شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما
محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچ یک از شما ندارد پس چرا از وسیله بدیگری میکنید و حق او را غارت میکنید بئس
للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخاست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را
باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا بتنهائی قبول
کرد گفتند بلی پس گفت من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان
که پیروی ایشان باید کرد گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخاست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر
ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن باز داشت که
که مردم بدانند که او مولای هر کسی است که پیغمبر مولای او است ما جمیع را فرستادیم که از آن حضرت سوال کردند حضرت فرمود که بگوئید که
علی ولی مومنان است بعد از من خیر خواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد
و هر که خواهد کافر شود روز قیامت وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد و ثنا گفت ای گروه قریش گواه
باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا که دیدم او را در این مکان یعنی در ما بین قبر و منبر و دست علی ابن ابیطالب را گرفته بود

انکار بیعت خالد بن سعید

و میگفت ایها الناس این علیؑ امام شما است بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین من است
و وفا کننده بوعدهٔ من است و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت و یاری
او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان با او ایستاد و گفت شنیدم از رسول خدا که اهلبیت من
ستاره های زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس مردی برخاست و
گفت یا رسول الله کدام اند اهل بیت تو گفت علی و طاهران از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین
سخن و خیانت نماید بخدا و رسولؐ و خیانت منمائید امانتهای خود را و حال آنکه دانید حق را پس ابو ایوب برخاست و گفت بترسید از
خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید بایشان حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما
شنیده اید مثل آنچه برادران شما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی
میکرد و میگفت این امیر نیکوکاران است و کشنده کافران است هر که او را واگذارد خدا او را وامی گذارد و هر که او را یاری
میکند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه خدا تواب رحیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود
که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست که جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا
و دست از من بردارید پس عمر گفت بزیر بیا ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمی توانستی گفت چرا خود را در این مقام
باز داشتی والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بجای
خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند و چون روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که
بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکری آمد تا
چهار هزار کس منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد حضرت رسول شدند
پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علیؑ اگر یکی از شما سخنی بگوید مثل آنچه در روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنیم
پس خالد بن سعید برخاست و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را می ترسانید یا بجمعیت خود میخواهید ما را بترسانید
کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان
ما است بخدا سوگند که اگر نه این بود که امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم و
جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین
و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا واگر نشنیده باشم
گوشهای من کر شوند میگفت روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری از اصحاب خود ناگاه جماعتی
از سگان جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنهایید پس عمر
برخاست که بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنینؑ برجست و گریبان آن بدبخت را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک حبشیه
اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول پیشتر شده هر آینه بتو می نمودم که کدام یک از ما یاورش ضعیف تر است و
عددش کمتر است پس با اصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل

نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هارون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید
ما اینجا نشسته ایم و با شما بجنگ نمی آئیم و امید که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسولخدا یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود
و حکم بمقداران نکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسولخدا در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد و بدانکه
این مجملی و قلیلی است از آنکه از طرق معتبره شیعه درین قضیه ها وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره
مخالفین متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات
در قضیه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمعی کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیرالمؤمنین ع امتناع نمود از بیعت
تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابوسفیان و خالد بن سعید و
عباس عم رسول و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار
و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند
بنزد ابوبکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام نماند و او را برای رعایت حضرت فاطمه ع او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته اند
بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که
خلافت بایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که با غیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این را ذکر کرده است علی بن عبدالکریم
معروف بابن اثیر موصلی در تاریخش و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول ص
میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند
و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر ع امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت
خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت
رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه ع در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه ع وفات
یافت روی مردم از او گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه ع بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید که از جمله غرایب است
که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از وفات فاطمه ع طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت
صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید و مضطر شد بیعت
کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبدالعزیز جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح می کنند نقل کرده است که چون
با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه علیها السلام بود و مشورت میکردند
در امور خود و بیکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه فاطمه ع شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی از خلق محبوبتر نیست
نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست از تو و بخدا قسم این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت
کنند آتش بزنم و خانه ات را بر ایشان بسوزانم چون عمر بن الخطاب بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه ع گفت عمر چنین گفت و میدانم
که این کار را خواهد کرد و شما دیگر باین خانه میائید پس ایشان رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهوره
معاویه است که به علی علیه السلام نوشت که دیروز بود که زنت را بر دراز گوش سوار کردی و دو دست حسن و حسین ع را گرفتی

در روزیکه با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بر در خانهٔ ایشان رفتی و دعوت کردی
که ایشان را جمع کنی از برای قتال با اصحاب رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار یا پنج نفر و اگر محق می‌بودی اجابت تو می‌کردند
و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر آورد که اگر چهل نفری یافتم
که صاحب عزم بودند قتال میکردیم با ابوبکر و ایضاً از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر و انصار میخواستند که بعد از
رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را درست کردید که با انصار ندادید اما خطا کردید که بمعدنش که علی باشد ندادید و در
روایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر ندادید و اگر با ایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت زندگانی
میکردید و ایضاً از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر و بغضب آمدند
علی و زبیر و داخل خانهٔ فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت
فاطمه فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد و فائده نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند
پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من
امری بود فلتة واقع شد بی تأمل و خدا از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت
نداشتم و امری را بر گردن من انداختند که من طاقت آن ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قوی‌ترین مردم بجای
من بود و ازین مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که
با عمر داخل خانهٔ فاطمه شدند و بروایت دیگر عبدالرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن سلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست
و باز از کتاب جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی و زبیر با گروهی از بنی هاشم
در خانهٔ فاطمه بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائیکه جانم در دست اوست بیرون می آئید بسوی بیعت یا خانه
را بر شما می سوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در برگرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر
افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید که خدا می آورد ایشان را و جوهری
گفته است که در روایت دیگر آمده است که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانهٔ فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند
و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری
روایت کرده است که از عبدالله بن موسی حسینی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبدالله بن حسن از
گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند و گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک
بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناک ایم از برای غضب او و ایضاً از امام محمد باقر روایت کرده است که ابن
عباس گفت من از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولی بناس بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز
گفتم کدام است آنها گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او با اولاد عبدالمطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی از
بیعت ابوبکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بآن نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه
جوهری درین باب از رجال حدیث نقل کرده است همه ثقات اند و مأمون اند و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده اند که احصا نمی توان کرد

و ایضاً روایت کرده است جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابوبکر بعمر گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر گفت برو و بروید علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست حضرت را گرفت و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و می کشیدند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیان و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را و گفت خوش زود غارت آوردید بر خانهٔ اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با تو حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابوبکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود که آمرزیده شدند و اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضاً ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول صلی الله علیه و آله کرد که او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت که هرگاه رسول خدا هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط شدن فرزند او ظاهر حال آنست که اگر در حیات می بود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت که من به نقیب گفتم که من این را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلانش را هیچ یک از من روایت مکن که من درین باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقاً ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتبرترین مورخین ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی دیگر بدر خانهٔ علی علیه السلام و گفت بیرون آئید و الا خانه را بر شما می سوزانم و ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت که من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانهٔ فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه گفت که بیرون کن هر که درین خانه است والا می سوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم می سوزانی گفت بلی والله یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس در خانهٔ فاطمه نشستند و ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده که خانهٔ ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصهٔ سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط تر از آنچه سابقاً مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است که بنو هاشم در خانهٔ علی جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر

سعد کند به همیشه اما اهلبیت بود تا آنکه پسر هاشم بزرگ شدند و او را از ما برگردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانهٔ
فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیائید و بیعت کنید ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت این سگ را
بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی ع را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی ع
میگفت من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را نزد ابوبکر بردند و گفتند بیعت کن حضرت گفت من احقم باین امر
از شما و با شما بیعت نمی‌کنم و شما اولائید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز
بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا می‌ترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند و الا
معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر ساخته‌اید
امروز از برای او سعی میکنی که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی
من ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند تو تجربهٔ ایشان را نداری و ابوبکر قوت
بر این امر بیش از تو دارد و تاب بر داشتن این امر بیش از تو دارد پس با او راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر
سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران از خدا
بترسید و سلطنت محمد را از خانهٔ او بیرون مبرید بسوی خانه‌های خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه
مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد
بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور شوید
پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر می‌شنیدند هیچکس بر تو اختلاف نمی‌کردند و لیکن
ایشان با ابوبکر بیعت کرده‌اند پس علی ع بخانهٔ خود برگشت و ملازم خانهٔ خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت آنگاه با ایشان بیعت کرد
و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی ع حضرت فاطمه را سوار کرد و شب بدر خانه‌های انصار رفت و از ایشان
طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده‌ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از او
بدیگری عدول نمیکردیم علی ع گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او طلب خلافت می‌آمدم فاطمه ع گفت علی ع
آنچه کرد خوب کرد و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علمای مخالفین است قصهٔ
سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط‌تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف از
بیعت او کرده‌اند و در خانهٔ علی ع جمع شده‌اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون اباکردند از آمدن عمر هیزم طلبید
و گفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می‌آئید یا خانه را با هر که در آن هست میسوزانم مردم گفتند فاطمه در این
خانه است گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده‌ام که تا قرآن را
جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه ع بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بی‌حیاتر و بدکردارتر از شما ندیده‌ام جنازهٔ رسول خدا
را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده دست
چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی ع را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفهٔ رسول الله ترا می‌طلبد حضرت فرمود چه زود

دروغ بر رسول خدا بسته‌ایم چون این خبر را آوردند ابوبکر گریست و گفت برو و بگو امیرالمؤمنین ترا می‌طلبد چون این را گفت حضرت
گفت سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست پس عمر برخاست و جمعی را
با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله
آنچه دیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه چون آن مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای
ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بدر آوردند و نزد ابوبکر رسانیدند پس با او گفتند بیعت کن
گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی گفت پس بنده خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت
بنده خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت با ابوبکر که در باب او چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه
نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی علیه السلام بنزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد کرد که یا ابن ام ان
القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس عمر با ابوبکر گفت که بیا برویم بخانه فاطمه که او را بغضب آوردیم چون آمدند رخصت طلبیدند
فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر آمدند و استدعا کردند که او رخصت بطلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد
که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت رو از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام
کردند و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا بخدا سوگند که قرابت رسول را دوست تر میدارم از صله قرابت خود و من
آرزو میکنم که کاشکی روزیکه پدر تو مرد من هم مردم و بعد از وی نمی‌ماندم آیا گمان داری که من ترا شناسم و حق ترا ندانم و میراث ترا نه
حضرت رسول خدا بتو ندهم من شنیدم از رسول خدا که فرمود ما گروه انبیا میراث نمیداریم آنچه از ما ماند صدقه است فاطمه گفت
اگر من حدیثی از رسول خدا نقل کنم آیا اقرار بآن میکنید گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را که آیا شنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه
رضای منست و سخط فاطمه سخط من است و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که راضی
کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی گردانیده و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا
فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خشنود نگردانیدید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت
شما را خواهم کرد با او ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست که نزدیک بود که هلاک
شود و فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون
آمد ابوبکر و با مردم گفت شما ها هر یک میروید و با حلیله خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میگذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت
شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله این امر مستقیم نمی‌شود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمی‌شود ابوبکر گفت
اگر نه ترس این بود و آنکه می‌ترسم عروه اسلام سست شود هر آینه یک شب با بیعت شما نمی‌خوابیدم بعد از آنچه شنیدم از فاطمه
پس علی بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین
و در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر علی را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتش آورد که خانه را بسوزاند
حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت آری این قوی‌تر است از آنچه پدر تو
آورده است پس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق روایت کرده است

که حضرت امیرالمؤمنین بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دیگر دود از خانه بلند شد و ایضاً بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی ع
امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را به نهایت عنف و شدت پس چون آورد او را گذشت میان ایشان سخنی
پس علی ع بعمر گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه فردا ترا بر دیگران اختیار کند و
ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی با ابوبکر بعد از شش ماه و جرأت بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از وفات فاطمه ع و ایضاً ابراهیم
روایت کرده است که قبیله اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند با بیعت نکنیم زیرا که حضرت رسول ص با بریده گفته
است که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من
با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار این امر کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین برنگردند
و ایضاً از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچ کس آن قدر رحم نکردم که بر علی ع کردم در وقتی که گریبان او را کشیدند و بنزد ابوبکر
آوردند و ابوبکر با او گفت بیعت کن علی ع گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت سرت را بر میدارم پس علی ع سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
گواه باش پس دست آنحضرت را کشودند و بلند کردند و ایشان باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید ای طالب حق و یقین بدان که دلیل
عمدهٔ مخالفان بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود
تعریف کرده اند اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و درین اجماع سخن بسیار است بحث
اول آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف درین مسئله کرده اند اول آنکه تحقیق این چنین امری ممکن است یا محال دوم آنکه بر تقدیر
امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه سوم آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل بحقیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجیت
بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و منازعت بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوف
بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و اینها که باین امور قائل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال میتوانند کرد و
باز خلاف کرده اند در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع آنکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند بر این رای باقی بمانند تا مردن
یا نه و باز خلاف کرده اند در آنکه اجماع بتنهائی حجت است یا مستندی می باید داشته باشد و این مستند حجت است و مستندی
که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را به نماز و آن بوجوه شتی باطل است اول آنکه علمای شیعه احادیث
بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول ص نبود بلکه بامر عائشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف
تکیه بر حضرت امیر ع و فضل بن عباس کرده بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود گشته با ایشان نماز کرد چنانکه در صحیح بخاری از
عروه روایت کرده است که حضرت رسول ص خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد به نماز حضرت رسول ص و مردم نماز میکردند به
نماز ابوبکر یعنی تکبیر دوم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت
نمیدانند و دلائل شافیه بر ابطال آن اقامت نموده اند سوم آنکه بر تقدیر حجیت در جائی حجت است که علت در اصل معلوم باشد و فرع
مساوی اصل باشد در آن علت و درینجا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر نیکوکار و بدکار جایز میدانند
و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن و شرائط دیگر را شرط میدانند و ایضاً امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار
نیست و شجاعت و تدبیر امور رعیت در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت دینیه جمیع امور دین و دنیا است و در آن علم بسیار

و چندان که اینها را مشیر ساخت که هیچیک مثل ابوبکر و عمر و عثمان نبوده و در هر امری مانند خر در گل میماندند و استعانت از حضرت امیرالمؤمنین ع و
سایر صحابه می‌نمودند و آنکه بعضی از منافقین گفتند که حضرت رسول ص او را برای دین ما اختیار کرده چرا ما او را از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم
محض کذب و خطا بوده و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده‌اند امامت را بحکومت عامه در دین و دنیا و ایضاً اگر این دلیل
امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دست بقرابت زدند چهارم آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسائل فروع حجت است نه در
مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم حجیت این امور معارضه میکنیم بتخلیفه کردن حضرت رسول ص امیرالمؤمنین ع را در غزوه تبوک در مدینه و او را
بعد از آن عزل نکردن هرگاه خلیفه در مدینه باشد خلیفه در جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قائل بعزل نیست و این قوی‌تر است از دلیل ایشان
زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود و بخلاف خلافت نماز بحث دوم آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود
که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقاً با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سائر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که
ظاهرا بیعت کردند تا آتش بخانه اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس ظالمی که تسلطی بهم رسانید و جمعی از فسقه بطمع
مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و
نمرود و شداد و مسیلمه کذاب با این بیعت مساوی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیرالمؤمنین بیعت کرد اجماع متحقق شد
جواب گوئیم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانکه ابن عبدالبر در استیعاب گفته است
در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا ص از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و در روز دیگر که روز سه‌شنبه بود
بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طائفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش و ایضاً ابن عبدالبر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی
در کتاب اصابه گفته است که سعد با هیچیک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند بر بیعت چنانکه دیگران را جبر کردند بسبب آنکه اقوام
او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد و گفت یا داخل بیعت ما شو
یا از این شهر بیرون رو و سعد گفت حرام است بر من که در شهری که تو امیر باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیار در نواحی دمشق داشت
هر هفته نزد جماعتی می‌بود روزی از قریه بقریه دیگر میرفت از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا
گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری
در تاریخ خود روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد هر یک یک تیر بر او انداختند و او کشته شد پس
بوهم مردم انداختند که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بر زبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیرالمؤمنین ع از ایشان تا آخر حیاتش
متواتر است و آنچه حضرت در جواب معویه نوشت صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرد بحث سوم آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق
بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها
باطراف و نواحی میفرستادند و ایضاً دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده‌اند که اتفاق کنند اهل آن بر یک امر در یک وقت
زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت متأخر از رای برگردد پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فایده میکند و از جمله
غرائب آنست که اکثر متأخرین ایشان مانند ملا سعدالدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده‌اند که تمسک باجماع
چنین شنیعی موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته‌اند و گفته‌اند که هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع

اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قائم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل عقد کافی است در ثبوت امامت و وجوب متابعت
امام بر اهل اسلام زیرا که میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبدالرحمن
از برای عثمان و شرط نکردند در عقد مثل اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی ایشان را انکار نکرد و بر این امر
اتفاق کردند اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است اول
اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان
گفت ای فرزندان عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سوار و پیاده و در صحیح بخاری و غیر آن از کتب اصحاب
ما مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر عمر و ابوعبیده را بسوی علی رسالت لطیفی است که ثقات بسندهای
صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیار میان از جانبین و اندک غلظتی از عمر و روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد
چون برخاست گفت خدا برکت دهد شما را در این امری که مرا آزرده کرد و شما را شاد گردانید و آنچه روایت میکنند که با ابوبکر بیعت
کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس علی روز دیگر با اصحابش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن
در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان
خودش بلکه بعد از فوت او و در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضلای
ایشان را مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را به بلای بدتر گرفتار کرده اند بآن میباید که کلامی با او عمر بگریزد و خود را بکیفیتی
بیندازد و هرگاه اجماع تحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنای آن بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج
بوده و توطئه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر او را خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار
عدم بیعت آن جماعت اجماع متحقق نشود و عدم انکار چون معلوم نشود و هرگاه ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا
سعد با ابوبکر بیعت نکرد و ند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر و بر عدم اکتفا به بیعت احاد امت متحقق
بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل
بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و صاحب کشاف
با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه روح منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده منست و
امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف
کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و اعجب از آنکه بعضی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در
تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق به آنکه یک شخص یا کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر
باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که زمینی از زید است و بطالب دهد شهادتش را قبول نمیکنند و تحقق امامت به بیعت و اکتفا مینمایند بآن
بیعتی که بطلبه بلیه عقیمه را که قرآن مجید را تیر باران کرد خلیفه خدا و واجب الاطاعت خلق میدانند و اگر میخواهی قیامت یوم ندعوا کل اناس
بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در دنیا و زر و وبال و شقاوت او شریک باشی اختیار داری بحث چهارم آنکه هرگاه به احادیث سابقه متواتر مشار الیه
مجملا معلوم شد که در مدت متمادی اتفاق شیعیان است تنازع بود میان حضرت امیرالمؤمنین و ابوبکر و عمر در خلافت آنحضرت و حق در ایشان

و در خلافت ایشان بکند و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس یا باید قائل شوند بآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قائل
شوند بآنکه آنحضرت در این مدت بر باطل بوده و عاق امام خود بوده و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرده پس یکی از ایشان باید که اهلیت
خلافت نداشته باشد و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول فرموده که حق با علی است و علی با حق است و
حق با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیای علوم گفته است که هرگز صحابه بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است و در هیچ امری
و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر بیان این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمخشری گفته است
و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود
مردی از حنابله قرطی از مردی از اهل کوفه طلبی داشت و نیز در اسمعیل آمد اسمعیل از و پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار
شدم از طلب خود و در روز غدیر رفتم بنزد قبر امیر المؤمنین که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سبّ
صحابه علانیه بود و عویلی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت اینها چه گناه دارند والله که این راه را گشوده و جرأت نداد ایشان را بر این فضیحتها
مگر صاحب آن قبر آن مرد گفت صاحب آن قبر کیست گفت علی بن ابیطالب آن مرد از روی تعجب گفت او ایشان را جرأت بر این امر داده است
اسمعیل گفت بلی والله آن مرد گفت اگر علی محق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم
راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برخاست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و
بر خوانندگان مخفی نیست که هرگاه دانستی که اجماع عمده دلائل ایشانست بر خلافت خلفای جور با این احادیث که مستلزم اجماع ایشانست
[illegible] اتفاق امامت اینها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار بسیار و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت
نمود با آنکه [illegible] در آن خانه بود و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم در آن خانه بودند
و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بخشم و غضب آورد بلکه از روایات مستفیضه معلوم شد که حضرت فاطمه را
ترسانیدند بلکه تازیانه بر بازو و شکم شریفش زدند و او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود که بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و
آسیه زن فرعون و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام بنزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان که محبوبتر
بود بسوی حضرت رسول گفت فاطمه گفت از مردان که محبوبتر بود بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت
کرده است و از جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه پاره تن من است هر که او را آزرده میکند مرا
آزرده میکند و هر که او را آزار میکند مرا آزار میکند و هر که او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود که
فاطمه بهترین زنان بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان مؤمنان است یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی که از عایشه روایت
کرده است که ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه در سیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و چون بنزد آن حضرت می آمد
آنحضرت برمیخاست و دست او را میبوسید و بجای خود می نشانید و چون حضرت نزد او میرفت برمیخاست و او را میبوسید و
بجای خود می نشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
گفت من جنگم با هر که شما با او جنگ کنید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا رخصت ده

... بهشت رسول خدا نماز مغرب با آنحضرت ... نماز شام ...
با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت از حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا
و مادرت را بیامرزد ملکی امشب بمن نازل شد که پیش از این بزمین نیامده بود از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا
بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی
که دیده بشما نقل کنند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت
خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحابه روایت کرده است از براء که حضرت رسول حسن و حسین را دید گفت
خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک از
اهل بیت تو نزد تو محبوب تراند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب برای من دو پسر مرا پس ایشان را می بوسید و در بر میگرفت و ایضا
از ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو
دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و از بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه
روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر من اند خداوندا
من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و هر که ایشان را دوست دارد او را دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی
است از اسباط و ایضا ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول که حسن و حسین دو سید و بهتر جوانان اهل
بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو ریحان من اند از دنیا و احادیث فضائل
ایشان زیاده از آنست که در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول است
و ایذای رسول ایذای خدا است و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا
و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این اذیتها با ایشان رسانیدند ملعون اند در دنیا
و آخرت و محارب خدا و رسول اند و از اهل کفر و شقاق و نفاق اند پس چگونه صلاحیت و استحقاق امامت داشته باشند یعنی چهارم
مصیبت عظمی و داهیه کبری است که در غصب فدک از ابو بکر و عمر به اهل بیت رسالت واقع شد اول از طریق شیعه مجمل آنرا
روایت میکنیم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان بعضی آنرا ایراد میکنیم تا معلوم شود که فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه
است و مجمل این قصه بالاتفاق آنست که چون ابوبکر غصب خلافت امیر المؤمنین نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار
خود را محکم کرد و طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرگاه
قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان بجانب آن ظالمان
شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیا پرستان از ناحیه ایشان منحرف گردند هرگاه طمع
مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان ...

در اول حال در دقیقه که صحیفهٔ ملعونه را مینوشتند این حدیث مفتری خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمی‌گذاریم آنچه از ما
میماند صدقه است و فدک از جملهٔ بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول درآمده بود زیرا که چون فتح خیبر بر دست امیرالمؤمنین
جاری شد اهل فدک و سائر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند آنها بی جنگ تسلیم کردند و آیات
کریمه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است و بعد از آن این آیه نازل شد وآت ذا القربی حقه یعنی بده
بخویش خود حق او را حضرت رسول از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذا القربی فاطمه است و حق او فدک
است پس حضرت رسول فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص
من است و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را از تو و از فرزندان تو باشد تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصبی برا او قرار گرفت
فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل
حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا
از پدرم رسول خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابوبکر
گفت برانچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن آورد و ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم بآنچه رسول
خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول گفت ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی
میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حقتعالی وحی کرد برسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را
بفاطمه حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیرالمؤمنین نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین
نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه داد عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر گفت
فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره
کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیرالمؤمنین نزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار در دور او
مجتمع بودند گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت رسول
آنرا مالک و متصرف شده بود ابوبکر گفت فیء همه مسلمانان است اگر اقامت شهود میکند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و
مخصوص او گردانیده است باو میدهیم و الا او را در آن حقی نیست حضرت امیر گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا
در میان مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود که پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد
از آن من بیایم و دعوی کنم که از من است از که گواه خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه
طلبیدی بر آنچه در دست او بود و در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی
چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان
عدل می آوری میدهیم و الا ترا و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول
حق تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق

شما نازل شده است حضرتؑ گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی دهند بر فاطمه العیاذ بالله که فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر گفت بر او
اقامت حد میکنم چنانچه بر سائر مردم میکنم حضرت گفت اگر چنین کنی نزد خدا از جملهٔ کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای
آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را همچنان که رد کردی حکم خدا و حکم رسولؐ را
که فدک را بفاطمهؑ داده بود و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد که انبیا میراث
نمی باشند و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است و بتحقیق که رسول خداؐ فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی
قول رسول خداؐ را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرتؑ کردند و حضرت
بخانه برگشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان
غدار که در وجه بوار را بگریه در آورد و پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید گفت دیدی علی امروز با ما چه کرد و اگر روز
دیگر چنین معارضه با ما میکند کار ما را بهم می زند در این باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت تدبیر آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این
کار از که می آید عمر گفت از خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامر عظیمی بداریم گفت هر چه خواهید بدارید اگر چه بر قتل علی
بن ابیطالبؑ باشد گفتند باین همین امر است خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت در وقتیکه در مسجد حاضر شود در پهلوی او بایست
و چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسما بنت عمیس که در آن وقت زن ابوبکر بود و سابقاً زن جعفر طیار و
از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را شنید و گفت که علاج این خبر را باید بحضرتؑ رسانید بجاریه خود گفت برو بخانه علیؑ و فاطمهؑ
سلام مرا بایشان برسان و بگو که این آیت را بخوان که موسی از فرعون میشنید پیغام کرد ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی
لک من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستیکه من از برای تو از خیرخواهانم و
بگو که اگر ایشان متفطن نشوند مکر بخوان این جا بیا و سلام برسانید و برگشت و این آیت را خواند حضرتؑ فرمود که بگو فلانت اسلام برسان
و بگو خدا نمیگذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان اینکنند که با ناکثین و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس
حضرتؑ برخاست مهیای نماز شد و به مسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد و از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد شمشیر بسته در پهلوی
ایستاد چون ابوبکر بتشهد نشست از ارادهٔ خود پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را بیاد آورد پیوسته
فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که سهوی کرده است پس ملتفت شد بجانب خالد و گفت ای
خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرتؑ گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن
امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود که تو این کار را میکردی گفت بلی والله اگر منع نمیکرد ترا میکشتم پس حضرت او را
گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر گفت بخدا سوگند که او را میکشد پس مردم جمع شدند و او را از آنحضرت خلاص کردند و بروایت دیگر سیاه گیر
چسبید گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خداؐ و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و شما یاورش کمتر و عددش کمتر است و داخل خانه خود شد
و بروایت دیگر در نماز صبح بود و ابوبکر تشهد را طول داد و فکر میکرد تا نزدیک بود که آفتاب طلوع کند و از ترس آنحضرت بود و آنحضرتؑ خالد را
با انگشت سبابه و میانه گرفت و فشاری داد و او نعره زد که نزدیک بود که جان بلیدش بیرون آید و جامه را نجس کرد و دست و پا میزد
و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر بعمر گفت این از مشورت شوم تست ... ای خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و ...

نزدیک رسید وقت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی میکرد باو که از ترس بر میگشت پس ابوبکر عباس بن عبدالمطلب را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت پس عباس میان دو چشم آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیرالمؤمنین بابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و تخویف بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست که فدک و خلافت هر دو را رد کند عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را صاف گردانیده ام که بیاشامی و تو میخواهی که تشنه باشی چنانچه همیشه بودی گردنهای گردن کشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و تو در لرزه میشوی از تهدید علی بن ابیطالب که بزرگان قریش را کشته است سلسلها را بر انداخته است من تدبیر او را میکنم تو از تهدیدات او پروا مکن ابوبکر گفت ای عمر ترا بخدا قسم میدهم که دست از این افسانها برداری بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو بکند بدست چپ دو را میکشد بی آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از و نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنهاست و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سوم آنکه جمیع قبائل عرب از او کینها در دل دارند اگر اینها نبود البته خلافت باو برگشته بود آیا فراموش کردی روز احد را که ما همه گریختیم و او به تنهائی شمشیر کشید و علمداران و شجاعان ایشان را بر خاک هلاک افکند تو فریب خالد را مخور و باو متعرض مشو مخالف گویند اگرچه سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیرالمؤمنین اخفا کنند در جمیع را اکثر کتب خود روایت کرده اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب خالد را نقل کرده اند و آن قرینه واضحه است بر صدق روایت شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر او را بقتل علی ابوجعفر گفت بسی از سادات علوی این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه و از او سوال کرد از آنچه ابوحنیفه میگوید که جائز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جائز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت ترا ضرور نیست که این را سوال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که از اصحاب ابوالخطاب خواهد بود و ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم الا امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبدالله و جمع دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از سفیان ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگوئید در این که ابوبکر کرد همه گفتند که بدی بود و اما تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفته اند که قصوری ندارد و اگر بسبب صلاح امت که متفرق نشوند مردی را بکشد چون علی مردم را از بیعت ابوبکر منع مینمود ابوبکر امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت این عمل را روایت نکرده اند اما اصل قصه ابوبکر را با خالد که چون سلام نزدیک شد از آن کار پشیمان شد و پیش از سلام گفتن که یا خالد مکن آنچه ترا گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند و بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابوحنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر بخالد گفته بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چه کار است سبحان الله که علی اگر راضی به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا فرموده که علی از اهل جنت است پس چرا بر این بهتر در روی زمین نمی باشد که با این حال امر بقتل او کند و اگر علی به بیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بن شاذان بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند [illegible] علت سخن گفتن [illegible] علم قطعی بهم میرسد

[illegible] چنین [illegible] بودم [illegible] خود [illegible] مستقیما [illegible] کرده کسی اراده
قتل حسین بر گوارا نمی شد نهایت قابلیت امامت و خلافت داشته باشد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه بر
غصب فدک وارد شده از الجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل خطبه شهادت بر حقیقت آن سید داد و این
قسم سخن از غیر اهل بیت که شیعه و سنی و امامیه اتفاق دارند صادر نشده تنها و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته است
در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیرالمؤمنین به عثمان بن حنیف نوشته و در آن چند فصل است فصل اول در آنچه وارد
شده است از اخبار و سیر که از روایات اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنیم در این
فصل از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری است و ابن ابوبکر جوهری مردی عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورع است که ثنا
کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند مصنفات او و غیر مصنفات او را پس بسند این خطبه را روایت کرده است از زینب
دختر امیرالمؤمنین و از امام محمد باقر و از عبدالله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج
الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه در شافی بسند عامه از عایشه روایت
کرده است و سید ابن طاوس رحمه الله از طرق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النسا بچندین سند روایت
کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی انکار نمی تواند کرد و خطبه بسیار طولانی
است و ترجمه همه جزو است این رساله گنجایش همه ندارد و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمایم روایت کرده اند
که چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد
و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش بر پایش می پیچید از حیا و رفتارش از رفتار حضرت رسالت هیچ
فرق نمیکرد تا داخل مسجد شد و ابوبکر آمد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود و پیش پرده سفیدی پیش
روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشسته ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و مجلس بگریه درآمد و صدای گریه بلند شد پس مهلتی صبر
نمود تا صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه بحمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس شهادت بر حقیقت رسالت
پناهی پدرش داد و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حقتعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت
و رحمت و رغبت که داشت و آخرت برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی
پروردگار غفار و بجوار رحمت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین وحی او بود و برگزیده او است از جمیع خلق و
سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا اهل امر و نهی خدائید و حاملان
دین و وحی او و حجت که بر شما خوانده شده و شما را خدا امین گردانیده است که خود بدین عمل کنید و بدیگران برسانید و چنین میدانید
و بهار احمدی در میان شما است که قرآن مجید است و خلیفه پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس خدا
قرآن را با بلیغ وجوه ذکر کرده علل و امر و نواهی حق تعالی را بیان فرموده پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه
شما را با آن امر کرده است یا نهی نمان فرموده است بدرستیکه نمی ترسند از خدا مگر علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم
محمد است آنچه میگویم غلط نمیگویم و آنچه میکنم در آن تجاوز از حد و عدول از حق ننمایم پس این آیت را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم

یعنی بہ تحقیق کہ رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما کہ دشوار بود بر او غوایت شما حریص بود بر ہدایت شما بمومنان مہربان و رحیم بود
اگر نسب او را یاد آورید پدر من است نہ پدر زنان شما و برادر پسر عم من است نہ مردان شما و چہ نیکو کار
بزرگوار پیغمبری کہ این نسبتہا را با او دارم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاہر گردانید و با مشرکان طریق معارضہ مسلوک
داشت و شمشیر بر میان قبائل ایشان گذاشت و پشتہای ایشان را در ہم شکست و سرہای سرکردہ ہای ایشان را بہ تیغ بیدریغ شگافت و راہ
حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظہ نیکو و جمعیت ہای ایشان را پریشان ساخت و شجاعان ایشان را گریزان گردانید تا صبح صادق
دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چہرہ زیبای حق از پردہ جہالت و بطالت رخ نمود و اہل دین بر مسند ہدایت نشستند و
اعوان شیاطین با ہر زبان بی زبان گشتند و ارذال اہل نفاق ہلاک شدند و عقدہ ہای کفر و شقاق کشودہ شد و کلمہ اخلاص تام و دین
اسلام عام گردید و شما بسبب کفر و شرک کنار گودال جہنم بودید و خوار و ذلیل اہل عالم بودید ہر کس بر شما طمع استیلا داشت و ہر کہ تن پرور تکبر
شما میگذاشت و ہلاک و استیصال شما را آسان تر از آب خوردن و آتش بودن می پنداشت آب متعفن ممزوج بہ بول و سرگین شتر را میخوردید
و پوست برا و برگ درخت را قوت خود میکردید و با نہایت مذلت و خواری بسر میبردید و می ترسیدید کہ دشمنان از دور
بر شما و بر بایند شما را پس حق تعالی شما را ازین مہالک و مذلتہا ببرکت محمد مصطفی نجات داد و بعد از آنکہ آزارہا کشیدید و بہ بلاہای
کوچک و بزرگ مبتلا گردیدید و بعد از آنکہ گرفتار شجاعان و گرگان و دزدان عرب و سرکشان اہل کتاب شدید ہر بار کہ آتش حرب افروختند حق تعالی
آتش ایشان را بہ آب لطف خود فرو نشانید و ہر مرتبہ کہ شاخی از شیطان ظاہر شد یا فتنہ عظیمی از مشرکان دہن کشود برادرش علی را در کام ایشان
انداخت و او از جنگ بر نمی گشت تا فرق جرأت ایشان را پامال قدم شجاعت خود گردانید و سرہای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنہ ایشان را
بآب تیغ بیدریغ خود فرو نشانید خود را بتعب می افگند در اعلای دین حق تعالی و اہتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از وجد
نمیشد و پیوستہ سید اولیای خدا بود و دامن زدہ بود بر طاعت خدا و خیر خواہ خلق بود و خود را بہ مشقت می افگند در تحصیل رضای
خدا و بر این احوال شما در رفاہیت عیش ایمن بودید و در مہد ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاہا و آفتہا بودید و توقع اخبار بد میشنیدید
و چون جنگی و حربی واقع میشد پہلو تہی میکردید و ہنگام قتال پشت بہ دشمن دادہ میگریختید پس چون حق تعالی از برای پیغمبرش خانہ پیغمبران خود
را و آخرت اختیار کرد و او را بآرامگاہ برگزیدگان برد ظاہر شد در سینہ ہای شما خار کفر و شقاق و ہویدا گردید در شما آثار عصبیت
و نفاق و کہنہ شد جامہ دین و بسخن آمدند گمراہان کہ از ترس شمشیر زبان بستہ بودند و پیدا شدند گمنامی چند کہ از ہمہ کس ذلیل تر بودند و شتر اہل
بطلان بصدا در آمد و بجولان آمد در عرصہ ہای شما و شیطان سر خود را از آنجا کہ فرو بردہ بود بلند کرد و شما را صدا زد و دید کہ ہمہ استجابت او
کردید و چشم بر عزت دنیا دوختید و گفت برخیزید یکبار برخاستید شما را بغضب آورد بر اہل حق دید کہ غضبناکید پس شتر دیگری را داغ
ملکیت گذاشتید یعنی خلافت کہ حق دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری بخانہ خود بردید و ہنوز از عہد پیغمبر شما قدری نرفتہ بود
و جراحت مصیبت او مندمل نشدہ بود و ہنوز جسد مطہر او را بقبر نسپردہ بودید و بہانہ کردید کہ از فتنہ ترسیدیم و در عین فتنہ افتادید و جہنم
محیط است بکافران پس ہیہات چہ دور است از شما تدبیر امور و چگونہ شما را ہست میشود و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکہ کتاب
خدا در میان شما است امور آن ظاہر است و احکام آن واضح است و نشانہای آن ہویدا است و اوامر و نواہی آن لائح و ہویدا است و آنرا پشت سر انداختید آیا
سر خود را از قرآن بر میگردانید یا حکمی بغیر قرآن میخواہید بد بدلیست برای ظالمان حکمی کہ مخالف آن باشد و حق تعالی می فرماید

خطبهٔ جناب سیده صلوٰة الله علیها

پس کرد طلب می کنید غیر اسلام دینی را ایشان قبول کرده نمیشود و او در آخرت از زیان کاران است پس اندکی صبر کنید که ضعف انقیاد باطل شود تا
بر مرکب حکم کردید بدانگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنه ها و پلید کردن شعلهٔ آن و جواب دادید صدای شیطان گمراه کننده را و میان شما بلند شد اجابت
کردید و انوار دین جلی را فرونشاندید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید در پرده و بمکر و حیله میخواهید آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته
میخواهید به لباس تندی انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید و کینه های رسول خدا را در اهل بیت او تدارک
کنید و ما صبر میکنیم بر ضررهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره ندیده باشد و از جملهٔ آنها آنست که گمان میکنید که ما را
از پدر خود میراث نمی برم پس آیت را خواندید که مضمونش این است آیا حکم جاهلیت را طلب می کنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن
از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان می کنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه
مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خداست آنکه تو از پدر خود میراث ببری
و من از پدر خود میراث نبرم بتحقیق آوردی چیز عجیب افترائی بر خدا بسته آیا عمداً ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود
می اندازید زیرا که خدا میفرماید و ورث سلیمان داؤد یعنی میراث برد سلیمان از داؤد و در قصهٔ یحیی بن زکریا گفته فهب لی من لدنک
ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان بعضی اولی اند به بعضی در کتاب خدا از بیگانه ها پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای حق
مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید مرا بهره و میراثی از پدر نیست و میان من و پدر رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است
خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگوئید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث
نمی برم یا شما دانا ترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه علیها السلام دید که از آن منافقان تصدیقی بر نیامد
خطاب کرد با بو بکر که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا در روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب از تو سوال کنند
پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیان کار خواهید شد و نفعی ندهد پشیمانی شما
و هر چیزی را قرار گاهی هست بعد از این خواهید دانستن که کیست آنکه می آید عذاب رسوائی و خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس
خطاب بانصار نموده و فرمود که ای گروه شجاعان خود را یاوران ملت سید انبیا این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این تغافل
است که در ستمی که بر من میرود و میشمائید آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند خوشنود
راضی به بدعتها شدید و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت بر یاری من
در شما هست اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستاره ها بسبب آن تیره گردید
و حرمتها ضایع شد و از این عظیم تر مصیبتی نمیباشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید و نیست محمد مگر رسولی
که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین خواهید برگشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی
خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قبیله آیا به ستم میراث پدر مرا از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار
و اسلحه کار زار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت نمائید و ناله مرا بشنوید و فریادرسی نکنید و حال
آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبائل عرب مقاتله ها کردید و در مهمات کاربها

کلام جناب سیده و طلب میراث

شنیده بودم که میگویید ... از قوم ما برخیزید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات
ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان ای بعید
است ... آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد کردند و از دین برگشتند و عزم کردند که رسول را بیرون کنند و ابتدا کردند
در اول جنگ با شما آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید که این سخنان
اثری نکرد ... فرمود که ... میبینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت دور کرده اید و ... شده اید
باآنکه ... دیده اید و آنچه از علم و دین ... شما که ... بود انداختید از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است
از عالمیان میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد ولیکن ... و اظهار کردم و خواستم حجت
بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید ... حق مرا با عار ابدی و غضب او و عقاب و جزا خالص ببینید و میدانند
... خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر آن کسم که انذار مینمود شما را از عذاب شدید
پس بکنید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم و دیدار که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا
پدر تو نسبت بمومنان شفیق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را اگر نسبت میدهیم پدر تست نه زنان
دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی
و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول خدایید و نیکان و برگزیدگان بندگان راهنمایان ما بسوی خیر و سعادت جنت
و تو ای برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راستگویی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی از حق خود
باز نمیدارد و بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و هر آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم
از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقاری و نیست میراث ما گروه انبیا مگر کتاب و حکمت
و علم و پیغمبری و آنچه از ما است ... از خلافت بعد از ما والی امر حکم میکند بحکم خود و من چنان عمل کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسپان و اسلحه
شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو دریغ
نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در ملک
سوا ما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا
نمیکرد و همیشه پیروی آیات و سور قرآنی مینمود آیا با مکری که میکنید افترا بر پدر من می بندید این حیله بعد از وفات او شبیه است
بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادل است میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن
مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس
صبر میکنم ... و از خدا یاری می طلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اوئی
راست میگویی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب
ترا این مسلمانان میان من و تو حاضرند ایشان بگردن من انداختند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای
خود نگرفتم و ایشان گواهند پس حضرت فاطمه بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی قول باطل

پس رحمت میبرید و از کردار قبیح خود چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها قفلها زده است نه چنین است بلکه بدیهای اعمال شما
راه حق را از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بدترین امور را نمائی نموده اید
و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بارش را گران و عاقبتش را غیر خسران نخواهید یافت در وقتیکه پرده ها برداشته
شود و ضررهای آنچه در عقب پرده غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آن وقت
زیانکار میشوند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت رو گردانید و شعری چند از روی درد خواند
که مضمون اشعار این است که بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو میبودی نمیبود و ما بی تو گلستانیم بی باران سر و برگ همه
پژمرده از سموم جفای کار گردیده حال ما بپرس و دل ما را بنگر از غافل مخراش و اهل بیت پیغمبر را نزد حق قرب و منزلتی بود و غیر از
ما ظاهر کردند مردانی چند کینه های سینه های خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی رو با ترش کردند بر ما گروهی و سبک
شمردند حق ما را چون تو از میان ما رفتی زمین بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که باور روشنی می یافتیم و بر تو نازل میشد از جانب
پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با آیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را مرگ در میرسید
چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلائی چند که هیچ اندوهناکی از خلائق بمثل آن مبتلا نشده بود و نه از عجم و نه از عرب
پس حضرت فاطمه بجانب خانه برگردید و حضرت امیرالمومنین انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی
مصلحت خطابهای درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته بعد از آنکه شجاعان
دهر را بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیده پدرم را و معیشت فرزندانم را از من
میگیرد و به آواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیده ها را پوشیده اند
نه دافعی دارم نه مانعی نه یاوری و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزیکه دست از سطوت
خود برداشتی گرگان میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش از این پیش بذلت و خواری مرده بودم وای بر من در
هر صبحی و شامی محل اعتماد من مرد و بازوی من سست شد شکایت من بسوی پدر است و مخاصمه من بسوی پروردگار من است
خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیرالمومنین فرمود ویل و عذاب بر تو نیست
بر دشمنان تست صبر کن و آتش حزن خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقی مانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین
خود نکرده ام و آنچه از جانب خدا مامور بوده ام بعمل آورده ام و آنچه مقدور من بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکرده ام اگر روزی تو و اولاد ترا
خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تست امین است و آنچه حقتعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کردند
پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه فرمود بس است خدا مرا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد مولف گوید که درین
مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبهه چند که ممکن است که در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه با حضرت
امیرالمومنین با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوییم که این معارضه محمول بر مصلحتی است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت
امیرالمومنین ترک خلافت برضای خود نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات به حضرت رسول
شده و غرض تهدید و تادیب دیگران است و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی صادر شد در وقتیکه بسوی قوم خود برگشت

و ایشان عبادت گوساله کرده بودند و انداختن الواح و سر و ریش هارون گرفتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست که هارون تقصیری
ندارد و تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی خواهد کرد که آیا تو گفتی با مردم که مرا و مادر
مرا دو خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر
شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس حضرت و زهد و کمال معرفت آنحضرت دارد به دو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق مخصوص
آنحضرت نبود که از سر آن بگذرد و به ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مصالحه
در این امر موجب تضییع حقوق آنها میشد و بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم آنکه غرض
آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و به تسویلات
ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه
اشعار باین فرمود که با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعت حضرت امیرالمؤمنین با آن منافقان
در باب خلافت و در بعضی عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم
و ارتداد آن جماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود وجه سیم بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباریکه در این واقعه با تلک وارد شده است اول آنکه
از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین حق آنها و منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانستند و در این واقعه و آنها
تبرا میجستند و بزرگوار را کاذب و مدعی خلافت حق و عاق امام میدانستند و یکی از این دو فرقه میباید محق باشد با آنکه مخالفان در صحاح خود
روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا
روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از اطاعت سلطان بدر رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد
بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابوبکر راضی نشد و او را بر باطل و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت
پس هر که با امامت ابوبکر قائل باشد باید که قائل شود که سیده نساء عالمیان و پاره جگر خدا و از همه حبیب تر گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر
و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قائل نمیتواند شد دوم در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابوداود روایت کرده است
که حضرت فاطمه سوال کرد از ابوبکر که قسمت کند برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا برگردانیده است از انفال
پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا
رفت و بعد از رسول خدا تا شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده بود
از خیبر و فدک و از صدقه رسول خدا در مدینه ابوبکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را به علی و عباس داد و خیبر و فدک را
نگاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری نیز بعضی از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر
فدک را از فاطمه گرفت و او را مجاب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله که هرگز از تو دوری
نخواهم کرد فاطمه گفت والله که نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت والله از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد
وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح
ایشان روایت است که حضرت امیرالمؤمنین و هیچیک از بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند و ... ابوبکر باطل و

در اخذ فدک تمام صحیح و در روایت حدیث از آنحضرت به دروغ نسبت باشد یا امیرالمؤمنین به چه جهت و به چه سبب
بودن از حق عاصی ظالم و عاق امام خود باشد و ایضاً عداوت امیرالمؤمنین علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدید
تر میباشد از آنچه در پیچ اقمه و غیر آن نسبت بآنجناب کرده حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است
که چون ابوبکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادن است بهر سخنی این آرزوها
چرا در عهد رسول خدا نبود این تصلبها نیست روباهی است که گواهش دم اوست و او ملازم هر فتنه است که خواهد فتنه بر پا شده او این
کند استعانت میجوید بضعیفان و یاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل و بسوی او زناکار بود اگر خواهم
میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود گذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار سخن سفیهان شما
دست و زبان نمیگشایم تا کسی مستحق آن نشود و چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت و ابن ابی الحدید گفته است که من
بنقیب استاد خود گفتم که ابوبکر این کنایه را بکه داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مرادش علی ابن ابیطالب است
من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان را با او داشت گفت بلی پادشاه بود هر چه میخواست میگفت و میکرد چون دید که انصار از
جا برآمدند ترسید که ایشان اعانت امیرالمؤمنین بکنند به تهدید ایشان را ساکت و ساکن کرد و نقیب گفت که ام طحال زن زناکاری
بود در جاهلیت و بزناکاری مثل میزدند مؤلف گوید ای طالب حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسیکه نسبت به سید
اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضائل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده
نساء عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میبرد دوم آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت
آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضاً از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرموده که
فاطمه پاره تن منست پس هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و هر که او را بیازارد مرا آزار داده است چنانچه گذشت و این دلیل
عصمت آنحضرت است زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر او لازم خواهد بود و خشنودی در آن
معصیت موجب خشنودی خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار کردن او از روی ظلم و ستم ایذای رسول است و
خوشحال کردن او در مباح مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوئیم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضاً
اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام مدحی و تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و
باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ایضاً لفظ آن پاره تن آنحضرت بودن معاند خواهد بود زیرا که دیگری آن
در این امر با او شریک است و ایضاً احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت
اگر متابعت کنید آنها را گمراه نخواهید شد و در مشکوة و غیر آن بالفوره روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که مثل اهل بیت من
مثل کشتی نوح است که هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از
صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین از اهل بیت آنحضرت اند و هر گاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان
سبب هلاک باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان حق باشد و از جمیع گناهان قولاً و فعلاً معصوم بوده باشند و
مخالفان ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشند سوم آنکه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبران میراث نمیگذارند

کذب وافترا بود بچندین جهت اول آنکه مخالف آیات کریمه است و میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد از میراث علم و
پیغمبری است جواب گوییم که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود
بمیراث مال خصوصاً آنکه در آیه قراین هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم
است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده است و ایضاً خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم چرا
زکریا بترسد و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال ممکن است که داند که مقوی فسق و
فساد ایشان است از جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن سلیمان است از داود بوجوهی که مذکور شد و همچنین
مخالف آیات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض
این را ذکر کرده اند دوم آنکه ابوبکر شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است در این باب از جهت یکی آنکه
میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل
که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت که هرگاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد آن از کسی است که قایم بامر
خلافت میشاید بعد از او دیگر آنکه از قرائن مظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و
ایشان منازعت در خلافت با او نتوانند نمود و همین از برای تهمت کافی است و این قوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیرالمؤمنین
بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت اهل بیت معروف
بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سوم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین این خبر را موضوع و باطل
میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر به علی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا گفت
ما میراث نداریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گنهکار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که او راستگو
و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که
من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند
از کتاب سقیفه روایت کرده و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود و با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر
آنها که در این نزدیکی گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه حقیت این حدیث را حجت قاطع است بر بطلان آن چهارم آنکه اگر این حدیث
حق بود بایست حضرت رسول این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوی ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود
این حکم را بفهماند تا نگذارد که او دعوای ناحق نکند و هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که سیده نساء عالمیان این حکم را از پدر خود شنیده
باشد و مع ذلک باینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و جمیع مهاجر و انصار بیاید و آن عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد ایشان
بکند و نسبت ظلم و جور با و بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را
غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را نفرین کنند و اگر امیرالمؤمنین میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر
است که تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه که منازعت با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این
حکم خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام

الهی مخصوصًا نسبت باهل بیت خود و میراث خود و پاره تن خود فاطمه بیان این حکم نماید ... آنکه قطعی است نزد آنکه ... این حدیث مشعر بکذب و افترا بود
پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف عادت و سنت جاری بین الناس باشد
بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری نبی از
انبیا بوده‌اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیا و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری
چند که مخصوص ایشانست پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتاد در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور
نشده و بغیر ابوبکر تنها بتنهائی یا با دو سه منافق دیگر برای این امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی
نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سابقه نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را یا اسلحه فلان پیغمبر را
بصدقه بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسیکه اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده‌اند
و بی تدبیر افترا کرده و فکر در عاقبتش نکرده‌اند و اینها از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآنکه
کسی غیر ابوبکر این حدیث را نقل نکرده و بعضی گفته‌اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول
استدلال کرده‌اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابوبکر به تنهائی باین حدیث عمل کردند آنها روایت
کرده‌اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی
وقاص ایشان نیز باتفاق شهادت دادند ششم از جمله امور یکه ابوبکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرده در حق حضرت فاطمه و
اهل بیت آن بود که منع کرد حق ذوالقربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند
که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز با او نزاع کرده و ابوبکر
باو نداد و آن سهم ذی القربی بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه نزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا
حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنائم سهم ذی القربی را اقرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت این را خوانده‌ام اما
نمیدانم که تمام این سهم از شما است فاطمه گفت آیا ملک تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در
مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خداست اگر حضرت رسول در این باب بتو عهدی کرده است
بگو من تصدیق میکنم و بتو و باهل تو میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیت
نازل شد گفت بشارت باد شما را ای آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیت نمی‌فهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که
شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول چنین
سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر منع کردند و بهره
بایشان نمیدادند و از حضرت باقر و صادق منقول است که حق تعالی نصیبی از خمس از برای آل محمد فرض کرده و ابا کرد ابوبکر از آنکه
نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا ایشان فاسقانند
و احادیث از طرق اهل بیت در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه
فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقارب و عصابه و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت شرط نکرده ...

ابو بکر کرده مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است هفتم از جمله طعنهائی که بر ابو بکر کرده اند
دین واقعه آنست که زوجات رسول را تمکین ساخت از تصرف کردن در حجره های خود باتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض
آن حکمی است که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجره ها بآنها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول
منافی حدیثی موضوعی است که او روایت کرده و ثانی محتاج به ثبوت بود و از ایشان گواهی طلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد
که ابو بکر در این امور غرضی بغیر اضرار اهل بیت نداشت سخن ظریف ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس
مدرسه غربیه بغداد بود که از او پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابو بکر فدک را باو نداد تبسم
کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می آمد و ادعای خلافت برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابو بکر را
ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خود [illegible] و حکم بتصدیق آن کرده بود و بعد از آن ابن ابی الحدید گفته اگر چه
این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفت اما راست گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و
در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام طعن پنجم آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت
کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابو بکر امری
بود که بی تدبیر و مشوره در بیعت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی که اندک
شعوری و انصافی داشته باشد میداند که واضح تر از این نمیتوان گفت در مذمت ابو بکر و بطلان خلافت او پس اگر راست
گفته است پس ابو بکر از قبیل مردود است از اهلیت خلافت که منصوص شر مسلمین است تا چه رسد که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است
پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابو بکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله و مکری که
او داشت جواب گوئیم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که باین
سخنان خلافت او برهم نمیخورد و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد و میترسید که بعد از او خلافت بامیر المؤمنین برسد این سخن را
گفت که این راه را بسته و تدبیر شورای شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید
که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش
گفت شنیده ام که قائلی از شما میگفته است اگر امیر المؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور نشوید بآنکه
بیعت ابو بکر فلته بغیر شده و تمام شد و آن چنین بود و لیکن خدا شر آنرا دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المؤمنین علیه السلام او را بیتاب کرد
تا این بر زبانش جاری شد و طیشش مقتضی قتل آنحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن ششم آنست که چون خلافت غصبی
بر ابو بکر مستقر شد خالد بن ولید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد و سبب آنکه حضرت رسول مالک
بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست
نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سبب آن بود که مالک از حضرت رسول سؤال
کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی من است و اشاره کرد به علی ابن ابیطالب چون
حضرت از دنیا رفت مالک [illegible]

برده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی خود گردانیده و امر کرده بولایت او ابوبکر گفت او را از مسجد بیرون کنید قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر
خالد را فرستاد و گفت دیدی چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه در کار ما رخنه بنیاد اندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را
کشت و در همان شب با زوجه اش زنا کرد و علمای اهل سنت مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان
اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت کردند و انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه
بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید
ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را
بستند نزد خالد آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که این جماعت اظهار اسلام کردند شما ایشان را امان دادید خالد التفاتی
بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرد و در میان
لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر
باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را با او نقل کرد و عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار
گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت و داخل مدینه شد با هیئت اهل حرب تیرها بر عمامه اش نصب
کرده بود عمر برخاست و تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت که ای دشمن خدا ای دشمن خود مرد مسلمانی را کشتی و با زنش زنا کرده
والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم خطای او با عمر شریک است چون خالد نزد
ابوبکر رفت و عذرهای نامعقول گفت ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت و رفت و جمعی
از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر
رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد و ابوبکر گفت ما مصاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که جماعتی
از ایشان روایت کرده اند گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است و عمر سوگند یاد کرد که
اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک میکشم و حصه که از غنائم برای او جدا کرده بود و تصرف نکرده ضبط کرد تا وقتیکه خود خلیفه
شد پس حصه خود را و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقیمانده بود همه را گرفت و بهمراه صاحبان ایشان از
و ایشان برا ... خود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد از عمر که کشتن او ترسان بود همیشه از او گریزان بود پیش عمر آمد و گفت
بعد از کشتن مالک میروم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از او راضی شد و پیشانی او را طلبید و
پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف آنچه رسول بند کرده نمیکنم و در
روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را به نزد ابوبکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود چون چشمش به ضریح منور
حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو
اینها امت تو اند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا
در سینه خود کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از
دشمنان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت رسول او گفتند

حضرت فاطمه آنست که ... نکرده ... سنت ... است که ... مردان ... و ... نگاه زنان و اطفال ... چیست ... خود ... کرد او ...

نکو ... آنست ... مالک ... کسی نیست شوهر من نگو ... که ... هنگام ولادت من ... بر من ...

در این وقت حضرت اسیه ... حاضر شده و فرمود من خبر دهم چون ... ترا وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من آسان گردان

پس ... اگر خواهی ... و اگر خواهی ... چون متولد شدی همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و یاد ... گفتی که

چرا بهلاک ... بودی ... باشد که سید اولاد آدم مرا ... کند سیدی ... بوجود آید چون با ورث این سخنان ... شنید ...

اشعار ... نقش کرده ... نمودند ... و وقتیکه ترا اسیر میکردند تمام اهتمام ... آن بود که آن نوشته را ... تا آنکه

آنرا ... بیعتی بعد از آن ... دیگران آن لوح را گشودند همان عبارت که حضرت ... فرموده بود منقوش دیدند

پس حضرت او را گرفت و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا پرورش آمد و او را با حضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از

اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف کتاب روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را

آوردند که بکشند زنش ام تمیم دختر منهال که مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی او افکند مالک گفت دور شو که

من کشته نشدم مگر بشامت تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتلوا این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار

مخالف و موالف را درین واقعه شنیدی بدانکه ابو بکر درین واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریکست اول آنکه بی گناه

و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت این عدد کثیر از مسلمانان فرمان داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند

آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند

و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول فرموده که هر کس شهادتین بگوید و نماز بکند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را با ابو بکر نمیدهیم

بلکه بمصرفش میرسانیم یا خود بفقرا میدهیم و طبری در تاریخ روایت کرده است که خالد منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق

کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعت نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد آمد و ایشان را گرفت بغدر و مکری که مذکور شد

با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه باصل دین قائل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق ردت بر ایشان

کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و بر اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید

کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی ناصحی بفرستد که از ایشان سؤال کند علت بغی ایشان را اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد

آنرا از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند رفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچیک از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت بکنند و اگر اصرار کنند اعلام

کنند ایشان را که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها در باب ایشان بعمل آورده باشد و از آن جماعت

بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر مخض معصیت باشد چرا ابو بکر و دیگران که باخبار متواتر نقض عهود خدا و مخالفت نصوص

سید انبیا و غصب حق امیر المؤمنین و سیدة نساء و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و

بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر المؤمنین مقاتله و محاربه نمودند و آنقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت

طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال اینکه بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و

رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و مخالفت شان کفر است و مالک بن نویره بمحض آنکه گفته که ابو بکر خلیفه نیست یا چون ... رسول ...

نگفته که زکوة باو بدهیم تا همه مرتد و مستحق قتل است خالد با آن اعمال شنیعه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و ستایش
بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این مذهب صورت است عذر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در هنگام گفتگو خالد نام حضرت
رسول را برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت صاحب ما است صاحب تو نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرده او را
کشت و بطلان این توجیه از وجه اول ظاهر تر است زیرا که در هیچ روایتی این گفتگو نیست و ایضا اگر این واقع بود بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید
یا ابوبکر بگوید وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد نیست و از برای دفع
حد و شبهه کافیست بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله اش چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند
و بدیهی است که ایشان کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان بوده باشند بچه تقصیر ایشان را کشتند که همه را اسیر کردند و بندگی بردند و ایشان را تا بدن مردم و بیع
و نکاح با زنان و دختران ایشان مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسید دوم آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع همه ایشان
مرتد و مستحق قتل و اسیر و غارت نبودند پس چرا ابوبکر این جماعت کثیر از مسلمین را بیگناه کشت و اسیر کرد و بندگی مبتلا کرد و باعث این تباهی بسیار
و هتک حرمت اهل اسلام و سبب چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر این جماعت
همه مرتد و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران که بنده مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان
که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده فاسق
و کافر خواهد بود و بنابر این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم می آید و خلافتش باطل میشود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت دیگری
باطل شود باجماع مرکب سوم آنکه ابوبکر چند حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن
مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه سایر مقتولین را خون ایشان را باطل کرد و قصاص و دیت ایشان را معطل نمود و در این کارها عمر هم با او شریک است
در تضییع قصاص خالد عمر شریک است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده
بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری که عمر در این باب نمود از راه دین و دیانت نبود بلکه برای آن بود
که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این تعرض در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برده و از
جمله غرائب آنست که ملا علی قوشچی در رفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این زور و افترا را هیچ
کس بغیر او نگفته و در هیچ کتابی مذکور نیست و اگر چنین بوده بایست که در وقتی که عمر او را تهدید بسنگسار میکرد این عذر را بگوید و طعن ششم آنست
که در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر بکرات اقاله و استعفا از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در تاریخ الانساب
و سمعانی در فضائل و ابوعبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم
یعنی دست از خلافت و بیعت من بدارید من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شما است و حضرت امیر در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت
کرده اند فرموده که چه بسیار عجب بود از ابوبکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای
دیگری خلافت را عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا
براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتیکه مرا غضبناک بیابید از من اجتناب
کنید تا تاثیر نکنم در مویهای شما و در پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانست و حضرت امیر را از خود افضل

میدانست و امامت مفضول قبیح است و ایضا اتفاقی است که عقل و عدالت شرط در امامت شرط است اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف
بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر به تمیز و ضبط خود نتوانست کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده
و ایضا اقاله امام جائز است یا جائز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جائز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی که
خدا بمن پوشانیده است و حال آنکه بی خلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جائز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها هم
بدتر بود پس تصحیح دیگی ازین دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال آن مکار محیل و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله
و سلوک نا بلید بکه بود تا مردم را درین باطل محکم تر کنند چنانچه آن فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است برین طعن هشتم آنست که جاهل بود با اکثر احکام
دین و تفاسیر الفاظ قرآن که اکثر صحابه میدانستند و در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چندین طعن و ما درین رساله چند موضع را ذکر میکنیم
اول معنی کلاله را که اولاد و اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشند موافق روایات اهل بیت است چنانچه
از روایات سوره نساء نیز معلوم میشود و بعضی از مفسرین گفته اند که ما عدای والد و ولد است و از ابوبکر پرسیدند ندانست چنانکه عامه و خاصه
روایت کرده اند که از و پرسیدند و ندانست بعد از آن چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد
از خدا است و اگر خطا باشد از من و از شیطان است خدا از آن بریست کلاله ما سوای والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان
کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای
خود کرده و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند
و در روایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و در روایت دیگر حضرت رسول جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود جمعی که پیش از شما بودند
بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بر هم زدند هر گاه برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف
ندارد و همه با هم موافق است هرچه را میدانید بگوئید و هرچه را نمیدانید از کسی که میداند بپرسید که دوای نادانستن پرسیدن است اینها همه
روایات ایشان است و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من
چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مولف گوید عجب است از کسی که شرم
از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بوده چرا
برای بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته برای چه از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از آن برگردد و ایضا روایت
کرده اند که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هرچه در آنست کلاله و خلافت
و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته اند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر
شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیوی بوده و مستند به دلیلی و حجتی نبوده اند و دلیل
جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند و در مدت بعثت
آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا
و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است و هم آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است هر خری
میداند او نمیدانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان

بر سر منبر بالای چی افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سوم آنکه دزدی را گفت بعوض دست راست او دست چپش ابریدند و فخر رازی
گفته است که بریدن دست چپ در سرقت اول خلاف اجماع مسلمانان است چهارم آنکه زنی میراث خود از فرزند زاده خود خواست گفت در
کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نیافتم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا جده را سدس داد و بعد از آن حکم کرد پنجم آنکه
فجاءه سلمی که اطاعت او نکرده با آتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته‌اند در میان آتش شهادتین بآواز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه
نکردن و با آتش عذاب کردن هر دو عیب بود و در جمیع فقها و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوی اسلام کرده بود و بعضی گفته‌اند
که او زندیق بود و بعضی از علما گفته‌اند که توبه زندیق مقبول نیست بوجهی است زیرا که در روایات او غیر این نقل نکرده‌اند که او غارت کرده
جمعی از مسلمانان را و این باعث زندقه نمیشود و در روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از روایت صحیحه است و در صحیح بخاری از ابوهریره
و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن ششم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و بیاد آورد که در ایام
خلافت خود تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست خواست وبال شنایع اعمال عمر را نیز بآن ضم کند و
ایضاً خواست که فاکنه بآن عهدی که با عمر کرده بود وفا نماید نیست که بغیر عمر کسی مانع دعوی حق امیرالمومنین نتواند شد عزم کرد که بعد از
خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت احتضار ابوبکر عثمان را طلبید گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست
که عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش آمد گفت
بخوان چون خواند ابوبکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا
ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس
و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا از خدا میترسانی اگر خدا پرسد خواهم گفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه
چندین خطا کرد اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه
تعیین نکرد و تأسی بحضرت رسول بنص قرآن واجب است دوم آنکه گفت عمر بهترین امت است با آنکه علی در میان امت بود و باحادیث متواتره
او بهترین امت بود چنانچه گذشت و خود گفت فلست بخیرکم و علی فیکم سوم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه ناحق تعیین
چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل قتال بیباکی بکند بایست او را منع کند و زجر کند که چرا چنین کردی چرا بی آنکه او را تحسین کند و جزای خیر
از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد و رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و مدتی کامل در سخن نمیگفت این جاهلان
بیباک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را بهوای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از این جا لازم می‌آید که شفقت این دو منافق
نسبت بامت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل از این اطوار متناقضه اقوال و افعال ایشان
می یابد که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه معهوده و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بوده و اقوال و افعالی که عامه و خاصه نقل
کرده‌اند که در این حال از او ظاهر شده دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب
دوم در بیان قلیلی از مساوی و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دوم سنیان است بدانکه مطاعن شقاق این منبع فتن و معدن
ابن زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف این رساله و او در جمیع مطاعن با ابوبکر شریک بود بلکه خلافت ابوبکر
شعبه از فتنه‌های آن بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی در این رساله ایراد می‌نمایم طعن اول در بیان حدیث دوات و قلم است و شتاب...

واین طعن مشتمل است بر چندین طعن که غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافیست که در اسلام
بهم رسید و سببش عمر بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و
اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قضیه از جمله متواتراتست که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی انکار این نکرده است و بخاری
با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که
ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه پس آنقدر گریست که آب دیده اش سنگریزه ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات
برگونه های وی جاری بود و گفتند که کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر کتف و دوات
یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت
رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر گفت درد و بیماری بر او
غالب شده است و نزد ما کتاب خدا است بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و
صداها بلند شد بعضی گفتند گفته رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را بعضی گفتند که گفته عمر است و دوات و قلم نباید آورد و نزاع
بسیار شد حضرت رسول فرمود برخیزید از نزد من بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در آن بود
که حائل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این حدیث
را بهمین نحو و زیاده از صحیح مسلم و صحیح بخاری روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا ازین مبسوط تر و شنیع
تر روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد درین مجال تنگ و وقت قلیل بر کتفی بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد بود و لیکن باید
امری کلی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد
بجمیع مصالح امت و عموم مسائل دین و مستظهر و دانا باشد و همه امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظا و معنی برای ایشان
بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم
و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت دید که آنها را با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت
خواست تا تاکید حجت در آن وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر چون معنی را یافت و منافی آن مقصدی بود که او
با منافقان دیگر درین باب کرده بود و این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آن حضرت غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دید که آن حیا
در حیات آنحضرت انکار قول او میکنند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر درین اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود آن منافق خواهد
گفت هذیان گفت و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون
مشاجره آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعت شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان
راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین را این سبب نهی از مقاتله و مجادله با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است
که وصیت و عهدی که مناسب آن وقت و آن حالت است تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگانست و جمیع امت بازماندگان آنحضرت
بودند چون نتواند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصی برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد
چنانچه در صحیح ترمذی و ابی داود از رسول خدا روایت کرده اند که گاه هست که زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکنند ...

مرگ تقصیر در وصیت میکند آتش برای ایشان واجب میشود و در صحیح صحاح خود روایت کرده اند که آدمی نباید که یک شب یا دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد و مؤید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود و من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی سوال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می یابم تو چه گمان داری غضب او از چه جهت است گفتم تو هم میدانی سبب آنرا گفت گمان میکنم که غضب او برای فوت خلافت است از او گفتم سببش همین است او چنین میداند که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست گفت هرگاه خدا نخواسته است که با او برسد خواستن پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر آنرا خواست مگر هرچه پیغمبر خدا میخواست میشد رسول خدا میخواست که عمش ابوطالب مسلمان شود و چون خدا نخواسته بود نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا میخواست که در مرض موت خود او را برای خلافت نام ببرد پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از جهت آنکه اسلام پراکنده شود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافت او و برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند مرا تکلیف کرد یک دانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می آئی ای عبدالله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را در چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله بن جعفر را میگوید گفتم با همسالان خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از امر خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده هم برین میگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود و گاهی بحجت میجست که با او دوست میخواست میل از حق بسوی باطل بر او بکند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام بحق خانه کعبه که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش از اطراف زمین بر او خواهند شورید پس رسول خدا دانست که من دانستم آنچه در خاطر داشت ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا کلام روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا تعیین خلافت حضرت امیرالمؤمنین میخواست و میفرمود و این منافق مانع میشد از اظهار آن بود و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول خدا اعلم میدانسته است بمصالح امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید دروغ است زیرا که امامت شیعه او حساب کرده اند بشومی تدبیرات آن منافق بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق با امیرالمؤمنین برگردد که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت داده مردم را که در عرض بیست و پنج سال با آنکه رؤسا و سرکرده ها را اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل گردانند و بجهت مصلحت بنیاد را بر اینها بکنند و دست از حکم خدا بردارند لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معویه را نیز در شام تعیین کردند با او تمهید کرد که اگر حق با امیرالمؤمنین برگردد او اطاعت نکند و معلوم است که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت برین مترتب شد

بود از غلط نسبت بخدا و رسولؐ نبود خون شهدا اتمام بر گردن او ست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین
را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مطاعن کفر و نفاق و خطاهای او بچند جهت لازم می آید اوّل آنکه نسبت هجر و هذیان
بحضرت رسولؐ داده و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش تنافی و اضطرابی و خلاف
واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانچه
قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی
در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از
جانب خدا باو رسیده است دوم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیائی است بلکه دلیل کفر و نفاق
است زیرا که این هرزه و هذیان میگوید یا واگذارید او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید هر کس اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی
کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها
الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل
خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلندتر از صدای او مکنید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است
که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و
از برای اغراض باطله خود چنین نزاع و تشنیعی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت
بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در این خیال فرصت بدست او افتاده آنچه خواهد بگوید سوم آنکه رد حکم الهی کرده
که در چندین موضع فرموده و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را و فرموده ما آتاکم الرسول
فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن
پس ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مومن
و زن مومنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشان را اختیاری در کارهای خود و در هیچ
جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت هست یا آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت
او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و
ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آنوقت که خواست تصریح بنام
علی کند من مانع شدم و این عین عداوت و مشاقه و معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی
تا آخر آیت یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مومنان که اطاعت
رسول است او را بکار خود واگذاریم و داخل جهنم فرستیم و بد جائی است جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرده و بغضب
آورد بلکه بآن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید
و اعراض فرموده ایشان را راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خداست
و حق تعالی فرموده است و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذابی

و دردناک عذابی فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه آنها که ایذا میکنند خدا
و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده وجه ششم آنکه در این
او که حسبنا کتاب الله گفت چندین خطا کرده اول آنکه جهل حضرت رسالت یا خطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا
بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست چیزی بنویسد که خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط
احکام از آن کرده اند پانصد آیت است تقریبا و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمی شود و آنچه مستنبط میشود در غایت اجمال
و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام آنها شده و بعضی گفته اند که محکم ترین آیات کریمه آیت وضو است و قریب بصد اختلاف
در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا
از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی باشد چرا او در مسائل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر
و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنان در حجله ها و در پس پرده ها سوم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول
کتاب را مقرون باهل بیت خود نمیکرد چنانکه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافی است نه کتاب بتنهائی و لهذا امیرالمؤمنین فرمود منم کتاب الله ناطق و قطب الدین شیرازی
که از علمای مشهور شافعیه و اهل حال و صوفیه است گفته است که کاتب خود که راه بزرگ نمائی توان رفت و گفتن که حسبنا کتاب الله و سنت
رسول الله در میان است پس مرشد چه حاجت است با آن ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند مرا باطبا حاجت نباید کرد و چه
این سخن خطا است برای آنکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن میتوان کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول والی
اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم
نه بطون ورق فاهم چنانکه امیرالمؤمنین فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت اینجا کلام قطب شافعی بود که حق تعالی بر قلمش جاری
کرده است و اقبح ردی بر امام جاهل باطل خود کرده است چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع اول در روز سقیفه
که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و تکفین و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول نصب
خلافت شدند و در میان ایشان عذری که میگویند برای ایشان آنست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف
کافی بود فتنه نبایست شد دوم آنست که وقتی که حضرت رسول میخواست که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان میدهند و چون در تعیین خلیفه
ناحق سعی میکنند صلاح امت است و ضرور است و ایضا وقتیکه ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بخلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام عمر
او را ببرد غش کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت بعد از آنکه بشعور آمد او را تحسین کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با آنکه
هذیان از جهات شتی باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در آنجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این
احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبوده
و این اول عار و عیبی بود که در اسلام شکستی آن شقی پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بگفته و کرده آنحضرت نبود چنانکه بخاری
و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود
پس ندهند و هر که از مشرکان نزد مسلمانان بیاید با ایشان پس دهند عمر در غضب شد و نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم

وا نهما کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این ذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا به آن امر کرده است میکنم و خدا مرا
ضایع نمی‌خواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد حضرت فرمود من گفتم که امسال
خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می‌یافتم با ایشان جنگ میکردم و نزد ابوبکر آمد و شکایت حضرت
آنحضرت کرد و ابوبکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را طلبید چون آمد حضرت فرمود این
است آنچه خدا مرا وعده داده بود و در روز حدیبیه گفتم و بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزیکه مسلمان شدم شک در پیغمبری
او نکردم مگر در روز حدیبیه این اخبار صریح است در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و دل تنگ بود از حکم آنحضرت و حقتعالی
میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس بحق پروردگارت قسم که
ایمان نمی‌آورند تا ترا حکم کنند در منازعتی که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی از آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند
انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مومن نبوده به آنکه شک در گفتار آنحضرت کرده و اعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل نیاید و ظاهر
میشود که حضرت از او دل تنگ شده بود و او را شک کننده میدانست و آنقدر خاطر خطیر آنجناب از اینجا رنجیده بود که در خاطر داشت
و در مقام اثبات صدق خود و بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و
از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغة ایراد نموده است که ابوهریره گفت
روزی من با حضرت رسول رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود این نعلها
ببر و هر که را بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین با آن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت
ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها
فرستاده است که هر که را ببینم آن بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم
بخدمت حضرت و گریه میکردم و گریستم و عمر از پی من آمد پس رسول خدا گفت چه شده ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم
حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را به ابوهریره داده که آن بشارت را به هر
کس برساند فرمود بلی عمر گفت مکن اینکار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم را که اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار که اعمال خیر
بکنند مؤلف گوید اگر چه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست ولیکن از احادیث صحاح
ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بی حیائی و بی ادبی عمر میکند که رد قول حضرت رسول کرد و آن عین کفر است و ابوهریره مسکین را
زد و نقض بشارت نماید و این حدیث اگر راست باشد حضرت برای مصلحتی در آنوقت ترک اظهار این سخن فرموده و شاید مصلحت کتمان
معارضه بیحیائی آن منافق باشد و از آنجمله آنست که بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسر او آمد بنزد
رسول خدا و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را با شفقت فرماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت با او عطا کرد باز التماس کرد
که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال
آنکه ترا نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا
مخیر کرده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة اگر بدانم که اگر زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می‌آمرزد زیاده خواهم کرد

باز هم گفت که او منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیهٔ نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر رسول کردم
و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول
از برای تألیف قلب پسر عبد الله بجنازهٔ او حاضر شد عمر گفت خدا ترا نهی کرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر بار دیگر این
سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را برسان
بآتش جهنم حضرت فرمود که آن منافق مصلحت آنحضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله را بشکند
و بر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی و این مقدمات روبظهور آمد و نسبت بادنی کسی چنین حرکتی سزاوار نیست که جاهلش را اگر بیابانش را غضب
بگیرد و بکشد و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرت است که اخف آنهاش بر عالمیان اوجب است و خبر اسلام است و ایضا
انکار فعل و قول آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در مواضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر حرکت
حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه بزنی داده و در فلان موضع است حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را
فرستاد و نامه را گرفتند آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت بخدا و رسول و مومنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب
کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من بر ایمانست بی ایمانی نکردم و این عیال من در مکه بودند و کسی از آنجا نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم
نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید مگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم
او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد با اهل بدر که هر چه میخواهید بکنید من بخشیدم یا واجب گردانیدم
این حدیث اگرچه مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرد و ندا او را
فرموده باشد و گفته باشد که مگوئید از برای او مگر خیر بار دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده گردن زدن او کردن و قول حضرت رسول را نشنیدن مخالفت
صریح بآنحضرت است و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن حنبل
کرده اند از ابو سعید خدری که گفت که ابو بکر آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من در فلان وادی گذشتم و شخص نیکو هیئتی با خشوع دیدم که نماز
میکرد حضرت فرمود برو و او را بکش ابو بکر رفت چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش عمر هم
رفت چون او را در نماز دید نکشت و برگشت پس بعلی گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید و برگشته بود پس حضرت رسول فرمود که این
مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجره شان نمیگذرد و از دین بیرون میروند چنانکه تیر از نشانه بدر میرود و بعد از آن برنمیگردند بدین تا
نخواهند گشت و ابن حجر گفته است که شاهد حقیت این حدیث است حدیثی که جابر در رجال آن ... اند و در روایت ابی یعلی ... است که بعد از آن
حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین
بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را باز حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت
کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را با ابو بکر داد و امر کرد او را بقتل او و همان قصه روایت
کرده اند ... آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که کشتن او بسیار او را مخالفت
صریحی بود بر امر رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد
در حدیث سابق بعد از آنکه ابو بکر او را وصف بصلوة باخشوع کرده بود هم بکشتن او ... و مخالفت عمر از او بدتر بود زیرا که بعد از آنکه ابو بکر عذر نماز

با آنحضرت و حضرت فاطمه ... ابا بکر و عمر مخالفت کردند ... مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث
فتنه ها شد تا روز قیامت چنانکه بعد از وفات و ظلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد
که این جمیع امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از او صادر شد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نباشد
چنانکه گفته اند یک خطا و دو خطا شد خطا ها و در خطا ها نقید خطا طعن دوم آنکه انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع آن مخفی نمیتواند بود
چنانکه عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول معلوم شد ابو بکر حاضر نبود و عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا
سوگند که رسول خدا نمرده است و بزودی برخواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابو بکر حاضر شد و گفت آیا
نشنیده ای این آیه را انک میت و انهم میتون و این آیه و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد
و ایشان هم خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت برخواهید گشت
عمر چون آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس البلاغه روایت
کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه آنقدر جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات
دین بود و حضرت رسول مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مومن و مومنه است بعد از من و فرمود که یا علی بعد از من
مقاتله خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده است و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم
و در وقتی که وفات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و ایضا از کجا برو معلوم شد که دست و پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده از آنست
که بیان باید کرد و غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن ابو بکر با حضرت امیر بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود و این سخن را در میان انداخت تا ابو بکر
حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل در بحار ایراد نموده ام طعن سوم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را
با آنکه حضرت رسول هر دو را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد
و خلافی که کرده اند در آنست که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست اهل بیت اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقی است و منسوخ نشده است و در حکم متعه
نازل شده این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند بر آنکه متعه مباح
بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند
اصحاب بحضرت از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان
روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبد الله
بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن پس این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد تا متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد
گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه میخواست بهر چه میخواست و بدرستیکه قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه
خدا شما را امر کرده است و نکاح این زنان را محکم کنید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و
عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر المومنین روایت کرده اند که اگر آن نبود که عمر بن الخطاب نهی کرد از متعه زنان زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی
نیز در تفسیر این روایت کرده است و ایضا در تفسیرش از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که آنرا نسخ
کند و امر کرد ما را رسول خدا بمتعه و کردیم و فرمود ما را از آن نهی نکرد و بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست کرد و حج تمتع اجماعی مسلمانانست که منسوخ نشده

وحکمت باقیست و فقهای عامه خلافی کرده اند در این است که آیا آن بهترین انواع حج است یا نه و آیهٔ فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت آنست
و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر و دیگران روایت کرده اند که
چون حضرت رسول متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیرالمؤمنین چون در یمن
بود حضرت باو نوشت که از آنجا بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر با خود آورده بود
پس حضرت امیر را شریک هدی خود گردانید و این یکی از مناقب مختصهٔ آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را
تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود
نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این سال
است یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را بانگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود که داخل شد عمره در حج تا روز قیامت و چنین
خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست
مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی و عثمان زیرا که
عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید بصدای بلند تلبیه عمرهٔ تمتع گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم
از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود من ترک نمیکنم سنت حضرت رسول را برای گفتهٔ احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت
کرده است که عمران بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا امر بعمره کرد طایفهٔ
از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست گفت و
مضامین این روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهه های ایشان ذکر
کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر بالا رفت و گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما واعاقب علیهما متعة
یعنی دو متعه بودند در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعهٔ زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور داشته باشد میداند
که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت آن آیه و من یشاقق الرسول تا آخر آیه
که ترجمه اش گذشت و آنچه با حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده است حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران
بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از او پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کجا فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر که نهی کرده
از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بود و من این روایت او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت
بود و قبول نکردم رای او را که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم آنست که چون مغیرة بن شعبه از جملهٔ رؤسای منافقین و از دشمنان حضرت امیرالمؤمنین بود
چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفهٔ ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت
باهل بیت رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت میکرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغدادی ما
گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنین باشد که در کتب مذکور است که از ترس و برسبیل مصلحت بود و خاتمهٔ امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده
است که پیوسته بر منبرها سب علی میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد
و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت

[illegible] اگر آن شقی است حضرت امیر بر منابر میکرد و مردم را از آن منع نمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که ظهور حال [illegible]
[illegible] مغیره [illegible] بود [illegible] است و [illegible] معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل قصه طولی دارد و مجملی از آن در اینجا ذکر
[illegible] عمر مغیره را والی بصره کرده بود [illegible] فی ابوبکره و ام جمیل [illegible] قبیله بنی هلال مغیره پنهان بخانه
او میرفت و چون اهل بصره برین مطلع شدند بسیار عظیم شمردند ابن اثیر روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر
بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکن ایشان دو غرفه مقابل یکدیگر بود و در هر یک از غرفها روزنه هست بسوی یکدیگر مفتوح می شد
روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود و با جمعی صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در را ببندد [illegible]
مغیره افتاد دید که باد آنرا نیز مفتوح نموده و او در میان پاهای زنی نشسته است پس ابوبکره با آن جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند
گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما از زن جز پا ندیدیم اما روی او را ندیدیم ایشان صبر کردند و مشاهده
حرکات نمودند تا فارغ شد چون برخاست شناختند که ام جمیل است و در آنوقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خود نماز جماعت بخواند
ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز درین باب رقعه چند بعمر نوشت چون نوشته ها بعمر رسید ابوموسی اشعری را امیر
المومنین [illegible] والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین کتب ایشان است
روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای
ام جمیل گفت بلی والله گویا می بینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیفی دقیقی کرده ابوبکره گفت تقصیر نکردم در امری که خدا [illegible]
ترا سبب آن [illegible] عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیده که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت بلی
دیدم در آنوقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر گفت ای مغیره ربع تو رفت بعضی گفته اند که عمر این گفت پس نافع را طلبید و پرسید گفت گواهی
میدهم بمثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی بدهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد پس نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم که تا [illegible]
نشست پس تاثر عظیمی بر عمر ظاهر شد و علی بعمر گفت که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس
علی بعمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده
بود و مغیره میگریست و بنزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و بنزد زوجات حضرت رسول میرفت و میگریست
پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و سایر
صحابه از انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی را می بینم که هرگز خدا نخواهد کرد بر زبان او رسوائی مهاجران را با این عبارت تعلیم او کرد [illegible]
شهادت را تمام گفتند چون نزدیک رسید دید که جوانی [illegible] است که دستها را حرکت میدهد می آید بخاطرش رسید که او را تهدید بهم باید کرد
مهابت عمر باو بود [illegible] میان عرب و عجم معروف است [illegible] بلند درشتی گفت چه گواهی نزد تو هست ای [illegible]
[illegible] عبدالکریم راوی حدیث گفت که چون ابوعثمان نقل [illegible] عمر میکرد خواست که صدای خود را شبیه بصدای عمر کند چنان نعره زد که نزدیک شد
که من غش کنم پس [illegible] از اخبار معلوم شد که باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق منافق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و آن [illegible] را گناه کار حد قذف
بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا بدعت است و اگر متضمن حد زدن چندین بیگناه باشد قبیح تر و شنیع تر است از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که
ایشان پیشتر شهادت خود را بکتب نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابوالفرج گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که

زیاد گفت چون مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و شکمبه‌ای او را دیدم که در میان دو میکرد و میان نهایی دو ... جنبش و نفس تندی می‌شنیدم
و ابو الفرج گفته است که عمر گفته زیاد و تکبیر شهادت داد و بعد از شهادت مغیره بسیار خوش آمد و گفته است که بعد از آنکه ابو بکره را حد زد گفت
گواهی میدهم که مغیره زنا کرد و عمر اراده کرد که بار دیگر او را بزند حضرت امیر او را منع کرد و فرمود که اگر او را بزنی من مغیره را سنگسار میکنم
و انچه معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند ابن شحنه و ابو الفرج گفته
است که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد ابو بکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس تا در دنیا باشم یا ...
باشم و گفته است که چون از گواهی احد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا ... بگیرد و بروایت دیگر ...
شو خدا خوار کند آن مکانی را که ابو بکره از آن مکان میدید ابو الفرج گفته است که عمر بعد از این بحج رفت ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت
وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابو بکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا ندیدم مگر آنکه میترسم که از آسمان
مرا سنگباران کنند بسبب تو و حضرت امیر المؤمنین میفرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم کرد و هر که تامل کند درین اخبار او را شکی
نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر المؤمنین و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای حمایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او نموده است
و بنحوی ظلم بی گناهی چند کرد و **طعن پنجم** آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سائر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود
گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس آنچه اضافه گرفته بروایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت
پس زنی برخاست و گفت خدا ترا این حق نداده است که این کار بکنی ... که اگر قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز پس مگیرید
گفت همه مردم داناترند و فقیه‌تراند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانه‌ها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت
و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب
کرد که همه مردم داناتراند از تو ای عمر و از آنچه گفته بود برگشت از این روایات نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خود
زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصاً وقتیکه عالم بجمیع علوم در میان امت باشد **طعن ششم** از اینها
علانیه است و صریح است در معانده خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده اند و از جمله مطاعن او ذکر نکرده اند و آن انکار
حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است و همه از شقیق
روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت که اگر مردی جنب شود و نیابد
آب بیابد تیمم نخواهد کرد و نماز نکند پس چه میکنند با آیه سورهٔ مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت که اگر رخصت دهند ایشان را در این هر وقت که آب
بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارید از تیمم گفت بلی ابو موسی گفت آیا نشنیدی سخن عمار
را که بعمر گفت که رسول خدا مرا بحاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم و در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه می‌غلطد چون بخدمت حضرت آمدم
این را ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها و روی خود را مسح کرد ابن مسعود گفت مگر ندیدی
که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است ... و بروایت دیگر روایت کرده است از شقیق که گفت من نزد ابن
مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت اگر کسی جنب شود و آب نیابد ... ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی گفت ... قول عمار ...
... قول عمار را ... [illegible]

عبد الرحمن از پدر خود روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر گفت بخاطر
نداری که من و تو در سفری همراه بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من بر خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول صلعم واقعه را ذکر
کردیم حضرت فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دو دست را بر زمین زد و پف کرد و روی و دستها را مسح کرد و در روایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس
ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و در روایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را با احدی نقل نکنم و صاحب
جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر
بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمی یابیم چه کنیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو
میان شتران بودیم و جنب شدیم و من بر خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول و عرض کردیم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار
از خدا بترس عمار گفت اگر میخواهی ان شاء الله این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت نه ترا میگذاریم بآنچه خود متولی شدی این احادیث از صحاح ستّه است
که نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمی توانند نمود پس میگوئیم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سائل را که در هنگام نیافتن آب ترک نماز
بکند و از عمار قبول نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود باآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده و در قرآن بیان کرده و ...
برتو قول او ورد روایت تصریح بآن نموده و خلاف قرآن کرد و حضرت رسول تیمم را و بیان کیفیت آن کرده یا جاهل بود و نسبت فرموده خدا و رسول
شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول که این حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل
و تقبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفر بودن این تقبیح و تضییع ظاهر تر ازین باشد اگرچه از ضرب و ... او برین بود چنانکه حی علی خیر العمل را
از اذان ... و منع ... و سائر امور که از و متواتر است و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل باین حکم باشد و ...
مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بیدینی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بود چنین امر ...
را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام میدانند و احتیاج بآن بسیار واقع شود و او ندانسته پس چنین کسی چگونه صلاحیت ...
... مسلمانان داشته باشد و از غرائب آنست که در وقت ... گفتند ... عمر و ... نمیکنی چون ... است که او معارضه با حضرت سید ...
... کرد و امامت نمود و ... قبول نکرد و ... گفت آن بود که کسی ندانند چگونه طلاق زن خود را گوید چگونه قابل امامت ...
و اتباع ... چنین حکمی که میان آن و طلاق ... فرق ... امامت ... با آنکه ... متذکر شده ...
... از قول عمار ... بسیار صحابه ... و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کنند و از اینجا معلوم میشود که آنچه ...
... چون انکار ... خلفای ... باید ... باشد ... چنین امر ... که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرده و نقل کرده
که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد بلکه عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگوئی من این حدیث را دیگر روایت نکنم ... در ...
... چنان ... نیست ایشان ... انکار ... باشد و امر خلافت و سلطنت ... نمیتوانستند انکار کردن ...
و ... بسیار حکم ... میکرد و سائر صحابه ... میکردند ... چنانکه حکم کرد که حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا برین حکم ...
... از حکم خود برگشت ... روایت کرده اند که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سوال کرد و اعتراف کرد ...
... سنگسار کنند ... حضرت امیر المؤمنین ایشان را ملاقات کرد و از قصه سوال نمود چون مطلع شد ... او را آورد ...
... اعتراف کرد ... سلطنت ... سلطنتی نداری پس حضرت فرمود که شاید او را ...

کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیده که رسول خدا فرمود که حدی نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کسی یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجز اند زنان از آنکه مثل علی بن ابیطالب بزایند اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک میشد و ایضاً از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود مگر نشنیده که رسول خدا فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس دست از او برداشت و این قضیه را قاضی القضات و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد

طعن شصت و ششم بدعتهائی است که او در دین خدا کرد و بغیر از خود بی سندی بی دلیلی و حجتی اکتفا میکنیم باول نماز تراویح که در شبهای ماه رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون عمر در شب ماه رمضان دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابوسلمه از عائشه سوال کرد که نماز رسول خدا چگونه بود عائشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد و نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عائشه دیده های من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و در روایت دیگر مسلم روایت کرده است که عائشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح در آنها داخل بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت در خواب رفته است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این بودید که میکنید تا آنکه ترسیدم بر شما واجب شود و از عهده بر نیائید ایها الناس در خانه های خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نمازها آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری آمد هم ایستاد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن گفت که چون شما اقتدا کردید من ترک کردم و بخانه رفتم و از این باب احادیث بسیار روایت کرده اند و از این اخبار ظاهر میشود که حضرت رسول در ماه رمضان مطلقاً نافله زیاده نمیکرده اند یا اگر میکرده اند نهی فرموده اند که بجماعت واقع شود پس این عمر در خصوص او شریعت مقرر کردن بجماعت بدعت گردانیدن سنت است که تواتر او معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی اهلش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد است و بدترین امور آنها است که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابوداود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید از هر چیز تازه که بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و جمعی از علمای سنی اصطلاح کرده اند که بدعت پنج قسم منقسم میشود بخلاف احادیث عامه و خاصه است و آنچه صریح مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصاً یا عموماً وارد نشده باشد بدعت است و حرام است و هر فعلی که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاص مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقل باشد یا صفت عبادتی که اصلش از شارع منتقل شده باشد [illegible] سنت کنند

یا سنت را بدعت و واجب یعنی ... یا وصف خاصی در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه نوافل را بجماعت بکنند یا عدد خاصی در عبادت را در ضمن
مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند و بپنج قسم تقسیم کرده
شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دوم آنکه عسس را بدعت کرد که شبها گرد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از تجسس فرموده
و گفته است و لا تجسسوا ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانه صدایی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی
دید که شراب ... گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من
یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است و اتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانه ها از در شوید تو از دیوار
بالا آمدی و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانه ها شوید پس سلام کنید تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم ... خواهی کرد
گفت بلی والله دیگر ابدا چنین کاری نخواهم کرد پس گفت برو عفو کردم از تو سوم آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت
رسول و ابوبکر و عمر بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت او سه طلاق حساب میکرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابوداود و نسائی روایت کرده است
از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است آنست که مردم جرات بر طلاق میکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش همه
چیز را احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد
چهارم آنست که از ائمه اهل بیت بطرق معتبره منقول است که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از آن متصل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه کفار قریش در
جاهلیت آنرا از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول مکه را فتح کرد مقام ابراهیم را برگرفت بجایی که در زمان حضرت
ابراهیم در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت و پرسید که کسی هست که بداند که مقام ابراهیم در زمان جاهلیت کجا بوده است
منافق دیگر گفت من اندازه آنرا بریسمانی برداشته ام و نگاه داشته ام عمر از او طلبید مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت
بود گذاشت و تا حال در همان موضع است و حضرت صاحب الامر در زمان اول برخواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است که الحال
جای مقام را که در زمان حضرت رسول در آنجا بوده که بر آن گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره به تحویل مقام نموده و گفته
است که عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی که موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که
مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که ... که نافله ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و ...
جا و اول کسی بود که عسس شب گردی اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر
حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و مسجد رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بن
عبد المطلب بود و مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجاست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسالت از این اشنع تر و صریح تر نمیباشد که سنت
آنحضرت را عمدا بر طرف کند و چیزی که آنحضرت ... پنجم آنکه چون از آنحضرت رسول و حضرت امیر شنیده بود که موالی انصار را از عجم ... بعجم
عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرده بود که ... عرب از عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نگیرند و قریش دختر بغیر قریش ندهند
و عرب بعجم ندهند نسبت عرب بالنسبه بقریش و عجم نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داده بود حال آنکه رسول خدا ... و مسلمانان
را یکی گردانید و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم دهند مگر کسی که در میان عرب متولد
شده باشد و این معاندت صریح است با حکم میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن

مخالف کتاب الله و سنت [illegible]
جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که بیت المال و غنائم در زمان حضرت رسول و در زمان ابوبکر بالسویه
قسمت میکردند و عمر آنرا برهم زد و درجات حضرت رسول را زیاده داد و عائشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سائر زوجات را
ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنجهزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سائر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و
دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر
بمن رسید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این [illegible]
است که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنه های زمان خلافت حضرت امیر متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول را در میان
ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت با آن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنه های دیگر بر آن متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل
در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین [illegible] آن فتنه های عظیم را [illegible] میساخت که [illegible] ارکان خلافتش [illegible]
دیگران نشود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گوئی ابوبکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانچه حضرت امیر المؤمنین کرد و کسی انکار [illegible]
چنانچه انکار بر امیر المؤمنین کردند جواب گوئیم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول و [illegible] عمل کرد و کسی را اغراض [illegible]
شد بنابر آن [illegible] بتفضیل [illegible] مردم با آن الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و [illegible]
و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد [illegible]
طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین رسید خواست مردم را [illegible] زمان حضرت رسول [illegible] بیست و دو سال [illegible]
بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند [illegible] ایشان [illegible] بیت المال [illegible]
ایشان از تفضیل بسیار گمراه کردند و با خود [illegible] آنحضرت را [illegible] بدعت عمر [illegible]
منحرف گردیدند مؤلف گوید [illegible] فتنه [illegible]
تدبیرهای بی نفاق بود [illegible] فتنه [illegible] تفضیل [illegible] آنرا [illegible]
بر ظلم و جوریکه بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات آن شجره ملعونه است [illegible]
تعیین شوری است که از اعاظم قبایح و شنیع [illegible] قبل از آن قضیه طلحه [illegible] چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند که
چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد که [illegible] پانصد [illegible] خلافت [illegible]
کرده بود [illegible] که بعد از وی [illegible] خلافت بر ایشان [illegible]
[illegible] مشورت [illegible]
او صاحب [illegible] که اگر او [illegible] نمیتواند [illegible] قبول [illegible]
دو کس [illegible] اولاد خطاب [illegible] خلافت [illegible] اولاد خود [illegible] حیات و ممات [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف [illegible]
[illegible] خلافت را میان ایشان بشوری قرار دهم [illegible] اختیار کنند [illegible]

[illegible]
سخن کرد زبیر گفت چه مانع هست ما را از طلب خلافت تو خلافت کردی در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد
از آن ... سعد گفتند بگو اگر بگوییم نکو دوست داری بخواهی داشت گفت اما تو ای زبیر ... اگر راضی باشی مومنی و اگر راضی نباشی
کافری ... است که اگر خلافت تو ... اگر خلیفه شوی روزی که شیطان
باشی امام مردم ... باشی ... اما تو ای طلحه ... رسول خدا آزرده بود از تو تا از دنیا رفت بسبب
کلامی که در روز نزول آیه حجاب گفتی ... ابو عثمان جاحظ گفته است ... چون آیه حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی
گفت ... نازل شد ...
... از ازواج وی بعد ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را بعد از او نکاح کنید
... اگر ریاست ... بیان بنی زهره و خلافت و اما تو ای
عبدالرحمن ... قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را این کار نسبتی نیست اما تو ای عثمان ... از تو اگر تو خلیفه شوی بنی امیه
را بر مردم مسلط گردانی ... بیت المال را با ایشان ... قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان ... مسلمانان ...
... بعد از آن ... علی کرد و گفت اگر نه مزاح و شوخی ... الله اگر ایمان ترا
با ایمان ... بعد از آن حضرت ... عمر گفت ...
... گفت ... از میان شما ... اگر ...
گفتند ... گفت نمی خواهم ... در زندگی و مردگی ... شوری گفت نیست خلافت
... بعد از آن عمر گفت آه اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده میبودند ...
... بعد از آن ابو طلحه انصاری ... گفت پنجاه کس از انصار ...
... تا ایشان با هم مشورت کنند و یکی از جمله خود را برای این کار اختیار
نمایند اگر ... مخالفت نماید گردن او را بزن ... اگر سه کس اتفاق
کنند ... عبدالرحمن ... گردن ایشان را بزن ... اتفاق بر
... پنجاه کس با شمشیر ...
امیرالمؤمنین ...
اگر خلافت ... مسلمان ... بسبب خلافت راضی نشدند ... خلافت خود
... علی و عثمان ... عداوت ... گفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم و زبیر چون عم زاده امیرالمؤمنین بود
برای حسب قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن چون سعد بن ابی وقاص دانست که خلافت باو نمیرسد گفت من حصه خود را بابن عم خود عبدالرحمن
دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبدالرحمن گفت من هم از حصه خود گذشتم و میان علی و عثمان ... و بعلی گفت با تو بیعت میکنیم بر کتاب خدا و سنت
رسول خدا و طریقه شیخین ابی بکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم ... بعد از آن همان سخن بعثمان گفت

عثمان گفت باین شرط قبول کردم بار دیگر بعلی و بعثمان بیان شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی قبول نکرد پس چون دید که علی بشرط تقیه نیز قبول نمیکند
دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی فرمود والله که تو باو بیعت نکردی مگر بامید آنکه بتو برگرداند خدا
میان شما جدائی اندازد چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عداوت بمرتبه رسید که هیچ یک با دیگری
سخن نمیگفتند تا آنکه مرگ میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام تعلیق
مسلم داشته اند و بر هیچ عاقلی مخفی نیست و نتواند بود اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و نقضا و اعوان ایشان
اول آنکه گفت بس است عمر را آنچه کرد در حیات و ممات تحمل این کار نخواهم و اگر این کار حق بود موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی
طاعت ایشان بود چرا در ممات از آن احتراز و تنکف میکرد و از تحمل آن میگریخت و بار شر را از دوش خود [illegible]
ایشان بود چرا در حیات خود متحمل میشد و بکلام حجت خدا و رسول متمسک شد و حق را از صاحب حق گرفت اول از برای ابوبکر بعد از آن برای خود
دوم آنکه اول گفت که رسول خدا همیشه از این شش نفر راضی بود و از این جهت همه لایق خلافت اند و بعد از آن برای هر کس عیبی گفت که بعضی از آنها
اگر کفر نباشد بیشک معصیت است پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید
از جاحظ نقل کرده است که اگر کسی با عمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود و این حال باطله میگوئی که از تو آمده و دنیا
رفت و نهایت نقیض یکدیگر اند اما که جرأت میکرد که این سخن را با او بگوید چه جای این سوم آنکه عیب کرد امیر المؤمنین را بمزاح که از جمله صفات حمیده
و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی رسول خود را بآن مدح کرده و خلاف آن را مذمت کرده است و فرموده است فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا
غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اگر مزاح امری بوده باشد که منافی تمکین وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که
آنحضرت بخلاف این صفات موصوف بود و در تمکین و وقار ولایت کمال و حق تعالی فرموده اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین [illegible]
ناشی از کمی تشنید بن ثابت که از زید و با این سبب اکثر قبول خلافت او نمیکرد و عمر خود او را نسبت بتجبر و تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که [illegible]
آنحضرت سالک بود و ما جرأت نمیکردیم که ابتدا بسخن کنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که ابن عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی خلافت
بشود میترسم که عجب که او را از راه ببرد و ابو بکر از ابی الانباری روایت کرده است که علی آمد بمجلس عمر نشست عمر گفت مرد و جاهلی بود چون [illegible]
یکی از عامه او را نسبت بتکبر و عجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمیشد و او قضا از همه اعلم است
از دست سوابق اسلام و شرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنی گفت برای خلافت او کراهت دارم بسبب کمی سن او
و فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد و ایضا روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و اولی از همه اید چرا قوم شما خلافت را
بشما نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانیم ما هرگز بغیر نیکی چیزی از برای ایشان نخواسته ایم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای شما نبوت و خلافت
جمع شود پس شما بآسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گوئید که اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود و حاشا که ابن بود ولیکن او بهتر از
خلافت شما بود و اگر رای ابوبکر بود در حق من هر آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر
میکنند بسوی شما مانند نظر گاو میکند بقصاب و ایضا ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است که روزی پدرم با عبد الله بن عباس
گفت که میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما بدهند گفت نه گفت لیکن من میدانم گفت آن چیست عمر گفت کراهت داشتند قریش که
جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و بمطلب رسیدند

اگر نه ابن عباس گفت ای خلیفه غضب مکن [illegible] پس عمر گفت که بگو آنچه میخواهی ای ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود
اختیار کردند حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند هر چه میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان [illegible]
و دانسته ای که خدا اختیار کرد [illegible] آنرا که اختیار کرده اگر قریش از برای خود اختیار کنند آنچه را خدا اختیار کرده اند حق است و الا باطل
است و اما آنچه گفتی که نمیخواستند که از برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی حال جماعتی را ذکر کرده است و گفته است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی
این حبط به سبب آنست که ایشان کراهت داشتند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد عملهای ایشان را [illegible] و اما آنچه گفتی که اگر خلیفه [illegible] شد
مردم را پامال میکرد [illegible] اگر ما با خلافت بودیم بر مردم تعدی نمیکردیم [illegible] لیکن خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته
است بدرستیکه تو بر خلق عظیمی و ایضا با او خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال رحمت خود را از برای آنها که متابعت تو کرده اند از مومنان عمر گفت
همواره باش ای پسر عباس دلهای شما از غش و مکر [illegible] از قریش خشمی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بتانی براه رو ای پادشاه [illegible]
و منسوب مکن دلهای بنی هاشم را به غش و فریب بدرستیکه دلهای ایشان از دل رسول خدا است که خدا پاک و پاکیزه گردانیده است از ارجاس و عیبها و ایشان جماعتی
اند که حق تعالی آیه تطهیر در شان ایشان فرستاده است و اما اینکه گفتی که عداوت و کینه شما در دلها هست چگونه کینه نداشته باشد کسیکه حقش را غصب
کرده باشند [illegible] عمر گفت اما تو ای ابن عباس [illegible] از تو سخنی بمن رسیده است اگر بخواهم بتو بگویم منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است آن خبر
اگر باطل است [illegible] و اگر حق است [illegible] عمر گفت که می شنوم که میگوئی که این خلافت را از روی حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت اما
حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آن آدمیم که حسد بر ما بردند و اما ظلم پس تو میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت
[illegible] قریش [illegible] فضیلت میکنند بر سایر عرب بسبب رسول خدا [illegible] پس ما باین حجت اولی از سایر قریش
[illegible] که ای [illegible] بدرستیکه [illegible] از رعایت حق
[illegible] گفت مرا [illegible] بر همه مسلمانان حق عظیمی هست بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده
است و هر که ضایع کند [illegible] بهره خود را باطل کرده [illegible] برخاست و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس هرگز ندیدم او را که با کسی مباحثه کند مگر آنکه [illegible]
[illegible] مولف گوید که از این اخبار [illegible] ظاهر میشود که آن منافق میدانسته است که [illegible]
و سایر [illegible] در ابطال [illegible] دلیل [illegible] آنکه گفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل امر شوم هرگاه
میدانی که امیر المومنین صاحب این حق است اگر خلیفه شود مردم را به راه خدا میبرد و همیشه میگفتی لو ولی علی [illegible] پس [illegible] بعد از موت [illegible] شاید کفاره بعضی
از گناهان تو بشود و اگر [illegible]
که با اعتراف [illegible]
[illegible] گفت حق تعالی [illegible] الا من [illegible]
و بنی هاشم [illegible] قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت [illegible] راه [illegible]
انبیا مانند [illegible] و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان علیهم السلام پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان
[illegible] مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت [illegible] باشد [illegible] حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا
ایشان را برای خلافت پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی تقصیری نخواهد بود و اما عذر کمی سال هرگاه کم سنی مانع [illegible] پیغمبری شد در حضرت

[illegible] باشد [illegible] خلافت [illegible] باشد [illegible] الانبیا [illegible] چهل سال
کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد چه از بس آنحضرت بحامل سوره برائت هم در غزوه تبوک برای نصرت [illegible] خلافت
منقلب چند سال پیش از این بعلم بوده و بعد از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از ان حکم بود و عذر دیگر که بخوبی ایشان محبت [illegible]
از [illegible] باشد و مزد رسالت رسول خدا باشد چرا نباشد پس معلوم شد که این خطا اشتمال است بر خطاهای بسیار چه با هم آنکه خود روایت کرده اند در
[illegible] که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای ابی حذیفه زنده بودی خلافت او را بی شک
میکردم و حال آنکه سالم از قریش نبود و این مناقضه صریح است با مخالفت خبر با اتفاق [illegible] ابن شهر [illegible] از عمر
همین روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند با و گفتند اگر کسی را خلیفه میکردی [illegible] گفت اگر ابوعبیده زنده بودی او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال
میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که میگفت او امین این امت است و اگر سالم زنده بودی او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که
میگفت سالم [illegible] نسبت بخدا شدید است و سید مرتضی رحمه الله از بلادری روایت کرده است که با عمر گفتند اگر کسی تعیین کن گفت اگر اصحاب [illegible] بودند
[illegible] خلافت [illegible] نظر میکنم که رسول خدا از دنیا رفت از ایشان راضی بود بعد از ان گفت اگر یکی از دو نفر را می یافتم سالم یا
ابوعبیده خلافت را با و میگذاشتم و اعتماد بر او میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعنی در ان نکرده است و اما [illegible] جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند در این امر مسلمانان ایشان تابع مسلمانان ایشانند و کافر ایشان
تابع کافر ایشانند و ایضا هر دو از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که همیشه این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری
از معویه روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را [illegible] می افکند مادام که دین را
بر پا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت که قریش والیان مردم اند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی
این روایت را نقل کرده است و گفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی منکر نبود و همه شهادت بر حقیقت آن دادند [illegible]
که در [illegible] حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قطعیه [illegible] و ایضا [illegible] خلافت سالم [illegible] کرده
بود با آنکه مجهول است و معلوم هم نیست زیرا که شرط [illegible] نیست [illegible] شرط از شرایط امامت [illegible] باشد [illegible]
خلافت داشته باشد و اگر [illegible] در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا در وصف امیرالمؤمنین حدیث طیر [illegible] است با آنکه احب خلق است [illegible]
تا امامت [illegible] باشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از [illegible] مستلزم فضیلت بر همه خلق نیست [illegible] پس چرا
تعیین آنحضرت نکرد و قطع نظر از آیات [illegible] و نصوص متواتره [illegible] و بعضی از اکابر گفته اند [illegible] شیعه [illegible] کرده اند که [illegible] بود
ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم بر آنکه امامت [illegible]
[illegible] اکابر صحابه که با انواع فضایل و سوابق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر شوری نمی‌کرد عمر و میان شش نفر قرار نمی‌داد زیرا که آن شش نفر [illegible] که هر یک از ایشان بخلافت سهم رسانیدند و قوم ایشان نیز این خواهش بهم رسانیدند و
اگر چه هر یکی کس الخلیفه میگوید چنانکه ابوبکر در باب ابتلای انها بهم رسید تمام کرده [illegible] ابن قتیبه را با آنکه [illegible] انداخت معویه و عمرو بن العاص را بخلافت زیرا که او معویه را
عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای آنکه [illegible] ایشان را نسبت با امیر المؤمنین [illegible] ایشان و اولاد آنکه اگر روزی خلافت با [illegible]
بر گردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون [illegible] شد [illegible] می‌گفت ای اصحاب محمد [illegible] خواه [illegible] باشید اگر اتفاق نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما
عمرو عاص و معویه چون این سخن با ایشان رسید طمع خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر [illegible] روند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است
که [illegible] بن سلیمان حاجب [illegible] عاقل ظریف ادیب بود و [illegible] علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب [illegible] بشیعه [illegible] از او سوال کردم از احوال علی و عثمان گفت این
عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد الشمس بعد از سخن بسیار [illegible] گفت سبب [illegible] امامت آن بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد
و نص بر یک شخص نکرد و [illegible] شش کس [illegible] ایشان [illegible] که اهلیت خلافت و پادشاهی [illegible] این امر در خاطر [illegible] ایشان [illegible] بود و چون [illegible]
برای [illegible] بود و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی و عثمان [illegible] و کار منتهی شد بقتل او [illegible] اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نیست که خلافت بعد
از عثمان باو نخواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابوبکر بود [illegible] منزلتی عظیمی داشت طلحه [illegible] سماحت [illegible] و با عمر در حیات
ابوبکر نیز در خلافت منازعت کرده بود و [illegible] این سبب [illegible] عثمان [illegible] اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از و منحرف کرده
زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد [illegible] خلافت [illegible] از امید علی بود و بلکه طمع ایشان [illegible] زیرا که علی را
ضایع کرده بودند و ابوبکر و عمر او را در نظر مردم بی قدر کرده بودند [illegible] او را فراموش کرده بودند از خاطرها و آنجماعتی که خصائص و فضائل و بزرگیهای او را
در زمان حضرت رسول [illegible] دیده و شنیده بودند اکثر [illegible] مرده بودند [illegible] آمده بودند که او را نمی‌شناختند و او را مانند سائر مسلمانان میدانستند و از فضائل
او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر عم رسول و زوج [illegible] سائر مناقب و فضائل او را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق
افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر [illegible] برای هیچ یک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که
اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان [illegible] ایشان [illegible] عطا و فضائل میدادند و [illegible] خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه
بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود [illegible] خلافت [illegible] بود و عمر در حال حیات [illegible] وفات [illegible] بود و مردم اقوال و افعال او را
می‌پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده [illegible] خلافت کرد [illegible] اگر اشتر و شجاعان دیگر عرب [illegible] بود خلافت را در علی قرار نمیدادند با آنحضرت
زبیر [illegible] و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بیرون رفت [illegible] خلافت [illegible] کردند [illegible] عائشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهید [illegible]
از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره [illegible] نبود [illegible] اهل شام [illegible] که علی فاسق شده بمحاربه عائشه و مسلمانان [illegible] آنکه طلحه و زبیر [illegible] و
ایشان از اهل بهشت بودند [illegible] مومنی از اهل بهشت [illegible] پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از فساد صفین
گمراه شدن معویه ناشی شد [illegible] فساد [illegible] جاری شد در ایام بنی امیه فتنه عبد الله بن زبیر فرعی از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبد الله دعوی کرد که چون عثمان
یقین [illegible] بقتل خود بهم رسانید [illegible] خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم [illegible] دیگر [illegible] گواه [illegible] که سلسله این امور [illegible] است و
[illegible] اصلی است [illegible] شاخی [illegible] عمر در زمین [illegible] فتنه و ضلالت [illegible] نمود
[illegible] از این [illegible] که دخل [illegible] بودند [illegible] فرزندان ایشان [illegible] اظهار
[illegible] حاکم [illegible] علی [illegible] گفت که [illegible] از آنست که از جانب من قبول حکومت

بکنند و اما این جماعت دیگر از قریش می‌ترسیدم که منتشر شوند در شهرها و فساد و فتنه بپا کنند پس مصلحت آن دیدم که ابتدا بیعت از ایشان گرفته باشم که فساد نکنند و هر یک طمع خلافت از برای خود نکنند
چگونه نترسید در وقتی که شش نفر را در مدینه بخلافت مساوی [illegible] کرد و اگر فساد کنند این معلوم شد که هیچ فتنه اهل اسلام متفرع بر شوری نیست و سقیفه و سایر [illegible] تنهایی
ابوبکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما غضب الله والناس اجمعین ششم آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق و باعتبار [illegible] شأنهم متفق علیهما
از جملهٔ اهل بیت بودند و نیکوترین اهل زمین و ملازم حق و با امر الهی و محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین ع بودند و عباس عم حضرت رسالت را در شوری داخل نکرد و
جمعی که باجوار خویش منسوب بهمه آن عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار در حقیقت این کار کرد و مقصد آنکه در تضییع [illegible] امر [illegible] متعلق
بر بنی عدی شد و [illegible] معصوم را که اهل بیت و عترت رسالت‌اند که شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده‌اند به تهمت [illegible] بعد از وی در باب
امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام دین و دنیا و آخرت است [illegible] نموده که همه باشرکت این امر [illegible] و تهمت [illegible] اسلام [illegible] آنکه
بحسب ظاهر حضرت امیرالمؤمنین را داخل شوری کرد با تقسیم آنرا بر جمعی نموده و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد و بحسب ظاهر شود که دلیل [illegible] است
بر کفر او و بر نهایت ظهور [illegible] با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت با اعتراف [illegible] و عداوت با امیرالمؤمنین [illegible] ابوبکر و معارضه حضرت با او و خلافت
و همچنین عبدالرحمن با خویشی عثمان [illegible] نسبتها [illegible] ایشان جانب عثمان را [illegible] و همچنین سعد که از جمله [illegible] بود جانب عبدالرحمن و عثمان را [illegible]
و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر [illegible] عمر گاهی انسان و گاهی شیطان بود و اگر با ایشان [illegible] آنحضرت تنها میماند و اگر [illegible] خدمت آنحضرت
اقامت مینمود [illegible] با ایشان موافقت میکرد [illegible] عبدالرحمن [illegible] میکردند [illegible] صورت
خلافت با آنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده‌اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت
امیرالمؤمنین و عباس از مجلس عمر برخاستند [illegible] شوری گذشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست
ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی که گفت در جانبی باشید که عبدالرحمن در آن جانب است و مخالفت عبدالرحمن نکنید زیرا که پسر عم او سعد است و
عبدالرحمن نظیر عثمان و داماد اوست هرگاه [illegible] جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید بهره و [illegible] ندارم
و با وجود آن جماعت طلب عمر این بود که [illegible] عبدالرحمن افضل است [illegible] کلام اول ایشان که ابوبکر بود [illegible] فضیلت [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] که اگر عمر [illegible] نمیرد [illegible] خاطر نشان [illegible] آنچه از اول تا آخر [illegible] کرد و اگر [illegible] خواهد [illegible] ایشان اتفاق [illegible] خلافت
[illegible] اگر بکنند [illegible] که من بعد [illegible] اهل [illegible] لیکن [illegible] بیان [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] باحکام کتاب خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که هرگاه حضرت [illegible] خلافت [illegible] داخل شوری [illegible] چون ابوبکر [illegible]
اول آن حدیث را وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود [illegible] بیعت [illegible] مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد
هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند و [illegible] چون حضرت [illegible] داخل [illegible] چنانچه ابن بابویه
[illegible] از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی را در آخر نوشت عباس بحضرت گفت که
[illegible] نوشته است [illegible] بیرون خواهند کرد از [illegible] داخل شوری مشو حضرت جواب نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت [illegible] چنین [illegible] کردند
حضرت فرمود که [illegible] داخل شدن [illegible] که [illegible] شنیدید که عمر بر منبر میگفت که خدا بر اهل بیت نبوت و خلافت [illegible] نخواهد کرد [illegible]
[illegible] میکنند و مردم [illegible] آنچه [illegible] میگفت باطل و دروغ بود و ما صاحب خلافت [illegible] عباس ساکت شد [illegible] ایشان [illegible]
است که عقول ناقصه با آنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد جبر میکردند او را بر بیعت [illegible] آنها ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت

برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با ایشان بیعت کرده و بیعت بخلافت آنکه داخل شوری شود و در شوری طلب حق خود بکنند و جهد با ایشان تمام کند که تو هم ضعفا و اختیار بطرف
شده و چنانکه طبری تصریح نموده بیعت کرد عبد الرحمن با عثمان حضرت گفت یا علی بعد از من جور و راه بکشا که بشیعتی من نظر کردم مردم را دیدم که عثمان را بکسی
مساوی ندانند [illegible] شده است خواهد شد و در روایت طبری چنین است که عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد علی مضطر گردید
بیعت عثمان و عثمان این آیه بر خواند که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه پس حضرت باز گردید
را شنید برگشت و بیعت کرد [illegible] عبد الرحمن با عثمان
کرد حضرت امیر المومنین ایستاده بود نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن و الا گردنت را میزنیم و در آن وقت شمشیر کشیده بودند پس علی غضبناک بیرون رفت
اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد کنیم پس برگردید و حضرت را با بیعت کرد پس از این احوال و خصوصیات بر همه کس ظاهر شد که بیعت از روی
رضا نبود و اجماع متحقق نشد [illegible] گفته است که اول کسی که عبد الرحمن با او بیعت کرد اول از میان
بدر کرد [illegible] حضرت امیر عرض کرد خلافت را بالشرط که علم داشت که حضرت با آن شرط قبول نخواهد کرد
یا آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی [illegible] باطل میدانند و قبول این شرط نخواهد کرد [illegible] حضرت اظهار
این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که [illegible] هر دو کردن [illegible] با هم موافق نبود و باین مرجح
[illegible] مخالفت عمر با عبد الرحمن [illegible] بر جمیع قرار [illegible] ایشان
و اینها [illegible] مستحق قتل شوند [illegible] دلیل و حجت بود [illegible] اطاعت ایشان
که مخالفت ایشان [illegible] قتل ایشان [illegible] امیر المومنین [illegible] بقتل
برای آنحضرت [illegible] ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است [illegible]
و سلم و آنحضرت است [illegible] قتل مسلمین [illegible] بزرگوار [illegible]
بر خصوص [illegible] امیر المومنین [illegible] مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت
شده [illegible] علم و حکمت [illegible] جمیع خلق است با سایر مناقب که نتوان شمار کرد که اطاعت
عبد الرحمن [illegible] ضعیف الرای [illegible] و باین علت قابل
خلافت نیست [illegible] اگر خلافت [illegible] نفاق و کفر و ضلالت بالاتر
باشد [illegible] امیر المومنین [illegible] سفینه نجات [illegible] شیخین
نشده [illegible] ضلالت ایشان [illegible] طریقه ایشان موافق کتاب
خدا و سنت رسول بود چرا حضرت آن را قبول نکرد و این را قبول [illegible] عبد الرحمن [illegible] بخلافت آنحضرت راضی نشده
اگر مخالف آن بود مخالفت خدا و رسول عین کفر است چهارم آنکه عثمان [illegible] بطلان خلافت و ضلالت [illegible] ظاهر شد
بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان اگر مجتهد بودند [illegible] قابل خلافت نبودند زیرا که [illegible] خلافت [illegible] اجتهاد است پس [illegible]
داخل شوری خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر تجاوز ننمایند
و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است پس فائده شرط اجتهاد در خلافت چیست [illegible] هر گاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول کرد واجب است

متابعت از نصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا بمخالفت آن و جاهل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا
درین قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل منصف کافی است پانزدهم آنکه ابوبکر او را بخانه حضرت رسول دفن کرد و وصیت
کرد که او را نیز در آنخانه مقدسه دفن کنند و آن نیز جایز نبود بچندین وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست دوم آنکه حق تعالی نهی کرده از
داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن سوم آنکه کلنگها در نزدیک قبر آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت مومن
خصوصا حرمت آنحضرت در حیات و ممات یکی است و در هر دو حال رعایت آن واجب است و تفصیل این سخن بر سبیل اجمال آنست که موضع قبر رسول خالی از آن نیست
که بعد از وفات بر ملکیت آنحضرت باقی بوده یا در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانکه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن
نیست که بمیراث بدیگران رسیده یا صدقه بوده اگر میراث بوده پس جایز نبود ابوبکر و عمر را اکرام کنند بدفن ایشان مگر آنکه ملک بود از طلب رضا از ورثه و در صحیح ترمذی
[illegible] نقل نشده است که از ورثه رخصت طلبیده باشند یا خریده باشند و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بوده بایست که از مسلمانان خریده باشند یا رضا
از ایشان تحصیل کرده باشند اگر انتقال در حال حیات بوده بایست بر سبیل هبه یا شاهدی از عایشه طلبیده چنانچه از حضرت فاطمه طلبیدند و از برای آنکه نقل علما
نشده که شاهدی طلبیده باشند و از وی رخصت طلبیده [illegible] فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود و همه مستحقان در آن شریک بودند [illegible] رخصت
عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه بتنهائی نفعی نداشت و روایت کرده اند
که فضال بن حسن روزی گذشت بمجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم
نکنم ازین موضع نروم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول علی بن ابیطالب است
و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است و بعد از او عمر برای من دلیلی بگو که بر او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت گفت بس است
از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان همخوابه آنحضرت اند و بعد کدام حجت ازین واضح تر میباشد فضال گفت من این را ببرادرم گفتم او گفت اگر آن موضع
از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود و بحضرت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع
در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند ابوحنیفه ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان را بلکه از برای دخترهای خود در آنجا مدفون شدند گفتم من هم برادرم
گفتم حضرت مهر زنان را نمیداد بحلال میشد چنانچه حق تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه گفت بگو
بمیراث دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم ببرادرم گفت حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و [illegible] هشت یک آنخانه میرسید پس
بهر یک حصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر وجبی نمی شد چگونه جنازه باین بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند پیغمبر
میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون این سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت بکنید این را که خود رافضی هست و برادرش [illegible]
[illegible] گنجایش ندارد مطلب سیوم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان است و قبایح اعمال او مشهور تر است از آنکه
احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از آنها درین رساله بیان میشود اول آنست که اقارب فاسق و منافق خود را که به اهل بیت پیغمبر اعتقادی نداشتند حاکم و والی
مسلمانان کرد و بنفوس و فروج و اموال ایشان مسلط گردانید چنانچه ولید بن عقبه برادر مادری خود را والی کوفه گردانید و انواع فسق و معاصی از و صادر شد
چنانچه مشهور است و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد [illegible]
بایشان گفت که اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت کنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته است که این قصه از مشهورات است و ثقات روایت کرده اند از اهل
حدیث و اهل اخبار [illegible] نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبأ [illegible]

او را فاسق نامیده است و جماعتی از اهل سنت و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیر او را
حد زد اگر چه عثمان راضی نبود و مروان و امثال او را حکومت خود داد در مکه و بر قوم عدوان کفر خواست کرد و عبدالله بن ابی سرح را امیر مصر کرد چون مصریان از شکایت کردند
معزول کرد و محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبدالله نوشت که چون جماعت بیایند بعضی از ایشان را بکش و بعضی را حبس کن پس ایشان
نامه او را گرفتند و بمدینه برگشتند و باعث کشتن او شد. طعن چهارم آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرد باعتبار کفر و نفاق و ایذای
بسیار که از او بآنحضرت رسیده بود تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق
با یکدیگر داشتند عثمان نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز التماس کرد عمر نیز راضی
نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را با اعزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند امیرالمؤمنین ع و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن و عمار و سایر صحابه
در این باب با او سخن گفتند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالف حضرت رسول بود و هم مخالف سنت شیخین که شرط
کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبدالبر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند. طعن پنجم آنکه ابوذر که احدی
از عامه و خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارد و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون
مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچه های مدینه میگشت و میگفت و بشّرهم بعذاب الیم عثمان
او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه بدعتها و ظلمها میدید بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیرالمؤمنین ع را روایت
میکرد و معویه هر چند میخواست که او را بمال راضی کند قبول نمیکرد نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاجی بشام
هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را نزد من فرست بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را
بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ و عنیف بر او موکل کرد و مقرر نمود که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون
آن مرد پیر ضعیف را با آن عنف آورد تا رسیدن بمدینه رانهای ایشان مجروح شده و گوشتهای ایشان ریخته بود و او را نزد عثمان آوردند دست از نهی
منکر برنداشت احادیثی که در طعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید
زیرا که من از حضرت رسول شنیدم که گفت آسمان سایه نیفکنده و زمین بر نداشته سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر
بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا در شان ابوذر شنیدیم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چه کنم با این شیخ دروغگو بزنم یا حبس کنم او را
یا بکشم یا از بلاد بیرون کنم که جمعیت مسلمانان را پراگنده کند حضرت امیرالمؤمنین ع گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی گفت
ایشان آیت را خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر اوست و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعضی آنچه که شما را وعده میدهد بدرستیکه خدا
هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود که در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که چون با صحابه آنحضرت آن
شقی کشته شد دهانش را پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو
گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق فرست گفت میخواهی نزد جماعتی
بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر بفرست باز راضی نشد پس او را بربذه فرستاد که بدترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد
از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و از جمله ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت
رسول او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی

غسل و نماز او توانید بشد چون هنگام وفات ابوذر کسی نزد او نبود ... دختر او گفت ... پس ابوذر گفت ... عبدالله بن مسعود ...
که جمعی از اهل عراق بتجهیز من خواهند شد چون من فوت شوم جامه را بر روی من بپوشانید بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند فوت مرا بایشان برسانید چون
دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسیدند و عبدالله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان گفت همه بسیار گریان شدند و متوجه
تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و نفرین کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده و این یک سبب تغیر عثمان بر ابن مسعود
بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیرالمؤمنین واقع شد که پیشتر مذکور شد و در رفت
و کسی که با مثل ابوذر کسی از کبار صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین از ابوذر راستگوتر نیست و او شبیه
عیسی بن مریم است با فضائل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستم نماید و او را نسبت ... اهل بیت ... آن ... از اهل
اسلام و ایمان چگونه توان شمرد او را چه جای آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبدالله بن مسعود را که از اکابر صحابه است و زیاده از عثمان احادیث در فضائل او
نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و مدتی او را زد یکی برای آنکه برای ابوذر نماز کرده بود چنانچه گذشت و بار دیگر برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود یکی کند
و او ابا نمود ... او را آنقدر زد که ... دنده هایش را شکست ... روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است
که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیب بیاورم گفت طبیب
بیمارم کرده است گفت وظیفه ات را که قطع کرده بودم باز برای تو مقرر میکنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شده ام میدهی گفت برای فرزندانت باشد
گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند و ... زدن
عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطائف المعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران ... الصدیق ... اند
طعن پنجم زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب احادیث خاصه و عامه مشحون است از ذکر فضائل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه
گفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا شنیدم که گفت مملو است عمار از ایمان تا کف پاهای او
و بروایت دیگر ... است از کف پا تا فرق سر گوشت او ... از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد ... خالد گفت از
روزی که این را از آنحضرت شنیدم پیوسته او را دوست میدارم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان
و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر او و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من
و عمار نزاعی بود و من سخن درشت بر روی او گفتم عمار شکایت بحضرت رسول برد ... از من شکایت کرد من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت
و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند
خالد گفت بیرون آمدم و سعی بسیار کردم در خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری
که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک یک خشت بر میداشتیم و عمار دو دو خشت بر میداشت و حضرت رسول او را بآن حال مشاهده کرد و بدست مبارک خود
خاک را از سر او میریخت و میفرمود بیچاره عمار خواهند کشت او را گروه ستمکاران او ایشان را بسوی بهشت میخواند و ایشان او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنه ها
کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ خود و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسول اتفاق نمودند و
ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدید کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون بدر او رسید و یک سطر را خواند انداخت عمار گفت ای امیر

نامه صحابه بسوی عثمان است عثمان از وی غضبناک شد ... کن ابن عفان بدان که من خبر تو را میخواهم پس عثمان غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند
او را که از حرکت ماند و اختند پس غش ... آمد که چنانچه با لگد بر شکم و سایر اعضا ایشان زد آنقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود
و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد بعد از نصف شب بهوش آمد و وضو ساخته نمازها را قضا کرد و ایضاً اعثم کوفی در تاریخ خود روایت کرده است که چون
خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوئیم عثمان گفت ترا گمان است که من از اخراج ابوذر
پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان از این سخن آزرده شد و گفت بر گردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بجائی که ابوذر بوده تا من زنده ام بمدینه نیاید
عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که عشیره عمار بودند اتفاق نموده
بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدند و گفتند عثمان عمار را زد و آزار کرد و ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده اگر این کار بکند می ترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما
هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود شما صبر کنید تا من نزد او روم و اصلاح کنم پس نزد عثمان رفت و گفت در بعضی از کارها بتانی و مسکینی ... خویشان را نمی شنوی
بهترین ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج کردی تا در غربت مرد و مسلمانان آنرا نه پسندیدند و حالا می شنوم که اراده اخراج عمار داری
از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بدار عثمان از این سخن در غضب آمد و گفت اول ترا بیرون باید کرد که همه را تو ضایع ... حضرت فرمود ترا قدرت آن نیست که با من این
سخن گوئی و این کار توانی کرد و اگر خواهی بالله که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه از تست و ایشان گناهی ندارند
کارهای بد میکنی که تا بحق آرند ... زبان می آرند ترا خوش نمی آید پس حضرت بیرون رفت و کسی که در این روایات تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت و شتم
و ضرب ... سازد نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او آنها را گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد نسبت بجناب مقدس نبوی که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق
است این عثمان چگونه بهره از ایمان و اسلام برده و آنچه از اخبار معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیر المؤمنین
بوده چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابن عباس که عثمان بمن گفت ... عمار ... چه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم ... غم ...
... گفت علی را ... گفتم والله ... از تو ... میدانند ... والله که از تو ... میدارد ... عمار
... گفتم ... است که شنیده ... مظالمی که خود در ... میکند ... عثمان گفت ... از دست عثمان
... اگر رعایت بعضی امور نباشد ... عمار گفت ... من ...
کردن ... عثمان گفت والله که تو از اعوان و انصار ... عمار گفت ...
رسالت شنیدم روزی که ... مراجعت کرده بود ... سینه ... گردن ...
و ... دوست میداریم ... عثمان گفت ... عمار دست ... گفت
یا ابن عباس ... عمار ...
نسبت ... امیر المؤمنین ... آنحضرت ...
... آنحضرت ... کلام ...
... اهل بیت ... بیت المال و سایر اموال مسلمانان را ...
... چهار هزار دینار ... هزار دینار ...
دینار ... عثمان ...

از مال عظیمی از بصره آوردند همه را بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت کردم هم او روایت کرده است که شتر بسیاری از زکوة آوردند همه را
بحارث بن الحکم داد و حکم بن ابی العاص را که زکوة قضاعه کرد و به سیصد هزار دینار رسید همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد
مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت که من دیگر خازن بیت المال
نمی توانم بود با این سلوک که بطرید رسول الله سیصد هزار دینار رسید و ابومخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبدالله بن ارقم خازن
بیت المال که بعبدالله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار دینار و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار دینار بدهد و نوشته را رد
کرد و آن مبلغها را نداد عثمان گفت تو خازن مائی هرچه میگویم بکن عبدالله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست کلیدهای
اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنائل غلام خود داد
و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبدالله بن ارقم برد و گفت
امیر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبدالله گفت مرا باین مال احتیاج نیست و من برای آنکه عثمان مزدی بمن بدهد بیت المال
نگاه نمیداشتم بخدا سوگند که اگر این مال از مال مسلمانانست کار من اینقدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است
نمیخواهم که نقصان باو برسانم که او بیت المال را بهر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زبیری که جوهری
از خزانه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر آن می تابید مثل مشعل آتش شعاعش بلند میشد بخازن بیت المال گفت این را
میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که بسر این بلا و فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این را بر [illegible]
مسلمانان نمیتوان قسمت کرد و کسی نیست که باندازه قیمتش برآید که این را بخرد شاید سال دیگر خدا تعالی فتحی بمسلمانان روزی
کند که کسی را اینقدر قدرت بهم رسد که باندازه آن را بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان آن را
بدختران خود داد و ایضاً ابن ابی الحدید روایت کرده که مردی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد که از عثمان برای او چیزی بگیر فرمود که او
مثال خطا است نه والله هرگز بشفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند
و بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه او دویست و چهل و نه هزار دینار یا صد و سی
و دو هزار دینار باشد که مبلغ اخیر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار هست که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصاً خمس ذوی القربی اینقدر را از برای اقارب خود تغلب نماید که صرف فسق و فجور و [illegible]
و تهذیب و زینت کنند و فقرا و مساکین ذوی الحاجات و عترت بوده باشند که اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلافت آن شرطی است
که در اول بار اقرار کرد که بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفصیل و عطایا را او بدعت کرد اما تحری میکرد که در نظر عوام مشتبه شود و جهات
التقیه را فی الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف می نمود و عثمان رسوائی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه
بقتل او منتهی شد طعن نهم آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و پس برای آنکه عثمانی بود و دشمن امیرالمؤمنین و چون خواست
[illegible] و مثالب اعدای ایشان را از قرآن بیندازد و جدا برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین بعد از وفات
حضرت رسول جمع کرده بود با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چون عثمان خلیفه شد از حضرت امیر قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن
بیندازد و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت قبول نفرمود و [illegible] مصحف [illegible] تا قائم از اهل بیت

سن ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن بدارد و عثمان چون خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد که جمع نمودن
قرآن و مصحفهای دیگر را که عبد الله بن مسعود و دیگران نوشته بودند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند جوشانید در دیگ. و بعد از ان سوختن کسی را
بر آنها اطلاع بهم نرسید و یک سبب زدن ابن مسعود و اهانت کردن او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان دهد بآن خفت و اهانت
از او گرفتند و سوزانیدند و مصحفی را که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمان است نسخه ایست که از ان بر داشته اند و چون این خبر
بعائشه رسید گفت یا قتلوا احرقوا الله العینی یعنی بسیار سوزانند که قرآن را و این عمل از چندین جهت متضمن طعن و استحقاق لعن است
اول آنکه تحریف و تصرف در کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل
ذلک منکم الا خزی فی الحیاة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب — یعنی آیا بعضی از کتاب را
می گروید و به بعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند بسوی سخت ترین
عذاب و این مصداق حال آن بد آل است که در دنیا بخواری کشته شد و للعذاب الیم عقبا رسید و ایضا کراهت و شنیع بود
بعضی از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانکه حق تعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم
یعنی این بسبب آنست که مکروه شمردند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا اعمال ایشان را. دوم آنکه نهایت استخفاف کلام
الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نمی باشد. سوم
آنکه ترجیح قرارت زید بن ثابت از جمله قرار قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در
صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول منع نکرد مردم را از قرارت مختلفه چنانچه بخاری
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بر یک حرف خواند پس پیوسته از او طلب زیادتی میکردم
و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی روایت کرده که ایشان از عمر بن الخطاب
روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا که سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرارت او را بود
بسیار حرفها که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک بود که من در نماز بر او حمله کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس
ردای او را در گردن او پیچیدم گفتم این قرارت را که خواندی از که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی که من از رسول خدا
بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیده بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحو که از تو
شنیده بودم حضرت فرمود که بگذار او را پس هشام گفت بخوان هشام خواند به نحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود
چنین است و چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که یاد گرفته بودم فرمود که چنین نازل شده است بدرستیکه
این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر شود از آن. ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و ایضا در
جامع الاصول از مجموعه صحاح خمسه کرده از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق
این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قرارت و منع از قرارت
دیگر مخالف حکم پیغمبر است باعتقاد ایشان بدعت در دین است و اگر گویند مراد قرارت سبعه مشهوره است آن باطل است زیرا که باتفاق
القراء این اختلافات در خواندن مصحف عثمان است که هفت مصحف نوشت و یکی را بمدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون

نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهات اختلاف قرارت در مصحف عثمان بهم رسید اختلاف سبعه که در روایات ایشان
وارد شده تنزیل برآن نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قرا و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است بآنکه این سبعه آن سبعه احرف نیست
که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند و بدانکه این اخبار ایشان [illegible] باعتبار احادیثی که
در صحاح ایشان وارد شده است [illegible] توانند کرد و از احادیث ائمهٔ ما علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن حرف واحد است و از نزد خداوند واحد
نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت امیر المؤمنین آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است و آنها را وضع
کرده اند برای آنکه بنا بر قرآن آنحضرت قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع
نشده بود متفرق بود تجویز نموده باشند که هر چه میدانسته اند از آیات و سور در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان
دلالت دارد بر آنکه کتابت قرارت او واجب است و ترک قرارت او جائز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا با ابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی ابن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را
فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بر روشی که نازل شده است بقرارت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده اند
که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت [illegible] دانا ترین ایشانم بکتاب خدا و بهتر ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه
میدانم در چه چیز [illegible] شده است و کی نازل شده است و ابو وائل گفت نشنیدم کسی برا او انکار کند و از [illegible] روایت کرده است که
گفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از دو قرارت قرآن را میخوانی گفتم قرارت اول که قرارت ابن مسعود است گفت بدرستیکه حضرت جبرئیل
هر سال قرآن را یک مرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود حاضر بود پس
دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی علیه السلام سوال کردند از حال ابن مسعود فرمود که قرآن را
خواند و سنت را دانست و همین بس است [illegible] او و شقیق روایت کرده است از ابو وائل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد
عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که قرآن را بر قرارت زید بن ثابت بخوانم بحق خدایی که جانم در دست اوست
که من از دهان حضرت رسول هفتاد و [illegible] سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن
نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر از من نیست بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را از من داناتر باشد
بکتاب خدا و شتر مرا باو می توانند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در
حلقه ها که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند شدم و نشنیدم که کسی رد این قول بر او بکند و در جامع الاصول اکثر این اخبار را
از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحهٔ ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است چون
کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قرارت زید که عشر این فضائل را در حق او روایت نکرده اند و ذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول
و مخالفت قول رسول است و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگهای حضرت امیر با انصار حاضر نشد معلوم
میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا اهل بیت و سایر اعدای ایشان را [illegible] از جمله
مصحفها که اعتبار نکرده اند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد
شده است بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن هشتم که اعظم مطاعن است آنکه کبار صحابه را با اجماع [illegible]

عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان عفان کردند و شهادت بظلم و کفرش دادند مثل عمار که بطرق
بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیت در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهد و من چهارم آنهایم اول آیات اینها اند و من لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیت دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند
و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر انچه خدا فرستاده است و ابو وائل روایت کرده است
که عمار میگفت که عثمان ... در میان ... نداشت سوای کافر تا اینکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص
منافق ... از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت
خدا بدست علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست
دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در کفر عثمان عفان شکی ندارم اما شکی که
دارم این است که آیا قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مومنی بود ایمانش افضل از همه مومنان است که به نیت خالص مرتکب
قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت که هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شده در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه
جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه خصال خدا را اسباب زینت و دولت
اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عائشه پیراهن حضرت رسالت را
بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه ساکن بودند از مهاجران
و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و بکار
نیز نشدند و بیاری او نکردند مگر چند نفر قلیلی که در ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید
قائل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسقی و کبیره که موجب قتل او باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت اند
و خلیفه واجب القتل نمیتواند بود یا اعتراف نمایند به بطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر آن جماعت در این اجماع داخل بودند و لشکر
آنها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بر هر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام در آن
همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عائشه و معاویه چنانکه در تاریخ
اعثم کوفی و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با امیر المومنین ع خون عثمان را بهانه کرده عالم را بر هم
زدند وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عائشه اراده حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن مردم را از این کار باز دار
قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت که بسیار میت یعنی
ریش دراز احمق یا به گفتار یا تشبیه میکرد او را به مرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عائشه مکرر
میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را که این یهودی مانند است خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از اسناد خود از ابو جعفر
طبری نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که اقتباس ... تحریض و ترغیب مینمود عائشه بود و چون معاویه را یاری طلبید
گفت عثمان اگر اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او میفرمود و لیکن از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را نگاه نداشت
و کسی را که حق تعالی رعایت نکند من ... ایشان ... و در ... است کردند ... کفره النمرود و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه که

ودرین اجماع بودند که آنجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیرالمؤمنینؑ چنانچه سابقا دانستی که آنجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آن هم بجبر و
اکراه بود و رجال القول بسیاری از صحابه فتوی بقتل عثمان او ولیقول دیگران کراهت ازان نداشتند بلکه راضی بآن بودند پیغمبر مود قتله الله
وانا معه یعنی خدا او را کشت ومن با او بودم یعنی با خدا او ایضاً جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعد از
فراغ ازان اجماع بر خلافت امیرالمؤمنینؑ کردند و با او بیعت نمودند پس سنیان آنحضرتؑ را باین اجماع خلیفه و واجب الاطاعة میدانستند
پس اجماع شان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چندین طعن دیگر که انتصار بآن بدیگر ضم کردیم طعن نهم
شهادت امیرالمؤمنینؑ که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و
سائر خطب و کلمات آنحضرتؑ که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و ایضاً شهادت آنحضرتؑ
باباحت قتلش و مضائقه ننمودن از کشتنش برای کفر و شقاوتش کافی است و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانچه ابن
ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت پیغمبر مود خوشم نیامد و بدم نیامد و ایضاً پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود
نه گفتند از و خشمی فرمودند و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری ازین اخبار گفته است که ازینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او
ونهی ازان هیچیک ننموده پس خونش در پیش او مباح بوده و مباح بودن خون او نزد آنحضرتؑ دلیل است بر کفر او یا ظلمی یا فسقی که
موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت باسلام و خوبی او ندارد بلکه ازان جهت بود که حضرتؑ میدانست که قتل او
سبب هیجان فتنه‌ها بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان علما گفته‌اند
که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه مفسده یا کفر و قتل چندین هزار مسلمانان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضائقه
ننمودن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت طغیان رسیده بود که با این همه
مفسده سبب مرتب میشود بلکه زیاده از مضائقه ننمودن آنحضرت اظهار سرور از قتل او میفرمود و اظهار آن نمود چنانچه عامه و خاصه
روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان مستقر آنحضرت بر سریر خلافت معروف خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود که طلع
طالع ولمع لامع ولاح لائح واعتدل مائل واستبدل الله بقوم قوما و بيوم يوما وانتظرنا الغير انتظار المجدب المطر وانما
الائمة قوام الله على خلقه وعرفاؤه على عباده لا يدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم وانكروه یعنی آفتاب
خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک صمدیت درخشید و امور را که از منهاج
حق میل بباطل کرده بود معتدل و درست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق بدل روز باطل آمد و ما منتظر تغییر دولتها
باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت می باشند و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایندگان اند از جانب
خدا بامور خلق او و شناسندگان اند و کل بر بندگان او داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ایشان را شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان
و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان باشد و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول
انتقال خلافت است بآنحضرتؑ و از فقره چهارم مراد جماعتی که در اواخر زمان عثمان بوده و فقره پنجم اشاره است بتبدیل جناب
عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد ازان گفته است که اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت مکرر اطلاق گفته بود مقید بسرور از
از خلافت چه بود جواب گوییم که اطلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دینی و خلافت حق بود چنانچه

ابدیان کشته است یا جایز است بهر سبب مختصر آنکه علی منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مشهور است
جواب آنکه گوئیم که انتظار تغییر گفته شد انتظار قتل نیست اگر بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اخبار اعمالی که کرده بود و این موافق مذهب
اصحاب ما است پس ازین کلمات بغیر لقیه حضرت امیر المومنین موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال
بود از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او نقل کرده اند که دشمنان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری
نوشتند که بر همه کس واجب است لعن علی ابن ابیطالب اگرچه چون باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داده امیر تیمور را برین داشتند
که باین حکم کند و در ممالک خود رواج دهد امیر تیمور فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر برند تا رای او در غیاب معلوم شود شیخ در پشت
آن محضر نوشت که در آیه عثمان که علی مرتضی فتوی بقتل او داده امیر تیمور را نوشته او خوش آمد و محضر را باطل و ابتر کرد طعن دهم آنکه
طغیان و عصیان عثمان بجائی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او بتجویز غسل و دفن و کفن و نماز بر او نکردند چنانچه مدائنی در مقتل عثمان
و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز
اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع می نمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر
از غلامانش او را می بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگباران کردند بعد از سه روز حضرت امیر مردم را از ممانعت
دفن او منع کرد پس او را در شب بردند و در مقبره یهودان دفن کردند و آنها گفتند که او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر
و اکثر مسلمانان و صحابه کبار در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معاویه والی شد فرمود که دیوار که در میان
آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و مردم بسلمانان امر کرد تا خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان
شد و در تاریخ اعثم کوفی که در بین مانی موجود است مذکور است که امیر المومنین فرمود که عثمان را دفن کردند و حال آنکه سه روز
که او در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای او بر برده بودند پس او را برداشته بر تخته در کوچه ها گذاشتند که بارش از آن
گذشته بود و بر سرش میریختند آن هم شنیده بروایت دیگر بر آن تخته میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز گزارد
معلوم است که اگر حضرت امیر المومنین و سایر صحابه او را از اهل مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را در
مزبله مانند کلاب نمیگذاشتند که سگ و گربه او را بخورند و هر که اندک انصافی دارد میداند که جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت امیر المومنین
و خلافت عثمان و این واقعه البته متضمن قدح در یکی ازین دو خلیفه است و خلافت و جلالت امیر المومنین علیه السلام متفق علیه است
پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنهاست روا نیست و غیر امیر المومنین در ایذا و اخراج
ابوذر آنقدر معارضه و انکار و اصرار بیغمبر بود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان که باعتقاد ایشان آنحضرت راضی بود هیچ
مسامحه بیغمبر بود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیر المومنین
گفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست و سوال کرد که میگویند مسلمانان
در زمان خود شده علی از مدینه کربلا که چه راه است در یک شب آمد و او را تجهیز فرمود و بازگشت گفت چنین روایت کرده اند گفت
عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبله افتاده بود و علی در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد و گفت راست است زن گفت پس یکی
از ایشان خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون آمده لعنت بر تو و اگر باذن او بیرون آمده لعنت بر او زن گفت

کلام در باب اسلام عثمان

عائشه باذن رسول بجنگ علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت این عذرها تمام ساکت شد بدانکه قبایح و بدعتها و اعمال و اقوال
عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور اند و اکثر آنها را در کتاب بحار ایراد
نموده ام و آنچه ایراد شد از برای سنیت کافی است و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است
که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که آنها باعث فسق نشدند و باعث
حبط اعمال او نشدند و از جمله گناهان صغیره مکفره بود بجهت آنکه ما میدانیم که او آمرزیده است و از اهل بهشت است بسه وجه اول آنکه
او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هر چه خواهید بکنید گناهان شما را آمرزیدیم عثمان اگر چه در بدر
حاضر نبود اما برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه مانده بود و حضرت رسول او را از اصحاب حصه غنیمت داد و اجر او شد دوم آنکه او از اهل بیعت
رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و اگر چه او در آن بیعت حاضر نبود ولیکن
حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که از جوفه مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت به بیعت
نشست و از مردم بیعت بر مرگ او گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست
راست گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان سوم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده
که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او آمرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس اینها
دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان بیهوده ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم بعون الله تعالی از همه
این وجوه اجمالاً و تفصیلاً اما اجمالاً آنکه بنای این وجوه همه بر اخبار چندیست که وضع کرده اند و خود متفرد اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج
بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشد و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما اگر بروایتی که مخصوص ایشان باشد ما قبول نمیکنیم
و بعد روایات ایشان که بخاری روایت کرده است آنچه چند از عبدالله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر کسی است که با امیرالمؤمنین بیعت
نکرد و یار و معاون دشمن آنحضرت بود و با حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را حضرت امیرالمؤمنین در روز جمل منکر شد و تکذیب نمود
چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید و او
با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود که بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عائشه میدانید که اصحاب جمل را
لعن کرده رسول خدا و خائب و ناامید است کسی که افترا بندد پس آنحضرت زبیر گفت چگونه ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود که
اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا
که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را برای عثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت گمان داری که این
حدیث دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت علیه السلام فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگویی که آن ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و
عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه نفر را شمردی
دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من به بهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم
زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر رسول خدا بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم و الله بیقین میدانم ... است بر ... خدا
سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در دره چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی است که هرگاه خدا خواهد که جهنم را بر افروزد

ذکر شنائع عثمان

گرو آمد آن سنگ از سر آن چاه بر سید ار و شنیدم این را از رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا از این ظفره بر دو خون من بریزد و اگر شنیده باشم
خدا او را ظفره بدر آورد بر اصحاب و ارواح شمار ایشان بزودی کسوه جهنم ببرد پس برگشت کسوه اصحاب و دیگر نیست و ایضاً ایشان در صحاح خود
از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند که هر دو از اهل عشره اند و در هیچ ایت هم اند با آنکه اکثر متکلمین ایشان بسیار این عقاید ایشان
شده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغراء او است بر قبیح و خلافی نیست که
اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبائر صادر شده و ایضاً اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب
خود این استشهاد ننمود و همچنین عمر در هیچ مقام اینها ذکر نکرد و عثمان در وقتیکه او را محصور کردند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم
میشمرد چرا تمسک باین خبر نکرد و این خبر اگر اصل میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت و ایضاً اگر این خبر
واقع بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرأت بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصاً حضرت سید اوصیاء راضی میشد که مردی را که یقین
دانند که از اهل بهشت است بآن ذلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او این را بر ایشان حجت نمیکردند و ایضاً
اگر این خبر ثابت بودی بایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه می پرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرد یا نه و ایضاً میگوییم
که روایت اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان
گذشته و آینده همه است یا تجویز تخصیص در آن میرود بنا بر اول لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در
ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند آن فعل موجب کفر هم باشد مانند استخفاف مصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است
و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در امیر المومنین و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان بعفو و
چنین مغفرت عاصی را اغرا بر قبیح است و آن قبیح و صدورش از حق تعالی محال است و بنا بر ثانی تجویز تخصیص در آن و دیا تخصیص
رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فائده بایشان نمی بخشد و دلالت
نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص مینمایند مغفرت را بگناهان گذشته و مراد باعملوا ما شئتم
مبالغه در حسن عمل ایشان است در بدر و اظهار رضا از ایشان است بسبب آن عمل شایسته پس فائده از برای ایشان نمیکند و اینها همه
بر تقدیری است که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر شریک است و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که جوابش سابقاً مذکور شد اما
تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب او و استدلال بآن مدخول است از چند وجه اول آنکه
حق تعالی معلق گردانید رضا را در آیت بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان در اضطراب و ممنوع است و احادیث بسیار
از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند دوم آنکه قبول نداریم که الف و لام المومنین برای استغراق است خصوصاً
آنکه در این آیه بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از این که پس دانست
آنچه در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل گردانید و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود
بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا ابوبکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا و امیر المومنین را فرستاد و فتح نمود
چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیت در جمعی که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیت
معلوم نیست این جواب را بعضی از محققین [illegible] گفته اند سوم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیت و شمول عثمان و اضطراب منافاتش

آنست که به تحقیق که راضی شد خدا از مومنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت میکردند با تو در زیر درخت و این آیت
کی دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد
و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد نفر یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب
کبائر شدند و اگر آقائی غلامی داشته باشد و یک وقت کار خوبی بکند و آقا با او بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی
یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و آقا او در غضب شود و او را تعذیب و تادیب کند هیچکس از عقلا
نمیگوید و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصاً آنکه آیتی که در همین سوره قبل از این آیت با اندک فاصله واقع شده است صریح است
در آنکه قبول این بیعت مشروط بوفا است و ممکن است که این بیعت را برهم زنند زیرا که فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما یعنی بدرستیکه
آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمی کنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس هرکه بشکند این بیعت را نمی شکند بیعت
مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن بگردن او عاید میشود و هرکه وفا کند بانچه عهد کرده است با خدا بر آن پس زود باشد که خدا عطا خواهد کرد او را مزدی
بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی با ایشان میرسد و رضای حق تعالی شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف آن
باشد از ایشان سر نزند [illegible]
برهم زدند [illegible] خلیفه [illegible]
باقی [illegible] مطلب اندک [illegible] آنکه بعضی از مخالفان این آیت و اخبار [illegible] ظاهر است که
ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان بن عفان پس بسیار زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل
اکتفا نمودیم و هرکه خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار [illegible]
و تلخیص [illegible] و سایر کتب [illegible] مقصد ششم در بیان امامت
ائمه است صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه را برکسی اطلاق میکنند که حضرت امیرالمومنین را بعد از حضرت رسول خلیفه داند و امامیه اثنا عشریه
بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام علیهم السلام را امام داند و خلیفه خدا و رسول داند و ایشان عصمت را در امامت شرط میدانند
و بعد از رسول علی ابن ابیطالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی ابن الحسین امام زین العابدین را و بعد از او
محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد الصادق را و بعد از او موسی بن کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از او
علی ابن محمد نقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او محمد بن حسن مهدی را صلوات الله علیهم [illegible] امام میدانند و حضرت مهدی
زنده و غائب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان
مذاهب فرق شیعه این است پس اکثر زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه اثنا عشریه نیستند
و شیعه باین معنی فرقه های بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و اعتقاد بلکه هشتاد [illegible]
کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین محمد حنفیه پسر امیرالمومنین را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده و خود را مخفی و پنهان نموده است و مهدی
او است و غائب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرده و امامت با اولاد او [illegible]

بسیار بوده است و الحمد لله همه منقرض شده اند مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین قائل بامامت زید پسر امام زین العابدین شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بلا فاصله خلیفه میدانستند و بعضی بآن سه خلیفه باطل نیز قائلند و مانند اسماعیلیه که اسمعیل پسر حضرت امام جعفر صادق را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت امام جعفر صادق فوت شد و علانیه جنازهٔ او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان میگویند و بعضی اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت امام جعفر صادق ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نقل امامت برطرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقه بالعبد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را برطرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که میگفتند امام حضرت صادق نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل فطحیه بعد از حضرت صادق عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی را امام میدانسته اند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفتند که حضرت امام موسی کاظم نمرده است پنهان شده است و او مهدی است و به امامان بعد از او قائل نبوده اند و چند فرقه نادر دیگر نقل کرده اند و از جملهٔ این فرقه ها تا حال که سال هزار و صد و نه از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و سایر فرقه ها همه مستاصل و منقرض گشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است مانند قائلان بامامت محمد پسر حضرت صادق و قائلان بامامت محمد و جعفر کذاب و امثال ایشان ابطال بودن مذهب اینها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد زیرا که نفی امامت ایشان خلاف ضرورت و باجماع است معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف به معلوم دینی بوده باشد تکلیف بما لا یطاق است و آن عقلا قبیح است و ایضا اجماع است اتفاق وارد بر آنکه مذهب حق در میان است و میباید باشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع است متفق اند بر نفی امامت این جماعه و اما اثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ابطال سایر مذاهب که موجود باشند خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد **طریق اول** طریق نص است و احادیث منقول در این باب از مخالف و موالف منفصل یا مجمل چند قسم است **اول** آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از پیغمبر که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که آنرا نشنیدم از پدرم پرسیدم که چه گفت فرمود که همه از قریش اند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم گذشته و جاریست مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتیم بخدمت رسول خدا پس شنیدم که میگفت پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه پس گفت که فرمود که همه از قریش اند و باسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات آنست که از آن حضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قائم و برپا است تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه عشیه که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته این دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمهٔ این حدیث است که پس بیرون آیند دروغگویانی چند نزدیک قیامت و در کتاب [illegible] ایشان محمد بن [illegible] از شعبه

ذکر منصوص بودن امامت ائمه اثنا عشر

و از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر او میخواندیم پس مردی برخاست و پرسید آیا از حضرت پرسیدید که چند خلیفه بعد از او
خواهند بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سوال کردیم حضرت فرمود که دوازده نفر خواهند بود عدد نقبای
بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که حضرت رسول خدا فرمود که همیشه امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که
همه از قریش اند و از انس روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود که همیشه این دین برپا است تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بگذرند
زمین موج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا
روایت کرده اند که ابن عمر گفت بابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه
پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من
نوشته است باملای رسول خدا گفتند بگو با ما او نگفت و ابن مغازلی بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن
عمر روایت شده است که رسول خدا فرمود که همیشه این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشند و از اسحاق بن سلیمان عباسی
روایت کرده اند که گفت هارون الرشید مرا حدیث کرد از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود که ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه
خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیمه روی خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بر خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب اصلاح خواهد کرد
پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد وجه دلالت
این احادیث بر خلافت ائمه اثنا عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قائل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام
خصوصا که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیست مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس همین احادیث که در جمیع صحاح
ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از جواب توجیهات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته اند
که این احادیث را موافق مذهب خود گردانند گفته اند که خلفای اثنا عشر خلیفه اول و دوم و امیر المؤمنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و بعضی
گفته اند که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج دیگر از بنی عباس اند و این توجیه در غایت سخافت
است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعض اطوار حسنه داشت
پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را ترک کردن بی وجه است و ایضا ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی
صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود [illegible]
[illegible]
بعد از ایشان میآید و نظام عالم برطرف شود و در بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها فایده ای
نمیکند و این احادیث در اثبات مدعا [illegible] و از جمله احادیث متواتره حدیث ثقلین است [illegible]
امر بمتابعت قرآن و اهلبیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بعلاوه
احدی از اهل سنت قائل نیستند و ائمه اسماعیلیه اگر باشند فاسق ملحدی چند اند که بظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف
اند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین بمسلک حقی نیستند و اعتقاد ایشان بر فاطمی است که خروج بسیف کند امام است
ائمه که احوال ایشان و دعوی امامت آنها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عالم باحکام الهی و معانی قرآن بوده باشند تا آنکه سزاوار
باشند مقارنت ایشان با کتاب خدا و حال آنکه [illegible]

خود تحقیق میان نمایند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بتغلب و استیلا پادشاه میشوند و بسیار
با امامت ایشان که امام کرده اند و افاضل اهلبیت مانند حضرت باقر و صادق سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع است بکفر ایشان و خوارج اقرار بفضل و
جلالت و عدالت ایشان ندارند و از جهت ایشان مانند خوارج اند لهذا در احادیث اهلبیت وارد شده است که زیدیه بدترند از مخالفان چرا که شیعیان
با ما دوستی دارند و با ما عداوت نمیکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند سوم ابن ابی الحدید و صاحب حلیة الاولیا روایت کرده است و در فضائل احمد
بن حنبل از انس و در تفسیر نیز مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من باشد و مردن او مثل مردن من باشد و در جنتی که
خدا بدست قدرت خود آنرا غرس نموده و منزل من است ساکن شود باید بعد از من ولایت علی ابن ابیطالب را اختیار کند و پیروی کند
امامان و اوصیا از فرزندان او را بعد از من که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است
پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند
چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده
من است و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد و این
احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد نمودیم اما نص مفصل چون خلافت امیرالمؤمنین ثابت شد نص
آنحضرت بر امام حسن و نص او بر امام حسین و همچنین هر یک بر دیگری تا حضرت صاحب علیه السلام میان فرق علمای شیعه بامامت هر یک در هر عصر
جمعی از علما و فقها ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این امر
بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملک و مال و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و نهایت خوف از ایشان
داشته اند و ضبط این احادیث نموده اند و اگر غرض ایشان دنیا بوده بایست که بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز
گردند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل سداد و صلاح بوده اند و نهایت احتراز از کذب می نموده اند و هر که با این قرائن و جهات ملاحظه
این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در کتب معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نام هر یک مقدم بر ایشان از حضرت رسول
وارد و هر یک از حضرات ائمه معصومین متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر
داده اند تا غیبت امام و از نام و احوال او و تحقیق میلاد او و کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان قائم
میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شک و شبهه نیست طریق دوم افضلیت است و شک نیست در
هر یک از ائمه علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفائی که غصب حق ایشان کرده اند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضائل
و مناقب مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقائق وقائع همه علما و فقها بایشان رجوع می نموده اند و سخن ایشان را
حجت و متبع میدانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان
در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است باین مراتب و فضائل و مناقب خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست
که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا را که حضرت امام حسن را
بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضا همه از براء روایت کرده اند که حضرت روزی
حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا من ایشان را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس

در فضائل حسنین علیهما السلام

روایت کرده است که رسول خدا امام حسن را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن گفت نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود
که او نیز نیکو سواره است و ایضاً از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد
تو محبوب تراند فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه که طلب از برای من دو پسر مرا و چون بیامدند ایشان را می بوئید و در بر میگرفت و بخود
می چسبانید و ایضاً از صحیح مزبور از ابو هریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری از روز و با من سخن نگفت و من با حضرت
سخن نگفتم تا رفت ببازار بنی قینقاع پس برگشت تا بمنزل فاطمه آمد گفت آیا کودک من اینجا است یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم
که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار
تو او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و در صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول آمد بخانه
فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا
من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد تو او را دوست دار پس ابو هریره گفت ابتدا از آنکه من این سخن را
از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی و ایضاً از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی
بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته و جامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم
پرسیدم که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن و حسین بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر من و دو پسر
دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضاً از صحیح ترمذی از یعلی بن مره
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از
اسباط و ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند
یعنی گویا که یکی از پیغمبران است و در نهایة اللغة باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است از امتها
در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طائفه و دو قطعه اند
از آنحضرت و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشتند و ایضاً از
صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی
گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا
که گفت در حق او و برادرش که ایشان دو گل بستان منند در دنیا و گفت ایشان سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشتند و ایضاً از صحیح نسائی
روایت کرده از عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد از برای نماز پیشین یا خفتن و حسن یا حسین را بر دوش داشت پس پیش
ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت
سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم و چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول
دادی تا آنکه گمان کردیم که امری حادث شده یا وحی بر تو نازل شده فرمود که اینها نبود ولیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را
تا حاجت خود و بهره لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابو بکره گفت دیدم
حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن بر پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند من سید و مهتر است

و شاید بهذا السبب او صلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و آنچه در صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه‌تر نبود به رسول خدا از
حسن و حسین و احادیث در فضائل ایشان زیاده از حد و حصر است و آنچه گذشت از نزول آیت تطهیر و مباهله و غیر اینها در فضیلت ایشان
کافی است و اکثر اینها در محبت و امامت ایشان خصوصاً احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا است
و محبت آنحضرت با ایشان از جهت قرابت و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شده و هرگاه ایشان محبوب خدا و حب اهل بیت که منسوب به آنحضرت بوده باشند
مگر امیر المؤمنین که بدلائل خارجیه فضیلت آنحضرت معلوم شده و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که ابوهما خیر منهما
یعنی و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس حق خواهد بود بخلافت است از جمیع خلق خصوصاً از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی
خلافت شدند و حضرت رسول ایشان را در مواطن متعدده آفرین کرده بود و ایضاً کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت
او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او بجهت ارتکاب معصیت خواهد بود و ایضاً کسی که آن اختصاص
بحضرت رسول داشته باشد که زاید که او از من است و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را با سباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا
بوده اند لایق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل
زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمی باشد و اگر مراد جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند آن خلاف است زیرا که ایشان در
کهولت و شیخوخت شهید شده اند با آنکه باز مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه
افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرموده که ایشان بهتر
جمیع از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بی وجه است زیرا که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب بر تقدیر تسلیم باز
مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن طفولیت بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز فضیلت ایشان بر وجه اتم ثابت
میشود و از غرائب آنست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از جهت ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید
پیران اهل بهشت اند غافل از اینکه در بهشت پیری نمی باشد و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه این حدیث ضعیف است که
خود متفرد اند بنقل آن و آنرا از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجبر و نفع و لعداوت امیر المؤمنین معروف است منافات دارد
با حدیث سید شباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضاً منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات و بهتران و بزرگواران اهل بهشت اند من و علی و جعفر پسر ابوطالب
و حمزه و حسن و حسین و فرزندان حسین تا مهدی علیه السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهتر اند از جماعتی از اهل بهشت که در
در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی با ایشان نمی بخشد زیرا که دلالت میکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آن وقت در سن
شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل این حدیث آن حدیث است که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها
وضع کرده اند و ملحق کرده اند که و عمر سقفها غافل از اینکه شهر سقف نمیدارد و ایضاً حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار در حالت
بر نهایت قرب و منزلت او دلالت میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت کرد در آن تخفیف مطلوب است نماید از جهت آنکه خاطر اهل بیت او
با تعلق آید و حیاً و لشاطر مبارکش بر نجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه و فضیلت
که مخصوص ایشان بوده و احدی از اهل عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس حق او خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل

ذکر علامات امامت مثل عصمت و معجزات و اعلمیت

مفضول عقلا قبیح است طریق سوم عصمت است و بیانش آنست که براهین عقلیه و نقلیه بر وجوب عصمت امام را اثبات کردیم و هیچ
فرقه سوای اثنا عشریه قائل بوجوب عصمت امام و عصمت ائمه که خود دعوی میکنند نیستند پس همه آن مذاهب باطل و مذهب اثنا عشریه
حق است طریق چهارم معجزه است و از هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم معجزات بی حد و احصا صادر شده و در میان شیعه ایشان متواتر
گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوه
و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و آثار کرامات نام کرده اند حتی بدست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه معجزات عظیم جاری میشد که بآن سفارت و نیابت ایشان ثابت میدانستند طریق پنجم اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفق اند
در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت
باتفاق زیرا که اکثر این طوائف قائل بامور مذکوره در همه ائمه خود که دعوای امامت ایشان میکنند نیستند و طائفه که قائل باین امور هستند
مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت ائمه اثنا عشر شریک اند پس اصل امامت ایشان باجماع همه ثابت است و دعوی وقف و غیبت
و حیات که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره ثابت شد وجوب عدد اثنا عشر در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطل است و
طریق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسیکه اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در اینها
تأمل کند البته بهدایتی میرسد اول علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هر یک از مشاهیر علما بیکی از اینها منتهی اند
آنها در ائمه ما علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا ذکر شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیر المؤمنین اند و همه از آنحضرت اخذ
کرده اند و خود را منسوب باو میگردانند و در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکمت و آداب
و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را متبع دانسته اند و در راه اعتراض بر آنها
نگشوده اند و آن عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند و همچنین جمیع این علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند حتی اهل علم
و خصم در جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر
عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیدادند اگر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده با نسخه صحیفه
کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بزبان معجز بیان آنحضرت جاری گردیده و باین سبب آنرا بانجیل اهل بیت و زبور آل محمد
ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته بال چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام حقا که اگر آنها نمی بود مردم طریق مناجات
با قاضی الحاجات نمیدانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب
حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سر مشقیست که بآن اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
که اواخر زمان بنی امیه و اوائل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیاء و
سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر اینها از غرائب علوم منتشر گردید که عالم را فرا گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و
در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق روایت کرده اند و اکثر ایشان
صاحب تصانیف بودند و چهارصد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم روایت کرده بودند و ایشان در هیچ حکم
احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج ایشان بودند و ابوحنیفه و سایر علما و قضات ایشان هرگاه در مسئله عاجز میشدند

بیند در مذهب محمد بن مسلم و هشام او از اصحاب آنحضرت میشوند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت
آنقدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که آن شیطان او را شیطان الطاق میگفتند و شیعه او را مؤمن الطاق می نامیدند و
هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم خصوصا هشام بن حکم در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس
خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی کاظم نیز در علوم در این مرتبه بود تا آنکه هارون
مردود او را حبس کرد و حضرت امام رضا در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شده که کتابهای مفرده در این باب
جمع کرده اند و مأمون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت
کردند و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی ع در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف عالم بحج آمدند
که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در چند روز از ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آن از او پرسیدند حق جواب فرموده که همه حیران شدند
و در مجلس ملعون با یحیی بن اکثم و سائر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری
علیهما السلام بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما
هر سال عرائض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را میگرفتند و مسائلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و اقوال ایشان را بر اقوال
سائر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتوانست کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان
ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و آنچه علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشانست و همه عالم محتاج بایشان میبودند در علم و ایشان
محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده است و حقتعالی ایشان را مخصوص بآن گردانیده که مفزع دنیا
است باشند و این معجزه ایشان را دانسته اند چنانچه [illegible] همه ایشان حضرت رسالت [illegible] بود اعلم [illegible] بدون آنکه
در کتابی بخوانند یا از احدی بشنوند و دوم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچ کس قدرت نکرده که قدحی در ایشان رساند
بکنند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان در مرتبه ایشان مینمودند و هر که اظهار عداوت ایشان
میکرد مقرب میشد و میگردانیدند و کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان باو می بردند میکشتند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او بر می آمدند
زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد به امامتی که بالاتر از رتبه نبوت است نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و دعوای صدور
معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرائب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سائر معجزات که
از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با این مراتب با وفور اعدا و حسدا و فحول متعصبان افترائی در حق ایشان نکنند
و یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند با آنکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک مرتبه در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح
از زبان دشمنان سالم نمی ماند و البته عیبی چند از برای او اثبات می کنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند
پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی دست و زبان دشمنان ایشان را البته بسته و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن مرتبه ظاهر گردانیده است
که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد سیوم آنکه فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند
بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارج اند و همه اقوال ایشان را حجت میدانند و
روایات از ایشان نقل میکنند در کتب خود و ایشان را با نهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند [illegible] و شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر

و صادق علیه السلام و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده‌اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیره مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و بُرید
و هشامان و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معاویة بن عمار و جماعت بسیار که احصای ایشان نتوان نمود و در کتب رجال [illegible]
علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤسای شیعه بوده‌اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده‌اند و مسائل را جمع نموده‌اند
و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته‌اند و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلام می‌آمده‌اند و احادیث می‌شنیده‌اند
و بعراق و سایر بلاد برمی‌گشته‌اند و در کتب خود ثبت میکرده‌اند و از ایشان روایت می‌نموده‌اند و معجزات از ایشان مشاهده میکرده‌اند
و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه با او و اختصاص شاگردان
شافعی با او بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه علیهم السلام بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده‌اند پس خالی از دو شق نیست
یا این جماعت در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذهب شیعه راست میگویند و معتقدند یا دروغ میگویند و مبطل‌اند اگر صادق‌اند
در آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس
همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باقوال و احوال ایشان تبری از ایشان ننموده‌اند
و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند چنانکه تبری از مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن سعید و سایر غلات و اهل ضلال نموده‌اند
و اگر از روی تقیه اغماض کرده‌اند و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نموده‌اند پس العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال
خواهند بود که راضی بآنها بوده‌اند و زکوة و خمس ایشان را قبول می‌نموده‌اند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمی‌دهد و ایشان را چنین
نمیدانند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت
عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان می‌نمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمی‌نمودند چنانچه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین
نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه می‌نمودند و همچنین [illegible] که نکث بیعت
آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نکردند و همچنین معاویه با آنکه بنای کارش بر فساد و عناد
بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمی‌نمود و لهذا شرکت در قتل عثمان را که آنحضرت نسبت میداد و همین مانع بود که حضرت امارت
او را برای او باقی بدارد و او اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و ذکر مناقب و فضائل آنحضرت را در حضور او میکردند و می‌شنید و انکار
نمیکرد و یزید پلید لعین با آن قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت سید الشهدا علیه السلام نمیکرد و حضرت امام زین العابدین را تعظیم
می‌نمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه شقی را سفارش کرد که حرمت آنحضرت را داشته باشد و او را متعرض نشود و مروان نیز آنحضرت را نهایت
اکرام و اعظام می‌نمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر
رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی علیه السلام را نهایت تعظیم می‌نمود با آنکه ائمه محبوس ایشان
و زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلوب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و
تبجیل می‌نمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید این است آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوائف مختلفه خلق را بر زیارت
قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوائج عظیمه نزد
ضرایح مطهره ایشان طلب می‌نمایند و امید اجابت میدارند و برآورده میشود و در شدائد خیره پناه بر عتبات مقدسه ایشان میبرند و امان می‌یابند

نمی فهمند این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی آورند و پناه باین ضرایح نمی آورند و ایضا خلفای بنی امیه
و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان
ائمه بودند قبور ایشان مندرس و متروک شده و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون اند و نادری که معلوم است کسی رغبت
بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت رسول در مرتبهٔ ایشان یا نزدیک تر اند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع
و عبادت بسیار داشته اند در حیات و دولت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای آنها نمیکرده اند و اگر قبور
بعضی از ایشان فی الجمله تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب با ایشان است مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این جمله از جملهٔ معجزات
ایشان است که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات نموده با آنکه اعادی [illegible] ایشان
نموده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر می شدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمی نمودند و خلفای جور سعی های بسیار کردند
که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین را که متوکل شقی خواست که جای قبر آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت
کنند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست گاوها که بشخم بسته بودند چون بحائر میرسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیاری را کشتند داخل
نشدند پس جمعی را فرستاد که بمیل و کلنگ اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمی گذاشتند ایشان را و مانع شدند سرکردهٔ ایشان
گفت که ایشان را تیر باران کنید هر که تیری بآن جانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بر آن صحرا ببندند چون آب
بحائر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حائر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیهٔ حائر این است پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و
هر که بزیارت برود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این بغیر آن نیست که
حق تعالی خواسته که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجهٔ ایشان را ظاهر سازد قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد مطهرهٔ ایشان ظاهر میگردد و اکثر
سنوات خصوصا از ضریح سید الشهدا علیه السلام از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار باینها دارند
و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتادهٔ بصری که مفسر مشهور
عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی
آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزیده است ایشان را پیش از آنکه
خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش
فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من نزد هیچ یک از ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی
در کجائی در پیش خانهٔ آباده نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوة نور را
که خدا از خود را بآن مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور شود در آنها
نام خدا و تسبیح و تقدیس و تنزیه کنند خدا را در آن خانه ها در بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا
داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد این خانه ها نشسته ای و مائیم آن خانه ها پس قتاده گفت راست گفتی و الله خدا مرا
فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانه ها خانهٔ سنگ و گل نیست بلکه خانه های نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایت دیگر وارد شده است
که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم آورده اند و از امور دین خود سوال میکنند

عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را از انجیل کنم چون بنزدیک حضرت آمد
و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا
عارض نشده حضرت همان جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان
و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان نمایند و عوام و خواص پناه بایشان میبرند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد ششم در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت علیه السلام است بدانکه احادیث خروج
مهدی را عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانکه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است
که رسول خدا فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم حاکم عادل شد پس چلیپای نصاری
بشکند و خوک را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند و چندان مال فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول
نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام
و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت
پس فرمود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی
داشته است و از سنن ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز هر آینه
حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز مردی را که از من یا از اهل بیت من است که نام او موافق نام من باشد پر کند زمین را از عدالت
چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از
ابوهریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طولانی کند آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من
و از سنن ابوداود روایت کرده از علی که حضرت رسول گفت که اگر از دهر روزگار باقی نماند مگر یک روز البته برانگیزد مردی را حق تعالی از اهل بیت من که
پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابوداود از ام سلمه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که مهدی از عترت من
از فرزندان فاطمه است و از ابوداود و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من است گشاده
پیشانی کشیده بینی باشد و مملو کند زمین را از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند
که ابوسعید گفت ما می ترسیدیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود و بیرون
خواهد آمد پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن پس آنقدر
زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابواسحاق روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین بسوی حسن نظر کرد
پس گفت این پسر من سید و مهتر قوم است چنانچه حضرت رسول او را سید نام کرد و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را داشته
است باو در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابونعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث از احادیث
این روایت کرده است که مشتمل است بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است
که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول در حالتیکه آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای
گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم که بعد از تو

در اثبات وجود امام عصر و غیبت آنحضرت

است تو را ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبهٔ من مگر نمیدانی که خدا اطلاع شد بر زمین اطلاع شدنی پس اختیار
کرد از آن پدر ترا پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر اطلاع کرد و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا با او نکاح کنم ای
فاطمه حق تعالی بما عطا کرده است هفت خصلت را که با احدی پیش از ما نداده است و با احدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی
ترین ایشان بر خدا و محبوب‌ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیا است و محبوب‌ترین ایشانست بسوی
خدا و شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب‌ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم پدر تو و عم شوهر تست و از ماست آنکه حق تعالی
دو بال با و داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت
و آنها دو پسر تو اند حسن ع و حسین ع و ایشان بهترین جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق برسالت فرستاده است
بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق و راستی به پیغمبری فرستاده است که از حسن ع و حسین ع بهم خواهد رسید مهدی این امت
و ظاهر خواهد شد در وقتیکه دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنه‌ها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر خورد
و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا بر انگیزد در آن وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعه‌های ضلالت را و دلها را که غافل از حق
باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه
اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم‌تر و مهربان‌تر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل
من هست و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی‌تر است و رحیم‌ترین مردم است بر رعیت و عادل
ترین مردم است و قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که
بمن ملحق شود و علی ع فرمود که فاطمه ع نماند بعد از حضرت رسول ص مگر هفتاد و پنج روز که به پدر خود ملحق گردید مولف گوید که رسول خدا حضرت
مهدی را از حسن ع و حسین ع هر دو نسبت داد و برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن ع است زیرا که مادر امام محمد باقر ع دختر امام حسن ع بوده و چند
حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین ع است و دار قطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری
روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی ع در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین ع
و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است
و بر جانب راست روی مبارکش خال سیاهی است و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهای مبارکش گشاده است و بروایت عبد الله بن عمر
بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خدا است پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله
و ابو سعید خدری عیسی ع پشت سر مهدی ع نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است
در باب ظهور مهدی ع و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه
حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است و نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است در آن
پنج حدیث در اوصاف مهدی ع از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی ع
روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده اند و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث
روایت شده است در ولادت حضرت مهدی ع و غیبت او و آنکه او امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکری ع است و اکثر آن احادیث مقرون

با تجارت بسیار که خبر داده اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت و طول غیبت آنحضرت خواهد بود و آنکه در ابتدا اول آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات جمیع این مراتب واقع شده و کتبی که مشتمل است بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این امر تصنیف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر آنها از این جهت دیگر افاده قطع می نماید و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بر این ولادت با سعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات صحابه از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم است و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و صاحب فصول مهمه و صاحب مطالب السئول و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیات که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آبای طاهرین آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فائده نمیکند و امری که به براهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آن نمیتوان نمود چنانکه کفار قریش انکار معاد می نمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده خواهد شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده امثال آن در این امت واقع میشود اما حضرت ابراهیم علیه السلام چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این سال بهم خواهد رسید که زوال ملک او بدست او خواهد بود و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت ابراهیم مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون لعین حکم بکشتن پسران بنی اسرائیل کرد و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در صحرا بسر برد و فرعون با آن سلطنت و اعوان بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام مسافت کمی حاصل بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را زیاده کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلم را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او می کشند ایشان نیز در اطفای آن نور میکوشیدند لهذا امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری را در سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام تضییع آن گوهر بودند حق تعالی بقدرت کامله خود نمود حمل مادر آنحضرت را مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانید و او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان محفوظ کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار را مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسامی ایشان معروف است بولادت با سعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزات که در وقت ولادت آنحضرت به نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شده زیاده از حد و عد و احصا است و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسائل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنج و بعضی دویست و پنجاه و شش نیز گفته اند و بنابر مشهور میان خاصه و عامه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال و بنابر قول دوم چهار سال و بنابر قول سوم دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرائب حالات از آنحضرت بظهور آمده و غیبت ...

غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفراء و نواب داشت که مردم عرائض با ایشان میدادند و مسائل
می‌پرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می‌آمد و خمس و نذرها که میدادند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و بحضرت سفیر بود که بسیاری از
فقرا شیعیان میرسانید و جمعی کثیر هر سال مخالفت بودند و در بدست ایشان معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب
آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده بود و آنچه بر ایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و بسیاری از احوال
آینده ایشان خبر میدادند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می‌آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت حضرت
رسیدند و مدت این غیبت تقریباً هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعه ایشان را می‌شناختند و با ایشان رجوع
میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند نزد شیعیان
گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری
و بنص پدرش بل از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و حضرت صاحب الامر بعد از وفات عثمان به محمد نامه نوشت که انا لله و انا الیه راجعون
تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده‌ایم بقضای او و پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیا و موالی
او بدرستیکه پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی روی او منور گرداند و
در ... بیامرزد حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را نیز وحشت
افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است
که جانشین او باشد بعد از او و قائم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او میگوییم الحمد لله که نفوس پاکیزه‌اند بمکان تو و بآنچه خدا در تو قرار داده و نزد تو تقدیر کرده
خدا یاری کند ترا و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق بخشد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع رفیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او
برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته مردم بعد بسوی او رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه
تصنیف کرده بود مشتمل بر احادیث حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر علیهما السلام که از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است از او که گفت
سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند و از او پرسیدند که تو
صاحب این امر را دیده گفت بلی و در این نزدیکی دیدم که به پرده‌های کعبه چسبیده بود و در مستجار میگفت خداوندا انتقام بکش از دشمنان خود و ابن
بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده‌اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش
خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسماء ائمه علیهم السلام را بر حاشیه آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست
گفت این برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بآن تکیه بدهند و قبر خود را کنده‌ام و هر روز داخل
قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می‌آیم و چون روز فلان از ماه فلان از سال فلان بشود از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در قبر
مدفون خواهم شد چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سال که گفته بود
برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمان نحو روایت کرده‌اند که در سال سیصد و پنج او برحمت
ایزدی پیوست و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر علیه السلام او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر
بن احمد بن متیل نهایت اختصاص به محمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میسپرد و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نائب خود خواهد کرد

جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت صاحب مرا امر فرموده است که حسین را بجای خود کنم و او را نائب گردانم پس من برخاستم و دست حسین را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم بنزدیک پای او نشستم و بعد از آن جعفر خدمت حسین میکرد و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده‌اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرا مرگ دریابد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام مامور شده‌ام که او را نائب کنم بعد از من و در امور خود با او رجوع کنید پس جمیع شیعه با او رجوع میکردند و زیاده از بیست و یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت با او داشتند و در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری رضی الله عنه قائم مقام او گردانیدند و سفارت و نیابت با او متعلق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که با مشایخ شیعه قم خدمت علی بن محمد سمری بودیم که ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هیجده روز خبر رسید که علی بن حسین رحمة الله علیه در همان روز در همان ساعت برحمت خدا رفته و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را بسند صحیح روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از حسن بن احمد مکتب که گفت در بغداد بودم سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتم پس توقیعی از صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کار خود را و بکسی وصیت مکن که قائم مقام تو شود بعد از وفات تو که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشوم از برای احدی مگر بعد از اذن حقتعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار طول بکشد و دلها سنگین شود و زمین پر شود از ستم و جور و بعد از این بعضی از شیعیان من دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ آسمانی او دروغ گو و افترا کننده است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت ما همه نسخهٔ این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم بخدمت او رفتیم او در حال احتضار بود پرسیدیم که کیست وصی تو بعد از تو گفت که خدا را امری و حکمتی هست که آن را بعمل خواهد آورد و بغیر این سخن نگفت و بعالم اعلی ارتحال نمود و مولف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده‌اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده‌اند و در آن وقت نشناخته‌اند و بعد از مفارقت شناخته‌اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آن وقت دیده‌اند و شناخته‌اند دروغ میگویند یا اگر با دعوی مشاهده دعوی سفارت و نیابت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست سفرا جاری شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمس طلا بمن داد که ببغداد بحسین بن روح برسانم در راه یک شمس گم شد یک شمس بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و به نزد حسین بردم چون آنها را شمردم [illegible] ایشان آنها اشاره کرد بآن شمسی که خریده بودم و گفت برد آن شمس که عوض گم شده خریده زیرا که گم شده بما رسیده و دست دراز کرد و آن شمس گم شده را بیرون آورد و من آنرا شناختم و ابو علی گفت [illegible] دیدم زنی آمد و پرسید که وکیل حضرت صاحب الامر کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح رضی الله عنه نشان داد آن زن بنزد حسین آمد حسین گفت بگو [illegible] چه آورده‌ام

تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بنید از میان جمله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه او دیده بود در جمله آنچه حضرت خبر گفته بود نزد حسین
چون از اهل شد حسین حجام خود گفت حقه را بیاور چون حجام حقه را آورد حسین گفت که این حقه ایست که آن زن آورده بود در جمله آنچه آن زن آورد
یک جفت دستینه طلاست و حلقه بزرگی در آن و راه منصوب است و دو حلقه کوچک که در آنها دانه مروارید است و انگشتری نگینش عقیق است و دیگری
فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن بود چون زن آن حالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمعی دیگر از فقرا بودند حضرت پیشوا بودند که ایشان از شیعیان
با ایشان جمع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت صاحب الامر که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاه محمد بن ابراهیم بن مهزیار و
بن العلا که در تنها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب الامر بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشته بودند و کفن برای
او فرستاده و در آذربایجان و جمعی دیگر بودند که بشرف خدمت آنحضرت میرسیدند بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند کلینی و شیخ طوسی
و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب الامر را بسیار طلب کردم و مال خطیری صرف کردم و باین سعادت فایز
نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمری که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند
ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون شد رفتم دیدم که او می آید و جوانی خوشروی خوشبوی باو همراه است بهیئت تجار
آستینی خود دارد پس عمری اشاره کرد بسوی آن جوان که اوست آنکه میخواهی پس بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود پس
بر خانه رسید که بعرفت نبود و عنایت بآن نداشتم خواست داخل آن خانه شود عمری گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم
که سوال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعون است ملعون است کسیکه نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود ملعون است ملعون
کسیکه نماز صبح را تاخیر کند تا ستارها برطرف شود لیکن از برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از
اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتیم روز عرفه نشسته بودیم جوانی نزد ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود قیمت کردیم آنها را
صد و پنجاه دینار میشد نعلی زرد در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سائلی از ما سوال کرد و سوال او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و
از او سوال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد و سائل او را دعای بسیار کرد جوان برخاست و از ما غایب شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم
که آن جوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی او بما نمود سنگریزه طلائی که مانند ریگ دندانه داشت چون وزن کردیم بیست مثقال طلا بود
به رفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم پس دانستیم که باعجاز او سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پس پرسیدیم از
جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که آن جوان که بود گفتند جوانی است علوی هر سال پیاده بحج می آید و قطب راوندی و دیگران از حسن بن
روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم و در آنجا سخن از غیبت حضرت صاحب الامر و غیبت آنحضرت
شده و من استهزا میکردم باین سخنان که ناگاه عمو حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم
در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند
و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم و در میان نهر روان شدم
و هر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد و در این حال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش چیزی از او پیدا نبود و دو موزه
سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه بنام مرا خطاب کرد گفتم چه میخواهی گفت چرا غیبت ناحیه ما میکنی و
چرا خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی من مرد صاحب شجاعتی بودم که از چیزی نمی ترسیدم از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم

بعد ازان فرمود گفت هرگاه که بر آن شمع که متوجه آن گردیده باشی بدون مشقت قتال بعد از داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا
بمستحقان برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم ای سید من پس گفت برو بارشد و صلاح و غلمان اسب خود را گذاشته رو و از نظرش غایب
گردید و ندانستم بجانب راست رفت یا بجانب چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل
نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر کس که مخالف
ما بود در مذهب و بسوی ما می آمد با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحوی که
خواهی بکن پس مدتی در قم ماندم و مال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من بکثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد
خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و برو سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من آمدند و در میان
ایشان محمد بن عثمان عمری آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر تکیه من تکیه داد من ازین حرکت او بسیار خشم آمدم و پیوسته مردم می
آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری
هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم شنیدم و اطاعت
میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینه های خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را
که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب الامر شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز
تا این قصه را از عم خود شنیدم شک از دل من زائل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه
قمی عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر نوشت و بحسین بن روح داد و سوال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کنند از برای او که حق تعالی روزی
او کند فرزند ذکور نیکوکار جواب نوشتند که دعا کردیم و روزی خواهد کرد پس از آن روزی او از کنیزی دیلمیه دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و محمد کتابهای بسیار تصنیف کرد که یکی از آنها
کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثان فضلا بهم رسید و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قائم متولد شده ام و استادان
او را تحسین و مدح میکردند و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب الامر بهم رسیده چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه
از احمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری و میخواستم که از آنحضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد
بود حضرت پیش از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد بدرستیکه خدای عز و جل از روزیکه آدم علیه السلام را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجتی نگذاشته
است و تا روز قیامت نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و برکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او بباراند آسمان باران و بیرون آورد
برکتهای زمین را گفتم یا ابن رسول الله پس کیست امام و خلیفه بعد از تو آنحضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد و بر دوشش پسری بود گویا ماه شب
چهارده و سه ساله بود و گفت ای احمد اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این فرزند را بتو نمی نمودم این فرزند همنام و همکنیت
حضرت رسول است آنکه زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و ذو القرنین است
بخدا سوگند که غائب خواهد شد غائب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسیکه خدا او را ثابت بدارد بر قول
بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میشود که [illegible] قلب من مطمئن گردد پس آن پسر بسخن آمد بزبان
عربی فصیح گفت منم بقیة الله در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او [illegible] احمد [illegible] گفت [illegible] شاد [illegible] از خدمت آنحضرت
بیرون آمدم روز دیگر بخدمت حضرت رفتم گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من باینچه انعام کردی بر من [illegible]

دیدن احمد بن اسحاق امام زمان را

که صاحب این حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن مشتمل بر طول غیبت است ای احمد گفتم یابن رسول الله غیبت او طول خواهد کشید فرمود بلی
بحق پروردگار من آنقدر طول خواهد کشید که برگردند از دین اکثر آنها که قائل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسیکه حق تعالی
عهد ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او نقش ایمان را نوشته باشد و او را بروح ایمان گردانیده باشد ای احمد
این امری از امور غریبه خداست و سری است از سرهای پنهان الهی و غیبی است از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکرکنندگان
باش تا در روز قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضاً از یعقوب بن منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت امام حسن عسکری ع رفتم
پس دیدم که در تختگاهی نشسته بود و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود
پرده را بردار چون پرده برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریباً بایست هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین گشاده
و روی سفیدی و دیده‌های درخشان و دستهای قوی و زانوهای مجتمعه و بر خد راست او خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد
و بر ران راست پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود این است امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو
تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس با او نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در حجره
است چون داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضاً بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن عثمان عمری و محمد بن ایوب روایت
کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن ع پسر خود حضرت صاحب الامر را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت
این است امام شما بعد از من خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراگنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز
او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و ایضاً
روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعت کرد در باب میراث برادر خود امام حسن عسکری ع حضرت صاحب الامر
علیه السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غائب گردید بعد از آن
جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا آنکه جده او حضرت امام حسن ع برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را
در آن خانه دفن کنند چون خواستند که دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه من است در اینجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود
که ای جعفر این خانه تو نیست و غائب شد و دیگر او را ندید و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است
که ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابوالقاسم بود و وصیت
کرد حضرت رسول ص که اسم او اسم من است و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدی است و او است حجت و منتظر و صاحب الزمان
اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و بنزد او نشستم و در آن حال عقید
خادم خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب الامر علیه السلام قدح را آورد و بدست آنحضرت
داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل
این خانه شو کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشت سبابه را
بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیائید
پس [illegible] آمد و دستش [illegible] آورد و چون داخل خانه شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل [illegible]

ادعای امامت جعفر

پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود و چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آبی بمن ده که من بسوی پروردگار خود میروم و آن طفل قدح آب مصطکی را بر دست و لبهای خود را بدعا حرکت داد و آب را به پدر بزرگوار خود داد چون آب بیاشامید فرمود که مرا برای نماز مهیا گردانید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب الامر آنحضرت را وضو داد و بگردن و سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس بحضرت صاحب الامر گفت که ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی م ح م د بن الحسن تو فرزند حضرت رسولی و توئی خاتم امامان طاهرین پاکیزه و رسول خدا بشارت داده بتو و نام و کنیت ترا بیان کرده و این عهدیست از پدران من که بمن رسیده است و در ان ساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمری روایت کرده است که چون آن آقای ما حضرت صاحب الامر متولد شد حضرت امام حسن عسکری پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب بهزار من شاه باشد ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیار برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری روایت کرده اند که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد بدو زانو نشست و انگشتهای شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر مارا رخصت سخن گفتن بود هر آینه شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت کرده است که یک شب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت آنحضرت رفتم و عطسه کردم فرمود یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی که بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امان است از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه حضرت عسکری روایت کرده است که چون حضرت قائم متولد شد نوری دیدم از آنحضرت ساطع شد و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید را دیدم از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت امام حسن عسکری نقل کردم حضرت خندید و گفت اینها ملائکه آسمانند فرود می آیند که تبرک بجویند با آنحضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و همسایه ایشان بود در شهر سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی بنزد من آمد و مرا طلبید و چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و بتو محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنیم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما بتو رازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زد و کیسه زری بیرون آورد که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمود که بگیر این نامه را و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسید جمعی از کنیزان را در کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام وصف او را بیان فرمود و جامه حریر کنده و پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر شود پس بدان که بزبان رومی میگوید که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن او راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت

سلیمان بن داود ظاهر شود و پادشاهی او را بیابی من هیچ رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و قیمت من بده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم
که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی والبته باید مشتری بهم رسد که دل من با او میل کند و اعتماد بر وفا و
دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو نزد صاحب کنیز و بگو نامه‌ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی الطاف نوشته است بلغت فرنگی
و بخط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم
از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم
پس چون آن کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمر بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را
هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و
کنیز خندان و شاد شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را بیرون می‌آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسبانید و بر رو
میگذاشت و بر بدن می‌مالید پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه را که صاحبش را نمی‌شناسی گفت ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان اوصیای
پیغمبران گوش خود را بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم مادرم
از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد
در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس
و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع
گردانیده بود و آن تخت را بر چهل پایه تعبیه کرده بودند و بتها و چلیپاها خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان
انجیلها بدست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایه‌های تخت همگی خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و
بیهوش شد پس در آنحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین
امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زائل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و
کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم
تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان
حالت اول روی نمود و نحوست این برادر برابر نحوست آن برادر شد و سر این کار را ندانستند که از سعادت مریم نیست نه از نحوست دو برادر پس مردم
متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرا بازگشت و پرده‌های خجالت آویخت پس چون شب شد بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از
حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی می‌نمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود
پس حضرت رسالت پناه محمد با وصی و دامادش علی بن ابیطالب و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان علیهم السلام قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند
پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت درآورد پس حضرت رسالت پناه فرمود یا
روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود به ابو محمد امام حسن عسکری فرزند آن کسی که
تو نامه‌اش را بمن دادی پس حضرت عیسی علیه السلام نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو رو آورده پیوند کن رحم خود را برحم
آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود و حضرت مسیح مرا

با حضرت امام حسن عسکری عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از ترس کشتن
آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون
سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید
و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سوال نمود هیچ
نفعی داد پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد
من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و
ایشانرا آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند چون چنین کرد اندکی صحتی در خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس
خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی میداشت پس بعد از چهار شب دیگر در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام
بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر
شوهر تست امام حسن عسکری پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم و گفتم که حضرت امام حسن عسکری بمن جفا میکند و از دیدن من
ابا می نماید پس حضرت فرمود که فرزندم چگونه بدیدن تو بیاید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران
بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم از تو خوشنود گردند و امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ص پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری
فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان می راندم و انتظار ملاقات گرامی
آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیده
چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب
بنزد تو خواهم آمد تا آنزمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجر را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته
که درد هجران مرا شربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری در شبی
از شبها که جدت فلان روز لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران
بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو از فلان راه پس چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن شد که
دیدی و تا حال بغیر تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت حصه او افتادم از نام من سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این
نام کنیزان است بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت میخواست که مرا
بیاموزد گفتن آداب حسنه بدارد زنی مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو را میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت
تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت به کنیزک خطاب
فرمود که چگونه حق سبحانه تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و ذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت علیهم السلام را گفت چگونه وصف
کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار درهم
بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف ابدی را میخواهم و مال را نمی خواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که

پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از که بهم خواهد رسید فرمود که
از آن کسی که حضرت رسالت پناه ترا برای او خواستگاری کرد پس از آن او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که درآوردند گفت بفرزند تو امام
حسن عسکری علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را می شناسی گفت چگونه او را نشناسم که از آن شبی که بدست بهترین زنان عالمیان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او
بدیدن من نیامده باشد پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که
میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را
باو بیاموز که او زن حضرت عسکری و مادر حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما است و مشایخ عظام فخام الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه
قمی و شیخ ابوجعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آورد و نگاه تندی به نرجس خاتون کرد پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما
بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه تعالی از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند
بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب [illegible] حکیمه خاتون گوید که جامه های خود را
پوشیدم و بخانه برادرم علی نقی علیه السلام رفتم چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخن بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست
از برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار با برکت خدا چنین خواسته است که ترا در این
ثواب شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت و کرامت عطا فرماید که ترا واسطه چنین امری گردانید حکیمه گفت بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن
عفت و عصمت را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز
آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و پادشاه خلافت حسن عسکری در سرای امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرره زمان پدر
بخدمت امام [illegible] میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون من و
صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پایم بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده های خود می نهم چون حضرت امام این سخن را از من
شنید گفت خدا ترا جزای نیکو و خیر بدهد ای عمه پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم کنیز خود را که بیاور جامه های مرا تا برگردم
حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزندی گرامی به نزد خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت
بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سید من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از
دیگری پس جستم شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر
خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون ملعون شکم زنان حامله را
می شکافت بطلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر این است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیا
پیغمبران در شکم نمیباشد و در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و نجاست
و کثافت را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این احوال را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس
شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خاتون خوابیدم و در هر ساعت از او خبری میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد
و در این شب پیش از شبهای دیگر به نماز تهجد برخاستم و نماز شب را ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب را بجا آورد

چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود و بس نزدیک شده که در وقوع آن شکی پیدا نماید که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجره خود صدا
زد که شک مکن که نزدیک رسیده است وعده در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی را بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود پس چون من شروع کردم بخواندن
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکند در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد که تعجب
مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام حسن عسکری
تمام شد نرجس از دیده من پنهان شد گویا پرده میان من و او حائل گردید پس دویدم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام فریادکنان حضرت فرمود که برگرد ای
عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دیدم که روبقبله
بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین
یک یک از امامان را شمرد تا بخود رسید پس فرمود اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت وطأتی واملأ الارض بی قسطا و عدلا
یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام از دشمنان مرا ثابت گردان و پرکن زمین را بسبب من
از عدل و داد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا بگیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده
و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل گشته و محو گردید بدرستی که
باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقا ندارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوارش بردم نظرش بپدر افتاد و سلام کرد
پس حضرت او را برگرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش گردانید و بر کف دست چپ او نشانید و دست مطهر بر سر آن محترم
مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب الامر استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون
و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش این است که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی
که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین
و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند تمام گشت ترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر صلوات
الله وسلامه علیه صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم السلام فرستاد تا به پدر بزرگوار خود پس در این حال مرغان بسیار نزد سر
مبارک آنحضرت پیدا شدند پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور پس آنحضرت را گرفت و بسوی
آسمان پرواز کرد و سایر مرغان از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن عسکری فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی موسی را با او سپرد پس نرجس خاتون
گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو بر میگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادر خود برگردانیدند چنانکه
حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش بآن روشن گردد پس حکیمه از حضرت پرسید که این چه مرغ بود که صاحب الامر
را با او سپرد فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد پس حکیمه گفت که
چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم آن طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که
اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند

و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه زبان ایشان را می بندند و در صبح و شام ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که بعد از چهل روز دیگر بخدمت آنحضرت رسیدم و در زمان امام حسن عسکری علیه السلام تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا امر مینمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب است از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه است که میخواهم سوال کنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین را بر سایر ائمه علیهم السلام داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشان را به نبوت و وصایت هر چند موسی بهتر بود از هارون و حجت بود بر او و فرزندان هارون را هیچ فضیلت نداد بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است امت را از حیرتی که بشبهه افکنند اهل بطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حسن عسکری علیه السلام البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از حسن عسکری فرزندی هم رسیده و مانده است تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی نمانده باشد پس که حجت خواهد بود و بعد از او من گفتم تو که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت و غیبت آنحضرت چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشتاق لقای آنحضرت علیه السلام شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بآنکس که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بسر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بر روی من خندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت علیه السلام بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب الامر شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم علیه السلام را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را برداشتند بسراپرده عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده خالص من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت و توئی هدایت کننده بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم و به مخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت من است و او را از شر دشمنان

ذکر وفات حضرت امام حسن عسکری ع

محافظت و حراست می نمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را با او برپا دارم و باطل را با او سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری
از شیعیان در حال حیات حضرت امام حسن عسکری و بعد از وفات آنحضرت علیه السلام آنحضرت را دیده اند و معجزاتی که از آنحضرت مشاهده کرده اند
بسیار است از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی روایت کرده است از ابو الادیان گفت که من خدمت حضرت امام حسن عسکری می بودم و نامه های
آنحضرت را بشهرها می بردم پس روزی در بیماری که در آن بیمار بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز
باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقعه روی دهد
امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو طلب نماید او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمود که هر که بر من نماز کند او جانشین من است
گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت مرا مانع شد که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه ها
را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن
امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت بوفات برادر
و تهنیت بامامت خویش میگویند پس من در خاطر گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است زیرا که
میشناختم او را که شراب میخورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد در این حال عقید خادم
بیرون آمد و گفت ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم
که حضرت امام حسن عسکری را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون
پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر
عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی امام علی نقی دفن کرد و متوجه من شد و گفت
که ای بصری بده جواب نامه ها را که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن عسکری فرموده بود ظاهر شد
و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشاء جعفر را گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که این طفل که بود جعفر گفت والله من هرگز او را
ندیده بودم و نمی شناختم پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری چون دانستند که وفات یافته است
پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه ها و مالی چند هست بگو که نامه ها از کدام
جماعت هست و مالها چه مقدار است تا تسلیم کنیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آنحال عقید خادم بیرون آمد از جانب حضرت
صاحب الامر و گفت با شما نامه های فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در میان آن ده اشرفی هست که طلا اندکش کرده اند
نامه ها را و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامه ها و مالها را بگیری او امام زمان است مراد او امام حسن عسکری همین همیان بود
پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه ناحق آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری
را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت حملی دارم از آنحضرت و باین سبب او را به ابن ابی الشوارب قاضی
سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبید الله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیز از خانه
قاضی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر
کرد که هر یک دو اسپ با خود برداریم یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت کنیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و بخانه حضرت امام حسن عسکری و با ما نشان داد

حکایت احمد بن اسحاق قمی

و گفت چون به در خانه رسیدید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر کرا در آنجا بیابید بکشید و سرش را برای من بیاورید پس چون به خانه
حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت می‌بافت پرسیدیم که در این خانه کیست گفت صاحبش و هیچ گونه
التفات به جانب ما ننمود و از ما پروا نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل حجره مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم
که گویا الحال از دست کارگر بر آمده است و در خانه هیچ کس نبود و چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی به نظر آمد که گویا دریای آبی در میان حجره ایستاده
و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم به حسب هیئت و مشغول نماز است و هیچگونه به جانب ما
التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود نزدیک بود که در میان آب غرق شود و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را
بیرون آوردم و بیهوش شد بعد از ساعتی به هوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدان منوال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان
به عذرخواهی گشودم و گفتم معذرت می‌طلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستیم که به سوی کی می‌آییم و از حقیقت حال مطلع نبودیم و اکنون توبه می‌کنیم
به سوی خدا از این کرده پس به هیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود و ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما می‌کشید و به دربانان
سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را به نزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری
ملاقات کرده‌اید یا با کسی حرفی گفته‌اید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این قصه را به دیگری نقل کرده‌اید همه را گردن بزنم و ما این
حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم
که سیما غلام خلیفه با سی نفر آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست
مبارک داشت به سیما گفت چه می‌کنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب می‌گفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما می‌گردیم
پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است گفت
کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمی‌ماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده‌اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری
بود و سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحاب است با خود برد به خدمت آنحضرت که از مسئله چند میخواست سوال کند سعد بن عبدالله گفت که چون به در دولت
سرای آن حضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل خانه شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان
کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده به خدمت حضرت فرستاده بود و چون به سعادت ملازمت
رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود به شکل انار که به
نگینه‌های زیبا و جواهر گران‌بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره به هدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون
آن طفل مانع می‌شد آن گوی را می‌انداخت که طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد آن حضرت گذاشت
حضرت با آن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه‌های شیعیان تست بگشا و تصرف نما آن طفل یعنی حضرت صاحب الامر گفت ای مولای من آیا جائز است که من دست
طاهر خود را دراز کنم به سوی مالهای حرام پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان هست تا حضرت صاحب الامر
حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب الامر فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم می‌باشد و شصت
و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که از پدر میراث یافته بود و
که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون

گفته بود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که در فلان تاریخ زده‌اند و تاریخش بر آن نقش است و نقشش محو شده است یک طرفش
شده تا قیمتی هست که یک و دانگ و نیم هست حرام و درین کیسه چهل و پنج اشرفی هست و وجه حرمتش آن است که صاحب این کیسه در فلان سال و در فلان ماه او را نزد
جولاهی که از همسایگانش بود بمقدار یک من و نیم ریسمانی بود و مدتی بر این گذشت و دزد آن را ربود و آن مرد چون گفت این را دزد برد تصدیقش
نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود و به زن داد که آن را بافتند و فروختند و این دو دینار قیمت آن جامه است و حرام است
چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامت که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد برداشت باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت
صاحب الامر فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره هست دست به این را نمیکنم پرسید که چرا فرمود که این
اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت مال آنها در آن میان هست حضرت امام حسن
عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که به صاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است
تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود چون سعد بن عبدالله خواست مسائل خود را بپرسد حضرت امام حسن عسکری فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی
و اشاره کرد بصاحب الامر پس جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب
اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده‌ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده‌اند
بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک
بر کرسیها می‌نشستیم و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا میگردانیدیم در دین خود
و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند و پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول را مذکور ساختیم
و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجب است بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه براین
قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم پس دوازده ماه
گردیدم تا نزدیک بکابل رسیدم جماعتی از ترکان بمن برخوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند و حاکم کابل چون بر احوال من
مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود و چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده‌ام و لغت
فارسی آموخته‌ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده‌ام مرا به مجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر خود بیرون
آمده‌ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده‌ام گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست که تو او را طلب
می‌نمائی من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم که میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم آنکه شما میگوئید همان است
که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید او در کجا میباشد تا بنزد او روم و سؤال کنم از او از علامتها و دلالتها که در دین من هست و در کتب خود خوانده‌ام اگر آن باشد
که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگوئید این کنیه او است گفتند نامش عبدالله
پسر عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کرده‌اند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او میکنم آنکه من او را طلب
میکنم خلیفه او برادر او است در دین و پسر عم او است در نسب و شوهر دختر او است و پدر فرزندان او است و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین
بغیر فرزندان این مردی که خلیفه او است چون فقهای ایشان این را از من شنیدند برجستند و گفتند ای امیر این مرد از شرک خود بدر آمده است و داخل
کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم بدین خود متمسک‌ام و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی‌تر از آن که با من است بیابم من وصفها

آن پیغمبر را خوانده‌ام و کتابهائی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده‌ام و دست برداشته‌ام از غرقی که در آنجا داشتم
از برای طلب او و چون تفحص کردم از پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب آسمانی خوانده‌ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد
حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود و طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و
علما هستند و ایشان بصیرتر و اعلم‌اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن
پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را باو گفتم و بر مطلب من مطلع شد گفت آن پیغمبری که طلب او میکنی همان است که ایشان گفته‌اند
اما خلیفه او را غلط گفته‌اند آن پیغمبر محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است و وصی او علی پسر ابی طالب پسر عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد
و پدر حسن و حسین که هر دو دخترزاده محمدند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ و
گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بما کرد و با حسین گفت
تفقد احوال او بکن و از او باخبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه
و سائر فرائض از او اخذ کردم و به حسین گفتم ما در کتب خود خوانده‌ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امر امت
بعد از او با وصی و وارث و خلیفه اوست و بعد از وصی با وصی خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت خدا جاری است در اعقاب و اولاد
ایشان تا منقضی شود دنیا پس گفتم کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه بیان کرد آنچه حادث شد از غائب شدن آن حضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آن حضرت
بکنم شاید بخدمت آن حضرت توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب
ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد بعضی از اخلاق آن
رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس تا وارد قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم
در امری که در طلب آن سعی میکردم ناگاه مردی به نزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن اطلاع
نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا می‌طلبد من با او روانه شدم و مرا از راه های غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم
دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل
نفر را که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت
میخواهی بحج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود که با ایشان بحج مرو و در این سال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی
من انداخت صره زری که نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرج خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بهیچ امر مطلع مکن
راوی گفت بعد از آن که غانم برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبر دادند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم شد
که حضرت او را برای این منع فرمودند از رفتن بسوی حج و در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان
برگشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد
شیخ مفید رحمه الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسماعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آوردند و در مسجد کوفه
نصب کردند در سال سیصد و سی و نه که اول غیبت کبری بود خواستند که حجر الاسود را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند

ملاقات حضرت صاحب الامر در آن سال اراده حج کردم [illegible] چنانچه [illegible] از
بعثت حضرت رسالت پناه که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول آنرا نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را [illegible] چون [illegible] هستند
بنشانند هر که حجر را گذاشت از بسیدو قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین آنرا بجای خود گذاشت قرار گرفت [illegible] در آن سال رو بحج شدم و چون ببغداد
رسیدم علتی صعبی مرا عارض شد که بجان خود ترسیدم نتوانستم بحج بروم پس نایب خود گردانیدم مردی را از شیعه که او را ابن هشام میگفتند و عریضه بخدمت
حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در عریضه سوال کرده بودم که آیا عمر من چند سال خواهد بود و آیا من از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم
که مقصود من آنست که این عریضه را بدهی بدست کسی که حجر الاسود را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون
داخل مکه شدم [illegible] بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که حجر را بجای خود میگذارد و مردم مانع
دیدن من نشوند چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من می نمودند من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت
میکرد و بجای خود قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوشروی گندم گون پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت و درست ایستاد و حرکت
نکرد پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و آن جوان روانه شد و از در مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را از هنگام
و از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام چشم از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان
مردم بیرون رفت و او بنهایت آهستگی و طمأنینه میرفت و من هر چند میدویدم باو نمی رسیدم و چون بجائی رسید که غیر از من و او کسی نبود بسوی من
ملتفت شد فرمود بده آنچه با خود داری عریضه را بدستش دادم ناگشوده فرمود باو بگو که بر تو خوفی نیست در این علت عافیت می یابی و اجل محتوم تو بعد از
سی سال دیگر خواهد بود چون این حالات را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدیکه حرکت نتوانستم کرد چون این
خبر بابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و نه از هجرت در آن سال اندک آزاری بهم رسانید وصیت کرد و تهیه
کفن و حنوط و غیره و اسباب سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام در این امور میکرد مردم باو گفتند که از این آزار بسیار نداری چرا این تعجیل و اضطراب میکنی گفت این همان
سال است که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل بهشت انتقال نمود الحقه الله بمواليه الاطهار في دار القرار
و سید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال ششصد و سی و هشت صدای حضرت صاحب الامر را شنیدم
که از برای شیعیان دعا میکرد و از جمله [illegible] زنده گردان [illegible] بعزت ما و بپادشاهی ما [illegible] و شیخ ابن بابویه
روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم و جمعی را دیدم [illegible] گفتند شیعه امامیه بودند سبب
تشیع ایشان سوال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما [illegible] بحج رفته بود
و وقت مراجعت پیاده میآمد چند منزل که آمدم در بادیه [illegible] در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم
تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود و توکل بر خدا کرده روانه شدم اندک راهی که رفتم بستانی دیدم که هرگز
چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بقصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند
سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع رسانیده است پس یکی از آن خادمها داخل قصر شد
بعد از اندک زمانی بیرون آمد گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده که
بر در خانه آویخته بود برداشت گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته

است گفت یک بیست از شیعیان مخلص مسعود مشو و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب
فرمود گفت میدانی کیستم گفتم نه گفت منم قائم آل محمد که در آخر الزمان با این شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بان شمشیر کرد و زمین را پر از عدل و انصاف
خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس بر رو افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن سر بردار تو فلان مردی از مدینه از بلاد جبل که او را همدانی
میگویند گفتم راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود برگردم و بشارت دهم ایشان را
باین سعادت که میسر شده پس اشاره نمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم
علامات و شاهد و خیمه ها و مناره های مسجد پیدا شد گفت می شناسی این شهر را گفتم نزدیک شهر ما شهری هست که آنرا اسد آباد میگویند گفت همان است برو بارشد
و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسد آباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس باسد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت
دادم ایشان را باین سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده و پیوسته در خیر و نعمت بودیم تا آن اشرفیها در میان ما بود و شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و دیگران
بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت
صاحب الامر برسم و میسر نشد شبی در میان رختخواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بحج بیا که بخدمت امام زمان
خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی
چند بهم رسانیدم و متوجه مکه شدم چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه
طیبه شدم تجسس بسیار کردم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان بیم و امید و آرزو و نا امیدی متردد و متفکر بودم
تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده لا ابالی سوال کنم که مرا
بمطلب و مقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشروئی و خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده یکی
بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرفش را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم
از اهواز گفت ابن ابی الخضیب را می شناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند روزها روزه میداشت و شبها بعبادت
می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار می نمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را می شناسی گفتم منم گفت خوش آمدی ای ابو الحسن
چه کردی آن علامتی را که میان تو و حضرت امام حسن عسکری بود گفتم با منست گفت بیرون آور بسوی من پس من بیرون آوردم انگشتر نیکوئی را که بران محمد و
علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش بود چون نظرش بران افتاد آنقدر گریست که جامه هایش تر شد گفت خدا رحمت کند ترا
ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت
بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنیم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر بشود
مخفی و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت که بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت
پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت
دادند پس بهمراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت چون بپائین عقبه طائف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیه نماز بکن پس با او نماز شب
بجا آوردیم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت بعد از نماز بسجده رفت و روی بخاک مالید و سوار شد و من نیز سوار شدم تا به بالای
عقبه رسیدیم گفت نظر کن چیزی می بینی نظر کردم بقعه سبز و خرمی دیدم که گیاه بسیار شده بود گفت نظر کن بالای آن تل ریگ چیزی می بینی چون نظر کردم

خیمه که از نور بود دیدم از نور آن خیمه تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوی تو اینجاست دیدم جوانی خوش‌رو نشسته
شیر پیدا کرد اینجا بسوی دلیل میشود چون از مرکب بزیر آمدم گفت دست از مهار ناقه بردار گفتم ناقه را بکه بگذارم گفت این حرمیست که داخل آن
نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمی‌رود از آن مگر ولی خدا پس بخدمت رفتم تا نزدیک خیمه رسیدم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک
زمانی بیرون آمد گفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده‌اند
و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود و روی مبارکش را مشاهده کردم مانند پاره ماه ... و ساحت مبرا از بسیاری بلند
و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونه‌ها کم گوشت و هموار و برآمده
و در نهایت حسن و جمال بر گونه راستش خالی بود مانند قطره مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سر داشت بود نزدیک بنرمه گوش و نجمه از
پیشانی نورانیش ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در
دولت بنی عباس در نهایت ذلت و خواری زندگانی می‌کنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود
پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان‌تر و دورترین جاها باشد تا آنکه پنهان باشم از کید اهل ضلال و متمردان امت
تا هنگامی که حق تعالی رخصت ظهور بدهد و گفت پدرم با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمی‌گذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی
او نمایند و حجت خدا بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا گردانیده است ترا برای افراختن حق و بر انداختن باطل و اعلای دین و اطفای نائره
مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو
مانند مرغان که بسوی آشیان پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل‌اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعت‌اند و چنگ در دامان
متابعت اهل بیت زده‌اند و استنباط دین از آثار ایشان می‌نمایند و مجاهده و مجادله با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است
بآنکه صبر نمایند بر ستمها که از مخالفان دین می‌کشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابد فائز گردند ای فرزند صبر کن در جمیع امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت
ترا مهیا گرداند و علمهای زرد و سفید را ما بین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان آید و فوج فوج از اهل اخلاص و صفا نزد حجر الاسود بیایند و با تو بیعت
کنند و حوالی حجر الاسود ایشان جمع باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان
نرم باشد برای قبول دین و منقلب باشند از دفع فتنه‌های مضلین و در آن وقت حدائق ملت و دین ببار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان
را از زمین بر اندازد و بسبب تو امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان ... شرایع دین بسوی آشیانهای خود برگردند و مطر فتح و ظفر باغهای ملت را
سبز و شاداب گرداند پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی مگر جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار
گفت چند روز در خدمت آنحضرت علیه السلام ماندم و مسائل مشکله خود را از آنجناب سؤال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود که با اهل ... و در وقت
وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم به هدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت جو باینها در
برگشتن بسوی وطن خود که راه دراز و دشتی در پیش داری و دعای بسیاری در حق من فرمود برگشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار است این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او شمار نموده است عدد آن جماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده‌اند یا معجزات
آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعت‌اند عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز
محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله ... و از اهل آذربایجان

قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان از اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم بن ابی حابس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هارون
قزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد و محمد پسران حسن و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها
و صاحب صره مهر کرده و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور حسن بن هارون و احمد پسر برادرش و ابو الحسن و از اصفهان
ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و ابو محمد
بن هارون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفّاء و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خال و از فارس
مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن الاعجمی
و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال در مکه و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و آنچه در کتب معجزات مذکوراند زیاده از هفتاد نفر
میشوند و چنین بسیار که این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر است یعنی یقین میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که قائم را
غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یابن رسول الله فرمود که حق تعالی ابا دارد مگر آنکه سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در او جاری گرداند
و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای ایشان را حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را
مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبد الله بن فضل روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر اهل باطلی در آن بشک
افتند گفتم چرا آنحضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق
و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن
دیوار را تا وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور خدا و سریست از اسرار خدا و غیبیست از غیوب خدا چون دانستیم که خدا
عالم حکیم است باید تصدیق کنیم که جمیع افعال او همه موافق حکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب
عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب الامر و به محمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد علت غیبت را و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت
در حال غیبت حضرت در جواب نوشتند اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم
تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه
در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من
نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع با آفتاب است در وقتیکه غائب کرده باشد آنرا ابر از دیده ها و بدرستی
که من امانم از برای اهل زمین از عذاب الهی چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند پس ببندید در سوال را از چیزی که نفع بشما ندارد و تکلیف مکنید در
دانستن امری که شما را تکلیف بدانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی زود بیاورد فرج را که فرج شما در آنست و السلام علیک ای اسحق بن یعقوب و بر هر
کس که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول خدا که آیا شیعه منتفع میشوند
بحضرت قائم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندیکه مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی می یابند بنور ولایت او در غیبت او
مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند ابر آنرا پوشانیده باشد مؤلف گوید که تشبیه بآفتاب زیر ابر اشاره است بچند چیز اول آنکه بتوسط آنجناب
فیض نور وجود و علم و هدایت و سائر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق
و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم

و عامه و خاصه روایت کرده‌اند از رسول خدا که اهل بیت من امان اهل زمین‌اند چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند [illegible]
زمان معمور شده باشد رسیده است که هرگاه ابواب فرج بر کسی بسته شود و کار دو جهان او [illegible] صعب بسیار مشکل بر او دشوار گردد چون که
متوسل بارواح مقدسه ایشان شود البته از توسل ایشان ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح میگردد دوم آنکه چنانکه آفتاب با آنکه محجوب باشد با وجود
انتفاع خلق از فیض و انوار او تا منتظر رفع سحاب که حجاب‌اند هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند
ثوابهای عظیم میبرند سوم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب بسحاب باشد
چهارم آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه است که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود
انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوهی که ذکر آنها موجب اطناب است پنجم آنکه از نظر کردن بآفتاب اکثر
دیده‌ها را امکان نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان
گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می‌آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهودان
مدینه و ممکن است که اکثر شیعیان در زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در روز ابر بعضی از مردم آفتاب را از رخنه‌ها میبینند همچنین در ایام غیبت ممکن است
بعضی از شیعیان ایشان بخدمت آنحضرت مشرف شده بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق فرمود که قائم ما را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و دیگری دراز
در غیبت اول نخواهد دانست جای او را مگر خواص شیعیان و در غیبت دوم نخواهد دانست مکان او را مگر مخصوصان موالیان او و در روایت دیگر وارد شده است
که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود که چون یکی بمیرد دیگری بجای او خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و آبای طاهرین
علیهم السلام مانند آفتاب‌اند در عموم نفع که کسی بغیر کوردل بی‌بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کوردلان فرموده است و من کان فی هذه
اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود
حضرت قائم قائم شده باشد انکار آن کردن بمحض استبعاد از طول حیات آنحضرت بی‌بصیرتی است با آنکه مثل آن از امر عادی در وجود حضرت خضر
قائل شده‌اند و در عمر حضرت نوح زیاده از هزار سال قائل‌اند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار
سال قائل شده‌اند و عمر دجال ابن صائد را از زمان حضرت رسول تا نزول حضرت عیسی از آسمان قائل شده‌اند و عمر حضرت عیسی را تا
زمان مهدی قائل‌اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج داند و اذن خروج
فرماید اما آنچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده است این سوال بی‌وجه است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات مسلمه
بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا مدتها در شعب ابی طالب و مدتی در غار از نظرها غایب شدند و مدتها از اکثر خلق پنهان شده باشد
هر فایده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود و اگر فایده بغیر آن نباشد که شیعیان او در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت
و انتظار ظهور آنحضرت بثوابهای غیر متناهی حاصل شود کافی است چنانچه منقول است که از حضرت امیر المؤمنین پرسیدند که کدام عمل محبوب‌ترست
نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین منقول است که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که
قائل باشند بامامت او و منتظر ظهور آنحضرت باشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی عطا کرده است بایشان از عقل و فهم و معرفت آنقدر که
غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدا ایشان را در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا
ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بیند براستی و دعوت کنندگان خلق بسوی دین خدا در پنهان و آشکارا [illegible]

فرج شیعیان از بزرگترین فرجهاست و ایضاً از آن حضرت منقول است که هر که ثابت باشد بر ولایت ما در غیبت قائم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و سندهای بسیار از حضرت صادق منقول است که هر که انتظار ظهور حضرت قائم کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قائم با آن حضرت باشد بلکه بمنزله کسی است که در پیش روی آن حضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه مثل کسی است که در خدمت حضرت رسول خدا شهید شود و از حضرت صادق منقول است که بر مردم زمانی خواهد آمد که امام ایشان غائب شود و امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت باشند بر امر ما در آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آن است که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید بسرّ من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من بدرستی که شمائید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادات را و پس و از شما عفو میکنم گناهان را و از برای شما و شما را میآمرزم و بسبب برکت او باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان می فرستادم راوی گفت یابن رسول الله چه چیز است بهترین کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نگهداشتن و ملازم خانه بودن و احادیث در این باب زیاده از حد و احصاست با آنکه از کجا معلوم است که منافع آن حضرت ظاهرا بمردم نمی رسد بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که آن حضرت هر سال بحج می آید و مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که او را میدیدیم و نمی شناختیم و از حضرت صادق منقول است که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف و این سنیان بی بصیرت تعصب برتر چرا انکار می کنند این را برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند بنزد آن حضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه حضرت خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار می کنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را به برادران خود بشناسانید و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را خائف گردانند و او غائب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که درین باب تقصیری نداشته باشند ثوابهای عظیم فائز خواهند گردید خصوصا در وقتیکه از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسائل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر به رجوع بایشان در مسائل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و فرمان و توقیعات از حضرت صاحب الامر بشیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان اخبار و احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه یا بر ایشان و آن دلائل و نصوصی که بر امامت آن حضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مقصد سیم در اثبات رجعت است بدانکه اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برگردند نیکان برای آنکه ببینند دولت ائمه خود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا

با ایشان برسد و بآن از برای عقوبت و عذاب دنیا مشاهده اضعاف آن دولتی که میخواستند باهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند در رجعت
مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیت رجعت
کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله
علیهم و پیوسته در اعصار ما بین میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسائل منفرده در این
مسئله تالیف کرده اند چنانکه در باب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث
زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که خواهد باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی
که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی در روزیکه
مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق منقول است که این آیه در رجعت است
که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آن است که فرموده است وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور گردانیم ایشان را
پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دوم حق تعالی فرموده است واذا وقع القول
علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان
یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب خدا بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان که مردم بودند که بآیات ما یقین
نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المؤمنین است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان
با او خواهد بود و عصا را در میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقا و انگشتر را در میان دو چشم کافر خواهد زد
و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب
کشاف نیز روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد
در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان و آنگه در میان دو چشمش
نوشته میشود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر میزند سیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی که تجرحهم
تکلمهم بتشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین مکرر در خطبه ها میفرمود که
منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزیکه بآن داغ می کنند و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض
امیر المؤمنین است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما
گروه شیعه گمان می کنید که دابة الارض علی است گفتم ما می گوئیم تنها یهود نیز چنین میگویند معاویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما
در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می یابید گفت بلی معاویه گفت چه چیز است گفت مردیست معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معاویه
گفت الیا چه نزدیک است بعلی سوم قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستیکه آنکسیکه واجب گردانیده قرآن را بر تو
البته برمیگرداند بسوی محل عود و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول است بسوی دنیا در رجعت [illegible]

قول حق تعالی ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور
میشوید منقول است بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله امیر المؤمنین و ذریت اوست هر که ایمان باو داشته باشد و کشته شده باشد و اگر کشته نشده مرده است اگر
حیات دنیا کشته شود و هر که مرده باشد در رجعت برمیگردد تا آنکه کشته شود و همچنین در تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة الموت
هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و در رجعت برمیگردد تا مرگ را بچشد پنجم قول حق عزوجل واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال
فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین یعنی یاد کن وقتی که گرفت خدا پیمان پیغمبران که هر آینه آنچه داده‌ام شما را از کتاب و حکمت پس بیاید
بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده است آنچه با شما است البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید بر این عهد و پیمان مرا
گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید و من با شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانکه
سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خدا صلوات الله علیه خواهند
آورد و حضرت امیر المؤمنین را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد
از او هست جمیع ایشانرا خدا برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند پیش روی حضرت امیر المؤمنین و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از
کتاب واحده از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که بدرستیکه خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و نظیر است
و منفرد بود در یگانگی کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد را آفرید و مرا و ذریت مرا پس از آن نور خلق
کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم
روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و مائیم حجت خود را بر خلق تمام کرده و مائیم از خلق پیشتر در سایه سبز بودیم
از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماهتاب و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس او میکردیم
و اینها پیش از آن بود که خلائق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که با ایمان بیاورند بما و یاری
کنند ما را پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید به محمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستیکه
حق تعالی گرفت پیمان مرا با پیمان محمد را که یاری یکدیگر کنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را
و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان
خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مغرب و مشرق زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم
تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس چه بسیار
عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مرده هائی که خدا ایشانرا زنده گرداند گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که
لبیک لبیک یا داعی الله و در کوچه های کوفه بروند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و
اتباع ایشان بزنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن وعد الله الذین آمنوا منکم
وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض یعنی وعده داده است خدا آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشانرا خلیفه گرداند در زمین چنانچه
خلیفه گردانیده بود آنها را که پیش از ایشان بودند و البته تمکین دهد برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان

وبدل کنند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند
مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستیکه مرا بازگشتنی بعد از بازگشتنی
و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و بازگشتنها و صاحب حمله‌ها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن
و منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد
و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کنندهٔ مردم بسوی خدا و منم اسماء حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کنندهٔ بهشت
و دوزخ و داخل و ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت و با منست عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست
و حساب خلق با منست و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را
از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیا بیواسطهٔ پیغمبران و وارث انبیا
و خلیفهٔ خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که مابین آنهاست و منم آنکه خدا با او
حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا
و جدا کنندهٔ حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم
آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه را و منم فاروق
این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و آن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است و آن رازها
را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمهٔ خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از
من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

ششم ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته می چشانیم ایشانرا از عذاب نزدیکتر
یا پست‌تر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بچشانیم ایشانرا از عذاب [illegible]
آرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین
یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار و در احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن در رجعت
و دیگری در قیامت و یک میرانیدن در دنیاست و دیگری در رجعت هشتم انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد
یعنی بدرستیکه البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزیکه می ایستند گواهان برای گواهی
دادن بر پیغمبران یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشانرا علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود که یاری
دنیا در رجعت است مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی
که تاویل به رجعت فرموده اند بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و سعد بن عبدالله
در بصائر از حضرت صادق روایت کرده است که شیطان از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روزیکه مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی
ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنة الله علیه با جمیع اتباعش از روزیکه خدا آدم را خلق
کرده است تا آنروز و حضرت امیرالمؤمنین برگردد و این آخر برگشتنهای آن حضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود

فرمود بلی هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان او با او بر میگردند تا حق تعالی مومنان را بر کافران غالب گرداند و مومنان از
ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیرالمؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات
واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیرالمؤمنین را که صد قدم از پس پشت
برگردند و پاهای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا حربه از نور در دست داشته باشد
و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بران حضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش باو گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه
شما نمی بینید من می ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول خدا باو برسد و حربه بر او در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه با آن
هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیرالمؤمنین چهل و چهار هزار سال پادشاهی
کنند تا آنکه یک مرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود و هر سال یک فرزند پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمان
فرموده است در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است که حساب خلایق با امام حسین خواهد بود در رجعت پیش
از قیامت و بچندین سند از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین خواهد بود و آنقدر
پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده هایش آویخته شود و از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح
مومنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنهای خود تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند
و هر که ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک
شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ایشان ببدترین عذابهای جهنم برگردند ایضاً روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند
از تفسیر قول حق تعالی وجعلکم انبیاء وجعلکم ملوکا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را از پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت
رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریت او بیند و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و
علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیتی هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است گفتم
و آن آیت این است و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورد بحضرت عیسی پیش از
مرگ او بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لبها حرکت نمیکنند تا می میرد من گفتم ای امیر آن معنی مراد نیست که شما
فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت
عیسی می آورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده گفتم
از حضرت امام محمد باقر شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته و ایضاً روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب می کنند بآنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود
این آیت در باب رجعت و امثال آن است که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب و انکار آنها می نمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر
دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است فان
له معیشة ضنکا و ایضاً علی ابن ابراهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب
هلاک کرده است در رجعت برنخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره

وارد شده است در تأویل این آیت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض
و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون که این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که موجب
تسلی آن حضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را می کشتند نظیر ایشان درین امت ابوبکر
و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا و حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که چنانکه ولادت
موسی را مخفی کردیم و او را از فرعون غائب گردانیدیم و بعد از آن او را ظاهر ساختیم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدیم و همه را بدست او هلاک
کردیم همچنین حضرت قائم که ولادتش را پنهان خواهیم کرد و از غیبت زمان خود او را مستور خواهیم گردانید و در غیبت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهیم کرد
که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است که میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالت
اند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی کره زمین برای ایشان مسلم گردد و تمکن و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که باطل را
بر اندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان از اینها آنچه که بسبب غصب حق آل محمد کردند یعنی از آل محمد آنچه
حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه
قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر روایت کرده که حضرت امام حسین در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا
بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد و در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را
عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش
را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که اگر ما را بکشند بنزد پیغمبر
خود میرویم پس باشیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق
می افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند یا جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه فرود می آیند و محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار
شده بر اسپان ابلق خدا از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر
خود بدست قائم ما میدهد پس بعد از این آنچه خدا میخواهد می مانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه
حضرت امیرالمؤمنین شمشیر حضرت رسول بمن میدهد و مرا بجانب مشرق و مغرب می فرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را میریزم و هر بتی را که بیابم میسوزانم تا آنکه
بزمین هند بروم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیرالمؤمنین و گویند راست گفتند خدا و رسول او
در وعده ها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقابله و مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد
که آنها را فتح کنند پس هر حیوانی که حرام گوشت باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم از یهود و نصاری و سایر
ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مردی از شیعیان ما نماند
مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا
ببرکت ما اهل بیت آن بلا را ازو دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین فرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری
میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان

بیاورند و پرهیزگار گردند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پیغمبران را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند
و بتحقیق خدا به شیعیان ما کرامتی کرده که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز از زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را
الهام کند بآنچه ایشان می کنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت
فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا فرمود که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند
دو تای نعل که با یکدیگر موافق اند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساوی اند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی از آسمان
بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود خلفای جور نامی بر خود گذاشته اند و خود را امیر المومنین
میگویند و این نام مخصوص علی ابن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود
فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مومنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است و اذ
اخذ الله میثاق النبیین تا آخر آیت که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا علم خود را بعلی ابن ابی طالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود
و خلایق همه در زیر علم آن حضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود و این است تاویل امیر المومنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس
هلالی روایت کرده است از ابان بن ابی العیاش که گفت رفتم بخانه ابو الطفیل و حدیث رجعت را برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر
و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی ابن ابی طالب در کوفه پس گفت این
علم خاصی است که بایه امت بدانند و رد کنند علم خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از آنها شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و
آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد در رجعت بتفسیر شافی و واضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که
حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد
و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه بر خواهم گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود
چون الحاح و مبالغه کردم فرمود آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المومنین او کیست فرمود
صاحب زمین است که باو زمین ساکن میگردد گفتم یا امیر المومنین بگو کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین
این امت است باز گفتم که بیان فرما که کیست فرمود آن است که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی عنده علم من الکتاب
و گفته است والذی جاء بالصدق و صدق به و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المومنین نام مبارکش
را بگو فرمود ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر جماعت شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المومنین می نامند و جهاد با مخالفان
مرا حلال میدانند پس حدیثی کنم بعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است هر آینه همه متفرق و پراگنده شوند مگر طایفه
قلیلی از اهل حق بدرستیکه امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمی شناسد آنها را و اقرار نمی کنند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده
مومن حقیقی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان آری ای ابو الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا
ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جعفر جعفی از حضرت صادق که اول کسی که بزمین رجعت
خواهد بود فرزندم حسین با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی
یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشند و کسی از

ایشان نماند که خبر ببشیران برد پس خدا ایشان را ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیرالمؤمنین رجوع کند با رسول خدا
و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود چنانکه پیشتر پنهان عبادت
کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبر ملک خواهد داد بقیه پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است
دنیا را تا روزیکه دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند دین او را بر همه دینها هر چند نخواهند
مشرکان و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که اول کسی که بدنیا برگردد حضرت امام حسین و اصحاب او و یزید پلید لعین و اصحاب
او خواهند بود پس همه ایشان را بکشند مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه حق تعالی فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال و
بنین وجعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیم لشکرهای شما را زیاده
از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد و در مجالس سندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان
روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب هست و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل
مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضا کشی
از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او
منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک عامری باشد
و او علمدار لشکر خواهد بود و از حضرت باقر روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان
دو کتفش آویخته در دامن کوه بالا میرود در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدای تکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی
روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است میخواهم ختم
اعمال من بآن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد بود و شیخ حسن بن سلیمان
از کتاب خطب امیرالمؤمنین خطبه طولانی از آن حضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلعهای
حصین یا سینه های امین یا عقلهای متین رزین پس فرمود ای عجب و کل العجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی
از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمایید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد
و بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه میروند و شمشیرهای
برهنه بدوش گذاشته باشند و بزنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مومنان و این است معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوما
غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مومنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است
خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از مصاحب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت
کرده است از حضرت باقر که چون قائم ما ظاهر شود عائشه را زنده کنند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت
صادق روایت کرده که چون وقت قیام قائم شود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق عالم مثل آن را ندیده باشند
پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مومنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب
قبیله جهینه و خاک قبر خود را از سرهای خود افشانند و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بیرون می آیند با قائم از پشت کوفه یعنی نجف اشرف

بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آن حضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر که چون قائم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قائم آنست که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله که چون حضرت قائم خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصاً زیارات حضرت امام حسین ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بآن مذکور است و در مصباح متهجد و مصباح الزائر و سائر کتب از حضرت صادق منقول است که هر که دعای عهد را چهل صباح بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد نیز مذکور است که خداوندا اگر حائل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق زیارت بعیده حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که من قائلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمیشوم مگر بآنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق زیارتی از برای حضرت امام حسین روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم از برای خدا قدرتی را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا خواهد نمی تواند بود و بسند صحیح در زیارات دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند معتبر زیارتی دیگر از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا او را مبعوث گردان در مقامی پسندیده که انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده کرده و تو ای پروردگار که خلف وعده نمی کنی و در کلینی در صفت قبض روح مؤمن از حضرت صادق روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوان و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قائم ما اهل بیت پس چون خدا او را مبعوث گرداند ایشان را پس با او می آیند لبیک گویان فوج فوج پس در آن وقت بشک می افتند اهل باطل و مضمحل میشوند منتحلان و از این جهت بود که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین گفت که وعده گاه من و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائیکه در سرداب غیبت حضرت صاحب الامر باید خواند مذکور است پروردگارا توفیق ده مرا که با طاعت قائم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیش از ظهور او بمیرانی پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که بر میگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او می باشند و محشور میشوند در زمره او و روشن می شود دیده ایشان بدیدن او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب الامر بیرون آمد بسوی ابی القاسم بن علا که روز سیوم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین است این دعا را باید خواند و بعضی از او [illegible] تا آنجا که ترجمه اش این است که در مدح حضرت امام حسین ع میفرماید

که سید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد
و رستگار گردند مردم باو در زیارت او و بعد از کشتن او و برگشتن او و صیانا از عترت او و بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را
راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می آوریم و انتظار برگشتن او می کشیم و کلینی و عیاشی و سید ابن طاوس و شیخ مفید رحمة الله علیهم
بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق از تفسیر قول حق تعالی و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث
الله من یموت یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند وعده لازمی است بر
خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند یا تو چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده ها را
در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود هلاک شوند کار بادکسانیکه این سخن را میگویند بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات
و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم مرا معنی آیه را حضرت فرمود که چون قائم ظاهر شود حق تعالی جماعتی شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها را
بر دوش گذاشته هایهای جنگ بیاری آن حضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان و فلان از قبرها
مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند جمعی از سنیان بایشان گویند کای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این دولت شما است
و هر دروغیکه میخواهید میگوئید والله زنده نشده اند و تا قیامت زنده نخواهند شد حق تعالی در این آیت حکایت قول ایشان فرموده
و ایضا کلینی از حضرت صادق روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین
یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقتل امیرالمؤمنین و زخم زدن
بر ران حضرت امام حسن و لتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین
فاذا جاء وعد اولیهما پس هر گاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود که هرگاه بیاید انتقام خون حسین بعثنا علیکم عبادا لنا
اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جنگ پس
گردیدند میان خانه ها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن
حضرت قائم پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت و کان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده
فرمود که اشاره بقیام قائم است ثم رددنا لکم الکرة علیهم اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا
بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مومنان شک در او نکنند و بدانند
که دجال و شیطان نیست و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت
قائم از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر وصی مرتکب
نمیشود مولف گوید که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین را که غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آنحضرت در این نشاه شهید در معرکه بود احتیاج
بغسل ندارد یا آنکه بعد از آن حضرت بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا نفخ صور منتهی شود و این آیات اگر چه بسبب
ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع می شود و
حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید
و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش

سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قائم ع از دنیا برود گفتم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد
فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد
که حضرت امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد نمود و آنقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند اگر این از
ذریت پیغمبران می بود اینقدر آدم نمی کشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر المومنین علیه السلام
و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود خدا بمن
شش چیز داده دانستن مرگها و بلاها و علم حق میان خلائق و منم صاحب رجعتها و صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم
و منم دابه که با مردم سخن خواهم گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که روزها و شبها
نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده کند و زنده ها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که برای خود پسندیده
است و کلینی و علی ابن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را
بشارت داد او را بامام حسین علیه السلام پیش از آنکه فاطمه علیها السلام باو حامله شود و آنکه امامت در فرزندان
او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آن حضرت را بآنچه بامام حسین علیه السلام خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خود و
و فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آن حضرت را که او کشته خواهد شد
پس خدا او را بدنیا بر خواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه
قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان
و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که زمین را بمیراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی
زمین بر خواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی ابن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد که
خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قائم بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند
و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قائم علیه السلام انگشتر خود را
باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین علیه السلام غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر پنهان خواهد کرد
و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام ظاهر شود
و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و
ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل
که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود نه بلکه اسمعیل پسر
حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را
کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را نزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است

که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت
تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای
اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده
حسینؑ را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار
من آنست که مرا برگردانی بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانکه حسین را برخواهی گردانید
پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین علیه السلام بدنیا برخواهد گشت و ایضاً
از جریر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما
اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه
داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده آ
و در آنوقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی بما بشارت
میدهد و حضرت امام حسین علیه السلام صحیفهٔ خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بودند آنچه در حال حیات خود کند
و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذوالجلال و شهید شد و از جملهٔ امور یکه باقی
مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید
شده بود و حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبهٔ او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس
گریه کنید براو و برآنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن براو پس
آن ملائکه براو میگریند و چون بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات
بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی
یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة روزیکه بلرزند حرکت کنند و متحرک میگردند آنها که ساکن بودند و از پیی آن می آید
آنچه ردیف آنست فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی ابن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون
می آید حسین بن علیؑ است با هفتاد و پنج هزار کس و آنست تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا چنانچه
گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کلا سوف تعلمون
یعنی رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم [illegible] ایشان از آسمان
آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه [illegible] آن آیت
و ذلیل میگردد و آن آیت آنست که علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام زوال آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر اینکه منکر رجعت خارج از دائرهٔ تشیع خواهد بود

۲

کتاب [illegible] که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود دنیا آخر نمی‌شود تا جمع شوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام در ثویه که موضعی ست از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد ایضاً از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم ست و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبد الله این روایت را از این مبسوط‌تر دیده‌ام و در کامل الزیارات از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود گویا می‌بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن کرسی نشیند و بر دورش نود هزار قبهٔ سبز بوده باشد و مؤمنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل شدید و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال کنید برمی‌آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد این ست و الله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت می‌کند بر آنکه این حالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیهٔ مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت می‌دهم که تو حجت خدائی و شاهد اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در آن شکی نیست در روزی که نفع نمی‌دهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب نکرده در ایمانش خیری را و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق که هر که اقرار به هفت چیز بکند مؤمن ست و از جملهٔ آنها ایمان به رجعت را ذکر کرده است و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند به یگانگی خدا و اقرار کند به رجعت و متعهٔ زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد به معراج و سؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و راستی و او از شیعهٔ ما اهل بیت ست و احادیث دیگر در این باب بسیار ست که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی ست و کسی که در آن شک کند ظاهرش آن است که حشر قیامت را نیز منکر باشد در امری که به نصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات وهم انکار کردن محض بی‌دینی ست و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده است جزم نمی‌توان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمی‌شود که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و نعیم و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمی‌شود که اصلش ضروری دین ست کسی انکار کند و خلاصه‌اش آن ست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواترات ست و انکارش موجب خروج از دین تشیع ست بلکه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت امام حسین ع نیز متواتر است بلکه حضرت رسول ص نیز متواتر ست یا قریب بمتواتر و در سایر ائمه نیز احادیث صحیح و معتبر بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد نیز به مرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این جهت معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت صاحب الامر در یک زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که بترتیب

ذکر قصه ارمیا و عزیر و اصحاب کهف

زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان نقل کرده است با آنکه پیر امام زمان التماس دارد در زمان مهدی بودن وارد و حضرت
صاحب الامر اول کسی ظاهر شود در زمان امامت او است و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد کرد و باین جهت تاویل کرده است این حدیث
را که از ما دوازده امام امام و دوازدهم مهدی است و این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است
و ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آن است که آن حق است حق تعالی فرموده است الم تر الی الذین خرجوا
من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند
بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند و چون وقت
طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندا از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند
و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند
و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند با بندگان
سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را از برای تو زنده کنم گفت بلی پس حق تعالی ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر
پس این جماعت مردند و بعد برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال
زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود برد
چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان صاعقه بایشان رسید همه مردند پس موسی گفت پروردگارا
چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس حق تعالی ایشان را زنده گردانید و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند
پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که مردگان را زنده میکردی باذن من جمیع مرده ها که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا
و در دنیا ماندند بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکنند بر آنکه
رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا فرموده که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت نعلی بنعلی و پر تیر با پر تیر
یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان نقل کرده اند که چون حضرت مهدی بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و نزول او
بزمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک ورافعک الی و بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت
میکنند ایراد نموده و آنچه در باب وفات حضرت عیسی و اصحاب کهف گفته [illegible] در حیات القلوب بیان [illegible] و تحقیق آن مذکور است ختم مینمائیم این
بحث را بایراد حدیثی مشهور که نقل کرده شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر گفت سوال کردم از حضرت
جعفر صادق که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امید فرج او دارند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی هست خروج آنحضرت را
فرمود که حق تعالی ابا نموده است از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس مفضل گفت آیا آنکه حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت وقت را مخفی
فرموده است همچنین در باب قیام آنحضرت نازل شده است فرمود هر کس که از برای ظهور مهدی وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است
و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است پس مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که ناگاه ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش
هویدا گردد و از آسمان منادی بنام و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت تمام شود بر خلق بآن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و احوالش
را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را بسبب آن تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که نام و نسب او را

نمی‌دانستیم پس خدا او را بر همهٔ دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همهٔ دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که شرک می‌آورند و دیگر
فرموده است و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس
فرمود که ای آقای من مفضل برطرف از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق برگردد و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است
و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از
زیانکاران است مفضل پرسید که در ایام غیبت آن حضرت با که مخاطبه خواهد فرمود و که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مومنان از جن و امر و نهیش بیرون می‌آید
بسوی معتمدان و اعیان آنحضرت که بشیعیانش برسانند و اقدامی مفضل گویا می‌بینم آن حضرت را که داخل مکه شود و برد حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه
زردی بر سر بسته باشد و در پاهایش نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی آن حضرت
را نشناسد و بآن هیئت بیاید نزد خانهٔ کعبه تنها و بی کس پس چون شب در آید و دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس
جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاری است پس حضرت دست مبارک بر روی مبارکش کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را
سزاوار است که وعدهٔ ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان پس بایستد میان
رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است
پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیائید بسوی من پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند بایشان در هر جائیکه باشند از مشرق و مغرب عالم در هر
حالیکه بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در میان رکن و مقام پس حق تعالی
امر نماید نوری بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مومنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه‌های مومنان در آید و جانهای ایشان
بآن نسیم شاد گردد اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند
همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند
چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که با او بیعت کند و دستش را ببوسد جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن پس نقبا بیعت
کنند پس سیصد و سیزده تن نقبا بمتابعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اند
اینها که با اویند پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شد گویند که هیچیک از اصحابش را می‌شناسید گویند که نمی‌شناسیم هیچیک را مگر چهار کس از
اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب می‌شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب
منادی بآواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلائق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را
بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت او منمائید که
گمراه می‌شوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکنند ملائکه اند پس مومنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرت اند میگویند
شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلائق نمی‌ماند مگر آنکه آن صدا را می‌شنود و متوجه میشوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها
پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان
بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنة با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا او را تکذیب کنند

و دانسته که از شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس صاحب شبهگی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه بدر برود و در تمام آن حضرت صاحب الامر
پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال
همه با من است و هر که خواهد نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه
نزد من است و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند
و صحف آدم و شیث را بخواند که امت آدم و شیث گویند والله این است صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییری راه نیافته است و خواند سبا از آن
صحف آنچه ندیده ایم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه
شهادت دهند که این است آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از آن فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را
بما داده پس بخواند قرآن را بنحوی که خدای تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده
پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آن حضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم
و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی ... در لشکر سفیانی بودیم
و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را شکستیم و اسپان و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند
پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر با سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم که در صحرای مدینه
طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر با
چهارپایان و اموال و اسباب فرو رفتند و کسی و چیزی بر روی زمین بغیر از من و برادرم نماند و ناگاه ملکی نزد ما آمد و روی ما را بپشت گردانید
چنانچه می بینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیان ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را
که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت ای بشیر ملحق شو به مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن
بر دست آن حضرت که توبه ترا قبول می فرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و بحالت اولی برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آن حضرت بماند
مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مرد
با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین
هجرت مابین کوفه و نجف و عدد اصحابش در آنوقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن بروایتی دیگر چهل و شش هزار از جن
و خدا باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس
چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که با خانه کعبه چه خواهد کرد فرمود که خراب
میکند و از نو بنا میکند بر آن بنائی که حضرت ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا می کند و آنچه بعد از ایشان بنا کرده اند ظالمان از مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند
و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که بر آن لعنت باد و هر که آن را بنا نهاده مفضل پرسید که در مکه متصل خواهد ماند
فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را آنجا جانشین خواهد کرد چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند
پس حضرت بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سرها در پیش افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه
ما را قبول فرما پس ایشان را موعظه و تخویف نماید و ... ایشان ... آید ... بیرون آید یاران آن ... را بکشند

آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان بفرستد که با ایشان بگویند که بگروند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را بگذارند و هر که ایمان
نیاورد او را بقتل رسانند پس چون لشکر پیروزی اثر سه کرت بازگردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک ایمان نیاورد
مفضل پرسید که ای مولای من خانهٔ حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان
و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل
پرسید جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد
و در آنزمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آنزمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ
باشد و قصرهای کوفه بکربلا متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی
آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه کند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیکی مثل
هزار مرتبه ملک دنیا با او عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعه‌های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس
کعبهٔ معظمه بر کربلا فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعهٔ مبارکه ایست که در آنجا ندای انی انا الله
از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد
از شهادت شستند در همان موضع مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه‌ایست که
حضرت رسول صلوات الله علیه از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت
ای سید من پس حضرت مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینهٔ جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امر عجیب از او بظهور آید که موجب شادی
مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امرست فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خداست
گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند مصاحب و همخوابهٔ او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب الامر در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست
ابوبکر و کیست عمر و به چه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی
آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفهٔ رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا
کسی هست که اگر ایشان را ببیند بشناسد گویند بلی بالصفت می‌شناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفون اند گویند
نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشتند پس امر فرماید
که کفنهای ایشان را بگشایند و ایشان را بر درخت خشکی آویزان کنند پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند
شود پس جمعی که اعتقاد ولایت ایشان داشته اند گویند که این است والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم به محبت ایشان چون این خبر منتشر شود
هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب صاحب الامر ندا کند که هر که این دو مصاحب و این دو
همخوابهٔ رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیکجانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعن کننده
بر ایشان پس حضرت عرض نماید بر دوستان ایشان که بیزاری جویید از ایشان و گرنه بعذاب الهی گرفتار شوید ایشان جواب گویند
که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزاری جوییم از
ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بما ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است

و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را بیت‌های خود بیرون آورده و بدار کشیدید پس حضرت مهدی امر نماید باد سیاهی که بر ایشان فرود
همگی را بهلاکت رساند پس امر فرماید که آن دو مرد را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس ظلمی و کفری که از
اول عالم تا آخر عالم رو داده گناهانش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن به خانه حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
برای سوختن ایشان و زهر دادن حضرت امام حسن و کشتن حضرت امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او و اسیر کردن ذریت حضرت رسول و ریختن خون
آل محمد و هر زنائی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سود و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام
قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر روز اول غصب خلافت حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر
فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص حق نمایند پس ایشان را امر فرماید که بدرخت بر کشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند
باد و درخت و باد را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گفت ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل و الله که سید اکبر
محمد رسول الله و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض
خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده باشد همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار بار
ایشان را بکشند و زنده شوند پس حق تعالی بهر جائیکه خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود آید با چهل و
شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که در آن روز کوفه بغداد چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب
الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای احمر و از علمهای که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و الله که بر آن شهر نازل
شود اصناف عذابها که بر امتهای سابقه نازل شده است عذابی چند بر آن شهر نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش
نازل شود طوفان شمشیر خواهد بود و وای بر کسیکه در آن وقت چنان شهر آبادان شود که گویند دنیا همین است گویند که خانه‌ها و قصرهایش بهشت است و دخترانش
حورالعین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر افترا بر خدا و رسول
و حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آن شهر را با این
فتنه‌ها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی از آنجا گذرد نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوانی خوش رو حسینی از جانب دیلم و قزوین با آواز فصیح ندا کند
که فریاد رسید آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری می طلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجهائی نه از نقره و نه از طلا بلکه مردمی چند با
پاره‌های آهن و شجاعت و عزم و صلابت بر پا کرده با اسبهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آیند در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد
پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند پس با اصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد
و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آن است که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس سید حسینی برابر مهدی می ایستد میگوید که اگر راست
میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول خدا و انگشتری او و برد و زره او و آن فاضل می نامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش
که یربوع نام داشت و حمارش که یعفور می نامیدند و ناقه اش که عضباء میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و براق و مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل
جمع کرده پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت
موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج احد و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت
درخت سبز گردد و چنان بزرگ شود که جمیع لشکر در زیر سایه اش باشند پس سید حسینی گوید الله اکبر دست خود دراز کن که با تو بیعت کنیم ای فرزند رسول خدا پس حضرت

دست دراز کنند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمائل کرده باشند

آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی بر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سود ندهد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید

که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و سر برروی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت

امام حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس

بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در هجر و یکی در

صنعای یمن چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهای آن که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر

محمد رسول الله با هر که ایمان آورده است با آنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند

جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او و رد گفته او میکردند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بهوای نفس

خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای خود میرسانند همچنین میگویند که یک یک از ائمه تا صاحب الامر

و هر که یاری ایشان کرده باشد تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب خواری دنیا مبتلا گردند در آن وقت

ظاهر شود تاویل این آیه کریمه که ترجمه اش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید

که مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر

خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از

زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آنروز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا

ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای

ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما

به زهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه گریان شود و فرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما

واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چند آنکه حجتها بر ایشان اقامت

کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت و در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود بر آن انداخت و پاره کرد

و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت

از شوهر من امیر المؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را ببیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند

پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر

نیست که ملائکه بیاید و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و گرنه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم ای

پروردگار شکایت میکنیم بتو که پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب می کنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار

خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در را بر شکم من زد و فرزندم محسن را که شش ماهه از من سقط

شد و من فریاد میکردم وا ابتاه و وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند خواستم که گیسو بکشایم

امیر المؤمنین بود بدو مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای حبیبه رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میبینم ترا که مقنعه را از سر بگشائی

و سر بآسمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن رد و آزار شهید شدم پس حضرت
امیر المؤمنین شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه‌های مهاجر و انصار رفتم و از آنها یکبار که تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی از
ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند چون صبح شد هیچ یک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان
بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار
چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن بن ملجم ملعون پس حضرت امام حسن
برخیزد و بگوید گرامی جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم
حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرد تا بیعت کنیم بمعاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم
و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا
تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در نصرت من تقصیر کردند خداوندا
تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند که
معاویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم
پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر
خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی علیهما السلام
با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدا آنکه با او شهید شدند پس چون حضرت رسول را نظر بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمینها
بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه زهرا نعره زند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول بایستند
و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید بنزدیک آید حضرت رسول او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو
روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را
حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام بر دارند و بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه آیه تلاوت فرماید که ترجمه ظاهر الفاظش
این است آنروز که شما را وعده میدادند امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد
آرزو میکند که کاش میان او و میان آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر
این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب بی‌نهایت اگر شیعه باشد
مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند
و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهائی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکه هفت آسمان و حاملان عرش
الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است همگی خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی
بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آنروز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند
که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آنروز زنده خواهند شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را
که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را که ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پست تر

عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که ما را نشناخته اند بالتقصیر گرده اند میگویند که معنی رجعت
آن است که پادشاهی با ما برگردد و مهدی پادشاه شود وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا با ما برگردد پادشاهی نبوت و
امامت و جنایت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را و نرید
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه کریمه که ترجمه اش گذشت و الله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است
و فرعون و هامان ابوبکر و عمر اند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجد خود
رسول خدا آنچه از ستمگاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم از منصور دوانقی و آنچه از او بمن رسیده است پس
برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجد خود از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون پس برخیزد
امام محمد تقی و شکایت کند از مامون و معتصم پس برخیزد امام علی النقی و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتمد پس برخیزد
مهدی صاحب الزمان همنام جدش حضرت رسول با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه که روز شکستن پیشانی نورانیش در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش
را شکستند و بخون آلوده شده بود و ملائکه بدور و کنار او ایستاده باشند و جدش محمد پیش بگوید ای جد بزرگوار صفت کردی برای امت من و دلالت نمودی بنام و نسب و کنیت مرا
از برای ایشان بیان فرمودی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است اگر
میبود ظاهر میشد غائب نمی ماند پس صبر کردم از برای اینکه اصلاح حال کند حق تعالی تا امر رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول فرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبوا من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمده است یاری خدا و فتح الهی ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و
دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون بسم الله انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته
علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید چه گناه داشت حضرت رسول که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه
گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است بعد از این خواهد شد حضرت صادق فرمود که ای مفضل رسول خدا دعا کرد خداوندا گناهان شیعیان برادرم
علی بن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب
گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناهان جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست
و گفت ای سید من اینها فضل خداست بر ما ببرکت شما امامان حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص
و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه میجویند پس اعتماد برین فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند
پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمی توانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت
الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول خواهد خواند لیظهره علی الدین کله مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده است فرمود که
ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و صابئان و مجوس و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت
رسول خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق فرمود که پس برگردد حضرت
مهدی بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و
نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان بمیرد و قرضی از برادران مومن در ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول امر حضرت مهدی این است که منادی ندا
کند که هر که قرضی بر یکی از شیعیان داشته باشد بیاید بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک دانه خردل این حدیث را از جمله ما بقدری که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم

باب ششم در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای عالم و در آن چند فصل است

فصل اول در اثبات معاد جسمانی است و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق با آن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویل است و عمده باب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار منقول است که هرچه از ما بشما رسید اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود و رجوع بجائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دوم مکان عود سوم زمان عود و مراد عود در اینجا عود روح است بجسمانیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه بیک چیز برمیگردد و آن روحانی و جسمانی می باشد روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشأه کسب کرده معذب و مغموم باشد و فلاسفه همین معاد قائل اند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت می کنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان تعلق گیرد و اگر از اهل ایمان و سعادت اند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوت اند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قائل اند و اکثر کتابهای الهی بر این معنی ناطق است خصوصاً قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد نزد حضرت رسول ص و بدست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده می کند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وضرب لنا مثلاً ونسی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله تعالی تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی همه است چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه که حکما اند انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هرکه اندک شعوری داشته باشد و در آنها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در چنین مسئله غامضی که محک انظار و افکار جمیع عقلا است دعوای بداهت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از دلائل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و رسول ص و جمیع انبیا و ائمه هدی بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد

انشاء الله تعالی و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قائل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقی است و لذات و آلام
روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح با بدان بر میگردد و به بهشت یا به جهنم میرود سعداء در بهشت لذات روحانی و
جسمانی هر دو را دارند و اشقیاء در جهنم آلام جسمانی و روحانی هر دو دارند محقق دوانی در شرح عقائد گفته است که بدانکه معاد
جسمانی از جمله اموریست که واجب است اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت
بدن و تألم او التذاذ او بلذات و آلامها عقلی است پس تکلیف تعلق نگرفته است با عتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منتفی
نیست شرعاً و عقلاً از اثبات آن فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی
هر دو خواسته اند که جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند که عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت
خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن
نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و
با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری
در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوی ایشانرا
بهم رسید که جمع میان این دو امر می توانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای
منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو نه محض جمع بین الرایین است بلکه بر هر دو برهان قائم
شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف
گوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز بر این دلالت
دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند در بستانهای
خدا و منازل و مساکن خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند خدمتگاران بر دور او بایستند و میوه ها آویخته باشد بر
سر او و چشمه ها بر دور او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او
بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتگاران برای او حاضر گردانند پیش از آنکه از ایشان طلبند و حوریان سیاه چشم از
باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشانرا ندا کند که ای دوستان من و اهل
طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار
ما چه چیز بهتر می باشد از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت برد از نعمتها که داریم و در جوار
رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا بایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه
ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن
هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما با آن
شاد تر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش این است که وعده داده است خدا مردان مؤمن را و زنان
مؤمنه را باغستانهای بهشت که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنهای و منزلهای خوش

ونیکو و جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها این است فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت
صادق ع روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بآن تنعم
خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بروجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات
ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیرالمومنین ع روایت
کرده است که هر که شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری
برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه در خاطری خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است
از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده است که بهترین نعمتهای
اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان خوانندگی می کنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش فرمان شیطان
بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و در روایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی کند که
بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس
صدائی بلند شود از آن درخت به تسبیح و تنزیه پروردگار که خلائق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمه الله
در رساله عقائد گفته است اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم می کنند به تقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی
با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن
بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت می برد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و
باو داده میشود و آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت صادق ع فرمود بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت
میکنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت می کنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتگارانست و صنفی از
ایشان عبادت می کنند او را از ترس آتش او پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند
او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است
که ثواب اهل بهشت التذاذ بمآکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکند حواس ایشان از چیزهائی
که مطبوع اند بر میل بسوی آنها و ادراک می کنند مراد خود را به ظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت
بیابد بغیر اینها و قول کسی که میگوید در بهشت بشری هست که لذت می یابد به تسبیح و تقدیس بدون خوردن و
آشامیدن قولی است که شاذ است از دین اسلام و آن مأخوذ است از دین نصاری که میگویند آنها که عبادت
حق تعالی در دنیا کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمی خورند و نمی آشامند و جماع نمی کنند و حق تعالی تکذیب قول
ایشان کرده است با آنکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند
و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع برخلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی
کرده باشد که تقلید او جائز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد **مؤلف** گوید که کلام مفید علیه الرحمه متین
است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی [illegible]

و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمی کند زیرا که آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی آید که از
نعیم بهشت متلذذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نیست و باشد و صدها از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است که لذت جسمانی در
روحانی مندرج باشد برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ
بلذات جسمانیه مراتب و درجات بسیار دارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهائم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف مینمایند
چنانچه در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره مند باشند و بعضی هستند که بهشت را از آن جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل
دوستان او است و لذات از نعمتهای بهشت از آن جهت می یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیا کرده است پس از هر
گل و ریحان بوی لطف خدا و در ریحان آن استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و همچنین سائر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان
همین لذت را می یابد پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت
و اخلاص و سائر کمالات عبادات است پس کسی که در دنیا بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد
و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص
و خضوع و خشوع و سائر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی می یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب
عین الحیات و کتاب بحار ایراد نموده ام و خلاصه مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا به تفسیر
یک آیه مینمائیم که باعتقاد متکلمین صریح ترین آیات است قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی
گفته است در این آیت غرائب بسیار هست بقدر امکان ذکر می کنیم پس میگوئیم آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیل بلکه شبهه نیز
نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند لهذا بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام
و هی رمیم یعنی گفت که زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده است پس این انکار به محض استبعاد بود و حق تعالی او
ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرمود و نسی خلقه یعنی فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزا
از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا جای چند قرار دادیم که از قبیل این
اجسام نیست از نطق و عقل و ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سائر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد
اکتفا می کنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمی کنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را باینکه از برای آن بود که از
حیات دورتر است و وصف کردند آنرا به پوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد
است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندیکه اینها را برمیگرداند پس فرمود که زد برای ما مثل [illegible] استخوان
پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس گفت بگو زنده میکند
آنها را آن خداوندیکه آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امر بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند
اگرچه آخر نیز باز باستبعاد برمیگردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود برآن
کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است با آنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید همچنین او را برمیگرداند
هر چند معدوم شده باشند و شبهه دوم آنست که میگویند کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن

درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها و کوزه ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای
ماکول جزو بدن آکل نشود اگر در حشر بر میگردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول
داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حقتعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وهو بکل خلق علیم و جوابش آنست که در
آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و ماکول نیز دو قسم هست پس اگر انسان انسانی
را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حقتعالی
بهمه چیز عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح در ان میدمد و جمع میکند
اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در ان میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله جمع
میکند پس حقتعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آنکه از برای شما از درخت تر که سبز است آتش و پدید آورنده
است آتش سوزنده بیرون می آورد و اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش
بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را به یکدیگر میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب اما از این دو درخت
بهتر بعمل می آید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از ان آتش می افروزید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق
مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشانرا بلی قادر
هست و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا فخر رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در
اعضای او سایر شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد می کنید بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد
مکنید زیرا که بودن آتش در درخت سبز که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسم شما را پس خلق آسمانها و زمین
بزرگتر است از خلق بدنهای شما وهو الخلاق اشاره است بآنکه قدرت او کامل است والعلیم اشاره است بآنکه علم او شامل است
مولف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است افحسبتم انما خلقناکم
عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان می کنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد و این آیه قطع نظر از آنکه
کلام الهی است و راه شک در این نیست برهان قاطع است بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقل ثابت شده است
که جناب مقدس الهی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات
و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل
من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد در
نشأه فانیه منافع این نشأه که مخلوط است باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و آزار و موت اولاد و احبا
و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلق کند و این شبیه است بآنکه کسی شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع
درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون داخل شود طعامی نزد او حاضر سازد و بهر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دست
و دهانش نیش زنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع اوست بعمل آید او را گردن زنند
هیچ عاقل چنین ضیافت را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه جذبات شاقه بر او نفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها بکشی ترا همه

عظیم میسر شود از میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم و چند روزی آزار میکشی و بعد از آن متنعم بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود و همه عقلا او را تحسین
میکنند چه مناسبت است میان آنکه مدت مشقت متناهی و قلیلی است با مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دوم** در رفع شبهه‌های معاد جسمانی است و آن
موقوف است بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست و حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست
قول نقل کرده‌ام و بعضی گفته‌اند که چهل قول در این باب هست و آنچه اکثر محققین قائل شده‌اند آنست که انسان مرکب است از روح و بدن
و این دو جوهر در حقیقت اند که میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری
از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را آثار و عملی هست که آن دیگری را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و گفتن و خوابیدن
و لمس کردن و امثال اینهاست با این اعضا و قوای ظاهره لذت المش و حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار
روح است و بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه آن افعال چیزیست که از بدن و اعضا آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن آنها کار روح
است و بدن و اعضا برای آنها آلتی چند اند چنانکه میگوئی من دیدم بچشم و شنیدم بگوش و من گفتم بزبان پس من عبارت است از روح و ذات تو
همانست و این افعال فعل او است و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم می نویسد و در حقیقت نویسنده دیگر است و بعضی
گفته‌اند که از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است بی همه اعضا ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن
و قوای آن همه بیخبر اند و بدن در جای خود در خواب است و روح برای خود می آید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما
در این کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان حقیقتش روح است و بدن بمنزله آلت او است و بعضی گفته‌اند که روح در بدن مانند چراغیست در فانوس
و نوری که در همه فانوس است از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است که اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیا و جمالش را توانی دانست و اگر روح را
بی بدن ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آنوقت بینی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش و چراغ تا گرفتار ضعف
و ناتوانی است از هبوب ریاح محتاج بفانوس و پناه نیست و بیمار تا ضعیف در تجرد است لحاف و پوشش او را ضرور است و مشتعل و آفتاب
فانوس در کار نیست و صحیح محتاج به پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که روح
مؤمن در بدنش مثل جوهریست در صندوق جوهر را که برداشتند صندوق را می اندازند و اعتنا بشان آن نمی کنند و در کتاب [illegible]
روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود روح
مثل آفتابست که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهان است و ایضا در بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که
روح ممزوج ببدن نیست و اصلا با بدن نمیشود بلکه مثل سرپوش است بر بدن که محیط است بآن و حاصل سخن در روح باین برمیگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی
یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قائل شده‌اند یکی آنکه عبارت است از این هیکل محسوس و دوم
آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه
است بانا همین اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده اند و بر این قول بعضی
از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح آنست بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور
میشود آن اجزاست چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند
که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه و حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه رحمه الله

بعضی گفته‌اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاءالدین علیه الرحمه و بعضی از متأخرین گفته‌اند که از بسیاری از اخبار تجسم بعضی مستفاد میشود و فقیر حدیث صحیح صریحی در این باب ندیده‌ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمی توان کرد و دلائلی که بر نفی تجرد گفته‌اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن بر سر اهل خود و منتقل شدن بسوی دار السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها بر دور عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه باین معنی فهمیده‌اند که همچنانکه خدا را نمی توان شناخت نفس را نیز نمی توان شناخت و حضرت رسول فرموده ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیرالمومنین فرمود که تکلف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن بشما نکرده‌اند که بسا باشد که بر خلاف حق قائل شوید معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر گفته‌اند که قول ببقای روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد داشتن بی وجه است و ممکن است بر وجهی که صاحب صحائف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته‌اند که نفس عبارت است از جسم نورانی از عالم سموات و از حظائر قدس و مجامع انس و در این بدن از بابت چراغ است در زجاجه و اثر ضوء و نورش بجمیع اجزای بدن میرسد و موتش بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سائر اجسام معادیه با نهایت لطافت و شفافیت است بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابوطالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق سوالات کرد و بعد از مجاب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغی که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و دیگر بر نمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام باعیانها قائم‌اند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها را بر دیگری بزنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغی می افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء منعدم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده‌اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه آن خداوندیکه خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و موی و استخوان و غیر آنها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن بر میگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جائیکه بدن در آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود در دست ملکی است که آنرا قبض کرده تا او را بزمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب در آمد پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود نه بلکه آن باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت همه اشیا باطل و فانی میشوند پس نه حسی می ماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن بمقدار چهارصد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن مابین نفخ اول است تا نفخ دوم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلقی بگیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن برطرف شود و بعد از آن بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال

بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد میگیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن میباشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی
در حال حیات نیز هست و آن باندازهٔ این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در
حال حیات و در بیداری تعلقش باین بیشتر است و در حال خواب تعلقش به بدن مثالی بیشتر میشود و با آن بدن عروج بسموات میکند و بر
الواح سماویه مطلع میگردد و به مشرق و مغرب عالم سیر میکنند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد
و اگر نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود بمقتضای و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحی های شیطانی با ایشان میرسد و بعد
از مرگ تعلقش به بدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آنست بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا تصرف
در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار بآسانی میتوان شد
و بنا بر قول به تجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است
و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول به تناسخ است بیوجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر اند که انکار حشر و ثواب
و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید به بدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد در این
نشأه و نشأه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قائل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و
تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقائد باطله کافر اند نه بسبب تناسخ بحث و بسند معتبر از حبه عرنی منقول است که شبی در خدمت
حضرت امیر المؤمنین بصحرای نجف رفتم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند
من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا
امیر المؤمنین می ترسم که از بسیار ایستادن آزاری بکشی اندکی استراحتی بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم
گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید
ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای
ایشان و هیچ مومنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه های زمین مگر آنکه بروحش میگویند ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست
از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح
مومنان در حوصله مرغان سبز اند که در دور عرش میباشند فرمود نه مومن از آن عزیزتر و کریمتر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کنند
ولیکن روح ایشان در بدنیست مثل این بدن که داشتند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد در بدن در
از بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مومنان سوال نمود
فرمود در بهشت میباشند بصورت ابدان ایشان که اگر به بینی میشناسی و میگوئی فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده
است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشد اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن
بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر
فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و
نوعی دیگر بر هیولی فائض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر الدین رحمه الله و بعضی از حکما به هیولی قائل نیستند و میگویند جسم بغیر

صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است و چیزی از جسم بتفرق اتصال معدوم نمیشود بلکه همین از آنکه اتصال با
بر طرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم محض این مشکل است و اکثر
متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی قائل شده اند و جمیع اجسام را مستحق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزا چیزی
از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمی شود و هرگاه بر این اقوال مطلع شدی دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب
آنها معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما تشبث بآن نموده اند امتناع اعاده معدوم است بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال بیشتر است زیرا که
بنا بر مذهب ایشان صورت جسمیه و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و صاحب قول
دوم و سوم گمان کرده اند که باعتبار این دو قول تقصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخص را بسوزند
و خاکستر شد را بباد دهند تشخص زید باقی نمی ماند و هر چند صورت اجزا باقی بماند و عود تشخص بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام
آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص قائم است باجزا اصلیه او که مخلوق است از منی و آن اجزا باقیست
در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود
و غیر آنها بجای آنها بر گردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد
و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که پرسیدند
از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی و باقی نمی ماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمی پوسد
و باقی میماند در قبر مستدیرا تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول به
امتناع اعاده معدوم بنا بر آنکه دانستی که دلیلی بر آن قائم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی
نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر کسی
قائل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی باآنکه گوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از ماده
بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه باشد با آن تشخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که او
فلانست زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگرچه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتیکه روح در او دمیده
میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیئات او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه
اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر
شود و در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری دست بر او بیابد و او را تادیب کند میگویند که بر او ستم کرده
است و اینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار این است که کار بارواح است و همین شخص که بحسب عرف همان
شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمی شمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص
دلالت نمیکند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است چنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه در دو
ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قائل بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی
مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بریزد

و در بعضی از آیات و اخبار اشعار بدین هست چنانچه حق تعالی فرموده است او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آن کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان شود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی مو بدن ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه و در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده اند که ابن ابی العوجا ملحد از حضرت صادق سؤال کرد از آیه بدلناهم جلودا غیرها و گفت گناه آن پوست دیگر چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثل آنرا از امور دنیا بیان فرما حضرت فرمود مثل آن آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر در همان قالب بزنند میتوان گفت همانست و می توان گفت غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و باین مراتب اعتقاد اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و از ضروریات دین و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند به تفکر و نظر در آنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن ... چنانکه سابقا مذکور شد

فصل سوم

در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است اول آنکه اقرار باید نمود که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ میباشد چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بتعزیت حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت را تعزیت بگوئیم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او می پرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقرر و مقدر کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس ملک الموت بیاید نزد حق تعالی بایستد و از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک الموت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند دوم بملک الموت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان است از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و در این باب ظاهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک الموت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است و اکثر جمع میان آنها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک الموت قبض میکند و بعضی را از اعوان او و ارواح ایشان را بملک الموت میسپارند و همه را حق تعالی قبض مینماید و از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که جناب اقدس الهی از آن عظیم تر است

که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان از ملائکه او بامر او میکنند فعل او است زیرا که بامر او میکنند پس گزیده است از ملائکه رسولان و سفیران میان خود
و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا بر میگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که
از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل
او است و هر چه ایشان بعمل می آورند منسوب باو هست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در
روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند بر آنچه میخواهد بهر امری که میخواهد ملک موت را موکل گردانیده
به مخصوصان خلق خود و سائر ملائکه را بهر که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم هر علمی را به همه مردم تفسیر توانند کرد زیرا که در میان مردم قوی و
ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن ندارند و بعضی را دارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آنرا و اعانت کند او را
بر فهم آن از مخصوصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خداوند عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد
از ملائکه و غیر ایشان مولف گوید که درین حدیث شریف اشعاری هست بآنکه آنحضرت با سائر ائمه نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند یا دخلی در آن
دارند بامر الهی و از برای التقیه از منافقان و ضعفاء العقول التصریح بآن ننموده همچنانکه در بعضی از خطب غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم
ممیت باذن خدا ایضا دلالت دارد بر آنکه درین قسم امور ایمان اجمالی کافی است و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق منقول
است در جمع میان این آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه [illegible] که بسیار [illegible] باشند بهر جا و بهر کار که خواهد پس ملائکه
اعوان او قبض ارواح می کنند و ازاله ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را بانچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث
معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول ملک موت را در آسمان اول دید از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یک
ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد
من بمنزله کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من بمنزله درهمی است
که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافی است و تفحص این تفاصیل ضرور نیست آیا نفی ملک موت نمودن
و تاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است بسبب آنکه خلاف [illegible] است که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض
میکند یا ملک دیگر و چون نص صریحی درین باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل ما یدل الیست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی
است و محیی و ممیت همه است [illegible] اند که ملک موت قبض میکند یا ملائکه دیگر و خدا را لشکران بسیار هست [illegible] آیات و اخبار حشر وحوش است
که روح آنها نیز محفوظ میماند تا روز حشر چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دوم آنکه باید اقرار نمود بانچه در اخبار صحیحه معتبره وارد شده است
از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا و ائمه در وقت قبض روح هر شخصی مومن و منافق از برای بشارت دادن و آسان
کردن مرگ بر ایشان و اخبار ایشان کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و ایذاء ایشان بعذاب و نکال
ابد و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی است
یا در جسد مثالی چنانچه سابقا اشعاری بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و سلب [illegible] میگردد و احادیث در این باب متواتر است و شعر
حضرت امیرالمومنین که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است شعر یا حار همدان من یمت یرنی من مومن و منافق قبلا ای حارث
همدانی هر که میمیرد مرا معاینه می بیند خواه مومن باشد خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق منقول است که چون

وفات دوستان شیعه حق تعالی او را بسوی او میفرستد یکی نسیه و دیگری مسخیه پس نسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند با او میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آنخداوندیکه محمد را بحق فرستاده است من مهربانترم و مشفقترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان پس با و میگوید اینها اند رسول خدا و امامان که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را میبیند و منادی ندا میکند از جانب رب العزة یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهلبیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه و خود مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهلبیت او و داخل بهشت من شو پس در آنوقت هیچ چیز محبوبتر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمی میرد مگر آنکه رسول خدا و امیر المؤمنین را میبیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت پس در وقتی می آیند رسول خدا نزدیک سر او می نشیند و علی نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول سر بر گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین بر میخیزد و سر بر گوش او میگذارد و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی ابن ابیطالب که او را دوست میداشتی و در اینوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا هست الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون جان محتضر بسینه میرسد رسول خدا و امیر المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر المؤمنین در دست چپ او و حضرت رسول با و میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست و از آنچه می ترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت را برای او میگشاید و میگوید این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم او گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آنوقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با او است در آن غسل میدهند با آنها که غسل میدهند و میگردانند بدن او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش آن جماعت آن جنازه میدود و میدود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حقتعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را با او بر میگردانند تا بالای ران او و سؤال میکنند از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را بر روی او میگشایند پس داخل میشود برای او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقول است که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و بس و شما را می آمرزد و بس چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و میبیند آنچه موجب روشنی چشم او است و چون محتضر میشود حاضر میگردند نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیر المؤمنین نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهلبیت بود او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهلبیت را دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که او دوست میداشت خدا و رسول و اهلبیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او می آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی خطیرها که بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید

بلی پس گوید که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی ابن ابی طالب است ملک موت گوید راست گفتی آنچه از آن می‌ترسیدی خدا ترا از آن ایمن گردانید و آنچه
امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق
و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می‌آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی از حله‌های بهشت بر او میپوشند
و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت بر او بگشایند که از شمیم گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش و دست راست و پیش
بقدر یکساله راه بگشایند و با او گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود و با او گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری
که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای رضوان و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می‌آشامد از شراب ایشان و با ایشان
سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما اهلبیت ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند با تلبیه گویان و چون کافر
را مرگ در رسد با رسول خدا و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهلبیت بود
او را دشمن دار رسول خدا با جبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهلبیت رسول بود او را دشمن دار جبرئیل بملک موت گوید این دشمن خدا
و رسول و اهلبیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا در زمان
دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرد عذاب خدا بدر آوری و گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک موت
گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از آن می‌ترسیدی بآن رسیدی پس جان او را به نهایت عنف
و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر رو او می‌اندازند و از روح او متاذی میباشند
و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او می‌گشایند که داخل میشود بر او از زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است
باید همه اینها اقرار نمایند و در مقام تفحص تفاصیل آنها نباشند **فصل چهارم** در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم
برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسؤال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین
موت را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می‌آیند از برای سؤال و متعلق روح او را با بدن میگردانند از سر تا کمر و او را
می‌نشانند و از او سؤال میکنند و جمعی را که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت
و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این بدنست و سائر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود فایده اولی
در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات بسیار و اخبار متواتره مذکور
است حق تعالی میفرماید گمان مکنید که آنها که کشته شده اند در راه خدا مردگانند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند
و شادانند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شادی می‌یابند از برای مومنانی که ملحق نشده اند بایشان در عقب ایشان اند بآنکه
خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را
مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود که نه چنین است بدرستیکه
این کلمه ایست که او میگوید و فایده نمی‌بخشد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزیکه در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق
خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و
جن است و بآن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که

در بیان بقای روح در برزخ

در مقام ارواح مومنین و اطفال ایشان

گفت در خدمت حضرت صادق بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز میباشند
گفت سبحان الله مومن گرامی تر است نزد خدا از این چون وقت مرگ او در رسد می آیند نزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین
و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر به نبوت و از برای اهلبیت بولایت
گواهی میدهند باین رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شود حق تعالی مخصوص
میگرداند پیغمبر را بعلم آنچه در دل او است از این عقائد پس آنحضرت شهادت میدهد باین و شهادت میدهند بشهادت رسول و
علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که با ایشانست از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود می برد این روح را بسوی بهشت در صورتی
مثل آن صورت که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس مرده که تازه نزد ایشان میرود می شناسند ایشانرا بآن صورتی
که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته
بود و کودکان بسیاری بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم است فرمود که این اطفال
که بر دور او نشسته اند کیستند گفت که اینها اطفال مومنان اند که ایشانرا غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال
شیعیان ما را از مومنان تربیت میکند فاطمه **مولف گوید** که این حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار
که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند حدیث نمودن حضرت امیرالمومنین رسول خدا را بابوبکر در مسجد
قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را باصحاب خود و دیدن حضرت امیر حضرت یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات
کردن حضرت صادق حضرت باقر را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است این
دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائل اند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا
و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت می نمایند و ایشانرا بآسمان می برند و دیدن حضرت رسول انبیا را در شب معراج بر این حمل کرده اند
و حدیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از اینها جسد اصلی ظاهر تر است و از مصباح الانوار فضل
بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیرالمومنین در صحرای نجف بر روی سنگ ریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم
حضرت فرمود نیست مگر تربت مومنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مومنی و با او هم نشینی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مومن
را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چیست حضرت فرمود ای پسر نباته درین صحرا ارواح هر مومن و مومنه هست
در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قائم فضل بن شاذان اینحدیث را روایت کرده است و در آخرش
زیاده کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهی دید ارواح مومنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند
و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مومن در این وادی است و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضا از کتاب شفا و جلا روایت
کرده است از حضرت امام زین العابدین که میگویند روح مومن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی
گوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن
حادث شد راوی پرسید سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدا عزوجل ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشانرا
خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر این کار را بکنیم از برای ما چه خواهد بود تو مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ات

در کیفیت حدوث خواب در بشر

انما عزیز تر نیست گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند
جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند که تا آنجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می‌بینیم مردهای خود را که استخوان
شده‌اند و پوسیده شده‌اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن
را احداث کرد آمدند به نزد آن پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجبی که در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند این حالت
بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هرچند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که
بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که گفت با ابو بصیر هر که از شما با اعتقاد دین
ما بمیرد شهید مرده است هرچند در میان رخت خواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده
است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مومن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون برمیگردید وحشت
بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که مومن بزیارت اهل خود می‌آید و می‌بیند
چیزی را که دوست میدارد و از او می‌پوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می‌آید و می‌بیند آنچه را نمیخواهد و میپوشانند
از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می‌آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مومنی و
کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می‌آید اگر مومن است می‌بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند بر
این و اگر کافر می‌بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحاق بن عمار منقول است
که گفت بخدمت حضرت کاظم عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می‌آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی
یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می‌آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می‌نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را
بخیر و خوبی می‌بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی می‌بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که می‌آیند بقدر فضایل خود
بعضی در هر روز و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا متصل آن بصورت گنجشک
یا کوچکتر و با او ملکی می‌آید و باو مینماید آنچه باعث سرور او است و از او می‌پوشانند آنچه باعث اندوه او است و برمیگردد با شادی و خوشحالی
و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک با او میفرستد و بصورت بعضی
از مرغان می‌آید و بر خانه خود می‌نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را می‌شنود و جمع میان این احادیث را در کتاب
مرآت العقول ذکر کرده‌ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق سوال کرد از ارواح
مومنان فرمود در حجره‌ها چند اند در بهشت میخورند از طعام آن و می‌آشامند از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا کن
و آنچه بما وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذب اند و میگویند پروردگارا برپا مدار از برای ما قیامت را
و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است و مثاب و
معاقب میباشد فی الجمله فائده ثانیه در بیان سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماع مسلمانان است که در قبر سوال میباشد
و روح را از برای سوال ببدن برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق
روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سوال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سوال

متواتر و منحصر در نسبت قبر اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و
بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشانرا بثوابها و نعیم بی انتها
و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشانرا وعید بعذاب می کنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سوال قبر عام
نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوالی نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن در قبر تلقین
کنند از سوال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید رحمه الله
گفته است که سوال قبر حق است اجماعاً مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامهٔ باهلی که حضرت
فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزید پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلان و نام او و مادرش را بگوید او
میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید ارشاد کن مارا خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آن اعتقادیرا که با آن
از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد و آنکه پسندیدی خدارا از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود
و قرآنرا کتاب خود و علی را امام خود پس منکر و نکیر میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را ندانند
بحوا نسبت دهند و خلاف کرده اند در اینکه آیا انبیا و اوصیا را سوال قبر میباشد یا نه و اعتقاد در این مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سوال اظهر است
و در سوال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند و اظهر عدم سوال است و شیخ مفید در شرح عقائد صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد
دو نوع اند بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب را نمی یابند و از حضرت صادق پرسیدند از کسی که می میرد
در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد محضاً یا ماحض کفر باشد محضاً منتقل میشود روح او
بهیکلی که دارد مثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حقتعالی اراده نماید که ایشانرا محشور گرداند در قیامت
انشا میکند جسم و بدن او را و برمیگرداند روح را ببدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد
از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی از جنتهای دنیا میبرند متنعم میباشد در آنجا تا
روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و می برند او را بسوی آتشی که معذب باشد بآن تا روز قیامت و شاهد
این بر مؤمن آنست که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یسین با او گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاش که قوم من علم
بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من مرا و بآنکه او گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافران آنکه در باب فرعون و اصحاب او
فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و
نوع دیگر آنست که سوال و عذاب و ثواب ایشانرا نمی باشد و در احادیث از حضرت صادق وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که
محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت نمی باشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه ارواح ایشان با بدنهای
ایشان از زمین بآسمان میروند و متنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نیز بسیار شده و از
حضرت رسول منقول است که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من می شنوم آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که
صلوات فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم من بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم من بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات
را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات او را میشنود و این نمی شود مگر بآنکه نزد حقتعالی

زنده باشد

زنده باشند و همچنین ائمه هدی سلام کننده بر ایشان را از نزدیک می‌شنوند و از دور به ایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون
وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده‌اند و روزی به ایشان میرسد و روایت کرده‌اند که حضرت رسول ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب
کرد مشرکان را که در آن جنگ کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند فرمود که به تحقیق که شما همسایه‌های بدی بودید از برای رسول خدا و او را از خانهٔ او
بیرون کردید و راندید و با خود را اندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعدهٔ پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آنحضرت گفت
یا رسول الله خطاب تو چیست با مرده‌ها که جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر از آنها نیستی
و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را به گرزهای آهنی مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم و منقول است که حضرت
امیرالمؤمنین سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید به کعب بن سور قاضی بصره که عمر او را
نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را
در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون نشاندند فرمود ای کعب من وعدهٔ خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعدهٔ خدای
خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون به طلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فائده
دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمی‌شنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول
شنیدند و اینها از جملهٔ اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مرده‌ها برمیگردد بسوی او روح او از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام
نیست در هر کسی بلکه بنا بر تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام شیخ مفید رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق روایت
کرده است که سوال کرده نمی‌شود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از
ایشان غافل اند یعنی متعرض ایشان نمی‌شوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سوال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع
میشود و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می‌آیند که مسمی‌اند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند
رعد قاصف است و دیده‌های ایشان مثل برق خاطف زمین را میشگافند به نیشهای خود و موهای ایشان آویخته که در میان آنها راه میروند
سوال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مومن است میگوید خدا پروردگار من است و دین من اسلام است پس از او
می‌پرسند که چه میگوئی در حق این مرد که در میان شما بیرون آمد میگوید که از محمد رسول خدا از من می‌پرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خدا
است گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس باو گویند بخواب خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میگردانند
و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت می‌بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با این هیئت بر او داخل میشوند
و شیطان در پیش او با میباشد که دیده‌هایش از مس گداخته است چون آن سوالها از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند
و مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند
و جای خود را در آنجا می‌بیند و ایضاً از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق کیستند آنها که در قبر از ایشان سوال میکنند
فرمود که کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشود گفت بخدا سوگند که ایشان را وا میگذارند
و اعتنا به ایشان نمی‌کنند گفتم از چه چیز سوال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است پس از مومن می‌پرسند که چه میگوئی
در حق فلان [illegible] میگوید او امام من است چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده‌ات خواب راحت بگذارد و دوری

از بهشت از برای او بگشایند و پیوسته نسیم بهشت و تحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میگوئی در حق فلان
پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدم او را و نمیدانم کیست آن پس میگویند که هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته
حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سوال میکنند در قبر از مومن که
کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند که کیست محمد میگوید
فلان پسر فلان میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا
ثابت داشت بر آن میگویند بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت از برای
او میگشایند که از شمیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا زود قیامت را قائم گردان شاید باهل و مال خود
برگردم و از کافر میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید
اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب
آن نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح او را باو برمیگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید
پروردگارا قیامت را دور گردان مولف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان سنیان بخدا و رسول صلی الله علیه و آله
باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان
بن خالد منقول است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه ملاقات میکند آنرا صاحب قبر فرمود دو ملک
هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند می آیند نزد صاحب قبر و از او سوال میکنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا حق
بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم می شنیدم که مردم میگفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله است نمیدانم که حق بود یا دروغ
بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و زمین میشنوند مگر ثقلان و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید شهادت
میدهم که او رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آمد بهدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میگردانند
و میگویند بخواب رو در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که چون مومن
میمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند
و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر منست
و اسلام دین منست پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او می آورند و داخل میگردانند
بر او نسیم و گل بهشت و این است معنی قول حق تعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی
در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و سوگند
میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید کاش مرا بازگشتی
بودی بدنیا پس از مومنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه
جواب او میگویند کلا این سخنیست که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا میکند که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد بآنچه
او را نهی کرده اند از آن و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها

و او را نشناسد و سوال کنند از او از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از
عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از آن بترسند پس باز از و سوال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی
پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزل که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و اینست
مراد از قول حق تعالی اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و اما در
قبر آنچه از و سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی میکنند خصوصاً امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث
از طرق عامه و خاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام سوال میکنند چنانچه شیخ کشی
بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی ابن
ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از و از امام بعد از پدرم گفت بعد از و امامی نمیدانم پس ضربتی
بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و در روایت دیگر او را نشاندند در قبرش پس سوال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را گفت
تا آنکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از
رزین بن حبیش روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک نزد
او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سوال میکنند از پروردگار او است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام
او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخته و ولی
خود را نشناخت چگونه است حال او فرمود که مذبذب است نه از اینها است و نه از آنها و هر کرا خدا گمراه کند نمی یابی هرگز از برای او راهی
بسوی نجات و گفتند برسول خدا صلی الله علیه و آله که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این زمان علی است و بعد از و
وصی او و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا با و حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه گمراهان پیش از این گفتند در
وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری
بما رسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو
همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه
راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند در کار نیست ما را طلب شناختن
اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که
بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود
مگر کسی که ایشان او را نشناسند و ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را بایشان
شناسانید و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در
کتاب خود در آنجا که فرموده است و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف ما بین بهشت
و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشان اند گواهان بر سوالات دوستان خود و رسول
خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید تا آخر آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم
از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه براین گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر
شدند و نافرمانی رسول کردند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش یکسان با زمین و هموار می شدند
و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از حق یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا را در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضائل
و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمومنین علیه السلام بعالم اعلی ارتحال نمود
حضرت امیرالمومنین علیه السلام گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیده
ترا گریان ندارد گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والدهٔ من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت
و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانهٔ ابوطالب یک درخت خرما بود و سبقت
میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او
شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازهٔ او قدم را آهسته میگذاشت و بتأنی میرفت
و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت
تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت پسرت نه جعفر نه عقیل پسرت علی ابن ابی
طالب علیه السلام چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله درین جنازه کاری چند کردی که در جنازهای دیگر نمیکردی فرمود
اما بتأنی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز
کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات او ضغطهٔ قبر را ذکر کردم گفت واضعفاه پس در لحدش
خوابیدم که او را از [illegible] و اما آنکه کفن کردم او را از پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیات
او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد گفت واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم
که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم با او ابنک ابنک برای آن بود که دو ملک آمدند نزد او و سوال کردند از
پروردگارش گفت خدا پروردگار من است گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر من
است گفتند کیست ولی تو و امام تو پس شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس با او گفتم بگو فرزندت علی بن
ابی طالب علیه السلام پس خدا دیدهٔ او را روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت
او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه صلوات الله علیها
باشد از برای اظهار جلالت او چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که میت مومن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام
میکنند بر او تا او را بقبرش میرسانند و چون بقبرش میرسد زمین با او گوید مرحبا خوش آمدی بسوی اهل خود بخدا سوگند که دوست

میشنیدم که مثل تو کسی بسوی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را می گشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند در قبر او دو ملک منکر
و نکیر و سوال میکنند از او که کیست پروردگار تو او میگوید خدا میگویند چیست دین تو او میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام
تو میگوید فلان میگویند ندا میکند از آسمان که راست گفت بنده من فرش کنید از برای او در قبرش فرشها از بهشت و بگشائید برای او دری از بهشت بسوی قبرش و از جامه های بهشت
برای او بپوشانید تا بیاید بسوی ما آنچه نزد ماست از برای او بهتر است پس باو میگویند بخواب مانند خواب نو داماد بخواب خوابی که در آن خواب پریشانی
نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت میکنند تا قبر او و چنین باو میگویند لا مرحبا بتو بد آمدی ای دشمن میشنیدم که مثل تو کسی
بسوی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس تنگ میگردد بر او [illegible] پس منکر و نکیر
داخل میشوند بر او بصورت [illegible] پس میگویند کیست پروردگار تو [illegible]
میشود و میگوید نمی دانم [illegible] میگویند [illegible] چنین پیغمبر و امام [illegible] و همین جواب میگوید پس از آسمان ندا میرسد
که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را از جامه های آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما آنچه نزد ماست
بدتر است از برای او از این حالت پس سه مرتبه گرز آتشین بر او میزنند که هر ضربت آتش از قبرش بلند میشود اگر آن ضربت را بر کوه ها بزنند هم
ریزه ریزه میشود و مسلط میگردانند خدا بر او در قبرش مارها و عقربها [illegible] و شیاطین او را [illegible] می آورد و صدای او را میشنود
هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس و هرگاه میشنوند صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دستهای ایشان را
و این است معنی قول حقتعالی و یثبت الله الذین آمنوا تا آخر آیه که تفسیرش آنست که ثابت میدارد حقتعالی آنها را که ایمان آورده اند
بالقول واعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه میکند و بجود و امیگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و الیه نبه معتبر از حضرت
صادق منقول است که هیچ موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و در روایت دیگر میگوید
منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون اهل
آن میشود بنده مومن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری می گشایند
که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن در مرد بیرون آید که دیده ها او از آن نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مومن گوید ای بنده خدا هرگز از
تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید منم اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس میگیرند روحش را و در آن جائیکه در بهشت با و نموده
بودند بگذارند و میگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبوی او را بیابد تا مبعوث گردد در
قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا بتو پس او را فشار دهد که استخوانهای او را درهم کند و باز بحال اول برگردد و در از برای او دری بسوی آتش
بگشایند و از آن در مردی بیرون آید که هرگز بآن بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید منم آن عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد
خبیثم که داشتی پس روح او را در آن جا که باو نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفحه از آتش بجسد او برسد و الم و حرارت آن را در جسد خود
بیابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او نود و نه مار [illegible] که اگر یکی از آنها بر روی زمین
بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
که قول ثابت شهادتین است و فی الاخرة در قبر است دو ملک داخل میشوند و سوال میکنند از رب و از نبی و از قبله او و امام و امام
علی است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از ولایت علی که جواب نگویند در وقتی که از امام سوال میکنند

در سوال نکیرین و ضغطهٔ قبر

و ایضاً از حضرت رسول روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست که ایشانرا منکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سوال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانچه کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که سوال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهلبیت پس میگوید ولایت از کنج قبر بآن چهار دیگر که هر نقصی که در شما باشد بر من است که تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که چون میت مومن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و نیکی بر پید و دعا در برابر او مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند که سوال کنند صبر میگوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت امیرالمومنین فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر ناصب نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند حقتعالی در روزی که او را داخل قبر می کنند تلقین میکند که بگوید خدا پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی امام من است و کعبه قبله من است و قرآن سرور و شادی من و ذخیره آخرت من است و مردان و زنان مومن و مومنه برادران و خواهران من اند پس حقتعالی میفرماید که حجت خود را بیان کردی و واجب شد از برای تو اعلی درجات بهشت پس در آنوقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مومن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوش هیئت تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی از آنها در جانب راست می ایستد و دیگری در جانب چپ و یکی در پیش رو و دیگری در پس پشت و یکی در پائین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش رو است گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید من حج و عمره ام و آنکه در پائین پا است گوید من بر و احسان بسوی برادران مومنم پس آنها گویند با تو کیستی که از همه بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمدم و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی ابن الحسین روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول خدا مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه ها این بود که ای فرزند آدم اجل تو سریع ترین چیزها است بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک الموت قبض کند روح ترا و ببرد بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو بدرستیکه اول چیزی که از تو سوال میکنند از دین تست که با آن اعتقاد داشته و از کتاب تست که تلاوت میکرده و از امامی است که ولایت او را اختیار کرده بودی پس بپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حجت خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال اگر مومن و پرهیزگاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خداوند تان نیکو و خوشنود و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کر میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا بآتش و استقبال می کنند ترا ملائکه بنزل حمیم و بسوختن جحیم و اما ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانچه سابقاً مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود

ذکر فشار و ضغطه قبر

ضغطه قبر چون اصلی است و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسی را که سوال نکنند او را ضغطه نمی باشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر
آیه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب ما بین دنیا و آخرت است و این رد میکند قول
کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت را میکنند و حضرت صادق فرمود بخدا سوگند که نمی ترسیم بر شما مگر برزخ را و اما در وقتی
که در قیامت کار با ما باشد ما اولائیم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت
الهی واصل شد حضرت رسول امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه
او روان شده گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون به قبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را
در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجه ها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر می پوسد ولیکن خدا دوست میدارد
که کسی کاری که کند محکم کند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که
سعد را فشار قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی فرمود چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او
حاضر شدند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با آنچه نسبت باو بعمل آوردی فرمودی که ضغطه
باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق روایت
کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطاب باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت یا سعد حنین
مسکین چون از این حالت سوال کردند فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر او میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر روایت کرده
است که چون رقیه دختر حضرت رسول بزجر و ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها
در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیده او را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را
دانستم از خدا سوال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا سوال کرد از
کسی که او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر او را میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را فشار دهد و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت
کرده است که حضرت فرمود پروردگار زمین و پروردگار هوا یکی است وحی میکند بسوی هوا پس فشار دهد او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از
حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر آن قبر
گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد از سبب آن وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و
یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزندش و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که ضغطه
قبر کفاره ای است از برای مومن از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که
بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مومنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب جمعه یا روز جمعه بمیرد
فشار قبر و عذاب قبر از او دور گردد و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر سوال کنند در قبر
گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که را خدا خلق کرده است بشنود بغیر انس و جان و مسلط گردانند بر او شیطان را و دیده های او از
مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او را فشار دهد که دندانهای او از طرف
در دندانهای طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید بر او گرزی بزنند که هر چه را که خدا خلق کرده است

او را ان قبر بسه بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و با او گویند بخواب به بدترین احوال پس جا بر او تنگ شود مانند تنگی سر نیزه
در میان آهن چنانکه مغز سرش از ناخن پاهایش بیرون رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را مبعوث
گرداند و از بدحالش آرزو می کند قیامت را و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبر مبعوث نشده
مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند میچرانید و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در نهایت
امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا برآورد ناگاه همه ترسیدند و سر از چرا برمیداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان
تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که مرده کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند و می ترسند پس در آن وقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن
بوده است پس پناه میبریم بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر به او
داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی
از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل
الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان یا از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشاندند و گفتند تا صد تازیانه از عذاب الهی
بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا به یک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست
گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند
که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی
نجات می یابد فرمود که پناه می بریم بخدا از آن چه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه را چون عثمان شهید کرد رسول خدا بر قبر او
ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده اش جاری شد و بمردم گفت بیاد من آمد آنچه از عثمان بر او واقع شد رقت کردم از
برای او و از خداوند رحیم کریم سوال کردم که او را بمن بخشد و فشار قبر را از او بردارد پس گفت خداوندا رقیه را بمن بخش از ضغطه قبر پس خدا آن ضغطه را
از او بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و گفت
که مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطه از برای آن بود که استخفاف به بول میکرد و احتراز از آن کم
میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه بود از آنکه با اهلش خلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد حضرت
رسول فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که عمرو بن
یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشت اند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست
گفتم بخدا والله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد
بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر او از روزی که می میرد تا روز
قیامت مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مومن را ضغطه نمیباشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است
که چون مومن را در قبر میگذارند روح را با عالی بدن او برمیگردانند و سوال میکنند از او از آنچه میدانند از عقاید حقه چون جواب گفت دری
از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود
هیهات بر مومنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مومن بر روی آن راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر و میگوید بر پشت من مومن

راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر می‌شود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی
اکنون کار تو با من است میدانم با تو چه کنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در نهایت اشکال است
و مؤمن را حمل بمؤمن کامل اگر کنیم کامل‌تر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم از باب
احتیاط و اطمینان خواهید لیلا دعا بعمل آمده باشد و گوییم که مراد از مؤمن معصوم است یا کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان
و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه سعد نداشته باشد و در اخبار ضغطه سعد
اشعاری بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت
گردد چنانچه ابتلای او به بلاهای دنیا نیز از این جهت است یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین بوجه عموم بوده بعد از آن
بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع شد و این وجه قریبی است اگر چه بعضی از اخبار بعید دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره
منقول است که گفت از حضرت امام باقر پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام
که تر است بهم عذاب یکروز و یک ساعت میباشد بقدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم برمیگردند و جریده را از برای این قرار داده اند که در آن
ساعت عذاب نکنند و هرگاه در آن وقت نشد انشاءالله تعالی بعد از خشک شدن هم نمیشود **مؤلف گوید** در توجیه این حدیث دو احتمال است
اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد دوم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه حق تعالی در آن وقت تفضل
کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن انشاءالله تعالی عذاب نمیکند و این ظاهرتر است **فائده ثالثه** در بیان محل روح است و جسد مثالی
در عالم برزخ کلینی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعه‌های زمین میگویند
روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستیکه آن بقعه‌ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که
شخصی بحضرت صادق عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ
مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمی‌ماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود
بیرون کوفه است گویا می‌بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته‌اند با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان
در زیر درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها و یکدیگر را میشناسند از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می‌آشامند و
میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح
بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینان
بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود سوال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید بیاید و بعد از مردن
با ایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت به پائین بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذب‌اند و در روایت دیگر عرض
میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعیدها را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در
باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر سوال کردم که مردم
میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می‌آید این چگونه است و حال آنکه آب آن از جانب مغرب می‌آید و چشمه‌ها و رودها در آن
میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آنرا خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می‌آید و بسوی آن بهشت

برمیگردند ارواح مومنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه‌های آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند
و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون می‌آیند و در هوا میان آسمان و زمین پرواز میکنند و می‌آیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای
خود میکنند و خبر از ان میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و باهم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق
کرده است آنرا برای آنکه ارواح کافران در ان ساکن شوند و بخورند از زقوم آن و می‌آشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از انجا بیرون میروند بوادی
که در یمن است و آنرا برهوت می‌نامند و از جمیع آتشهای دنیا گرم‌تر است و در انجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون
شام میشود باز بآتش برمیگردانند ایشان را و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که توحید
خدا و رسالت حضرت رسول قائل اند از مسلمانان گناهکاری چند که می‌میرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند
حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی‌آیند و هر که از ایشان عمل شائسته داشته باشد و از و عداوتی ظاهر نشود از قبر
آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات
او را حساب میکند یا به بهشت می‌برد ایشان را یا به جهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال
و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس میگشایند از قبرهای
ایشان راهی بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم از آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت
پس بازگشت ایشان بسوی جحیم است در آتش میسوزند پس بایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام
شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا در امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق
پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در ان آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات
آخرت میبود هرگز از ان بیرون نمی‌آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و لهم رزقهم فیها بکرة
و عشیا یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیا است پیش از قیامت
که ارواح مومنان را بانجا می‌برند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول
حقتعالی فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها مادامت السموات و الارض یعنی
پس اما آنها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در ان ناله و فغان و فریادی هست و همیشه در ان خواهند بود مادام
که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمند اند در بهشت
اند و همیشه در ان خواهند بود مادام که باشد آسمانها و زمین فرمود که در بهشتهای دنیا است که ارواح مومنان را بانجا می‌برند عطاء
غیر مجذوذ یعنی این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل برین آنست که در آخرت
آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت
صادق پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشود بر آن در بامداد و پسین حضرت
فرمود که سنیان در این باب چه میگویند راوی گفت میگویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی
نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیا است

که بامداد و پسین بر آن میباشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که روزیکه قیامت قائم میشود میگویند داخل کنید آل فرعون
را در سخت ترین عذابها و ایضاً از حضرت امام حسن مجتبی روایت کرده است که ارواح مومنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد
صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلائق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی
بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت امیرالمومنین و حضرت رسول فرمودند که بدترین آبها بر روی زمین آب
برهوت است و آن وادی است در حضرموت یمن که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است
که از عقب یمن وادی هست که آنرا وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمیباشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی
هست که آنرا بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآن چاه می برند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضاً
بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود از کجا آمدی اعرابی گفت از احقاف قوم
عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمی توان دید و بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود که میدانی آن وادی
چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده که مردی آمد بخدمت رسول و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم از برای او وصف کردند
آبی را از چاه احقاف که مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب
در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و میگفت ای مرد مرا آب بده که درین ساعت می میرم چون سر بلند
کردم و خواستم که قدح آب باو بدهم دیدم که مردیست و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک
قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم باز دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح
را بلند کردم باز کشیده شد تا بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول گفت
آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان
روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصری شام است تا صنعای
یمن میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد
که دو طرف آنرا نمی توانست دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد که از
یکطرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند
یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوش نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این
نهر از کجا بیرون می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمه هاست که حق تعالی در قرآن فرموده است
که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب و در این نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان
هر درختی حوریه و موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز بآن خوبی مو ندیده بودم و در دست هر یک آبگینه بود که هرگز بآن نیکوئی
ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که
آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و حضرت آشامید و باز

آبگینه را بابو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او باز پر کرد و آن درخت خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز
شرابی با آن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شراب در آن بود
گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی می تواند بود حضرت فرمود که این کمترین چیزیست
که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مومن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهر می آورند و در باغستانهای
آن سیر میکند و از شرابهای آن می آشامند و دشمن ما چون وفات مییابد روحش را می برند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد و
از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره
روایت کرده است که با حضرت صادق رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه
موحشی از جانب چپ راه گفتم یا بن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود
ای پسر بکیر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهی است که آنرا کمد میگویند و آن در وادی از وادیهای جهنم واقع است و
در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین
صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه
و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان
پدرم پس باو بکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از
حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه پیش
فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و
حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریاها و ذره های خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت
نمیکند و برقی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق فرمود چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند
رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان و ایشان در غرفه های بهشتها ساکن اند که خداوند عالم رخصت
داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی
ناقه از ناقه های بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت زرد باشد و بر ناقه ها جلها و برقع ها
از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقه ها با زینت تمام و حله های بهشت در بر و تاجها از
مروارید تر بر سر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستاره ها که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح
مومنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه
هر آسمان ایشانرا استقبال کنند و تا آسمان پائین ایشانرا مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست
در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریه ها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان
بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشانرا از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه
ایشان میگردد از دیدن آنها از ایشان پنهان میگردانند و اموری که موجب سرور ایشانست با ایشان می نمایند و بزیارت قبرها

که بدنهای اصلی ایشان در آنها است می روند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان
که برگردید بسوی غرفه های بهشت پس برمیگردند و چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو
شوم این از برای مومن است حال کافر چونست فرمود که بدنهای ملعون چند اند در زیر خاک و روحهای خبیث چنانکه
که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت که در آنجا معذب اند و فزعها و هولهای آنها میرسد به بدنهای
ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک اند بمنزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند و پیوسته آن بدنها خائف و ترسان
و روحها معذب اند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوس اند و روحی و راحتی نمی یابند تا آنکه قائم ما علیه السلام ظاهر
شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند و حضرت قائم علیه السلام گردن ایشان را میزند و در
بسوی آتش و در قیامت بجهنم میبرند و ابد الآباد در انجا معذب خواهند بود **مولف گوید** که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مومنان
در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در آسمان است و از احادیث سابقه ظاهر میشد که در بهشت زمین میباشند و آن احادیث
بیشتر و معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه باید به اعتقاد
کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است و اگر محض ایمان دارد متنعم است
و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند بعضی که
در قصبات بلاد کفر یا بلاد سنیان میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمی توانند به بلادی آمد که تفحص
دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهلبیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص
نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سوالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت
که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سائر مردم را روح با ایشان برمیگردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که
قدرت بر فهم خطاب و سوال و جواب داشته باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقائد و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب
و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه
نیز از بعضی از مومنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی
لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد و ممکن است که روح را المی حاصل
شود و بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته است و میدانند که بآن عود خواهد کرد
چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و باین وجه که اکثر اخبار در باب ثواب و عذاب قبر و کشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران
او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب
و سائر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست
که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگرچه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار بقول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه
در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعاً و عقلاً از قول بآن نیست البته قائل باید شد و توهمی که کرده اند
که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان

آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قائم شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال
آنکه قائل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید رحمه الله در جواب مسائل سرویه
گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمی شود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض
کفر داشته باشد و متنعم نمی شود هر میتی بلکه متنعم میشود کسیکه محض ایمان داشته باشد و غیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت
وارد شده است که سؤال قبر نیست مگر از این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مومنان پس در خبر وارد شده است
که حق تعالی میگرداند روح مومن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس
چون وعده میرسد انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس برمیگرداند روح را بسوی آن
بدن و محشور میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را بجنت خلد میبرند و ابد الآباد در آن متنعم میباشد اما آن جسدی
که بآن برمیگردد در ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن می نماید و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نشود و با
تعدیل طباع و تعب و ماندگی و کسالت او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در
محل عذابی که معاقب میشود بآن و آتشی که معذب میگردد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی را که مفارقت
کرده است از آن در قبر و برمیگرداند روح را بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جسدش بنحوی ترکیب میکنند که
فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی از اشراط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند
چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است و در قصه ذوالقرنین فرموده است که چون
سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین
هموار میگرداند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج
یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بیرون آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهار صد امت اند
و مردی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند از صلب خود نمی بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختهای
بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض مساوی است و این دو صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد
و صنف دیگر یک گوش خود را فراش خود میکنند و دیگری را لحاف خود و نمی گذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر
آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان بمیرد او را میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و
نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است
بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذوالقرنین چنانچه در نص قرآن مجید
وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست دوم
دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سوم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی
فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد

یا کسب کند در ایمان او چیزی و طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات طلوع آفتاب است
از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت
روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند و ایمان ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم
نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان او نفعی نمیدهد چهارم دخان
است که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین
یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزیکه بیاورد آسمان دود هویدائی را که فرا گیرد مردم را گویند این عذابی است درد
آورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است که ما اندکی عذاب را از شما
دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از آیات قیامت که مشرق و مغرب
را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بمؤمن
از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود
این را ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهلبیت علیهم السلام مجمل وارد شده
است و این آیه را حمل بر آنچه ذکر شد بعید است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است
به قحطی که در زمان حضرت رسول شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه است و در بعضی از روایات وارد شده است
که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد **فصل ششم** در بیان نفخ صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت
بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او
صور عظیمی آفریده یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزیکه او خلق شده است
آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام
در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده را گشوده و انتظار میکشد از تو رخصت را
و حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مرده ها را که رهینه و گروهای اعمال خود اند و حق تعالی
در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است روزیکه دمیده شود
در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هرگاه دمیده شود در صور پس نسبها در میان ایشان
نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است و روزیکه دمیده شود در صور پس بترسد هر که در آسمانها و در زمین است
و گفته اند از شدت خوف بمیرند مگر کسیکه خدا خواهد که نمیرد گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام
اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمی کشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی
که در میان مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که با آن بمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت
بر پا شود در وقتی که دو مرد جامه را گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامه را نپیچیده باشند که قیامت

شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز به دهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و
نه بسوی اهل خود و خانه‌های خود برمیگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان
بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود واحدی از ایشان بمنزل خود بر نمیگردد
و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی نفخهٔ دوم را فرموده که نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبر بسوی پروردگار خود یعنی بسوی
عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خواب ما این است آنچه وعده داد
خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدائی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سورهٔ ص فرموده
است انتظار نمی کشند مگر یک صیحه را و دیگر بر نمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است که نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که
در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند مگر کسی که خدا خواهد پس بار دیگر دمیده میشود پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که چه خواهند کرد و در سورهٔ ق
فرموده است که دمیده میشود در صور آن روز وعید است که وعدهٔ عذاب کرده‌اند و فرموده است و گوش بده روزی که ندا کند ندا کننده از مکان نزدیک
روزیکه می شنوند صیحه را بحق و راستی آن روز روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستیکه مائیم که زنده میکنیم و می میرانیم و بسوی
ماست بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون می آیند بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده
است پس هرگاه دمیده شود در ناقور یعنی در بوق پس آن روز روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات
کریمه معلوم شد که دو نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند بیک
دفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که بآن دمیدن همه خلائق بیکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه
مرتبه میدمند نفخهٔ اول نفخهٔ فزع است که می ترسند و نفخهٔ دوم نفخهٔ صعق است که میمیرند و نفخهٔ سوم نفخهٔ قیام است که
زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادرست [illegible] بلکه دو نفخه بیش نیست و تاویلی که بعضی کرده اند
که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بیوجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح
آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از
حضرت امام زین العابدین علیه السلام سوال کردند که فاصله میان نفخهٔ اول و دوم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه
خدا خواهد پرسیدند که یا ابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخهٔ اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید
بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون
ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان
پس اسرافیل فرود می آید بحظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت
داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی که بجانب زمین است پس در
زمین صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمانها است پس در آسمان صاحب
روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید یا اسرافیل ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و
بر این حالت می مانند آنقدر که خدا خواهد [illegible] آسمانها [illegible] می آیند [illegible] میکنند کوهها

راکه روان میشوند و بحرکت می آیند و هبا میشوند و برطرف میشوند حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و زمین هم میشود و بدل میشود
زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و هموار باشند و کوهی و درختی و گیاهی در
روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه
گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بلندی
که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب فرماید
از برای خدای یگانه قهار است و من قهر کردم همه خلائق را و میراندم ایشان را منم خداوند یگانه که جز من خدائی نیست شریکی
ندارم و نظیری ندارم و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میراندم ایشان را بمشیت خود و من زنده میکنم ایشان را [illegible]
پس دمد جبار بقدرت خود بر دم در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب آسمانها است پس در آسمانها احدی [illegible]
شود و بر خیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت [illegible] و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلائق از برای [illegible]
بسیار گریست در انوقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند از حضرت صادق
علیه السلام شنیدم که میگفت که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلائق را و مثل
آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را [illegible] حالت [illegible] مثل آنچه خلق کرده
است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آنها پس میمیراند اهل آسمان
دوم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل آسمان سوم را و همچنین میمیراند اهل هر آسمانی
را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آن تاخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای
گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را پس باز بقدر اضعاف جمیع زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند
جبرئیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس میمیراند اسرافیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته
تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید که کیست
پادشاهی امروز پس خود جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من خدای دیگر
دعا میکردند کجایند متکبران پس خلائق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی میباشد
بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود که زمانهای پیش از آفریدن خلائق درازتر است آیا بر آنها مطلع
شدی بر اینها نیز مطلع نخواهی شد **مؤلف** گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی آیات و اخبار سابقه است که
دلالت میکرد بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیکدفعه بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن جهالتی
دارد معارض آن آیات و اخبار نمی تواند بود و ظاهرش آنست که ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible] صور تعلق ندارد زیرا که آنچه از حلیم علیم صادر میگردد البته [illegible]
[illegible] باشد ممکن است که در آن لطفی باشد نسبت به مکلفین که چون مخبر صادق این خبر را نقل کند

و توزیع بایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردند و علم ایشان
بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زنده ها بغیر حق تعالی
میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلاف است در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس
الهی است معدوم بالمره میشوند و یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز
حق تعالی ایشان را برمیگرداند یا هیچ یک از آنها معدوم بالمره نمی شود و اجزای آنها متفرق و پراگنده میشود و حق تعالی
بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را بآنها برمیگرداند و متکلمین عامه را در این باب اقوال بسیار است
که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلال کرده اند و قائلون بفنا استدلال کرده
اند از قول حق تعالی هو الاول و الآخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدانا اول خلق نعیده کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک و قائلون بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمع اجزای متفرقه است مانند قصه
ابراهیم و عزیر و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلائل عقلیه از جانبین مدخول است و جزم باحد طرفین مشکل است
و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمی شوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین و غیر
معدوم نمی شوند چنانکه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در
مکلف به تفرق اجزا چنانچه در قصه ابراهیم وارد شده است اما بعضی احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه
گذشت که حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیق فرمود که روح باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت باطل
میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند حق تعالی اشیا را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها
و آن چهارصد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبه های نهج البلاغه
که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها
و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر
جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث
کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز
گردد قوتهای ایشان و برگردند وامانده و اعتراف کننده بآنکه مقهورند و اقرار کننده بعجز از انشای پشه و اذعان کنند
بضعف از فانی کردن آن و بدرستیکه حق تعالی برمیگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن
آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آن وقت اجلها و وقتها و
زائل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باو است در وقتی که آنها را ایجاد
کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دائم میبود بقای آنها
و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای
وحشت و تنهائی که بایشان انس بگیرد دنیا را بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها

بهم ساینده باشد یا برادو سنگین و دشوار بوده باشد القا آنها و باز دمیدن آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد
یا استعانت دیگر بآنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنا براین چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای
تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته‌اند فائده نمی‌بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزی را از کتم عدم بوجود تواند
آورد چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند رد است اما اخبار زیادی
مطلق بحد تواتر نرسیده است که افاده قطع کند پس تنقیح اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان سایر چیزهایی است که حقتعالی
خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حقتعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده
و شبهه‌های فلاسفه راه تأویل در آنها نباید داد چنانکه فرموده است روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه‌ها و فرموده است که هرگاه شق شود آسمان
و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که هرگاه منشق شود آسمان پس در آن روز سست باشد و فرموده است که وقتی که آسمان را از جای خود دور کنند
و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب
و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند مانند ذره‌ها بهوا روند و باز زمین هموار شوند و از زلزله عظیم
زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است که سؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها
پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگذارد زمین را بیابانی مستوی که نه بینی در آن کجی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور گرداند امر میکند که منادی ندا کند که جمیع جن و انس در یک زمین و در یک
مکان جمع کنند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دوم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را
بزیر آورد و احاطه کرده‌اند بمردم پس بزیر آید گروهی از ملائکه و ندا کنند باین آیه یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من
اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بیرون روید از اقطار آسمانها
و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست و گفت ... در آنوقت ... و امیرالمؤمنین و شیعیان
او در کجا باشند فرمود ایشان بر تلها ... ایشان خوشبوتر ... از نور و مردم محزون میباشند و ایشان محزون نمیشوند و مردم میترسند و
ایشان نمی‌ترسند پس این آیه را خواند که ... هر که بیاورد حسنه پس از برای او است بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن‌اند ... فرمود
سوگند ... و این آیه در ولایت امیرالمؤمنین است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حقتعالی
همه ... را در یک بقعه زمین ... اول فرود بیاید ... پس فرود آید اهل آسمان دوم ...
و آسمان دوم فرود می‌آید ... جمیع ... اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمان ...
... پس منادی ایشان را ندا میکند باین آیه که گذشت پس نظر میکنند ... بایشان ...
است از هیچ طرف بدر نتوانند رفت **فصل هشتم** در بیان حشر وحوش است حقتعالی فرموده است و اذا الوحوش حشرت یعنی و هرگاه
وحشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خود محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان
است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند قتاده و از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه
قصاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهائی که بایشان رسیده است
در دنیا از مردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض المها بایشان رسیده است اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشانرا چنانچه
در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را برای ستمی که بر حیوان
بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان
بدهد آنچه مستحق اند ایشان را از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه
مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دائم است میگویند که ایشان متنعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند عوض منقطع
است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم میدارد از برای ایشان تفضیلا و عامه روایت کرده اند از ابوهریره که رسول خدا فرمود که حشر میکند
حق تعالی جمیع خلائق را در قیامت از بهائم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد که میگیرد حق بی شاخ را از شاخ دار پس میگوید
پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و از این جهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی
روایت کرده اند که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ
زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت
امیر المؤمنین در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای
صاحبش داریم و برای او میترسیم اول گناهی است که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که بنده خود را دو بار
عقاب کند دوم ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلائق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خود سوگند که از ستم کنندگان
ستم ستم کننده اگر چه دستی بر دستی بزند یا مسح بکفی بکند و اگر چه شاخ زدن شاخ دار برای بی شاخ باشد پس قصاص میکند حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه
از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشانرا میبرد بسوی حساب سوم گناهی است که خدا آنرا پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس آن
[illegible] ترسانست از گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما از برای او چنانچه او از برای خود امیدواریم و بر او میترسیم و عقاب
را مؤلف گوید که گویا این سه قسم در گناه مومنان است زیرا که کافر از دنیا و آخرت بهره و عقابی [illegible] احتمال [illegible]
توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب وعده که فرموده است و از احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است که حضرت رسول
فرمود در قیامت چهار کس سواره خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبا و علی بر ناقه از ناقه های
بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه عضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد بمیرد
حق تعالی او را در صحرای محشر محشور گرداند که هر صاحب نیشی به نیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بسم خود او را پامال کند و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت
رسول ناقه را دید که پالانش را بسته اند و بار بر پشت آن است حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید که مهیا گردد فردا قیامت این ناقه داد
خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایت دیگر هفت حج بر آن بکنند آنرا از چهارپایان بهشت میگردانند
و از حضرت رسول منقول است که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و [illegible] در روایتی است که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانست

در بهشت و از حضرت صادق منقولست که از بهائم در بهشت نمی‌باشند مگر حمار بلعم بن باعور و ناقهٔ صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب
اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات
دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مثل ناقهٔ صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها ثواب مکلفان نمیگیرند و محشور شدن جمیع حیوانات
و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود و لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته‌اند و متعرض تفاصیل نگردیده‌اند اما سایر مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین
خلافی نیست که محشور میشوند اما آنکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از اخبار [illegible] ظاهر میشود
و عاصیان جن داخل جهنم میشوند اما مومنان ایشان با ثواب ایمان و اعمال صالحه آیا خلاف است که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد
آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست‌تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته‌اند ثواب ایشان نجات خواهد بود [illegible] ابن ابراهیم گفته
که از سید عالم پرسیدند از مومنان جن آیا داخل بهشت میشوند فرمودند ولیکن خدا را حظیره‌ها است در میان بهشت و جهنم که مومنان جن و فاسقان شیعه در آنجا
بود و بعضی این روایات این را ثابت [illegible] و مجمل آنچه پیدا است آنست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب [illegible] آیات آنست که ثواب ایشان
نیز در بهشت باشد خصوصاً آیات سورهٔ رحمان که انسان و جن [illegible] بهشت [illegible] دلالت بر خلاف آن [illegible] بعضی از مفسران
در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش از ایشان [illegible]
ثواب ایشان [illegible] زنان از حوریان دارند و بعضی گفته‌اند [illegible] آنست [illegible] انسی [illegible] نکرده است [illegible]
نکرده است و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولی است فصل سیم در بیان احوال اطفال و مجانین و ابلهان و امثال ایشان است بدانکه خلافی نیست میان امامیه
در آنکه اطفال مومنان با پدران خود در بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما
من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را فرزندان ایشان [illegible] ملحق ساختیم بایشان فرزندان ایشان را [illegible] و کم نکردیم از ثواب
پدران ایشان چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مومنان نازل شده است که ایشان با پدران در بهشت میروند و بعضی گفته‌اند [illegible]
اندکه عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند [illegible] ایشان [illegible]
و بعضی گفته‌اند هر دو [illegible] داخل است و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده‌اند از حضرت امیرالمومنین [illegible] و اولاد
ایشان در بهشت‌اند پس این آیه را خواندند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان را حضرت فاطمه [illegible]
میدهند به پدران ایشان در قیامت و کلینی [illegible] از حضرت صادق روایت کرده است که [illegible] فرزندان [illegible]
پدران تا دیده‌های ایشان روشن شود [illegible] از حضرت امام [illegible] روایت کرده است که [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] دیگر در روز قیامت [illegible] زیر عرش [illegible]
میکند [illegible] و ابن بابویه بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که چون [illegible] از اطفال مومنان [illegible]
ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر یا خویشان ایشان مومن [illegible] مرده است [illegible] حضرت فاطمه [illegible]
از پدر و مادر یا اهل بیت مومن او [illegible] پس بحضرت فاطمه [illegible] ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که [illegible] اطفال مومنان [illegible]
[illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بهشت [illegible]

در احوال اطفال و مجانین

حضرت باقر روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول در شب معراج باسمان هفتم رسید پیغمبر ابراهیم را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون آید حضرت ابراهیم برخیزد و پستان را بدهان او برمیگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال علی بن ابیطالب سوال کرد گفت در امت خود در میان امت خود گذاشته‌ام گفت نیکو خلیفه گذاشتی حقتعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشان را بمن بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر چیزی که یکی از ایشان میکشد طعم جمیع میوه‌ها و نهرهای بهشت را در آن می‌یابد مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را بابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته‌اند تابع پدرانند در کفر با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته‌اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته‌اند حقتعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت میبودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته‌اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی گفته‌اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی معلق گفته‌اند و اکثر گفته‌اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حقتعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از امام محمد باقر که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت پیش از بعثت که حجت بر ایشان تمام نشده باشد و بر کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و برای او حجت قائم نشده باشد و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد و مستضعف باشد و دیوانه و بر کر و گنگ مادرزاد پس هر یک از ایشان بر خدا حجت تمام میکنند پس پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می‌افروزد و پیغمبر میگوید با ایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید پس هر که داخل شود برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده‌اند که چون روز قیامت شود اطفال را و پیر خرفی که سن او را دریافته باشد و پیغمبری نفهمد و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان حجت بر خدا میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند بآنکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می‌افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حقتعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین مضمون روایت کرده است از ... گنگ و کر و طفل و کسی که در فترت مرده و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می‌افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس کسی را که خدا داند که او از اهل سعادت است خود را در آن آتش اندازد و برد و سلام خواهد بود و هر که را خدا داند که او شقی و بدعاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را بآتش برند ایشان میگویند که پروردگارا ما را امر میکنی که بآتش برند و حال آنکه قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار میفرماید که من شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبر بسوی شما میفرستادم که غائبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از ... سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا که آیا خدا ... حضرت فرمود ... بایشان ... در قیامت ... آتشی ... [illegible]

و زنان حامله فرزندان می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آتش بیفکنند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و آتش بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم شد و هر که در علم او گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرده و امتناع نموده از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهد بود در جهنم و احادیث دیگر در این باب بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمة الله علیه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمی باشد و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق می میرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و اظهار دعوای امامت نمیکند پس هر که در میان آن میرد داخل بهشت میشود و صاحب تأویل الآیات از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است در تأویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش که همیشه باشند که مقبول حضرت فرمود که پسران اهل دنیا اند که حسناتی نداشته اند که ایشان را ثواب دهند و گناهان نداشته اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیده اند و از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود که خدمتکاران اهل بهشت اند بصورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این حدیث را در تأویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفال که پیش از بلوغ بمیرند فرمود که سؤال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است بآنچه درباره ایشان خواهد کرد و حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و درباب ایشان سخنی مگوئید و علم ایشان را بخدا بگذارید مؤلف گوید که اصل دینها اینست و مجمل باید دانست که دلائل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و [illegible] ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را امری حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین قائل شده است چنانکه مستفاد می آید که در کتاب فتوحات بعد از امتحان ایشان در اعراف جمعی را به بهشت می برد و جمعی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه لذت خواهند برد از آن چنانکه ملائکه علیهم السلام لذت می یابند از عبادات بجهت آنکه ایشان را الهام

فصل دهم در بیان میزانست و حساب و سؤال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف می فرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای اعمال وی پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد

ترازوهای ایشان سبک باشند آنها که زیان کرده‌اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ظلم میکردند و در سوره مؤمنین نیز نزدیک باین مضمون را
فرموده است و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس بر پا نمیداریم از برای ایشان روز قیامت وزنی و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدل را
از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را می‌آوریم در میزان عمل او و ما کافیم از برای
حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده پس اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف
است اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه بظاهرش حمل کرده‌اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازو نصب می‌نماید که زبانه دارد و دو کفه
علیم و اعمال عباد را در آن می‌سنجد و حسنات را در یک کفه میگذارد و سیئات را در کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده‌اند در کیفیت وزن
زیرا که اعمال عرضی چند اند و وزن نمیدارند و قائم بنفس نمی‌باشند پس بعضی گفته‌اند صحائف اعمال را می‌سنجند و عامه از ابن عمر روایت کرده‌اند
که از حضرت رسول سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه‌ها را وزن میکنند و بنابرین باید حق تعالی صحیفه‌ها در خور اعمال
وزن قرار دهد و بعضی گفته‌اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی و نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را
با یکدیگر وزن میکنند و بعضی به تجسیم اعمال قائل اند و میگویند باعتبار اختلاف نشئات انقلاب حقائق جایز است چنانچه علم و محبت در عالم رؤیا بصورت شیر
مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قائل اند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قائل اند
و باختلاف نشئات قائل نیستند و با این حال قول بانقلاب حقائق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب آن اقوال و افعال
و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و ممتاز گردد ولی با مذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثال
و خیال و اجساد مثالیه قائل باشد و ایضاً خلاف است بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی
هر کس جدا است و بر تقدیر جدا بودن هر کس یک ترازو است یا باعتبار عقائد و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوها متعدد است و چون خصوص
این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی درین باب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده‌اند بآنکه میزان کنایه از عدل است و موازنه
میان معاد و ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن ترازو است و اگر اعتقاد ندارد
بکشیدن کی باور میکند و می‌توانگفت که خود چیزی چند را آوردی و سنجیدی و این رجحان اظهار کردی من چه دانم که این بر وجه عدالت است
بی فائده در آن کشیدن نیست و مؤید اینست آنکه در احتجاج از هشام ابن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از
میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد و شمار آنها نداند و ثقل و خفت آنها را
نداند و خدا هیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدل است پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود
موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده‌اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند
از معنی قول حق تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیامة فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است
میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده‌اند که در
قیامت ترازوها هست مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آن گذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن
نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل نمیشوند مگر بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه
خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت

سنجیده نیستند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند در ثواب بعدل و صواب و در محاورات میگویند فلان نزد من در میزان فلانست
و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از میزان فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که چنین کنند از عبادات
آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از و فائز میشود به نجات و کسیکه سنگین شود موازین او که استحقاق ثواب ایشان زیاده باشد ایشان رستگارانند و هر که
سبک باشد موازینش یعنی طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکارانند جانهای خود را و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت
عرب نازل شده است و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات
بر داشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آن را بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است
و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها اجمالاً واجب است و در آیات بسیار وارد شده است که خدا
سریع الحساب است و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت
ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات
وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم بر هم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن شیر گوسفندی و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقول است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن
بابویه در رساله عقائد گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که بعضی از خلق را خدا خود متوجه میشود و بعضی را حجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا
و ائمه علیهم السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان
گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس
چگونه خواهد بود حال ایشان در روزیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد امیرالمؤمنین است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا اند و بعضی از خلق بی حساب بهشت میروند و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است
فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی از دین سؤال می کنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی
میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه
علیهم السلام نه غیر ایشان چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب کنند او معذب است اگر چه بطول بازداشتن در موقف حساب
باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدای تعالی و حق تعالی خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین با بر اجمال
ایشان بیک خطاب و یک دفعه که هر یک حساب عمل خود را می شنود و از دیگری نمیشنود و گمان میکند که او مخاطب است و بس دیگری مشغول نمیگرداند
او را مخاطبه از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه که در آن
[illegible] گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است از هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن مسطور است پس او را حساب کننده
نفس خود میگردانند و حاکم بر خود میگردانند و با او میگویند بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز از برای حساب بر تو و خدا مهر بر دهان
ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کرده های ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما
گویند بسخن آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق
و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازو نمیشود و نامها نمیگشایند از برای ایشان و فوج فوج

بحساب جمیع ایشان برسد و نصب موازین مخصوص محشر و دواوین از برای اهل اسلام می باشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهم بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سوال کنند از او از چهار خصلت از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جسدش که در چه چیز کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مومن از برای حساب بایستانند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا بازمیداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایتی و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مالی نیز بمن نداده بودی که حق آن را داده باشم و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی پس حق تعالی فرماید که راست گفت بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی بماند تا آن قدر که عرق از و جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر با او گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب محاسن بسند صحیح روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است بر من گران است و ترا از آن جلیل تر میدانم که آن را بتو عرض نمایم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود خدا محاسبه بنده مومن خود میکند و او را یک یک از گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از او نیز مستور دارد که موجب رسوائی و خجلت او گردد پس گوید بسیئات او که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مومن گناهکار را می آورند در روز قیامت در مقام حساب بازمیدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بحساب او احدی از مردم را او گناهانش را باو میخواند چون اقرار بهمه گناهان کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم پس چون مشاهده کنند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت ببرند و اینست تاویل این آیه و این در گناهکاران از شیعیان ماست و پس در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی حساب می کند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بحساب نمی برند و نیز بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سوال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المومنین بمحمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه هست و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بیحساب پس آنچه خدا بمومنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را بر آن در آخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة از برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بیان جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیاست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی

پس پیغمبر باید که مقابله کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال را. حق تعالی به پیغمبر میفرماید که نعمتهای مرا با او بخشیدم و
مقابله کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملها حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی
آن زیادتی او را ثواب عطا میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است عقائدش درست است خدا او را
می آمرزد برحمت خود و اگر خواهد تفضل میکند بر او بعفو خود. و شیخ طوسی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را
موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از حق خداست از خدا سؤال میکنیم که از برای ما بخشد پس آن از ایشانست و آنچه حق ماست با ایشان میبخشیم پس حضرت
این آیه را خواندند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم. و در بصائر از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که نزد
خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس سؤال میکند از امت من که چه کردید با کتاب من و اهل بیت
پیغمبر خود. و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق ع در تفسیر این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را
سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است. و کلینی و دیگران بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه
چیز است که بنده مؤمن را بر آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام
و در عیون اخبار الرضا ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بود گفت که حق تعالی میفرماید
ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی پس سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود
که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر
داد مرا پدرم که این اقوال شما در خدمت جدم حضرت صادق ع مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود خدا سؤال نمیکند بندگانش را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد
و منت نمیگذارد بر ایشان و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عزوجل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین
پسندیده نیست و ایشان را نهی از آن کرده است ولیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقادات بامامت ما که خدا بعد از توحید و نبوت از آن
سؤال میکند و آنرا نعیم گفته است برای که بنده هرگاه وفا بآن بکند آنرا میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از
پدران بزرگوار خود از حضرت امیرالمؤمنین ع که رسول خدا گفت یا علی بدرستیکه اول چیزی که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت
بوحدانیت خداست و آنکه محمد رسول خداست و آنکه تو ولی مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از
وصایت پس کسی که اقرار کند و اعتقاد نماید باینها میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد. و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پابرهنه و بی ریش و بی عیب وحشی که در روز اول خلق شده بودند در یک
صحرا و برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و ازدحام بسیار نمایند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد
و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از هولهای روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب عرش خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس
صداهای ایشان پست شود و دیده های ایشان خاشع گردد و بندهای تن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن ندا
پس خداوند عالم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست منم حاکم و عادلی که ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم
و مظلمه های مردم را بحسنات و سیئات قصاص میکنم و بخشیدنها و مظلمه ها ثواب میدهیم و امروز نمیگذرد از این عقبه امروز نزد من ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش
بخشیده و من او را ثواب بدهم پس بچسبید بر یکدیگر و مظلمه های خود را طلب کنید از هر کس که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم بر شما بر ایشان بس است گواهی من

پس مظلومان میگویند ظالمان را بطلبید میکنند مطالبه مظلمه خود را از ایشان پس حال ایشان شدید میشود و عرق ایشان بسیار
میشود و بروایت دیگر غرق میشوند در عرق پس ایشان میگویند که از مظالم خود بگذرید و از این عقبه
نجات نمیابند پس منادی ندا میکند ایشان را که خاموش شوید پس خاموش میشوند پس ندا میرسد که حقتعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمه‌ها
بیکدیگر ببخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمی‌بخشید مظلمه‌های شما را میگیریم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمه‌ها بخشند با امید آنکه از این عقبه نجات یابند
و بعضی از ایشان میگویند خداوندا مظلمه‌های ما از آن بزرگتر است که ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای جنت الفردوس را
بیارا بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان در نظر ایشان جلوه ده پس منادی ندا میکند از جانب حقتعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید این
قصر را ملاحظه کنید چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مومنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص
شوند و قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حقتعالی فرماید داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان نزد او باشد تا آنکه آن مظلمه را و حسنات از
بگیرد پس ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعرصه حساب بیایند نزد عرش الهی و نامه‌ها گشوده شود و میزانها برپا شود و پیغمبران
و ائمه که شهدا و گواهان بر خلق اند هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از
قریش گفت یا ابن رسول الله هرگاه از برای مرد مومن نزد مرد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و او از اهل جهنم است حضرت فرمود که
می‌اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد
او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و
می‌افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم
می‌افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می‌آید و شکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر
حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند مولف گوید که از آیات و اخبار معلوم شد که فی الجمله اصل حساب و سوال در قیامت معلوم است و خصوصیات
آنها که آنکه سوال و حساب میکنند و کی را حساب نمیکنند و کیست که بی حساب به بهشت میبرند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سوال میکنند و حساب مینمایند
بجمیع اعتقاد باید داشت که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است
و از برای حرام دنیا عقاب است و احادیث سابقه گذشت که مومن را از نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حساب نیست و
ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل آن بی حساب به بهشت میرود پس آنچه در باب حساب ثابت است در جمعی وارد شده است مخصوص مومنان است و حساب خواهند
و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن مخصوص تنهائی باشد نسبت بمومنان باشد و
حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و
صرف در محرمات و کسب کردن آن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده بقدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن سیم آنکه احادیث مختلف است در باب عریان
محشور شدن یا پوشیده محشور شدن در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبر وارد
شده است که با کفنهای خود محشور میشوند و ممکن است که اول در باب غیر مومنان مطلقا یا غیر کاملان ایشان باشد و ثانی در باب مومنان یا
کاملان ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد حضرت رسول از برای اطمینان او شد فصل نهم در بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامه‌ها
بدست راست و چپ و بعضی از احوال و اهوال قیامت است حقتعالی میفرماید روزیکه جمع کند خدا رسولان را پس فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند

استهای شما گویند علمی نیست ما را تو می بسیار دانندۀ غیبها و فرموده است که پس البته سوال خواهیم کرد از آنها که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده و البته
سوال خواهیم کرد از فرستاده شدگان پس خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غائب نبودیم از کرده های ایشان فرموده است چنانچه خدا بجلال استهاد ... که
بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که در روزیکه برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از انفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر این جماعت
و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشانست عذاب عظیم بدرستیکه گواهی میدهد بر ایشان زبانهای ایشان
و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و در این باب احادیث بسیار است و تفسیر بعضی آیات بسیار وارد شده است باسانید معتبره منقول است که در تفسیر
قول حقتعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان میپرسند چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از
ما چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم
یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و عقبه
حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش حقتعالی باز دارند و حقتعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی که طلبند بندائی که
جمیع خلائق بشنوند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را طلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس صاحب امام شما علی بن ابیطالب را طلبند پس بیاید و از جانب
چپ رسول خدا بایستد پس ائمه ذریت آنحضرت را با سایر امت طلبند و از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین باز دارند پس پیغمبری را با امتش و از اول پیغمبران تا آخر
ایشان با امتهای ایشان طلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی که از برای سوال کردن طلبند قلم باشد بیاید و برابر عرش الهی بایستد بصورت آدمیان
پس حقتعالی از او سوال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر کرده بودم از وحی قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر فرموده بودی
آن کرده بودی از وحی خود حقتعالی فرماید که گواه تو کیست برای تو با این گوید ای پروردگار آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حقتعالی فرماید که حجت
خود را تمام کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم بایستد پس حقتعالی باو میفرماید که آیا قلم نوشت در تو آنچه وحی کردم باو که من او را الهام کرده بودم
و امر بآن نموده بودم لوح گوید بلی ای پروردگار و آنرا رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را طلبند بیاید بصورت آدمیان و با لوح بایستد پس حقتعالی فرماید
که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی ای پروردگار و رسانیدم آنرا بجبرئیل پس جبرئیل را طلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد
پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان
جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادا کردم رسالت تو را بهر پیغمبری و رسولی از جمیع وحی و حکمتها و کتابهای تو با ایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و
علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت باقر فرمود که پس اول کسی را که میخوانند از
فرزندان آدم از برای سوال کردن محمد بن عبدالله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد که کسی از او نزدیکتر منزلت نزد خدا نیست پس خدا او
پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من آیا اینها را
وحی کرده بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل جمیع آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را با آن از کتاب تو
و حکمت تو و علم تو و وحی نمائی آوردی بسوی من پس حقتعالی فرماید بمحمد که آیا رسانیدی بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من پس حضرت
گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حقتعالی بمحمد میگوید که کی شهادت میدهد
از برای تو باین آنحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را طلبند
و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را طلبند و سوال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و

تعلیم شما نمود و شما را بر ایشان شاهد گردانید و از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و علم نمود پس خداوند جلیل میفرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین گردانیدی
که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان هر چیز را که در آن اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد
گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی من و بهترین امت من است و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود و ایشان
را هدایت بسوی او کردم و ایشان را دعوت کردم بطاعت او و او را خلیفه خود گردانیدم در میان امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او کنند امت من بعد از وفات من پس علی بن ابی طالب
را طلب نمایند و بپرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در میان امت خود و ترا نصب نمود در حیات خود که ایشان را هدایت بسوی او نمائی و آیا بعد از او قائم مقام او
گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار محمد وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه گردانید در امت خود چون محمد را بسوی خود بردی انکار من نمودند و مکر کردند با من و
مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم داشتند کسی را که موخر گردانیده بودی و موخر گردانیدند کسی را که مقدم گردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و
اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بامر تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی گویند که آیا بعد از خود در میان امت محمد خلیفه و حجتی در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان را بسوی
دین من و راه رضای من علی گوید بلی ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود و پسر دختر پیغمبر را پس حضرت امام حسن را طلب نمایند و سؤال کنند که از علی کرده
و همچنین هر امامی بعد از امامی را طلب نمایند و حجت را بر اهل زمان او تمام کنند پس حقتعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند و دیگر حقتعالی
فرماید که این روزیست که نفع می‌بخشد راستگویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان همه خلایق
را جمع کند و اول کسی که طلب نماید حضرت نوح باشد پس از او بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبدالله پس نوح
بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد و او بر تلی باشد از مشک و علی با او باشد و این است معنی قول حقتعالی فلما رأوه زلفة سیئت وجوه
الذین کفروا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حقتعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت
حضرت رسول گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران
خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی در آنوقت در کجاست حضرت فرمود که منزلت و شأن علی از آن بزرگتر است
که او را برای گواهی بفرستند مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول و اوصیا او صلوات الله علیهم و
عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و
شهیدان را و شهیدان ائمه اند علیهم السلام شهادت میدهد هر امامی بر اهل زمان خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا
کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول خدای عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود که این آیه
در امت محمد نازل شده است و در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی را با اهل
زمانش می‌آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او میدهد نجات می‌یابد و منکران و مخالفان را با شهادت او بجهنم می‌برند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح
روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردند از تفسیر قول الهی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله بر خلق حضرت فرمود که حقتعالی به بنده خود میگوید
در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام شود و این است حجت
بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که هر که از شما یعنی صلحا یا علمای شیعه در محله باشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان او
پس بایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی‌شنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی‌شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حقتعالی میفرماید در وصف
قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی وقتی که صحیفه‌ها منتشر و پهن شود و علی بن ابراهیم گفته است که مراد از صحیفه‌ها اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق

روایت کرده است که چون روز قیامت شود مهر بر دهان کافران گذارند و گویند بجوارح ایشان پس حق تعالی بجوارح او و تسبیح کرده ها او را از نگاه کردن و سخن گفتن قدم
برداشتن بسوی آنچه گویا حلال کرده است میگوید او را بر آنچه شنیده است اگر نکرده است صیغه او که بر او مگر آنکه معصیت کرده است از او علی بن ابراهیم روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند بسوی آن
در قیامت گواهی دهد بر ایشان گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکردند علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که مراد از پوستها
فرجهای ایشانست و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس انکار میکنند و میگویند که ما از هیچ یک از اینها نکرده ایم پس گواهی
میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت میدهند از برای تو پس قسم یاد میکنند
که ما اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی فرموده است روزی که خدا مبعوث گرداند همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانکه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما و ایشان جماعتی
اند که غصب حق امیر المؤمنین کردند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و عضوهای ایشان سخن میآیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده و دیده بآنچه
دیده از آنچه خدا حرام کرده است و دو پا شهادت میدهند بآنچه رفته است بسوی چیزی که خدا حرام کرده است و فرجها گواهی میدهند بآنچه ارتکاب کرده اند از آنچه
خدا حرام کرده است بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گویا میکند پس میگویند بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما شهادت
جواب میگویند که گویا کرد ما را خداوندی که هر چیز را گویا گردانیده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او برمیگردید و نبودید شما که پنهان کنید
از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوشهای شما و دیدهای شما و نه پوستهای شما ولیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت
کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین
آمده دعوی تناقض آیات قرآن مجید میکرد از آنجمله گفت در یک موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمان و حرف حقی
بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما هرگز مشرک نبودیم و ایضاً میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند
بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر فرموده مجادله اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهان ایشان میگذاریم و دستهای و پاهای ایشان گواهی
میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار
سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر
شده است از ایشان طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و آنها جماعتی
اند که ظاهر شده است از ایشان معصیت در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و مستکبرین و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند
و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانکه فرموده است روزی که آدمی از برادر خود فرار میکند و از مادر و پدر خود و از زن خود و پسران خود یکدیگر میگریزند اگر معاونت بر ظلم و عدوان
در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش خود و
و بهار ایشان منشق شود مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه میکنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشان را بسخن میآورند پس میگویند بخدا
سوگند ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکرده های خود پس مهر میگذارند بر دهانهای ایشان و سخن میآیند دستها و پاها و پوستهای ایشان و شهادت
میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر از دهانهای ایشان میدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند گویا کرد ما را
آن خداوندی که هر چیز را گویا گردانیده است پس جمع میشوند در موطنی که سخن در آن موطن جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسیکه او را رخصت دهد
خداوند رحمان و سخن حقی بگوید پس سوال کرده میشود رسولان و ایشان سوال کنند چنانکه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا

وحضرت رسول گواه خواهد بود بر همه و شهدا پیغمبران و حجج بر ایشان میشوند و بعد از آن رجوع میشود بمظالم و آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند پس حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و
این بود آنچه حق تعالی فرموده است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کسی بحال خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنم از خدا
برکات آن روز را و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت
فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح بکند حق تعالی او را
دوست میدارد پس ستر میکند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه ستر میکند فرمود فراموش میگرداند از خاطر دو ملکی که بر او موکل اند
آنچه را که بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعه‌های زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی
شما از گناهان پس چون بمقام حساب آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد یا شفاعت میکند
از برای کسی که آنرا تلاوت نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلی درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان ما
و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می‌آید ندا میکند که ای
فرزند آدم منم روز تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار خیری بکن تا گواهی دهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا میکند
ایضا از آنحضرت منقول است که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میبینند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان ابن فلان را داخل بهشت
گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت رسول خدا فرمود که چنانکه خداوند عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود
و مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرید همچنین نظر کرده است بر بندگان از برای ایشان بآنکه گواهان از برای ایشان گذاشته است و ملائکه چند بر هر یک از ایشان
موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال او و نگاه کرده‌اند و همچنین بقعه‌های زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکند
گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او و سایر بندگان خدا و مؤمنان گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال گواهانند
بر او و از برای او و چه بسیار کسی که در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی که در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او و بدرستیکه
حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدا به همه میرسد و همه را حشر میکنند
شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعه‌های زمین پس هر کسیکه عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعه‌های زمین و ماهها و سالها و
ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه پس نصیب میگردد او را سعادت ابدی و کسیکه عمل بدی کرده باشد اینها بر او گواهی میدهند پس شقی میشود بشقاوت ابد پس
عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان را و فضیلت روزها و شبها
و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی دادن اینها از برای او بیان نمود و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند
نامه او را بدست راست او دهد و میان خود و او حساب کند که دیگری بر آن مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی گوید بلی ای پروردگار من
کرده‌ام پس فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و اینست معنی قول
حق تعالی پس کسی که نامه او بدست راستش داده شود پس بعد از این حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور گوید آنها را کدام اهل
فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او خواهند بود در بهشت اگر مؤمن باشند فرمود و اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب کند او را علانیه در حضور خلایق و حجت را
بر او تمام کند و نامه‌اش را بدست چپ او دهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند پس زود باشد که بخواند گفت ای وای بر من و داخل جهنم خواهد گردید بدرستیکه در
اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که بآخرت برنخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست

چه بیایشان سخن میشنوند با اینکه هیچ حالت اشاره شنیده نشده است و در عالمهای جهان و حیوانات بی‌کلام شنیدن متعارف کرده‌اند و بعضی نامی را بدیشان راست ... بود و در بهشت است
چه بسا سخن از پشت سر میگویند متعارف است که بسیاری از اهل کسی بوده و در گردن ... آنکه خلاف کرده‌اند گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته‌اند بخلق اصوات
صوتی در آنها میکند و بعضی گفته‌اند ایشان از حالت خود و آلت نطق میدهد و بعضی گفته‌اند صفتی در آنها احداث میفرماید که دلالت بر صدور گناه از آنها میکند و
سخن گفتن مجازیست و همچنین گواهی دادن زمانها و مکانها و غیر اینها که آمده که اعمال بندگان را با اینها خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند مراد گواهی دادن
ملائکه است که با آنها موکل بوده‌اند و آنها ساکن‌اند و بعضی گفته‌اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته‌اند حق تعالی در قیامت ایشان را شعور و آلت نطق میدهد
و بعضی گفته‌اند مثالی از برای ایشان خلق میکنند و اولی در امثال آنست که بیشتر ما مجملا ایمان باید آورد و تفکر در حقیقت و کیفیت آنها نماید زیرا که اگر تفسیر و بیان
میفرمودند و تفصیل ما فهم نمیکردیم نتوانستند والله یقول الحق وهو یهدی السبیل فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت
رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین است و ایمان به اینها واجب است
خصوصا حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار را در این رساله ایراد مینمایم و اکثر آنها را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده‌ام و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم
و سایر محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا سوال کنید از برای من وسیله را سوال کنید پرسیدند
که وسیله چیست فرمود که آن درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد از پایه تا پایه یک ماه راه اسب تندرو ... بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است
و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور است پس آن را در روز قیامت نصب کنند با درجه‌های سایر
پیغمبران و آن در میان درجات آنها مثل ماه باشد در میان ستاره‌ها پس هیچ پیغمبری و شهیدی و صدیقی نماند مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه
از او است پس ندا رسد از جانب حق تعالی که ای جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مومنان بشنوید که این درجه محمد است پس حضرت رسول فرمود که من آن روز بیایم و جامه‌ای از نور پوشیده
باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش روی من رود و لوای من با او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا
نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم به پیغمبران گویند گویا اینها دو ملک‌اند که ایشان را نمی
شناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل‌اند تا من بر بالای درجه روم و علی یک پایه پستتر از من بایستد و لوای
من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مومنان سر بالا کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی‌اند بر خدا پس
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من محمد است و این ولی من علی بن ابی طالب است خوشا حال کسی که او را دوست دارد
و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس حضرت رسول فرمود که نمی‌ماند در آن روز احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه ... می‌یابد از این ندا
و رویش سفید و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر آنکه رو و دلش سیاه شود
و پاهایش بلرزد و در این حالت دو ملک بیایند از جانب پروردگار یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند و
بگوید السلام علیک یا رسول الله جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی بنزد پروردگار خود تو کیستی گوید منم رضوان خازن بهشت امر کرده
است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد پس گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه
انعام کرده است بر من پس آنها را به برادرم علی بن ابی طالب بدهم پس رضوان برگردد پس مالک بیاید نزدیک من و سلام کند و بگوید السلام
علیک یا حبیب الله (من بگویم و علیک السلام) ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای
جهنم را بنزد تو بیاورم پس بگیر گویم قبول کردم از پروردگار خود او را است حمد و ثنا بر آنچه انعام کرده است مرا و تفضیل داده است مرا ... پس آنها را

و جایی از احوال آسمانی و زمانی نامه اعمال ...

به برادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر کنار جهنم و مهارش را بدست بگیرد و برگیرد که
صدای زبانه‌اش بلند شده است و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو
نشانیده علی گوید قرار گیر که امروز ترا اطاعت من میباید کرد پس مجمع فوج حدم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست من است و این را بگیر که دشمن
من است پس جهنمی که در آن روز فرمان اطاعتش از برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد آنرا بجانب راست برد و اگر
خواهد بجانب چپ پس اوست قسمت کننده بهشت و دوزخ در آن روز و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد را
بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و او را بجانب راست عرش الهی بدارند پس حضرت ابراهیم را بطلبند و حله سفیدی براو بپوشانند و بجانب چپ عرش بازدارند
پس حضرت امیرالمؤمنین را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و بجانب راست حضرت رسول بازدارند پس حضرت اسمعیل را بطلبند و حله سفیدی بپوشانند و در
بجانب چپ حضرت ابراهیم بازدارند پس حضرت امام حسن را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت امیرالمؤمنین بازدارند پس حضرت امام حسین را بطلبند
و حله گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن بازدارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند و حله‌های گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگرے
بازدارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و برابر ایشان بدارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و زنان او از فرزندان و شیعیان را پس بی حساب داخل بهشت شوند
پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزت و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادریست برادر تو و او علی بن ابی طالب
است و نیکو سبطانند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگانند ذریت تو که فلان
و فلان و فلان اند و جمیع ائمه تا حضرت قائم نام برد و خوب شیعه‌اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او ایشانند رستگاران
و رستگاران پس امر کنند که همه را به بهشت برند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس رستگار گردیده است بسعادت ابدی
و در بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلائق او را ببینند و حضرت امیرالمؤمنین بر آن منبر بالا
رود و از جانب راستش ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپش ملکی باشد و ندا کند
که ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب
کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلائق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه
او است داخل بهشت کند و هر که را نشناسد داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا هست میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول
او و مؤمنان مراد از مؤمنان علی بن ابی طالب است و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم
کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهما یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده‌اند
که چنین نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا
مقام محمود وعده کرده است و فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامیکه همه کس ترا ستایش کنند و وفا خواهد کرد
از برای من بان وعده چون روز قیامت شود از برای من منبرے نصب کنند که هزار درجه داشته باشد پس من بر بالای آن منبر روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد
و بدست من بدهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بطلبم و یک درجه از من پست تر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس
رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من بدهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدست علی بگذارم پس مالک خازن جهنم
بیاید و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود و دشمنان امت خود را در جهنم پس مهارش را بدست

علی بن ابیطالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهر خود را اینست معنی قول حقتعالی القیا فی جهنم کل
کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد
پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیاء و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند
بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلائق بپوشانید دیده های خود را تا بگذرد
دختر حبیب خدا بجانب قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور او باشند چون بقصر خود رسد حضرت
امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن گوید که این کیست گوید این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند
و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حقتعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این تو نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشه تو کرده اند زیرا که ذخیره
کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر کنی در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوی تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد
از غیر شیعیان تو پس حقتعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و اینست معنی قول حقتعالی که در حق ایشان فرموده است
لا یحزنهم الفزع الاکبر وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی ایشان را اندوه نمی آورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس
ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت از آباء طاهرین صلوات الله علیهم روایت کرده است که رسول خدا فرمود
یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه آن بزرگتر
از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است از امام زین العابدین از آباء طاهرین علیهم السلام که رسول خدا بعلی علیه السلام گفت
که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل میشوم گفت بلی زیرا که تو علمدار منی
در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا میبینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد
است و آدم و هر که بعد از او است از پیغمبران در سایه زیر آن علم باشند و در امالی و خصال بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود
که جبرئیل نزد من آمد بشاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت منست و علی برپا دارنده
حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هرچند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هرچند
اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر شقه وسیعتر از آفتاب
و ماه است و من بر کرسیی از کرسیهای رضوان و خوشنودی الهی نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی
ابن ابیطالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است
حضرت در خشم شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان
و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او میداد
و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی هست که اولین و آخرین بر ایشان غبطه برند
و بسندهای معتبر عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که
بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیرالمؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و همچنین
تا اهل زمان هر امامی پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راستش

بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بودند از پیشوایان خود بیزاری جویند و
پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید ابن طاوس رحمه الله و دیگران بطرق متعدده از ابوذر غفاری رضی الله
عنه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که امت من بر سر حوض کوثر بر من وارد میشوند به پنج رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس
بر میخیزم و دست او را بگیرم چون دستم بدست او رسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر که با او شریک باشد حال
شان چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید تکذیب آن
کردیم و پاره کردیم و بر کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان برگردند
تشنه لب و بدحال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون
امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند بنحوی که ابوذر گفت اداراکم مرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کردند
و حق را وکش و باطل کردند و ایشان گروهی اند که غصب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و بخط دعوت ایشان
از برای محض دنیا است چون دست صاحب ایشان بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن آید و حال اتباعش
نیز مثل او شود پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم با کوچک جنگ کردیم
و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه لب و آب بر نداشته با روهای سیاه برگردند
و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان وا و امام پنجاه هزار کس از امت من باشند و احوال ایشان و سوال و جواب ایشان
بر همان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان
نیز چنان شود پس وارد شود بر من امیر مومنان و قائد روسفیدان و دست و پا سفیدان و چون بر خیزم و دست او را بگیرم روی
او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم
و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید پس شربتی از آن آب بخورند که
هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه شب چهارده باشد و بعضی مانند
ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المومنین و مقداد گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی
فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستیکه ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسرین خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند
پیغمبری و کتاب است بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اتباع و امت است و بعضی گفته اند بسیاری
فرزندان است از نسل فاطمه و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث
متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در
بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر بر آمد و
بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت
از شیر سفیدتر و از تیر راست‌تر در کنارش قبه‌ها است از مروارید و یاقوت و وارد شوند بر آن نهر مرغان سبز چند
که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیک است

آن مرغان فربه و نیکو اند بعد فرمود که شماها نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب
بیاشامد فائز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت
که حق تعالی به پیغمبر خود داد عوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که نهریست که وعده کرده
پروردگار من بمن آن نهر خیر بسیار و آن حوض من است وارد میشوند بر آن نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد
ستاره های آسمانست پس جماعتی از ایشان را از پیش من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند که تو نمیدانی
که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و
بشارت المصطفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین
و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و
مدتها برین حال مانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای آ
بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله پس رسول خدا برخیزد و در پیش رو
همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را بگذارند که آب بیاشامند و بعضی را
منع کنند چون حضرت رسول ببیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان برمیگردانند بگرید و مکرر گوید پروردگارا
اینها از شیعیان علی اند پس حقتعالی ملکی را بفرستد و سوال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید که چگونه نگریم از برای
جمعی از شیعیان برادرم علی که می بینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حقتعالی
فرماید که ایشان را بتو بخشیدیم و از گناهان ایشان درگذشتیم و ملحق کردیم ایشان را بموالیان و ذریت تو و ایشان را در زمره تو قرار دادیم
و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدیم و قبول کردیم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتیم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر فرمود که چه بسیار مرد
و زنی که در آن روز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس اثر هر که اعتقاد بامامت او داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل
شود و با ما بر حوض ما وارد شود و جمعی از مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین از حضرت رسول سوال کرد از کوثر فرمود نهریست که
جاریست در زیر عرش حقتعالی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگریزه اش زبرجد و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران
است و خاکش مشک خوشبوست و پایه های آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیرالمؤمنین زد و گفت یا علی این نهر از من است و از تو و از دوستان تو
بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که حقتعالی بمن عطا کرده است نهری در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است و برکنار آن هزار هزار قصر است
خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش زعفران است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و زمینش مشک سفید است و این نهر است از برای من و امت من از
همه چیزها اشاره باین است قول حقتعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که
ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی
تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است
و ایضا از حضرت صادق منقول است که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس الحال کند با ولی من و متابعت کند

وصی و خلیفه من بعد از من علی ابن ابی طالب است که او ساقی حوض من است و دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که از آب آن بنوشد
تشنه نخواهد بود و هرگز سیراب نخواهد و هر که یک شربت از آن بخورد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق منقول
است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که در قیامت من با حضرت رسول خواهم بود و با من عترت من خواهند بود و عترت من بر حوض کوثر پس کسیکه اراده داشته باشد که
با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید بسبقت بسوی ما
سبقت بگیرید برای ملاقات کردن ما بر سر حوض بدرستیکه ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان و شیعیان خود را و کسی که یک شربت از آن بیاشامد هرگز
بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملو است از دو ناودان که میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین بر کنار حوض زعفران روئیده است و سنگریزه اش
مروارید و یاقوت است آن حوض کوثر است در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود که گویا نظر میکنم بسوی تو که
از حوض رسول خدا دشمنان را دور میکنی چنانچه دور کرده میشود شتر غریب از شتران دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که
وارد میشوید بر حوض من بعد از من امتی که پاک باشند دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیت های ایشان و انقیاد کنندگان
باشند وصی بعد از من که علی ابن ابی طالب است آنها که آنچه بر ایشان باشد ادا کنند و آنچه باید بدیشان گرفت بدشواری میگیرند و علی دور میکند از حوض
کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود دور میکنند و ابن بابویه رحمه الله از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که من بهترین و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلان اند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند
بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیان است و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنان اند و امت من بهترین امتها اند و من با همه
پیغمبران اتباع من بیشترند و در روز قیامت مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصری و شام و صنعای یمن است و در آن ابریقها هست بعدد ستارههای آسمان و خلیفه من
بر حوض در آن روز خلیفه من است در دنیا گفتند کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی ابن ابی طالب و دوستان خود را از حوض آب
میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دنیا بر حوض من وارد میشود
فردا با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نبینم و او مرا نبیند و او را از پیش من برانند
و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر
را بمن عطا کرده است و آن نهریست در بهشت که عرض و طول آن ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن وضو
سازد هرگز ژولیده نمیشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا شکسته باشد و کسی که اهل بیت مرا کشته باشد و از حضرت رسول روایت کرده است که یا علی هر که از شیعیان تو نیست
از آن نمی آشامد و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون روایت کرده است و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است
که حضرت صادق فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن فرحی که هرگز از دل او بدر
نمیرود تا بر حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدیدن او و چون او وارد شود بر ما او را میچشاند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از آنجا
بجای دیگر برود ای مسمع هر که از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل
شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است از چشمه تسنیم بیرون می آید و به نهرهای بهشت میگذرد و بر ریگی و سنگریزه
مروارید و یاقوت جاری میشود [illegible] بوی آن از هزار ساله راه احساس کرده میشود قدحهای آن از طلا و نقره و الوان
جواهر [illegible] اشامد [illegible] مثل این چیز دیگر نمیخواهم است کردین

خود از آن نخواهی بود که از آن حوض سیراب نمیشوند و هر دیده که بر مصیبت ما گریه کند البته خوشحال و شاد گردد بنظر کردن بکوثر و آب بیاشامد
از آن و همه دوستان ما را آنا بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت می برد و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر
حضرت امیر المؤمنین حیدر موکل است و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و شاخ دیگر از درخت طوبی و دور
میکند دشمنان ما را با آن عصا پس یکی از ایشان بگوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان
و از او سوال کن که از برای تو شفاعت کند اگر گوید امامی که میگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و برو بسوی آن کسی
که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سوال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بوده نزد تو و بهترین خلق
شفاعتش رد نمیشود گوید یا علی هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا تشنگی ترا زیاده گرداند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که
نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک نمی توانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع می نموده است از بسیاری از اعمال
قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزای نمیگفت و ترک می نمود چیزی چند را که غیر او برآنها جرأت می نموده اند و گستاخی
نسبت بما اهل بیت از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیار سعی و در عبادت باطل
نموده و بیداری خود را از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را با آن از یاد کردن مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم
نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر همه کس پس با این اسباب نزدیک حوض
می آید و محروم برمیگردد و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان

در بیان شفاعت

مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد بود و خلافی که هست
در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت
نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص قسم
اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عذاب نمیباشد و میگویند بجهة آنکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب و بر او واجب است که وفا
کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فائده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق
شیعه می باشد هر چند از اصحاب کبائر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی برخصت آنحضرت شفاعت
شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا
روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبائر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامت و بطریق
از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران
پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا منقول است که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد شفاعت مرا خدا باو
نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت
باشند راوی گفت بحضرت امام رضا گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عزوجل ولا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی
شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای

ذکر شفاعت آنحضرت بعاصیان امت

رسول خدا و اصحاب برگزیدهٔ او که بر طریقهٔ او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مومنان و نجات میدهد خدا از شفاعت
ایشان بسیاری از گناهکاران را و موید آنست آنچه در روایت اصحاب از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد
در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول
خواهد شد و کسی از مومنان که کمتر شفاعت کنند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که
دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفارست و تابعان ایشان و مخالفان و منافقان ایشان و در سورهٔ مریم حق تعالی فرموده است که مالک
شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند شفاعت نمیکنند مگر کسی
که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیا و شهدا و علما و مومنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث
صحیح وارد شده است که مراد وصیتی است که در وقت مردن بعقاید حقهٔ خود بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده
وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا و رد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان
شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیرالمومنین روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا که ای پدر بزرگوار من
در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم
از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را
آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا ترا نبینم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا گفت
اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا ترا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در
وقتی که منع کنم شراره و زبانهٔ آنرا از امت خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت
سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق
یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیایید برویم بنزد حضرت آدم که او را شفاعت کند پس بیایند
بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود و او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت
نوح چون نزد نوح آیند او ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی رسد او گوید بروید بنزد محمد
چون بنزد آنحضرت روند گویند با من بیایید و ببرد ایشان را بسوی دروازهٔ بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا
آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی طلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت بیاید حق تعالی
جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را
پس بمحشر آورند گروهی که نور از پیش روی ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدا اند
ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدان اند
ندا رسد که شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا با ایشان رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند اهل جمع گویند که کیستید شما گویند ما ایم علویان ما ایم ذریهٔ
محمد رسول الله ما ایم فرزندان علی ولی خدا ما ایم مخصوصان بکرامت خدا و ما ایم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد

که شفاعت کنند در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا گردد و در علل الشرایع از حضرت صادق
روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا سوگند که شما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت
میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از
جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکنید و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق ع
روایت کرده است که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت
و پدر بزرگوارش ع روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده
کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست در شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی بدنیا میبود
پس می بودیم از مومنان و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که ابو امین بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد و گفت ای ابوجعفر مردم را فریب میدهید
و مغرور میگردانید و میگوئید شفاعت محمد ص حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو امین آیا ترا مغرور
کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته اگر به بینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد ص وای بر تو آیا شفاعت نمیباشد
مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد ص در روز
قیامت پس فرمود که حضرت رسول ص را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود
در اهالی خود و مومنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود و میگوید
پروردگارا او حق خدمت بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که بهشت هشت در دارد
یک در از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند و پیوسته
من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در
دنیا ولایت و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول
کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار
یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و بکدیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند آنها که شهادت بوحدانیت
و رسالت داده باشند و در دل ایشان قدر ذره از بغض ما اهلبیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مومنی از شما میرسد بمردی
که با او آشنائی داشته باشد در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا
برمی آوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مومن گوید بملکی که موکل باو گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را
که امان آن مومن را اجابت کند و او را رها کند و ایضاً بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مومن شفاعت میکند از برای دوست خود
مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع پیغمبران مرسل و ملائکه مقربین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع
از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان نزد حق تعالی بازدارند بعابد گویند برو بسوی
بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی و در روایت دیگر عابد را میگویند که تو نیکی مردی و همت
تو مقصور بر خود بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو هدایت بندگان خدا کردی بایست و هر که از علم تو

منتفع شده است او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که جابر بپدرم حضرت باقر ع
گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده‌ات فاطمه که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد
پدرم از جدم که حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد
در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آن را نشنیده باشد پس از برای اوصیا منبرها نصب
کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب منبری از نور بگذارند در میان منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حقتعالی آنحضرت را امر کند که خطبه
بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آن را نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از نور
برای دو پسرم و دو فرزندزاده‌ام و دو گل بوستان من در ایام حیات من منبری از نور و بایشان گویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که از احدی
از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران
کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی
و حسن و حسین گویند کرم و بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حقتعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین
و فاطمه قرار داده‌ام ای اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیده‌ها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقه‌های
بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس آن ناقه را بخوابانند در پیش روی آنحضرت
و بر آن سوار شود و حقتعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای
خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست
گوید پروردگارا میخواهم قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس
در دل او محبت تو یا محبت ذریت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت
فاطمه در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت
رسند حقتعالی بدل ایشان اندازد که بعقب برگردند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را
شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواهیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید
هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از
برای محبت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت حضرت فاطمه دست او را بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود
والله که باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است پس میگویند
کاش بدنیا برگشتیم پس می‌بودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا
برگردند عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده‌اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید والشی روایت کرده است که گفت عرض
کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر که من همسایه دارم که همه محرمات را بعمل می‌آورد حتی که نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود
سبحان الله بسیار عظیم شمردی این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که کسی که نصب عداوت از برای
ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهلبیت رسول ع و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند

و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبول است مگر برای ناصبی مقبول نمیباشد و مؤمن
شفاعت میکند از برای همسایه‌اش که هیچ حسنه ندارد و میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از
برای او پس حق تعالی میفرماید که من پروردگار توام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ
حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از
اعشار آنها داشته باشد **فصل سیزدهم** در بیان صراطست بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراطست و آن جسریست
که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در روایات معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده
تر و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند
و بعضی از عقبات آن بجهنم فرو میروند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و حضرات
ائمه معصومین از ذریت اوست و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت می لغزد و بجهنم
می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهردوست و ابن بابویه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر
جهنم است و بر آن مرور جمیع خلق واقع میشود حق تعالی فرموده است **وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا** یعنی احدی از شما نیست
مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان
کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول صلعم بعلی گفت یا علی چون قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط
پس نگذرد بر صراط مگر کسیکه براتی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید ره گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریت
او را صراط میگویند که راه نجاتست و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت جسریست که مردم بر آن میگذرند و آنست صراطی
که رسول خدا از جانب راست او می ایستد و امیرالمؤمنین از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا بر ایشان می آید که بیندازید در جهنم هر کفار معاندی را و در
امالی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر برنده
تر است بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بصراط و بعضی از بدن ایشان را
آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد وجیء یومئذ
بجهنم یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را
در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با صد هزار مهار که گرفته اند آنرا صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدائی و بهم شکستن و خروش و غضب و
عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند
پس گردنی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند
که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا میگوئی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن
بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سوم عدالت
پروردگار عالمیان یعنی حکم او در ظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس بر عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه
میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند

نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از ین نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده است
اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستیکه پروردگار تو بر سر راه هست یا در کمین گاه هست و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بپای لغزیده
بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده ندا و دعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود
و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله که بنعمت
خدا تمام میشود اعمال صالحات و مشعر میکنند حسنات و حمد میکنند خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده
و شکر کننده است عملهای بندگان خود را **مؤلف گوید** که میتواند که امانت در اول باشد بعدل الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی
در حق الناس و بعد نیست که مراد از صله رحم آل محمد و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است
و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در ینجا ذکر نشده است مگر آنکه گوییم نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش
از ورود بصراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راهست بسوی معرفت خدا
و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد
میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت می لغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکنند در حق ائمه و تقصیر نکنند در حق امامت ایشان و مستقیم باشند در دین حق
و میل بباطل نکنند و در آخرت راه مومنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در
تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت
کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حق تعالی **فلا اقتحم العقبة** که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سال راه است که
هزار سال بزیر میروند و هزار سال برخار و خسک و عقربها و مارها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کنند
و دوم علی بن ابیطالب خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهلبیت او و ایضا از تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت
کرده است در تفسیر این آیه **یوم لا یخزی الله النبی** گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را **والذین آمنوا معه** یعنی عذاب نمیکند آنها را که با او
ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر **نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم** یعنی روشنی دهد بر صراط
از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقب
آن نشانه پس اهلبیت محمد و آل او پیوسته و گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب
و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مومنان
عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند **یقولون ربنا اتمم لنا نورنا** یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان
از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار
و دور دور او هفتاد هزار حور بپرواز مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت
شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامه برخطی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابیطالب بوده باشد و اشاره باین است
قول حق تعالی **وقفوهم انهم مسئولون** یعنی بازدارید ایشان را بدرستیکه ایشان سوال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابیطالب

و در تفسیر امام حسن عسکری از رسول خدا روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلائق را مبعوث گرداند منادی پروردگار از زیر عرش ندا
کند که ای گروه خلائق بپوشید دیده های خود را تا فاطمه دختر محمد که سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد پس همه خلائق دیده های خود را
بر هم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد ایشان که محرم آنحضرت اند و چون داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد
بر روی صراط و یک طرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ندا کند
که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه از ریشه های جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبد بتاری
از تارهای آن تا آنکه زیاده از صد هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از
آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت
پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا می مانند چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است
در کتاب عقائد گفته است که اعتقاد ما در عقبات که بر راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی پس هر عقبه که مسمی
باسم واجبست اگر تقصیری در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون
آمد از عهده آن بعمل صالحی که در پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از
عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سوال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت
منتهی میشود بدار البقا پس حیاتی می یابد که هرگز در آن مرگ نمی باشد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب با آن نمی باشد و ساکن
میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را
که تقصیر در آن کرده است پس اگر نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد در دنیا و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی لغزد قدمش از آن
عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلائق را نزد آن عقبه باز
میدارند و سوال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او اگر اتیان بآن کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود
بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است وان ربک لبالمرصاد و حق تعالی میفرماید
بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم یک دیگر امانت است و اسم دیگری نماز است و باسم
هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سوال میکنند فصل چهاردهم در حقیت و حقیقت
بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان ببهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از
ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند آنها را مانند فلاسفه بیشک
کافر است و فلاسفه در این باب دو طایفه اند اول اشراقیان اند که قائل اند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قائل اند ببهشت و دوزخ
و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی باشند از قبیل اجسام
دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صورتی که در آب و آئینه دیده میشود پس ثواب
و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین
مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قائل شده اند جواب گوئیم که چند فرق است اول آنکه

ف ذکر عقبات صراط

ف ذکر مذهب اشراقیان

آنچه ایشان قائل شده اند مستلزم انکار وجود جسمانیت در حشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی است دوم آنکه عالم مثالی که ایشان قائل اند
غیر از عالم مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ با آن جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال
نمیکنند و ذو وجوه مشائیان اند که اکثر فلاسفه ایشان اند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تاویل می کنند بلذاتی که روح را
میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که درین نشاء تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است و آنها که جاهل اند و این
علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند و در الم و حسرت اند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و درین عالم چون مستغرق در تدبیر بدن
بوده و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بودند ادراک آن لذت و این الم کما ینبغی نمی کردند و بعد از مفارقت بدن اینها بلند ظاهر میگردد و چون اکثر
اهل عالم عوام بودند و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب آسمانیه و کلام انبیا این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان
بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و بدیها و معاصی و سیئات و بسبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه به حور و قصور و اشجار و انهار و امثال آنها و از
آلام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و امثال آنها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدء و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علمای
اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقائد باطله و کلمات واهیه ایشان میکند
میداند که اکثر آنها با ایمان بشرائع انبیا جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند
از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها قائل اند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم
و گاهی بسبیل استهزا اظهار بعضی از اصول دین می کنند و چون بشاگردان و خواص خود خلوت می کنند میگویند انا معکم انما نحن
مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم و تابی قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان با آن
عقائد باطله که بتقلید فلاسفه و بشبهات شیطانیه قائل شده اند درین باب معذور نیستند زیرا که کسی که قائل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر
واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولی و عناصر را قدیم داند و انواع
متوالده را قدیم داند و اعاده معدوم را محال داند و افلاک را متصل بیکدیگر داند و فاصله در میان آنها قائل نباشد و خرق و التیام
در فلکیات محال داند و عنصریات را در افلاک محال داند و امثال این عقائد باطله را قائل باشد چگونه اذعان میتواند کرد بآنکه خدا
فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادث اند و بهشت جسمانی و آنکه بهشت در آسمان است و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه
و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه
اجسام اند و بال دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول بمعراج رفت و عیسی و ادریس
باسمان رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در
غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا خروارهای چوب و ریسمان را و امثال آنها پس معلوم شد
که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند یا ایشان را والعیاذ بالله از ارباب
جهل و حماقت دانند که در تمام عمر ایشان بر این بوده که مردم را در ضلالت و جهل مرکب انداخته و باطل را در لباس حق بمردم نمایند
و هدایت ایشان را با این فرقه ضاله نواکرده باشند و از همه غریبتر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع می شمارند و اهتمام عظیم در باب
ایشان باداب و مستحبات می نمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان شنیده که در مقام رد و انکار

و در دفع شبهات ایشان در آینده مذکور رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و
طعن میکنند بر کسی که برادر باب این عقاید لعن کنند و فخر میکنند که ما از جمله اعیان هستیم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و
لو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافرست اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت
و دوزخ آیا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجودند بالفعل و در ابتدای خلق عالم
آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قائل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب
سخیف قائل شده باشد و این قول را نسبت بسید مرتضی داده اند و بسیار بعیدست و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن
مجید می کنند مثل اعدت للمتقین اعدت للذین امنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه
حضرت رسول داخل بهشت شد و جهنم را بآنحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت
هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز خلق شده اند حضرت
فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید وقتی که آنحضرت را بآسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق
نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است
و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود و حقتعالی میفرماید هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها
و بین حمیم آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است
گاه بآتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان می کنند و رسول خدا فرمود که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد
و از رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعت کردم و حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی
صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است هر گاه مشتاق بوی بهشت میشوم دختر خود فاطمه را می بویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل
بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی است بهشتی که ملجای مؤمنانست و سدرة المنتهی
در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجاست و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده که گشوده نمیشود از برای
ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته
حشر میکنیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشانرا بر دور جهنم بزانو در آمده و معنی حول جهنم دریائیست که محیط است بدنیا همه
آتش خواهد شد چنانچه فرموده است و اذا البحار سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی در زمین میگذاریم ایشانرا
در روئی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند از حضرت امیر المؤمنین سؤال چند کردند
از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست
فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگراند پرسیدند که ثمانیه چیست فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی
قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت
آدم و باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است
که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت را و از حضرت امام رضا روایت

کرده است که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان
و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوق اند
و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم ببیند و مؤمن
از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار
آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب طلوع و غروب میکند و جنت خلد
نبود و اگر جنت خلد بودی هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمان است و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است
و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها و زمین است و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمان و زمین را پهلوی یکدیگر
بگذارند وسعت بهشت مثل همه آنها است و بعضی گفته اند یعنی آسمانها و زمینها را طبقه طبقه کنند که هر یک از این طبقه ها سطحی باشد مؤلف از اجزای
لا یتجزی و بعضی را به بعضی وصل کنند که یک سطح شود و هرآینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض
کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان می گنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم بالای آسمانهای هفتگانه است
پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمانست و در حدیث آمده است که
که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود
سبحان الله روز که آمد شب در کجاست و در معنی این حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگر اند چون روز در جهت اعلی باشد
شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در
زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است و در زیر عرش و اگر
گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت
جواب گوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که بجهت تطبیق
شبهات شیطانی است نباید نمود و بسیاری از اصول فاسده حکما بر دارد و بآیات و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا
که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که و
ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را بلند میگردانند و ظاهر بسیار ند چنانکه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین و چنانچه علی بن ابراهیم
روایت کرده است که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه بجهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون
از دنیا گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان
خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بر وضعی که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام
مراد است و قوائم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار ساله راه است با اینها موافق است و مکان امریست موهوم و تابع جسم ممکن است
و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم میرسد
و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسانند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیریکه محال باشد ممکن است که
مقتضای جسم دیگر در آنجا خلق کنند و با جمله کسی که دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد همه

اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی ست والله الموفق للخیر والصواب والیه
المرجع والمآب **فصل پانزدهم** در بیان صفتی چند ست که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده ست و اعتقاد بآنها لازم ست
باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت ست و در ان مرگ نمیباشد باجماع امت الا موتتنا الاولی اگر نقل کلام اهل جنت نباشد استثنای منقطع
خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ بهشت چنانکه بعضی توهم کرده اند و عمر سابق و جمعی تعبیر ایشان باین سبب میکرده‌اند همچنین در آیه دیگر فرموده ست
که نمی چشند در ان مرگ را مگر مرگ اول که مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم
نمیباشد و ایضا در ان فقر و احتیاج و درماندگی نیست و هرچه نفس خواهش کند و دیده از ان لذت برد از برای آدمی حاصل ست و دار
خلود ست هرگز از ان بیرون نمی روند و منزل پاکان و نیکان ست و در ان بغض و عداوت و حسد و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس بانچه حق تعالی
باو عطا کرده ست راضی ست و آرزوی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی می آیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا
رتبه ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص شود و این ضرور نیست زیرا که ممکن ست که حق تعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد
که آرزو و خواهش مرتبه دیگر نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه و اشتغال
باطل را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن ست که در ان نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران داند و بآن راضی و مشعوف باشد لهذا
فرموده ست لهم فیها ما تشتهیه الانفس یعنی آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای انفس مختلف میباشد اما در روایات معتبر
وارد شده ست که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمیروند دیگر آنکه ایشان را بول و غائط و کثافات نمیباشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع
میشود و زنان ایشان نیز از حوریان میباشند و آدمیان را حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غائط و رشک و حسد و عداوت و بدی
اخلاق که عادت زنان ست نمیباشد و ازواج مطهرة را باین تفسیر کرده اند در روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستارگان نیست و پیوسته مانند
هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب ست وظل ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام
با آن میباشد و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را با اضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات
احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت ایشان فرموده ست
که بر کرسی های بافته از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بر آنها داده رو بروی یکدیگر و گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره
در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسه ها از شراب معین که از نوشیدن آنها صداع بهم نرسانند و عقل ایشان زائل نگردد
و میوه ها از برای مزه هر میوه را که اختیار کنند و گوشت کبابی هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند
مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در ان شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحش یا گناهی باشد بلکه سلام و تحیت
که یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر کن بلطف و کرم خداوند کبیر را که باین ذره های حقیر و بنده های سراپا تقصیر چه مهربانی سلوک کرده و از برای
رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشان را چه سامانی در آیاتی بیان فرموده و بعوض عمل ناقص که بلطف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات
آفریده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه بزمهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی
فانی مرتب داشته فله الملک وله الحمد وهو الغفور الرحیم و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفه ها ست زیرا که التذاذ از سیر نهرها
و گلها و سبزه ها در غرفه ها بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج به نزول ست و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج به نزول نیست و اگر خواهند

بآسانی فرود می توانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین کنند بلند میشوند بلکه هر جا بخواهند در میان منازل و در زیر غرفه ها و در خیابان ایشان جاری میشوند و ابن بابویه در فقیه و امالی از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا رسیدم و از وصف بناهای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا که حصار بهشت یک خشت از طلا است و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک اذفر بکار برده اند و کنگرهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چیست گفت درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکیست و یک پاره سنگ است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین این دو مصراع پانصد سال راه است و آنرا خروشی و ناله ای هست و میگوید خدایا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد و اما باب بلا از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل شود اما در بزرگ پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورع اند و رغبت کنندگان اند بسوی خدا و انس گیرندگان اند باو و چون داخل بهشت شدند در کشتیهائی نشینند و سیر کنند در دو نهر آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتی را بآن حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند که جامه های سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامه های سبز اند و در اینها نوری هست از نور پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة الماوی گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشتها است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس و حصارش از نور است و غرفه هایش از نور پروردگار عالمیانست و حقتعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقان و خوب رویان و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیا اند و بهتر اند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دستهای یکدیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصداهائی که خلائق مثل آنرا نشنیده باشند گویند مائیم راضیان که خشم نمیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان محبوبه شوهران کرام چون حوریان این سخنان را گویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز گزارندگان و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما وضو نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم و شما تصدق نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه مرد مومن و زن مومنه داشته باشند هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که حقتعالی حاکم و عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکند اگر زن شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت رسول فرمود که میگویند که بهشت یک بهشت است حقتعالی میفرماید در پایین تر یا نزدیکتر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر هست و نگویند که بهشت یک درجه است بلکه درجه ها بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مومن داخل بهشت میشوند یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند فرمود آنکه بالاتر است پایین می تواند آمد که پست تر را ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمی تواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه او است و لیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبه های خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علاء بن سیابه بآنحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از اینکه ما میگوئیم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید

و من دونهما جنتان سه والله ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود و راوی گفت ایشان کافر بودند فرمودند والله
اگر کافر میبودند داخل نمی شدند گفت مؤمن بودند فرمودند والله اگر مؤمن می بودند داخل جهنم نمی شدند لیکن در اوسطاند میان مؤمن و کافر
و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حلقهٔ دروازهٔ بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحهای طلا آویخته است چون حلقه
بر صفحه می خورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر سؤال کرد از اهل بهشت که طعام
میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان جنین است در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط نمیدارد
و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتی میسازند که یک خشت
آن از طلاست و یک خشت آن از نقره و گاهی دست باز میگیرند پرسید سبب آنرا که گاهی میسازند و گاهی دست باز میدارند گفتند تا نفقه ها
خرجی بکشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هرگاه میگوید میسازیم و هرگاه
دست بر میدارد ما دست بر میداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که طوبی درختی است
در بهشت که اصل آن در خانهٔ حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانهٔ او شاخی از آن درخت هست و خواهش چیزی در خاطر آن
خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سوار تندروی در سایهٔ آن صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی
از پایین آن بپرد از کهنگی تا از پیری [illegible] شود ببالای آن درخت نرسد و ایضا ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در
بهشت درختی هست که از بالای آن [illegible] بیرون می آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بالها بیرون می آیند که سرگین و بول نمی اندازند
و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار
ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بعبادت می ایستادند و خواب
نمیکردند و روزها روزه میداشتند و چیزی نمی خوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمی ورزیدند
و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون
آنها بیرون آنها دیده میشود و [illegible] ساکن میشوند که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند
و نماز کند در شبی که مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول پرسید که زنی
که دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را آن شوهری
میرسد که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت
صادق بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانهٔ حضرت امیر المؤمنین است و در خانهٔ هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست
و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول حضرت فاطمه را بسیار می بوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهر داری را چرا اینقدر
می بوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوهٔ آن بمن داد که تناول نمودم
پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را می بوسم بوی درخت طوبی
از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند
رسول مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست

کمترین اهل بهشت بحسب منزلت چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای
خدا که در حضور او است هیچ چیز کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل میشود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست‌ترین شود
آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن شود و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی را بجا آورد
پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دوم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اولی ندیده باشد گوید پروردگارا
این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید این را که بدهیم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزوی نمی کنم چون داخل آن حدیقه شود
سرور و شادی او مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند پس در این حال دری از جنت الخلد بروی او بگشایند و اضعاف آنچه پیشتر دیده بود در آنجا
مشاهده نماید گوید ترا است حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من به نعمتهای بی پایان جنان النعیم
پس گریست گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنار آن دختران روئیده است هر گاه مؤمنی بیکی
از آنها بگذرد و او را خوش آید آنرا بگیرد و حق تعالی بجای او دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود هر مؤمنی هشت صد دختر باکره
و چهار هزار زن ثیبه بیاید و زنان از حور العین گفت فدای تو شوم هشتصد باکره خواهد بود فرمود بلی هر وقت که نزد ایشان میرود باکره باشند گفت فدای
تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز
استخوان ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد جگر او آینه مؤمن باشد که روی خود در آن ببیند و جگر مؤمن آینه او باشد گفتم فدای تو شوم آیا حوریان را
سخنی هست که با آن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که باین خوشی و حلاوت و غنج و دلال میخوانند که بصدای دلربائی که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند گویند مائیم
خالدات که هرگز نمیمیریم مائیم نرم و ناعم که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بیرون نرویم مائیم خشنودان که هرگز بخشم نیائیم
خوشا حال کسیکه از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسیکه ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان بیاویزند نور آن
دیده‌ها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما در میان آسمان باشد هر آینه بیهوش گرداند ایشانرا از نور آفتاب و ماه و در روضة الاعمال
روایت کرده است از حضرت صادق که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت
در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای
ایشان مقرر کرده بودند بایشان بنمایند و بگویند اینها منازل شما است که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل می شدید پس اگر
کسی از فرح و شادی می مرد هر آینه اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا کنند که ای
گروه اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشانرا و نعمتهائی را که در آنجا از
برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شما است که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه
می مرد هر آینه در آن روز اهل جهنم از حزن میمردند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم
بمیراث میدهند و این است معنی قول حق تعالی اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثان
که بمیراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که هیچ حسنه نیست
مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است پس نمیداند نفسی
آنچه پنهان کرده است از برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشان است از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستیکه

خدا اکرامی هست و بندگان مومن خود و در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مومن ملکی را با خلعت و حله چون ملک بدروازهٔ
بهشت مومن رسد گوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مومن پس دربانان نزد مومن بروند و بگویند رسول پروردگار
تو بر دروازه ایستاده رخصت می طلبد که داخل شود مومن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندیکه بهشت را
از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نشنیده ایم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حله ها را
بکمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بهر چه گذرد از نور آن حله ها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند
نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند پس بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست چه مشقت ها را
از شما برداشتیم ایشان گویند چه چیز بهتر می تواند بود از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق تعالی بایشان ندا رسد که مضاعف گردانیدم هرچه را
بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس مومن هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد اینست معنی آنکه حق تعالی
فرموده است ولدینا مزید و بدرستیکه شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بگوئید سبحان الله و
تهلیل و ثنا بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مومن برگردد بهر چیزیکه بگذرد از نور او روشن شود تا نزد زنان خود بیاید
پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را هرگز ترا بنیکوئی این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب آنست که نظر کردم
بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان از غیرت بر یکدیگر نمی برند و حائض نمیشوند و تکبر و خود ستائی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم
میخواهم سوال کنم از تو از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سوال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود بدرستیکه در بهشت درختی
هست امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صداها چند ظاهر میشود که هرگز خلایق بآن خوشی سازی نشنیده باشند
پس حضرت فرمود این عوض است از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی
بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیدهٔ آنرا مشاهده نکرده است و مخلوقی بران مطلع نگردیده است می گشاید آنرا پروردگار در هر صباح و میفرماید
زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آنست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که از حضرت رسول سوال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی
روزیکه محشور گردانیم متقیان و پرهیزگاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چند اند
که از معاصی خدا پرهیزگاری کرده اند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص خود گردانید و اعمال ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام
کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می آیند
و ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ناقه های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند بکلل مروارید و یاقوت و جلهای آنها
از استبرق و سندس بهشت باشد از تافته ارغوانی و پرواز کنند آن ناقه ها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک بوده ند
از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ ایشان را مشایعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن
هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمه ایست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی
بآن دلهای ایشان را از حسد و بریزد بآن موهای زیاده از جسدهای ایشان اینست معنی قول حق تعالی و سقاهم ربهم شرابا
طهورا یعنی بیاشاماند بایشان پروردگار ایشان شرابی پاک کننده از آن چشمهٔ پاک کننده پس برمیگردند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ

آن درخت پس غسل میکنند در آن و آنرا عین الحیوة میگویند یعنی چشمهٔ زندگانی پس نمیمیرند هرگز پس ایشانرا باز میدارند در پیش سوی عرش و حال
آنکه سالم گردیده اند از آفتها و بیماریها و چرکها و از سرما و گرما که هرگز با نها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشان اند
محشور گردانید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشانرا با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است
رحمت من از برای ایشان چگونه خواهم ایشانرا با اصحاب حسنات و سیئات باز دارند پس میبرند ایشانرا ملائکه بسوی بهشت چون بدروازه
بزرگ بهشت میرسند ملائکه حلقه را بر در میزنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم متان برای دوستان خود در قصرهای جنان
مهیا کرده اند چون آن صدا را بشنوند شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را به آمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را
برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش
آمدید چه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس علی از رسول خدا سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی
لهم غرف من فوقها غرف یعنی ایشانرا غرفه ها هست که از بالای آن غرفه ها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفه ها را یا رسول الله
حضرت فرمود یا علی خدا این غرفه ها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و منقش
کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه ها فرشها بلند گردانیده باشند بعضی بر بالای
بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی
و فرش مرفوعة و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت گذارند و بپوشانند بر او حله های
طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره
و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشانرا بدست رنجها از طلا و مروارید و لباس ایشان در بهشت حریر است
و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد بر او ملکی که موکل است
بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند باو خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود
که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجهٔ حوریهٔ سیاه چشم او مهیای مصاحبت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود
فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه باشند و هفتاد حله پوشیده
باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پایش
دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بند آن نعلها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک شود به ولی خدا و خواهد که برخیزد
بسوی او از بسیاری شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو از منی پس بمقدار پانصد سال
از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند و در میان آن
لوحی باشد که بر آن نوشته باشد توئی ای ولی خدا حبیب منی و منم حوریه حبیبهٔ تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بسوی
من بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه چون باول دری از درهای بهشتهای
او برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا که خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است
ملک گوید با ایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد پس رود بنزد حاجب

و او را اعلام کند که هزار ملک از پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول می‌طلبند حاجب گوید بمن دشوار است که از
برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجهٔ خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیّم
و او را اعلام کند و قیّم رود بنزد خدمتگاران مخصوص و ایشانرا اعلام کند که رسولان پروردگار و خداوند جبار بر در غرفه ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند
که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتگاران بولی خدا عرض کنند رخصت دهد
ایشان داخل شوند و غرفه هزار در دارد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند
و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از درهای
از درهای غرفه و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شماست بسبب آنچه صبر
کردید در دنیا پس نیکو خانه ایست این خانهٔ شما حضرت فرمود که اشاره است باین قول خدا و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا
کبیرا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان را و پادشاهی بزرگ فرمود که این آیه اشاره ایست بآنچه ولی خدا در آن هست از کرامت
و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت می‌طلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفهٔ او و فرمود که نهرها جاری میشود از
زیر قصرهای ایشان و میوه‌ها نزدیک است بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی نزدیک
باشد بایشان سایهٔ درختان آن بهشت‌ها و آسان کرده باشند چیدن میوه‌های آن درختها را آسان کردنی چنانکه گفته اند که اگر برخیزد
درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها میرسد و اگر بخوابد فرود آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود
چیدن میوه‌ها بر ایشان که از بسکه نزدیک باشند بایشان مؤمن از هر نوعی از میوه‌ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در حالتی که تکیه کرده باشد و انواع میوه‌ها
با و خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه آنرا بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را جنت‌های بسیار هست بعضی را بست کرده و بعضی را
نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند
برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت می کند با برادران مؤمن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود
یعنی در سایه ماننده ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن
یکساعت با حوریه می باشد و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بیکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نور او را
فرا گیرد و گوید بخدمتگاران خود که این چه شعاع بود که مرا فرو گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار اجلال او باشد
خدمتگاران با و گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز بنزد تو
نیامده است مشرف شده بر تو از خیمهٔ خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو و برای او غالب شده است چون ترا دید بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرده
بسوی تو از شوق تو و آن شعاع که دیدی و نوری که ترا احاطه کرد از سفیدی و صفا و ضیای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت
دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز از برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته است
پس از خیمهٔ خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردیده
بمشک و عنبر و مغز ساقهای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دوشهایش ده
ذراع باشد و چون نزدیک شود به ولی خدا استقبال نمایند خدمتگاران او را با طبق‌های طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و

نثار کنند پس سال‌ها با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک را ملال حاصل نشود و پس حضرت امام محمد باقرؑ فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن است
و جنت الفردوس و جنت النعیم و جنت المأوی و غیر از این بهشتهای دیگر هست که محفوف شده‌اند باین بهشتها و از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد
و خواهش نماید متنعم کنند و هرچه خواهد بنحوی که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش آنست که بگوید سبحانک اللهم چون این را گوید مبادرت کنند بسوی
او بانچه خواهد تا آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باین است آنچه حقتعالی فرموده است دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
یعنی تحیت خدمتگاران نسبت بایشان سلام است که برایشان سلام میکنند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هرگاه از
لذت خوردن فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب العالمین و اما قول حقتعالی اولئک لهم
رزق معلوم یعنی خدمتگاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و می‌آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند
فواکه و هم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمی‌کنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین از
جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال
لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادقؑ روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون حقتعالی بهشت را خلق
کرد خشتی از آن را از طلا قرار داد و خشتی از آن را از نقره و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگریزه‌اش از مروارید و خاکش
از زعفران و مشک ناب پس با او گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نمیباشد و قیومی که همه چیز بتو قائم است
و تو بچیزی قائم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع
منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بر شراب کند و پیوسته مست باشد که از غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه یساول
ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حقتعالی کند یا کسی که بجبر قائل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا
از حضرت امام محمد باقرؑ روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که حقتعالی خلق کرده است آنرا و خالی
نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آنرا مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در بهشت
برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی
که پیش از خلق آدم در زمین بوده‌اند چنانکه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حقتعالی میفرماید روزی که
بگوییم جهنم را که آیا پر شدی او گوید آیا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده‌اند که حقتعالی جهنم را وعده داده بود
که او را پر کند چون در روز قیامت از کافران و عاصیان پر شود حقتعالی بسبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بسبیل فغان گوید که آیا جای
زیادتی هست یعنی پر شده‌ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی او را پر کردی چرا مرا
پر نمیکنی پس حقتعالی در آن روز خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادقؑ فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورت دنیا را
ندیده‌اند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدینؑ فرمود بر تو باد بقرآن زیرا که حقتعالی خلق کرد بهشت را
بدست قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را پر کرد از مشک و خاکش زعفران است و سنگریزه‌اش مروارید است و درجات
آنرا بعدد آیات قرآن گردانید پس کسیکه قرآن بخواند باو گویند بخوان و بالا رو پس هر که از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران
و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی که ببرکت حضرت صادقؑ مسلمان شد از آنحضرت پرسید

که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را جدا کند و تناول نماید بجای آن میوه بعینه در درخت بهم میرسد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا
چراغ است که اگر صد هزار چراغ از او در روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و می آشامند و محتاج
بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی زیرا که غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو جدا میشود
گفت چون میشود که حوری هرچند پیش شوهر او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که او از طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض نمیشود
و آفتی با جسمش مخلوط نمیشود و در سوراخش سوای آلت شوهرش داخل نمیشود و حیض و امثال آن از نجاسات آلوده نمیشود و لیس رحم او
بهم چسبیده است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود گفت میگوئید که او هفتاد حله می پوشد و شوهرش
مغز ساقش را از عقب آن حله ها و پوست و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته آب صاف می بیند
هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچ یک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب
یا دوستان خود را در بهشت نبیند و چون او را نبیند در بهشت شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت
بر کسی که دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی
گفته اند انتظار قدوم ایشان میکنند و امیدوارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور
فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت می تواند بود که در آن نشأه که اغراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای
محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها ملتذ شوند چنانکه در دنیا
نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را می کشتند و لذت
از آن می بردند و حقتعالی فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا
و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و آیه کریمه یوم یفر المرء من اخیه
و امه و ابیه و صاحبته و بنیه نیز فی الجمله شهادت براین مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل
ذکر نکرده باشد و آن دو وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشد والله العلیم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از رسول خدا
که فرمود که چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی
از آن هست و اعلایش سبدها است مملو از حله های بهشت از سندس و استبرق و از برای هر بنده مؤمن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی
صد هزار حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامه های اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده و عرض
بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سواره تند رو صد سال
در سایه آن می تازد و آنرا قطع نمیکند این است که حقتعالی فرموده است و ظل ممدود و پایینش میوه های اهل بهشت است و طعام
ایشان که در خانه های ایشان آویخته است و در هر شاخ صد رنگ و صد نوع از میوه ها باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید
و از آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن بهم رسد چنانکه فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری میشود
نهری در زیر آن درخت که منشعب میشود از آن نهرهای چهارگانه نهرها از آب که تغییر نکرده باشند و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد
و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت

فاطمه جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حله‌ها و سندس و استبرق و مروارید
و زمرد و یاقوت و عطر بهشت حق تعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آن را در خانه علی قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است
که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما که صاحب ورع و پرهیزگاری است و منقاد اهل بیت است و نماز شب
میکند و با این حال مبتلا شده است بصحبت لهو باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا این حالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت
بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازه‌های مومنان و زیارت برادران مومن گفتم نه مانع نمیشود این حالت او را از
چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این وسوسه‌های شیطان است انشاء الله آمرزیده شود از برای او لیکن فرمود که طائفه از ملائکه عیب کردند فرزندان
آدم را در متابعت ملذات و شهوات نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را در طبع این صنف
از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مومنان چون این حالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه خدا برآوردند و گفتند
ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را بآن حالتی که ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بر آن ساخته که میترسیم که
به بلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان برداشت چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت
که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد
بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز
قیامت شود نظر کند رضوان خزینه‌دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده‌اند و بر او نگذشته‌اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شدید گویند
بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از
حضرت امام موسی روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که آن را جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست دری سفید هست
که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر است از برای محمد و آل محمد و در جانب چپش دری زرد هست که در آن هزار قصر هست
و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم و ایضا بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق
از تفسیر قول حق تعالی فیهن خیرات حسان فرمود ایشان زنان شیعه صالحه اند گفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود که حوریان مخدره مستوره اند
که در خیمه‌های در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشان اند
و در هر روز کرامتی از خدای عز ذکره بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مومنان را و ایضا روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند
که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند جزاک الله بنهر الخیر حضرت فرمود که خیر اسم نهری است در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش
بیرون می آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیا و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر دختران هستند که از زمین روئیده اند هر یک را که بکنند
دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند خیرات حسان پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا
مرادش آن منزلها است که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیده‌های خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده است
که حضرت امیرالمومنین از رسول خدا سؤال کرد از صفت قصرهای خدا که الشهداء کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از طلا
و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگهایشان گوهر و یاقوت است و خاکشان زعفران است و تلهای آنها کافور است
و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوف است بدرختها از مرجان

و حجره و طرف هر نهری از این نهرها خیمه‌ها هست از یک قطعهٔ دُرّ سفید که در آن درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باش بهم رسیده اند و
از اندرون نشان بیرون می نماید و از بیرون آنها اندرون می نماید و در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهای آن
از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حلهٔ سبز و هفتاد حلهٔ زرد بوده باشد و مغز ساقهای او
از پشت استخوان و پوست و حلی و حله‌ها چنان نماید که شراب صافی در شیشهٔ سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسو بدست کنیزی
و در دست کنیزی مجمره داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور کنند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی نار ولیکن بقدرت خداوند جبار و ابن
بابویه در ثواب تهلیلات و پیغمبر فی السجده روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی
درجه در بهشت از مروارید و یاقوت و مابین هر دو درجه بقدر سیر صد سال راه باشد برفتار سوار تندرو و در هر درجه شهری و در آن
شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از خانه‌ها و قصرها و غرفه‌ها و حجره‌ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها
و حوریان و تکیه‌ها و مسندها و خوانها و خدمتگاران و انهار و اشجار و زیورها و حله‌ها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند نمود و چون از قبر
بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب
چپ او تا منتهی شود بدر بهشت و چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسند که بیرونش از یاقوت
سرخ باشد و اندرونش از زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند
ای ولی خدا میدانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی
و این شهر و آنچه در آن شهر است ثواب تست بر آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی
در خدمت حضرت امام رضا ع بودیم و فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز
غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین بدرستیکه خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت
آن از طلا و در آن صد هزار قبه هست از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاک آن از مشک و عنبر است و در آن چهار
نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوه‌ها و بر آن درختان مرغان
هستند که بدنهای آن از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر میشود وارد میشوند
بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی میکنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر
بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه ع را که درخت طوبی بر ایشان
افشانده بیکدیگر هدیه میفرستند و چون آخر آن روز میشود ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه‌های خود بتحقیق که ایمن
گردیده اید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی ع و کلینی از حضرت رسول روایت کرده است
که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نماید از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین‌تر از عسل
و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها شکافته شود هفتاد حله
از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل امین در شب معراج دست مرا گرفت
و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد آن به دو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که شفرهای

دیده‌های او در سیاهی مانند سینهٔ کرکس بود پس گفت السلام علیک یا احمد السلام علیک یا احمد السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله من گفتم تو کیستی
خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیهٔ مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من
از عنبر است و مرا خمیر کرده اند با آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش پس بهم رسیدم و آفریده شده ام از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو
علی بن ابیطالب علیه السلام و در کتاب اختصاص از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حقتعالی میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از
آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خودم سوگند شما را نازل میگردانم در خانهٔ خلود و دار کرامت و چون
داخل شوید بطول حضرت آدم علیه السلام خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی علیه السلام سی و سه سال و بزبان محمد صلی الله علیه و آله لغت عربی و بصورت حضرت یوسف علیه السلام و بحسن
و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و بدل حضرت ایوب علیه السلام و بسلامتی از کینه و حسد و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است
زیرا که کریم منان فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حقتعالی بمحاسبه مجازات بندگان دو بهشت است
حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب
و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شأن او است پس اینها دو بهشت اند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است و من
دونهما جنتان حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست تر اند از اینها در فضیلت نه بحسب دوری
مکان و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت المأوی و در این چهار بهشت نعمتها هست در بسیاری مانند
برگ درختان و ستاره‌های آسمان و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه و طولش پانصد ساله راه است و خشتی از آن
از طلا است و خشتی از آن از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگره‌های آن از نور است که میدرخشد
و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن می‌بیند و در آن حصار هشت در است و هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها یکساله راه است
بدویدن اسب تندرو و ایضاً فرمود که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای خاک ورس زعفران است و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه‌اش
در و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنچه حقتعالی فرموده است که علی سرر موضونة یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند
حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که می‌بافند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجلها را بر روی آن کرسیها زده باشند و حجلها
از مروارید و یاقوت باشد اما از ابریشم سبک تر و از حریر نرم تر و بر آن کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه از غرفه‌های دنیا باشد بعضی بالای بعضی
و این است معنی قول حقتعالی و فرش مرفوعة و آنکه فرموده است علی الارائک ینظرون حضرت فرمود که مراد بارائک آن کرسیهای بافته است
که حجلها را بر آنها نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود
از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر مشک بسیار خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود چشمه‌ها
در نهرها هر جا و هر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هر آینه فرا گیرد
همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حله‌ها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضاً از حضرت رسول روایت کرده است
که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشه‌هایش از مروارید سفید است و برگش از حله‌های سبز
و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذرع بوده باشد و از
بالای سر که تا پایین نهرها بیکدیگر متصل بافته باشد و آنچه از آن بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بود و اشاره باین است قول حقتعالی

لا مقطوعة ولا ممنوعة و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و موی بیابان از ریش لقد بر رویها بزرگ شاخهای ایشان از طلا باشد
و مهرهای ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق نشوند
سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در گردن و دست برنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و محبوب و مکرم و هر یک از ایشان قوت صد
مرد به اندازه خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام و اشتهای چهل ساله در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر بدنهای ایشان
و بر بدنهای ایشان حریر پوشانده سفید رنگ و زرد و زیور سبز جامه بوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند
و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نشوند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار
نگردند و نیکو طبیعت باشند که هرگز رو ترش نکنند و پیوسته متنعم و شاد باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه
نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت
حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دستهای ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و هر که ... نظر کنند
بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام با ایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم آن از حیز
تحریر و تقریر بیرونست و آنچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است
و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در رساله جنت و نار ایراد نموده‌ام رزقنا الله و سائر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها
حق الیقین بمحمد و آله الطاهرین فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست اعاذنا الله و سائر
المؤمنین منها بمحمد و آله الشفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمان است و سنگ
گفته‌اند مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته‌اند مراد بتهاست که با جاهلان آنها بجهنم می‌برند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است
و فرموده است بدرستیکه آنها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود و تخفیف
نمی‌یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی‌یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری می‌جویند
و فرموده است هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده شده اعمال ایشان در دنیا و آخرت و
ایشان اصحاب آتش اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمی‌خورند در شکم خود مگر آتش را
و بزودی خواهند افروخت آتشی را و از حضرت باقر منقولست که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت
که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله کیستند اینها حضرت خواند این آیه را یعنی خورندگان مالهای یتیمان اند و فرموده است
هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درک پایین تر آتش اند
مفسران گفته‌اند جهنم را طبقات و درکات است چنانکه بهشت را درجات است و منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر
شده‌اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن را نیز با آن داشته باشند و فدای خود دهند از برای رفع عذاب روز قیامت
قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردآورنده میخواهند که بیرون روند از آتش جهنم و بیرون نخواهند رفت از آن
و از برای ایشانست عذابی مقیم و دائم و فرموده است از برای ایشان هست شرابی از آب جوشیده جهنم و عذابی دردآورنده بسبب
کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده‌ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافران

عذاب آتش و فرموده است آنها که گنج میگذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک روزی که گرم میکنند
آنها را در آتش جهنم پس داغ می کنند بآنها پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشانرا و بایشان میگویند اینست آنچه گنج گذاشتید
از برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه را گنج میگذاشتید و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود
در آن این بس است ایشانرا و لعنت کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذابی مقیم و فرموده است پس بگوئید آنها را که ستم کرده اند بچشید
عذاب ابدی را آیا جزا داده نمیشوید مگر بآنچه کسب کرده اید و فرموده است که خائب و ناامید شد هر جبار معاندی و از عقب اوست جهنم و داده
می آشامند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می آشامد بجبر و نمی تواند فرو برد و میآید مرگ از هر مکان و جهت بسوی او می آید و نمی میرد که از آن
شدت تا خلاص شود و از عقب او عذابی غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق فرمود که صدید خون و چرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری
میشود و گفته اند که رنگش برنگ آب است و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول و از حضرت صادق روایت کرده است که آنرا نزدیک آن می آورند
و او کراهت دارد و چون پیش روی او آورند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بریزد و چون بیاشامد جمیع امعای او را پاره کند
تا از دبرش بدر رود و از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که مانند رسیده از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریند که سفید و لها
و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده برطرف شود و خون جاری گردد و آن مقدار بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری
توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست همه آنرا هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزو قسمت شده است و از
حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که جهنم را هفت در هست یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت
و فرمود همچنین و گفت خدا انگشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پایین تر همه جهنم است و بالای آن لظی و بالای
آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پایین تر همه هاویه است و بالای همه جهنم است و از
ابن عباس روایت کرده اند که درک اول جهنم است و دوم سعیر و سوم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند که
آتش هفت درکه دارد و آن درکه است بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود
در دنیا پس بیرون می آورند ایشانرا و دوم محل یهود است و سوم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب
و هفتم که درک اسفل است محل منافقان است و فرموده است آنجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاده کردیم ایشانرا
عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها و عقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند
و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهرهای چند است از مس گداخته که ایشانرا بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند که زیاده می کنند از برای ایشان مارها را
مانند نخلها و شتران و عقربها مانند اشترهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میگردانیم
ایشانرا در گرد جهنم بدو زانو در آمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خداوند رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم
بآنها که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچ یک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنها را
که پرهیزگار بوده اند و میگذاریم ظالمان را بدو زانو در آمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند
مراد از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن همچنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا
بر گرد جهنم بدو زانو در آمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مومنان برد و سلام است

چنانکه بر ابراهیم شد و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس روایت کرده اند و فرموده است هرگاه آتش فرو نشیند
میشود ما افروختن آنرا زیاده میگردانیم و فرموده که مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سراپرده های آن
سراپرده های آن بعضی گفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانه آتش است که بایشان
میرسد یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل
یعنی مس گداخته یا مانند درد زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشانرا بریان میکند بد شرابی است مهل از برای ایشان و بد جائی است
جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامه ها از آتش گفته اند از برای ایشان جامه ها
از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست
و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزهاست از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس برگردانیده شوند
بسوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را و روایت کرده اند از رسول خدا که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها
را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند که آنرا از زمین بردارند نتوانند برداشت و از ضحاک روایت کرده اند که آتش بزبانه خود ایشانرا
بالا افگند چون بالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یک ساعت ایشان قرار ندهند
و در روایت دیگر از حضرت صادق منقول است که این آیات در شأن بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو گیرد چنانکه جامه
آدمی را فرو میگیرد و لب پایین ایشان چندان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون
خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که کسب سیئات کرده اند
پس ایشانند که زیانکاران جان خود شده اند در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روهای ایشان می وزد و روهای ایشان قبیح
گردیده گفته اند مانند کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین درهم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان
گشوده شده باشد بایشان گویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمی شد پس شما آنها را تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت
ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این آتش پس اگر باز عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود
بر نفس خود پس حقتعالی گوید دور شوید در آن و با من سخن مگوئید و فرموده است و مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته
که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان دور می شنوند از برای او صدای خشم آنرا و ناله اهلش را یا خروش آنرا و هرگاه بیندازند ایشانرا در مکان
تنگی در آن در حالتی که دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند و اثبورا و واویلاه ملائکه بایشان گویند این نداء شما یکی نخواهد بود
فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق منقول است که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند که تنگی جای ایشان
مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان همه و فرموده است
آنها که کافر شدند از برای ایشان است آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان
از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم
گویند بایشان که آیا عمر نداده بودیم شما را آنقدر که متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق فرمود
که این سرزنش از برای هجده ساله است و چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمانرا یاوری نیست

و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را بر مؤمنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده‌ام امتحانی از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون می‌آید در اصل جهنم میوه آن شکوفه‌اش مانند سرهای شیاطین است پس بدرستیکه کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان بر سر آن شوبی از حمیم گرم جهنم است که بر سر آن می‌آشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جحیم است که جای ایشانست مفسران گفته‌اند که زقوم درختی است در آتش که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حقتعالی فرمود که آنرا امتحانی گردانیده‌ام از برای ستمکاران و سر شیاطین بعضی گفته‌اند میوه تلخ بدبوئی است در بادیه و بعضی گفته‌اند شیطان جنسی از مار است و سر او را تشبیه بسر آن مار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده‌اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشانرا بسوی آن درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش می‌آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می‌آورد و چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون به شکم ایشان داخل میشود هر چه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته‌اند غساق آب بسیار سردیست که از سردی ایشانرا میسوزاند و بعضی گفته‌اند چشمه‌ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آن جاری میشود و بعضی گفته‌اند آب و چرک و ریمیست که از بدن ایشان است که در حلق ایشان میکنند و بعضی گفته‌اند عذابیست که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب است که شبیه باینهاست و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است گویند آنها که در آتش اند بخازنان جهنم که بخوانند پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلائل و براهین و اصحاب گویند بلی آمدند گویند پس بخوانید و دعا و استغاثه کنید فائده نمی‌بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بیفایده و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید از نجات و فرموده است ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود و ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام آن گناهکار است که ابوجهل باشد از بابت مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن آب که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را و برو بکشید بمیان جحیم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم و گویند بچش بدرستیکه گمان میکردی که عزیزی و کریمی و زقوم خورده ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است گوید قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او این است آنچه نزد من است از نامه اعمال تو حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه به رسول خدا و امیرالمؤمنین است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته‌اند خطاب بدو ملک است که موکل اند بکافر و فرموده است شناخته میشوند مجرمان و کافران بروهای سیاه ایشان پس بموی پیشانی ایشان و پاهای ایشان حمل میکنند و در جهنم می‌افکنند و گویند ملائکه بایشان این است آن جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه بآتش ایشانرا عذاب کنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است که هرگاه ایشانرا بیندازند در جهنم صدای عظیم از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد ما را انذار کننده و ما تکذیب

کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می‌شنیدیم و می‌فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی‌شدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست
و طعام غصه داری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست نه باقی میگذارد و نه
چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوعی از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشان را و موکل اند بر آن
نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند دیده های ایشان مانند برق رباینده است و دندانهای ایشان مانند شاخهای گاو است و زبانه آتش از
دهن های ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند گنجید
و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را برمیدارد و بر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند که بخصوص سقر نوزده
ملک موکل اند و از برای درکات دیگر خزینه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد میگوید که خازنان
جهنم نوزده نفر اند و شما هر یک شجاعانید آیا نمی توانید هر ده نفر از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما
دو تا را کفایت کنید در این وقت آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآئید و نگردانیده ایم
عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آنرا در دنیا بروید بسوی
آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد یعنی دودی که از جهنم بیرون می آید و سه شعبه آن بکافران احاطه میکند از بالای سر و جانب راست و از
جانب چپ که نفسهای ایشان را میگیرد و بعضی گفته اند زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند بکافر مانند سراپرده و سه شعبه می شود و در آن
حالت هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دود جهنم است چون داخل آن میشوند فایده بایشان نمی بخشد و از ضرر زبانه آتش مانع
ایشان نمیشود و شراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه می نماید و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیان
است و طاغیان و کافران را مآب و مرجع ایشانست مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند هر حقبی
هشتاد سال است و هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت باقر ع
روایت کرده اند بسند معتبر که این آیه در شان جماعتی هست که از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق ع
روایت کرده اند که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سال سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهایی که شما میشمارید
و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده از هشتاد سال است
و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آن که آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نمی چشند
در آن برودتی و نه شرابی را ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی گفته اند هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است ویل لکل همزة
نفعی نمیدهد و البته می اندازند او را در حطمه و چه میدانی که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و در آتش
بر روی ایشان می بندند در عمودهای کشیده شده گفته اند که درهای جهنم را بر ایشان می بندند پس محکم میکنند آنها را بمیخهای آهنی از آتش
تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که کفار و مشرکان
سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما نبخشید چنانچه ما و شما یکسان شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان
حمیت نماید از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت
کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مومنان را که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید

آن همه رحم کنندگان جهنم بیرون آیند پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع میشوند پس حضرت
فرمود که بعد از این عمودها را می کشند و درها را بر ایشان می بندند و بخدا سوگند که آنها که باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند
کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که یا بن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود
که مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستیکه جبرئیل ع آمد بنزد رسول ص و رو ترش کرده بود و پیشتر که می آمد متبسم بود حضرت از سبب این حال سوال نمود جبرئیل
گفت که امروز دمهائی را که بر آتش جهنم می دمیدند از دست گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست جبرئیل گفت ای محمد ص حقتعالی امر فرمود
که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک
و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم است و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای
اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از
گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل ع
اینها را بیان فرمود حضرت رسول ص و جبرئیل ع هر دو بگریه درآمدند پس حقتعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را میفرماید
که من شما را ایمن گردانیدم از این که گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هر گاه جبرئیل ع بخدمت آنحضرت ص می آمد متبسم و خندان
پس حضرت صادق ع فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم
داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میزنند
تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند که عذاب بر ایشان بیشتر تاثیر میکند
پس حضرت با ابو بصیر گفت آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافی است و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای
عمرو بگروهی که ایشان را مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند
و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان
نکنند و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب بیاشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند
و بقلابهای آتش بدنهای ایشان را بدرند و گرزهای آتش بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را شکنجه دارند و بر ایشان رحم نکنند
و برو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب
نگردد و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود این است حال جمعی که در جهنم میروند و از حضرت صادق ع منقول است که جهنم را هفت در است از یک
در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی
با ایشان در آن در شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل
شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند و ایشان را از آن طبقه ببالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الآباد
حال ایشان در جهنم چنین است و یک در دیگر در لیست که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند
و این در بزرگترین درها است و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق ع پرسیدند از معنی فلق

فرمود که دره‌ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه هست و در شکم هر ماری
هفتاد هزار سبوی زهر هست و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می‌افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیاست یک جزو است از هفتاد
جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را به آب خاموش کرده‌اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمی‌کردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت
و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه
مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن بزانو استغاثه درآیند و در حدیث دیگر منقول است که غساق وادیی است در جهنم که در آن سیصد
و سی قصر هست و در هر قصری سیصد و سی خانه هست و در هر خانه چهل زاویه هست و در هر زاویه ماری هست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است
و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیث دیگر منقول است
که درکات جهنم هفت است مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می‌آید و مرتبه دوم لظی است
که حق تعالی در وصف او میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را تا پوست سر ایشان را و بجانب خود می‌کشد کسی را که پشت کرده و حق
را رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سوم سقر است و حق تعالی در وصف او
میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را می‌سوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را
باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز می‌سوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظاهر شونده است برای ایشان
و بر آن موکل اند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند
که بهر کس میرسند و هر که را در آن افکنند او را درهم میشکنند و میگویند مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی‌نماید و چون مانند سرمه ریزه
شدند حق تعالی ایشان را بحالت اول برمیگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما رس و چون
مالک بفریاد ایشان میرسد طبقی از آتش برمیگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدن تمامی ایشان جاری شده مانند مس گداخته
و با ایشان میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان می‌آورد پوست و گوشت روی شان در آن میریزد از شدت حرارت آن
چنانکه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند با ایشان سراپرده‌های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی از برای
ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابی است و بد منزلی است برای ایشان
و بد تکیه‌گاهی است آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن
پوست دیگر برویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر
قصری سیصد خانه از آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب آتش هست و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش
برای اهل آن طبقه مهیا کرده‌اند چنانچه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است
که فلق در آنجاست و آن چاهیست در جهنم که چون در آن را میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعودا
کوهی است از مس در میان جهنم و اثاما وادیی است از مس گداخته که بر دور آن کوه جاری است و این موضع بدترین جاهای
این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم منقول است که در جهنم وادیی هست که آن را سقر می‌نامند که از آن روز که خدا آن را خلق کرده
نفس نکشیده است و اگر خدا آن را رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین هست بسوزاند و اهل جهنم

بخدا پناه میگیرند از حرارت و گند و بدبوی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا گردانیده از عذاب خود . و در آن وادی
کوهی هست که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقابهائی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن
کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن
دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آنچاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و تعفن و کثافت
آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق هست که آنها جای پنج کس
از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعت کرد
و گفت من می میرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوای خدائی کرد و یهود است که یهود را گمراه کرد و پولس است که نصاری را
گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاورده اند یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که فرمود که برای اهل معصیت
نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشانرا در زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها
از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده بر ایشان بسته اند و در میان عذابی گرفتار اند که گرمیش بنهایت
رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی
از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان
بسر آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند او در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از
حضرت صادق ع منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان
متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد ص داشته باشد و فرمود کسی که در جهنم عذابش از دیگران کمتر باشد
کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند
دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش شدیدتر است و حال آنکه عذاب او از همه سبکتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است
که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند او از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع اهل جهنم را سوزانید
و در آن چاه صندوقی هست از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتی است که در آن تابوت
شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت
و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان
گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفسی بکشد و اثر آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آن هست
بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست به بلندی گردن شتران که یکی از ایشان که می گزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد آن میماند
و عقربها هست بدرشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز آنقدر مدت میماند و از عبد الله بن عباس منقولست که جهنم هفت در است و در هر دری
هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف
است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن

مارها بمنزلهٔ نخلهای طولانی هست می آید نیز و فرزند آدم را می گیرد یک چشم زدن و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهایش میکشد پس چون
می گریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست
که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید
خواهید شناخت آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید
این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید که آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم
خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشانرا از روز حسرت در روزی که کار هر کس
منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافل اند حضرت فرمود مراد این روزیست که حق تعالی اهل بهشت و دوزخ را فرمان دهد
که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشانرا نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سود ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال
از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چهار کس اند که اهل جهنم با آن آزاری که دارند از حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان
جحیم واویلاه و واثبوراه میگویند از عذاب آن چهار نفر متاذی میشوند و با یکدیگر میگویند چه حالت است که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم
از اینها در آزاریم اول مردیست که آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعاء و روده های خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک
و خون جاریست و دیگری گوشت خود را میخورد پس میگویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب ما را آزار میکند
گویند که او مرده و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکنند و آنکه امعای خود را میکشد پروا نمیکرد که از بول بهر جای
بدنش که برسد و آنکه چرک و خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت مردم را
بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود در شب معراج صدائی شنیدم که مرا الفزع و خوف آورد و جبرئیل گفت این صدای سنگیست که هفتاد سال است که از کنار جهنم
انداخته ام امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان
اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر
و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سائر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سائر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم
گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است
و از روزیکه خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاد میگردد و خدا با این انتقام خواهد کشید
از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بودی هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا ببهشت
پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او می نمایند چنانکه حق تعالی فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی
او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل با او گفت ای مالک بنما به محمد آتش را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه
بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد شعله را
که برگرد آن برگردید و ابن بابویه نیز مضمون اخیر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر روایت کرده است و در آخرش فرمود که بعد از آن
تا از دنیا رفت آنحضرت نخندیده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که آتش جهنم

در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای آن کسی که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس امر امیر را باید چنانچه مرغ دانه کنجد را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آن کسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آن کسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داده اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را باید فرو برد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذابست و بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت می یابند و ایشانرا نمی سوزاند و حضرت امیرالمؤمنین ع در نامه اهل مصر نوشت در وصف جهنم فرموده است قعرش بعیدست و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهایش از حدید است عذاب سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهلش شنیده نمیشود و حقتعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهترست قرارگاه ایشان و نیکوترست محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت باقر ع فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند و دری از جهنم باستقبال ایشان آید بایشان گویند ملائکه داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل شوند بجهنم منتهی شود فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آنوقت تحفه ها از بهشت بیاورند و ایشانرا داخل منازل خود کنند در وسط روز و این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوترست و فرموده در قول حقتعالی مقرنین بالاصفاد یعنی ایشانرا بایکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من قطران فرمود یعنی پیراهنهای ایشان از ارزیز گداخته چون آنها را بر ایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشانرا آتش و فرموده است در باب زناکار و من یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر ع فرمود اثام رودی است از ارزیز گداخته و در پیش آن رود سنگستانیست از آتش و آنها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر می نامند چون آتش جهنم کم میشود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود و این است معنی قول حقتعالی کلما خبت زدناهم سعیرا و علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال راه بزیر روند و چون بپایین جهنم رسند جهنم نفسی بکشد و ایشانرا بالا اندازد پس گرزهای آتش بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق ع که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سوال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع اهل جهنم را سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق ع سوال کرد که آیا آتش بس نبود که حقتعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن مار و عقرب گروهی را عذاب میکند که می گفتند آنها را خدا خلق نکرده است و شریکی از خلق برای خدا قائل میشدند پس آنکه بچشاند بایشان عذاب آن چیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقر ع روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعود میگویند و در صعود وادی هست که آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه برمیدارند اهل جهنم از گرمی آن چاه بفریاد می آیند و آن چاه منزل جباران و خلفای جورست و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مومنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مومن میکرد چون آن کافر مرد حقتعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او از جای دیگر میرسد و میگویند باو که اینها بسبب مدارا و نیکی است که نسبت بفلان مومن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت

امام محمد باقر روایت کرده است که مومنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام آزار آن مومن بود از وی گریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی
از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت کرد چون وقت مرگ آن مشرک شد وحی کرد حق تعالی که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر در بهشت
مسکنی میبود ترا در آن مسکن ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را بجنبان و او را بترسان اما آزاری باو مرسان
و روزی او را در دو طرف روز از برای او میاوردند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید که این دو حدیث
منافات ندارند با آیاتی که گذشت که دلالت میکردند بر آنکه کافران همه معذب اند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمییابد زیرا که بودن در جهنم
عذاب ایشانست هر چند آزار بایشان نرساند و در حدیث دوم تخویف و ازعاج آتش ظاهر است که عذاب ایشانست و ممکن است از ایشان تخفیف
نمییابد و ممکن است که این احادیث مخصص آن آیات بوده باشد و از محمد بن حنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند که مردم را که بر
صراط بگذرانند مومنان باسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی میگوید بمالک که استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم
بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد
سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و از موضع دیگری در بگشاید و گوید از این در بروید بسوی
بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند
چنانچه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمومنان میکردند و میگفتند انّما نحن مستهزئون و این است معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم یعنی حق تعالی
در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری در تفسیر این آیه فرموده است که استهزا خدا بایشان در آخرت آنست که حق تعالی
هرگاه مستقر گرداند منافقان معاندان علی را در جهنم که دار کلفت و لعنت و مذلت است و عذاب کند ایشان را بانواع عجیبهٔ تعذیب و عقوبت و قرار دهد
مومنانی را که منافقان بایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور محمد برگزیده ملک دیان ایشان را مشرف گرداند در آنجا
که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه آن منافقان گرفتار اند در آنها از عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی
ایشان تمامتر است که منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشانست بنعیم ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان پس مومنان آن کافران
بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنف اند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را و بعضی
در میان چنگال درندگان اند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانهٔ زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان
میکوبند و عذابهای ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریاهای حمیم غرق شده اند و بر رو میکشند ایشان را و در میان آنها و بعضی را از
زجر میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سائر اصناف عذابها اند و کافران و منافقان نظر میکنند و میبینند
مومنانی را که در دنیا بایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان اعتقاد کرده بودند بعضی در
فرشهای نرم و بتکیه تکیه کرده اند و بعضی بانواع میوه های بهشت تنعم می نمایند و بعضی بر غرفات و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند و حوریان
و غلمان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام می نمایند و ملائکه
خداوند عزیز جلیل می آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب تحفه ها و هدایا و میگویند سلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مومنان که مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه
همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در موقف خواری و خواری فرو مانده اید بیائید بسوی ما درهای بهشت را برای شما گشاده ایم تا خلاص

شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند ای بهای ما آیا این نعمت میسر میشود مومنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند
درهای بهشت را گشاده بینند گمان کنند که این درها بسوی جهنم گشوده است و می توانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای
حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه میدوند و گریزند و آنها از پی ایشان میدوند با ایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانهها بر ایشان زنند و بر سر ایشان
میخورند و انواع این عقوبات را کشند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده اند ببینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان
زنند و سرنگون بمیان جحیم افکنند و مومنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بایشان کنند و اشاره باین است الله
یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس امروز آنها که ایمان
آورده اند از احوال کافران می خندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است و اذا النفوس زوجت حضرت باقر فرمود
اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان و اما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است و حق سبحانه و تعالی
فرموده فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته شده است و زبانه
میکشد ملازم آن آتش نیست مگر شقی ترین مردم آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت گردانید بحق علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت
کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادیی هست که در آن وادی آتشی هست که نمی سوزد بآن آتش و ملازم آن نمی باشد مگر شقی ترین
مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت گرداند از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود آتشها بعضی از بعضی پست تر است
و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهلبیت است و موید این است آنکه شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت
کرده است که حضرت امیر المومنین فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو
گفت چرا این را میگوئی یا امیر المومنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خودم از خدای عز و جل و در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه چون مرا بزمین فرستاد
بسبب آن خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی
من که بلی آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را بجائی او را بتو نماید رفتم بسوی مالک گفتم خداوند سلام
ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمائی کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش سیاهی
بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بآن گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه تر
و گرمتر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه که می برد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که
گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیده های خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن آنرا که ساکن
شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس دو صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را
بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان می زدند گفتم ای مالک اینها کیستند
گفت مگر نخواندهای آنچه بر ساق عرش نوشته است و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را
خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و ستم کننده بر ایشان اند یعنی ابوبکر و عمر و کلینی در حدیث
معتبر طولانی از حضرت صادق روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار کنند
پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و این قول دو طائفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند

و سید ابن طاوس رض در کتاب زهد النبی روایت کرده است از امیر المؤمنین ع که حضرت رسالت ص فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر یک قطره از زقوم را بر کوه های زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر قطره از غسلین را بر کوه های زمین بریزند هر آینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آبش باشد و بحق آنخدائی که جانم در دست اوست که اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است بر کوه های زمین بگذارند هر آینه فرو روند تا پائین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضا در کتاب مذکور روایت کرده است که چون این آیه نازل شد که بدرستیکه جهنم وعده گاه جمیع ایشانست و از برای آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصه مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت رسول گریست بگریه شدیدی و صحابه آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آن حضرت سوال کردن و آنحضرت چون فاطمه ع را میدید بسیار شاد میگردید پس بعضی از صحابه رفت بخانه فاطمه ع که آنحضرت را بیاورد دید که آرد جو پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد و به آنحضرت و حال حضرت رسول و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه ع برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که از ده موضع آنرا به لیف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر می پوشند و فاطمه ع دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه می پوشد چون فاطمه ع بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکرد از لباس من بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سال است که نیست من و علی را مگر پوست گوسفندی که شترها در روز بر روی آن علف میخورند و چون شب میشود آنرا در زیر خود می اندازیم و بالش ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول ص فرمود ای سلمان این دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه ع گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شده حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه ع چون این دو آیه را شنید بر رو افتاد و فرمود وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمی زائید و یاد جهنم را نمی شنیدم و عمار گفت ای کاش که مرغی بودمی و در بیابانها پرواز میکردمی و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیر المؤمنین ع گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم پس حضرت امیر ع دست بر سر گذاشت و بسیار گریست و میگفت وای از دوری سفر و اندکی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و لقمه های آتش گوشت ایشانرا میدرند و بیمار چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروح چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیر چند اند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند و در میان طبقات جهنم میگردند بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامه های آتش می پوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند و احادیث و آیات اوصاف جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است بهمین قدر درین رساله اکتفا نمودم و اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام حق تعالی جمیع مومنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین

فصل هفتم در بیان اعراف است حق تعالی فرموده است که ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس ندا کند ندا کننده یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانی است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را

کسی نمودند بر مردم و ایشان با آخرت و قیامت کافر بودند و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که موذنی که ندا در قیامت
این ندا را خواهد کرد حضرت امیرالمؤمنین خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده که گفت علی را در کتاب خدا نامهائیست که مردم نمیدانند یکی موذن
است که در این آیه وارد شده است و ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانی است که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند
بحق من پس فرموده است میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود و گفته اند آن اعراف است که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر
اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و هنوز داخل بهشت نشده اند و هنوز در ایشان
طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده میشود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند
اصحاب اعراف مردانی چند را که میشناسند ایشانرا بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول
حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا بایشان نخواهد رسید پس ایشانرا گویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست
و اندوهناک نخواهید شد این است ترجمه لفظ ظاهر آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف
حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده که در میان ایشان سوری و حصاری میزنند که دری دارد ظاهرش و درونش رحمت است
که جانب بهشت باشد و باطنش از قبیل آن عذاب است که در طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند که اعراف کنگره های بالای آن حصار است و بعضی
گفته اند صراط است و اقوال اشهر و اظهر است ایضا اختلاف است در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان
برابر باشد حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم بروند و گناهان ایشان مانع شده میان ایشان و بهشت پس ایشانرا در این موضع گذاشته اند تا خدا
حکم کند در حق ایشان بانچه خواهد پس ایشانرا داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند که ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند
خازنان بهشت و جهنم هستند یا حافظان اعمال اند که گواه اند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند که نیکان و بهترین مومنان اند و ثعلبی
از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندی است بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس علیهم السلام در آنجا میباشند و دوستان خود را
میشناسند بسفیدی روی و دشمنان خود را بسیاهی روی و احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم
هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم میکنیم
و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر
باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعراف اند رسول خدا و ائمه هدی خواهند بود که مومنان حقیقی
را از اهل مرتبه در آنجا بهشت میگردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق
شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اهل اعراف اند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع
ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند
و بعضی همیشه در اعراف می مانند و هر دو محتمل است چنانکه ابن بابویه رحمه الله در رساله عقائد گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست
در میان بهشت و جهنم و بر آن مردانی چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای او میباشند
که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشانرا بشناسد و ایشان او را بشناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشانرا نشناسد
و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشانرا یا توبه خواهد کرد بر ایشان و ار

حکم خدا بر ایشان یعنی گناه ایشان را خدا بیامرزد و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس الله سره گفته است اعراف کوهی است در میان بهشت و دوزخ و بعضی
گفته اند حصاری است در میان آنها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانی است که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث در این باب وارد شده است که در
روز قیامت شوند در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیرالمؤمنین و امامان از ذریت آنحضرت و ایشانند آنها که خدا فرموده است و علی الاعراف رجال
و حق تعالی بایشان می شناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانچه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم
و ایضاً فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لآیات
للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای آنها ایشان را می شناسند
و حضرت امیرالمؤمنین فرموده منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر منقول است که مائیم متوسمین که خدا فرموده است
و در احادیث وارد شده است که حق تعالی ساکن میگرداند در اعراف طائفه از خلق را که مستحق ثواب نشده اند باعمال حسنه خود ثواب را و مستحق عقاب و خلود
در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل
بهشت شوند بشفاعت رسول خدا و امیرالمؤمنین و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طائفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم
گردند پس خدا ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را بر المهائی که در دنیا رسیده است بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال
خود مستحق شده اند و داخل بهشت با آنها میشوند و اینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد و از آنها و اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه
متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان دوزخ و بهشت و می ایستند در آن حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله
در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی ره روایت کرده است از حضرت صادق
که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه می ایستد سرکرده لشکر
با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند
که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته اند پس سلام می کنند گناهکاران بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و نادوا
اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امیدوارند که داخل شوند فرموده است
و هم یطمعون یعنی این گنهگاران داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام و نظر میکنند
این گنهگاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند با هرکه
از جانب خدا با ایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضاً شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت
کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین بودم پس عبدالله بن کوا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سوال کرد حضرت
فرمود وای بر تو ای پسر کوا مائیم که در روز قیامت باز میدارند میان جنت و نار هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمای
او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی آن مردانی که بر اعراف هستند
که مائیم میشناسیم جمیع خلائق را بسیمای ایشان پس اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح
از حضرت صادق روایت کرده است که اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند که می ایستند بر اعراف با بعضی
از شیعیان خود در وقتی که مومنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند ائمه با آن شیعیان خود که گناهکارند [illegible]

برادران مومن خود که بحساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که بشفاعت ائمه ع بایشان ملحق گردند پس ائمه ع بایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس ائمه ع ندا کنند آن جماعتی را که ایشانرا بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموال و آنچه تکبر کردید بر اولیاء حق ما کردید پس گویند بآنها که این شیعیان و برادران من اند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه ع بگناهکاران شیعیان خود که داخل شوید در بهشت که بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حقتعالی فرموده است که ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشانرا چنانچه فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند

فصل نهم در بیان جماعتی است که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن مخلد نمیباشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه ببدن عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد در عذاب جهنم خواهند بود و عذاب از ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند و گذشت که یا داخل بهشت میشوند و یا در اعراف خواهند بود و یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آن که کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب آن دین باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسیکه تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او آن ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد عمداً مثل آنکه عمداً مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حقتعالی را یا ملائکه را یا یکی از انبیا یا ائمه را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را یا مسجدی خراب کند یا عمداً در آن بول یا غائط کند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول ص و ائمه هدی استخفافی کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسینی را استخفافی کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه العیاذ بالله بآن استنجا کند یا نسبت بکتب احادیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است استهزاء و استخفاف نماید یا بت و غیر بت را معبود خود قرار دهد یا آنرا بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد یا بپیشانی خود را برود ش منور زره کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان ع خروج کرده اند و ناصبان نسبت بائمه ع میگویند یا مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه ع را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشانرا خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با ائمه ع یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق ع منقولست که غسل مکن از چاهی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله

ناصبی میباشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدتر است که حضرت فرمود که خدا خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند
از یهود یا بالصورت بسیار میدانند ایشان نیز کافرند و مخلد در آتش اند و غیر اینها از فرق مخالفان دو قسم اند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان
تمام شده است و علم به بطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب یا اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل
قائل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص مذهب حق نمی کنند و خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین
حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند دوم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمی توانند کرد یا در بلاد
مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند و اهل حق از خوف پنهان اند
و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه اشاره باینها شده اما جماعت سوم مشهور میان علما آنست که ایشان و اهل مرجون
لامر الله اند و نه حکم بکفر ایشان می توان کرد و نه حکم بایمان ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است که مستضعفان
از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمییابند راهی را پس این جماعت شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا
عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که راه حیله بسوی کفر نمی یابند که دانسته
کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند مانند اطفال ایشان اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست که مستضعف کسی است
که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست
و فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب
میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک
و بت پرستی در آمدند و ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت
کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای او است ده برابر آن آیا این در باب کسی هست که شیعه نباشد
فرمود که نه مخصوص مومنانست گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود
که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری
رفتم و در خاطر داشتم که سوال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسیکه امامان خود را مثل آنکه من میشناسم نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم
و نشستم نزد یک درگاهیکه پرده بر آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماه چهار ساله یا نزدیک بچهار
سال می بایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا
و حجت او و باب او که سوال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود اگر چنین
باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود آنها گروهی
اند که بسبب محبتی که بعلی دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند که چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب
ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند و سید مرتضی رض و جمعی باین قائل اند
و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم بدر آیند
اما داخل بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند بود و نادری قائل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف

است و علامه حلی در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین نشده است اکثر اصحاب ما قائل اند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسق اند و آنها که قائل اند که ایشان فاسق اند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلد اند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و او قائل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و آنکه ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولی است در نهایت ندرت و قائل بآن معلوم نیست و آن در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است که خبری از آثار و اخبار و اقوال قدمای اخیار ندارند و ابن بابویه در رساله عقائد گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت را در غیر اهلش قائل شود ظالم و ملعون است و حضرت رسول فرموده است هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده و گفته است اعتقاد ما در حق کسیکه انکار امامت امیر المؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسیکه اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را و حضرت صادق فرموده که منکر آخر ما مثل منکر اول ما است و حضرت رسول فرموده که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و آخر ایشان قائم است اطاعت ایشان اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق فرموده که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین است که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در بیزاری آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگونه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و زنان چهارگونه عائشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدایند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه هدی مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا برو واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتیکه متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخواند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیر المؤمنین کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است زیرا که معصوم داخل است و ایضا میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که جهل به هر دو در یک سنخ است پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رساله حقائق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانند و آنچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان و منکران امامت آنحضرت حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی آیند و در دنیا نیز بحکم کفار

که دولت باطل بعد دولت حق پیش از ظهور حضرت قائم غالب خواهد گردید شیعیان را معاشرت و مصلحت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد لهذا این درجه از
باطل اگر چه احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان کنند و ذبیحهٔ ایشان را حلال دانند و دختر از
ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود و در دولت
ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شود حکم بت پرستان بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شهید ثانی باین تصریح
کرده اند و باین وجه جمع میان همه احادیث میشود و ایضاً ممکن است بگوئیم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان مرتب [جاری]
میشود و در زمان حضرت قائم چون حق ظاهر صریح را که معجزات باهرات ظاهر شده است انکار می کنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر
ایشان میکند حدیث متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت از حضرت
صادق پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بکفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس اند
که حقتعالی نظر رحمت نمی کند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوی امامت کند
از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس را از اسلام بهره هست و احادیث
بسیار بتاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضاً در اخبار بسیار وارد شده است
که ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و لازم
آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل الشرائع و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت
داشته باشد هیچ کس نیست که بگوید من دشمن محمد و آل محمدم و لیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه مائید و از
و تبرا از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس ره در کتاب سرائر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی
و سوال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کنند بر امیرالمؤمنین و اعتقاد بامامت آنها داشته باشد حضرت
در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب
معراج چون مرا بآسمان بردند حقتعالی بمن وحی کرد در باب علی و فاطمه و حسن و حسین و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که مانند
مشک کهنه پوسیده شود و بیاید بنزد من با انکار وجوب ولایت و امامت ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم
و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری مذکور است در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که احاطه
باو میکند آنست که او را بیرون کند از جملهٔ دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است
و کفر باو و کفر بنبوت محمد و کفر بولایت علی ابن ابیطالب و خلفای او هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او
کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کنندگان اصحاب نار اند همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر
از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هرگاه انکار کند امامت امیرالمؤمنین را پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و بعضی
از حضرت صادق روایت کرده است که دشمنان علی در جهنم خواهند بود ابدالآباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت
باقر روایت کرده است [illegible] چون روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که کجا است علی بن ابیطالب [illegible]

بمن گویید تو ولی علی کریم منعم پسر عم پیغمبر و وصی او بودی ارشاد پس من گویید است گفتی و قال بهشت شو آمرزید خدا ترا و شیعه ترا و امامان شیعه ترا و اشیاع ترا از فزع
اکبر قیامت و داخل شوید ایشان ترسی بر شما نیست امروز و نه اندوهناک خواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی روایت کرده است که در قیامت
هر منادی که این خلق میکنند چند ایشان را لعنتی میکنند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند و در امامت و در معانی الاخبار
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق گفت بهتر آن که ایشان در دین حق و ولایت اهل بیت را انکار میان خود و میان اهل عالم و هر که مخالف
تو باشد و ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از
ایشان ولایت بهره نبرد و بیزاری بجوید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حقتعالی
علی را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که
شک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار امیرالمؤمنین کنند جمیع آنها که در زمین است خدا همه را عذاب کند
و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان آن شخص او نیست او کافر
شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر دوازده نجیب اند
که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر میرود و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف
روایت کرده است از آزاد کرده حضرت علی بن الحسین که از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر
و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده که ابوحمزه ثمالی از آنحضرت از حال
ابوبکر و عمر سوال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث
متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است و اما اصحاب کبائر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست
میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند ماند و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانچه گذشت
و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق گردد یا آنکه بفضل خدا هیچ یک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان
یا در دنیاست یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب اختلاف و ابهام آنست
که شیعه جرأت بر ارتکاب کبائر و معاصی نمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبائر مخلد در جهنم خواهند بود و احادیث خاصه
در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهند بود احدی مگر اهل کفر
و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سوال نمی کنند حقتعالی میفرماید
اگر اجتناب کنید از کبائر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می آمرزیم گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوئی
راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای که لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرش علی از
آنحضرت شنیدم از رسول خدا که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی
نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبائر می باشد و حال آنکه حقتعالی میفرماید و لا یشفعون
الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبائر میشود پسندیده نیست
فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش می آید او را این فعل و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول فرمود که بس است

پشیمانی از برای او توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را گناه او پس او مؤمن است و کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن
میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را هیچ دوستی
و شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله چگونه مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بگناهی که مرتکب آن
گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم الیقین که او را جزا خواهد داد بر عقاب بکرده البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است
و هرگاه پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه
مؤمن نیست بعقوبت گناهی که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا فرمود که کبیره نیست
با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد
و دین اقرار بجزا است بر حسنات و سیئات یعنی هر دین داخل است کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود هرگاه مرتکب شده از گناهان
چون میداند عاقبت آنرا در قیامت و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که رسول خدا فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی
از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنچه بآنها میرسد از تطهیر از گناهان به محنتهای دنیا و بعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت
موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای
خود به نعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت
و امامت علی کند هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن میبود
و موالات علی میداشت جای تو در اینجا میبود و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید
دوستان او را البته هرگز جهنم را نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو بنمایند و میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود
مگر آنکه اگر گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک
کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بدر آید پس حضرت رسول فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود
هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود
احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان
مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شریعتی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده نجس
پس گویند یا محمد و علی که تو چرکین نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک
کنند از این کثافات پس او را داخل در طبقه بالای جهنم کنند و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر
بعضی از شدائد بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه او بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند که برچینند
و ببرند ایشان را از مردم چنانچه مرغ دانه را برمی چیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی که گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را
بشدائد و نوائب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد یا آفتها که در دنیا در بدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند
طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره گناهان
ایشان باشد و اگر گناهی بماند سختی که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند شدائد عرصات قیامت و اگر بقیه

عظیم تر باشند و طبقه عاصی از ایشان عذاب میکنند و ایشان از سایر مسلمانان عذاب ایشان شدیدتر است و گناهان ایشان عظیم تر است و این جماعت را
شیعه ما نمی نامند بلکه محب ما می نامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند نیست شیعه ما مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند در جمیع آثار ما نماید
و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا روایت کرده اند که فرمود که بخدا سوگند که دو تای شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند
که یکی را نخواهند دید راوی پرسید که این در کجای قرآن هست فرمود در سوره رحمن که میفرماید لا یسئل عن ذنبه منکم انس ولا جان یعنی سوال کرده نمیشود
از گناهان او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت که منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که ابو عثمان انداخت و اگر نباشد باید
عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند
گفتم ما نزد دشمنان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من
اعاده کردم فرمود بخدا سوگند که دو نفر از شما داخل جهنم نمیشوند نه والله که یکی نیز داخل نمیشود شمایید اهل این آیه که مضمونش این است چه میشود ما را
که نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم می شمردیم پس فرمود که دشمنان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در آنجا نمی یابند
و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که رسول خدا فرمود
یا علی تو در قیامت بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس کجا خواهند برد شما را الا بسوی
بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان خود در منازل خود قرار گیرید حقتعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان
من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم نسیم بهشت را بیابند
گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از ما نسیمی می یابیم مالک گوید خدا وحی کرده بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند
اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری
بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و من ترا جامه دادم و آن دیگری را خطاب کند که آیا تو نمی ترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر
ترا من پنهان نکردم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد نماید و او تصدیق نماید پس همه گویند بآنها که عذر گناهان
ما را از خدا بطلبید که گناهان ما ببخشد پس آنها دعا کنند و خدا ایشان را ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را
جهنمیان گویند پس ایشان گویند بآنها که شفاعت ایشان را کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب جهنم نجات داد پس دعا کنید که این نام را
از ما [illegible] بهشت [illegible] ایشان دعا کنند حقتعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و مأوایی
در بهشت از برای ایشان قرار کنند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت صادق
از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه که نزد دروازه بهشت است که آنرا عین الحیوان میگویند
پس از آب آن چشمه بر ایشان می ریزند پس برویند چنانکه گیاه می روید گوشت و پوست و موی ایشان می روید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است
از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حال جمعی که داخل جهنم میشوند پس ایشان را بیرون می آورند و داخل بهشت می کنند حضرت فرمود
اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب میگفت میفرمود که مردمی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند پس
می برند ایشان را بسوی نهری نزدیک در بهشت که آنرا [illegible] آب آن بر ایشان می ریزند پس گوشت و موی و خون
ایشان [illegible] مانند [illegible] که زغال میشوند

شفاعت ایشان را در می یابد پس می برند ایشان را بسوی نهری که از در بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان
و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس اهل بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه
بلند می گفتند که خداوندا این نام را از ما بردار پس اثر ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی علیه السلام همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را
شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که شیعیان میگویند و تعجب میکنند
از جماعتی که دعوی می کنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید حضرت فرمود که آیا
نمی خوانند قول حقتعالی را ومن دونهما جنتان و از بهشت جنتی نیست تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی نیست تر از آتشی میباشد آنها با دوستان
خدا در یک مسکن نخواهند بود بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلتی میباشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم و وقتی قائم
ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون اصل این حدیث را از آنحضرت
روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام ع در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان خود
و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میگویند
و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف گوید که این جماعت که در این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم
بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتمل است که فساق شیعه در ابتدا داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد
و ابن بابویه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا ع برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مومنی را و حال آنکه
او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش
میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق ع نیز این را روایت
کرده است و ایضا در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانه های شما از برای شما بهشت است و قبرهای
شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است
که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقادهای شما را نمی داند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن
میدارد و نمیداند چه میگوئید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت
حضرت صادق ع عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم بسیار میشود تعجب از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر و امثال
ایشان را دارند و امانت و راستگوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و راستگوئی و وفا ندارند پس حضرت
درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناک پس فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری که از جانب خدا
نباشد امامت او و عتابی و خصیبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم آنها را
دینی نیست و اینها را عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حقتعالی را الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش
از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است که والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شده اند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطل اند بیرون می برند ایشان را از نور بسوی

ظلمت‌ها و تاریکی یعنی [illegible] یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند
بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب
نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضاً کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی
را در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشند و البته
عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمگار و بدکار باشند
و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که بدرستیکه خدا شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا
نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشند و بدرستیکه خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد
هر چند در اعمال خود بدکردار و ستمگار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت
شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود و هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر کس مظلمه او را
در میان او و مردم باشد بخشش میکنیم از او و می‌بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و در گذریم و ایضاً
از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول خدا بعلی گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که
نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا که رسول خدا فرموده است
از مودت ما اهل بیت بر مدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که
جانم بدست قدرت اوست که نفع نمی‌بخشد بنده را اعمال او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی
که رسول خدا گفت یا علی خدا آمرزیده است تو و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضاً از حضرت امام رضا روایت
کرده است که رسول خدا فرموده است که خدای عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و بپیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی
که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که نمی‌خورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضاً از حضرت
باقر روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت که در میان ایشان کسی هست
که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند در بدنش از علتها و اگر این کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند
و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنی که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که بر او شرط کرده است در اعمال
ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و با ندیده اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او در آخرت با پیغمبران
و صدیقان و شهدا و صلحا خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت
دیگری ندارد دوم مؤمنی است که پای او می‌لغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روییده گاهی کج شود و گاهی راست
ایستد و بهر طرف که باد او را بگرداند بگردد و آن است که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او بخیر است
و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید از برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت
است بدرستیکه حق تعالی میفرماید که بر من لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق روایت کرده است که روز

حضرت رسول در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سوال کردند فرمود جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشت اند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر کس دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست ما برین حال باشد و لیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این است و او آن کسی است که نصب عداوت ما کند و پست ترین مومنان در حالی که در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در باره دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلایی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راست اند و بر خیر اند و پدرم میگفت که دوست دارد دوست آل محمد را هر چند بدکردار باشد و دشمن دارد دشمن آل محمد را هر چند بسیار روزه دار باشد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناهی و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده شده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند و محشور شوند سواره بر ناقه هائی که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشد بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنها از یاقوت سرخ باشد نرمتر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامه های سفید پوشیده مانند شیر و نعلها از طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشنده و آن ناقه ها از نور باشند و جهازهای آنها طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید الله بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند لب اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم میفرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آن حضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مومنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسند صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند همین که قائل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیز کند از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمی شناختند اینها شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان

و تعهد همسایگان از فقرا و مساکین و قرضداران و یتیمان و در راستگویی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگهداشتن از سخن مردم مگر به نیکی و امینان خویشان و قبیله
ایشان باشند در همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله احدی از شیعه را با این صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر به راه های باطل مرو مگر همین
بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول بهتر است از علی
و اعمال رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند از آن محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل آنچه نزد
خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوب ترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان نزد خدا کسی است که پرهیزکارتر
باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش
نیست و کسی را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت ما نمی توان رسید مگر به پرهیزکاری
و عمل و در خصال از حضرت صادق روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد
او در طاعت و عمل را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی ایشانند
شیعیان من و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در شبی از مسجد بیرون آمد
متوجه بستان شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی
تفرس نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان از بیداری
شب و کور چشمان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت و شکمهای ایشان فرو رفته از بسیاری روزه
خشکیده لبهای ایشان از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر منقول است که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت
خدا کند و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوی تشیع کند و مخالفت کند ما را
در بسیاری از اعمال و آثار ما لیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل باعمال ما نماید ایشانند
شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
فرمود که حکمتی که هر که باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود شناختن امام است و اجتناب کبایری
که خدا وعده آتش بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم پرسیدم که گناهان
کبیره آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا
میکند مومن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مومن نیست و ایضا بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق
پرسیدم که هرگاه کسی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند عذاب او مثل عذاب مشرکان
و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذاب او مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و اعتقاد حلال داند
او را از اسلام بیرون میبرد و عذاب میکنند او را بشدیدترین عذابها و اگر معترف باشد که آن گناه که کرده است حرام است و او را
بیرون میبرد از ایمان و بیرون نمیبرد از اسلام و عذابش سبکتر از عذاب آن مرد اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه بدارد و نماز کند
و گوید که مسلمانم کسی که چون امانتی باو بسپارند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه

احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار هست و از جملهٔ آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند به آیات و احادیث رجا و پیوسته مترددند میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجاء غالب منتهی میشود به اغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جملهٔ گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی میشود به ناامید شدن از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند دواهای هر دو را به تو داده اند اگر به مرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را به آیات خوف و بدانکه پروردگار تو فرموده است که ما غرّک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا به پروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنی در آیات و اخبار که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام که شفعای روز جزا اند میکنی تفکر کن که اگر باعث ایمنی میگردد چرا آن شفعا خود شبها و روزها از خوف حقتعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جان سوز از سینهٔ حقیقت دفینه میکشیده اند و نهرها از آب دیدهٔ حق بین بر رخسار مبارک جاری میگردانیده اند و ایضاً شفاعت فرع با ایمان است و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایابتر است و ایضاً چه میدانی که ایمان ناقص به وساوس شیطانی برطرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارهائی که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمانی را در صندوق سینه و حقهٔ دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر چفتها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازالهٔ اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق اند و دزد ایمان که شیطان است در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را به درون سینه رساند و آنچه تو اندوخته از جواهر حقایق ایمانی بربایند یا به آتش شک و شبهه همه را باطل گرداند و تو یک یک از پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و بندها را می گشائی که شفاعت شفیعان مرا کافی است و به خواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینهٔ خود جا داده و ملائکه رحمت را که حارسان دین اند از خود رمانده و شب و روز آن دزدان ایمان به تفتیش مشغول اند و بردن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطان اند و در جان کندن شیاطین عدیله نیز با یاران ایشان میگردند و گاهی متنبه میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایهٔ ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً گوئی فائده نکند و شفعای تو همه خصمان تو باشند و آرزوهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از غیر درد باطل و حسرتهای ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق فرموده است که حقتعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آن که ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای آن میگفتند که میدانستند که بعضی قلبها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضاً آیات و اخباری که دلالت میکنند بر آنکه مؤمن یا شیعه به جهنم نمیروند چگونه به آنها مغرور میشوند و حال آنکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث معتبره وارد شده است و آن معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضاً مگر حسرت و زیانکاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان از الطاف خاصهٔ الهی و درجات عالیهٔ غیر متناهی و محرومی از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت

چه بدین بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی است که ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی
میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفی است که مورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی را از دعا و عمل سست گرداند از جملهٔ گناهان
کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت احتضار و نزدیک بآن غلبهٔ رجا بر خوف
بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها بدانکه خلاف است در معانی ایمان و اجزای آن
و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور کردن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصهٔ سخن در این باب
آنست که ایمان یا از افعال قلوب است و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمعی
کثیر از شیعهٔ امامیه مثل خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول باین قائل شده است لیکن در معانی تصدیق خلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره
گفته اند سخن قلبی است بیانش آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسبی است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب
میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست بی اختیار کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار
خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است
و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیت رسول الله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع
و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوئی است
هویدا پس فرموده است و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود بآن نفسهای ایشان و ایضا
فرموده پس چون آمد بسوی ایشان آنچه را میدانستند کافر شدند بآن پس یا باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت
چنانکه مشروط است بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه دانستی یا آنکه گوئیم
مراد از تصدیق آنست که باور داشته باشد و بر خود قرار داده باشد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد
یا تلفظ بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمن است هر چند در دل انکار کند و دلالت
میکند بر بطلان این مذهب اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید و لیکن بگوئید
مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعت واجبه و مستحبه و این مذهب خوارج است
و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قائل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابی علی جبائی
و ابی هاشم و اکثر معتزلهٔ بصره است و اگر سوم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقادات و عبادات
و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان است و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی از آیات
که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضا
و جوارح و بخصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید ره باین قائل شده است و یا عبارتست از اعتقاد بدل
و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهب است که علمای امامیه بآنها قائل
شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند
و جمع میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قائل شویم بآنکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقائد

حقه است با ترک کبائر و فعل فرائض که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از
اخبار صحیحه معتبره ظاهر میشود و دوم آنکه عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود و سوم الیقین بعقاید
حقه به وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها با عدم تقیه
چنانکه سابقاً مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانچه از حضرت امام رضا منقول است که اصحاب کبائر نه مؤمن اند نه کافر
بلکه محل شفاعت اند و مسلمان اند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک حج کافر است
و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان
در وقت ارتکاب زنا و دزدی از او مفارقت میکند و چون فارغ شود یا توبه کند باو عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق
مذلت و اهانت و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبائر گناهان صغیره او مکفر و مغفور است بنص قرآن و دوم
عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره
باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقان است یا تضاعف مثوبات
و رفع درجات سوم عقاید حقه است بالیقین به وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه
و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مؤمن و صفات شیعیان و آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان
مخصوص انبیاء و اوصیاست چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین شده است و در تفسیر قول حق تعالی
وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرک اند احادیث بسیار وارد شده است
که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از
انگشت بانگشت و ثمره این ایمان آنهاست که از برای انبیاء و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب بحضرت ذی الجلال و شفاعت
کبری و الدرجات و المقامات و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود
در دنیا امان یافتن است از ریختن خون و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن
یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر گردد و در آخرت اگر اعمالش صحیح باشد فی الجمله بدرجه قبول برسد و او را از عذاب نجات دهد و مستحق ثواب باشد
یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود و در برزخ و قیامت عقوبتها
بر او وارد شود و بنا بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را
باین معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بهر تقدیر مشروط است
بآنکه فعلی که موجب ارتداد باشد از او صادر نشود چنانچه مذکور شد و کفری که مقابل این ایمان است داخل اند جمیع فرق ارباب مذاهب
باطله از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناوسیه و هر که غیر شیعه اثنا عشری است
زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقاً مذکور شد پنجم آنست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهراً
نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود اگر در دل اعتقاد بآنها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بهمه ائمه
نداشته باشد اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنا بر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و در نکاح ایشان کردن و مستحق

بلکه بسیاری از مسلمانان باشند و سایر احکام ظاهره مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخل اند و باین وجه جمع میان تمام آیات و اخبار میتوان نمود و در هر مقام مناسب آن مقام یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دوم آنست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتوان نمود اما بدون انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سوم آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال است در ایمان یا اشتراط اعمال و ترک مناهی اطلاق میکنند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نیک است بوجه اول احتمال دارد وجه اول انسب و الیق است وجه چهارم آنست که گوئیم که ایمان اصل اعتقادات است و اعتقاد و ایمان مرتبه ها میباشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه الیقین میرسد و الیقین نیز مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات وارد و مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه است و باین خانه می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر او بیشتر میرسد اعتقاد او بیشتر و آثار ظاهر میشود و خوف هر ساعت او بیشتر میشود و تدبیر رفع او بیشتر می نماید تا آنکه بجائی میرسد که شیر را از دور می بیند در آن وقت بیتابانه بر می جهد و میگریزد بلکه از بام بلند خود را بزیر می اندازد و همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کامل تر میشود شوقش باموری که موجب ثواب است و حذرش از اموری که موجب عقاب است زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمان اند چنانکه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که ایمان بآراستن خود و بآرزوها درست نمیشود و ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق او کنند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند و بدانکه چنانکه حیات بدن آدمی بقلب است حیات ایمانی و روحانی نیز بقلب است و چنانچه بینائی و شنوائی ظاهری آدمی بچشم و گوش سر است بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم و گوش دل است و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانچه حقتعالی در شان کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی فهمند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده است که دیده های سر ایشان کور نیست و لیکن دیده های دلهای ایشان که در سینه های ایشانست کور است و این بسبب آنست که حیات عبارت از امریست که منشاء علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیات ظاهری منشاء علوم محسوسه میشود که در چند روزه دنیای فانی بکار او می آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الآباد باقی است و آثارش معنوی است و موجب معرفت و قرب الهی است و چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اسرار را بنور خدا می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و در میان مقربان حقتعالی ممتاز است و این بدن بمنزله خانه ایست که روزن ها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میگردد و هر چند آن چراغ افروخته تر و پر نورتر میشود انوار و آثارش از روزنها و درها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بدو معنی اطلاق میکنند یکی بشکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی بروح حیوانی است و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است و منبعش قلب است و از قلب به دماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف بر بدن و آلات آنست

و باین جهت با آنکه از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند و او را بخاری که باعث حیات بدن است و منشأ ادراکات جزئیه است که روح حیوانی است تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب است لهذا قلب بآن ماده از اعضای دیگر علاقه دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کامل میشود اثرش در بدن ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و همچنین از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسام حقیقی بخشنده از دریاهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک برآنها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زائل گرداند خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زائل گرداند تا آن دو عین الحیات جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتائید حقتعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر منقولست که دلها بر سه قسم اند یکدل سرنگون است که هیچ چیز در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکدل آنست که خیر و شر هر دو در آن در می آید هر یک که قوی تر است بر دل غالب میگردد و یکدل هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش برطرف نمیشود و آن دل مومن است و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که منزلت قلب از بدن آدمی بمنزله امام است نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دل اند و همه از جانب او متحرک اند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هرچه دل اراده میکند فرمان او را قبول می کنند همچنین امام بمنزله جان عالم است و باین نحو می باید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر است که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس هرگاه خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غایبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را امید میدهد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهه ها و شهوتها تلقین می نماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق فرمود که پدرم فرمود که هیچ چیز دل را فاسد تر نمیگرداند از گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقولست که حقتعالی بحضرت موسی وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است و از حضرت امیرالمومنین منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی دل و قساوت قلب نمیباشد مگر بسبب بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دل است و مراتب مختلفه میدارد و بهر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار میتوان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است اول آنکه خلاف است که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان

هست یا نه اکثر متکلمین گفته اند که ایمان عبارتست از یقین بعقائد ایمانی و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع
خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنابر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاده
و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقائد بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار که دلالت بر زیادتی و کمی
و نقصان میکند تاویل کرده اند که مراد زیادتی کمال ایمان و کمال نقصان آنست و بنابر تحقیق که سابقا مذکور شد میتواند بود
که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه حقتعالی در قصه حضرت ابراهیم گفته است که سؤال کرد از حقتعالی که پروردگارا بنما
که چگونه زنده میکنی مرده ها را حقتعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم و لیکن میخواهم که دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف
مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاده میگرداند ایمان ایشان و باز فرموده است زیاده شد ایشان را
ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلائل در آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین
رسول خدا و ائمه هدی نیست و حضرت امیر المؤمنین فرموده که اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که این یقین
مخصوص آنحضرت و امثال او است و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که روزی رسول خدا در مسجد نماز صبح میکرد پس نظر کرد بسوی
جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دید که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته
و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسید که بچه حال صبح کرده و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله با یقین حضرت
فرمود که بر هر چیزی که دعوی میکنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله
این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده
و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خداوندم را که برای حساب نصب کرده اند
و خلائق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که متنعم می شوند در بهشت و بر کرسیها نشسته
تکیه کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذب اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر
و آواز جهنم در گوشم هست پس حضرت باصحاب خود خطاب فرمود این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است
پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حالی که داری ثابت باش حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من
گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار
که دلالت بر این مطلب میکند بسیار است دوم در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر در رساله قواعد العقائد گفته است
که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق به پیغمبری
پیغمبران و تصدیق بامامت ائمه معصومین بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان
معتبر نیست و حاصل آنکه اجماعی ایشان آنست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه آن راجع شود بتصدیق به نبوت و مانند
زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است [illegible] قرآن مجید و امثال آنها از آنچه میدانند که حق [illegible] نیست
که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجب است و انکار آن [illegible] مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده [illegible]
و هنوز اطلاع بر ضروریات اسلام بهم نرسانیده باشد [illegible] شهید ثانی قدس سره فرموده [illegible] معانی که از برای ایمان حاصل

میشود پنج اصل است اوّل معرفت حق جلّ و علا است و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی
و ابدی است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست نه آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق
نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه لائق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات
کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق
و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا گفته اند
و علامه رحمه الله و بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرت است و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی
بودن و کلام و صدق دوم تصدیق بعدل و حکمت خدا است و عدل آنست که ظلم نمیکند و امری که عقلاً قبیح است از و صادر
نمیشود و اخلال نمیکند بوعده و باموریکه بر خود واجب گردانیده و حکمت آنست که فعل عبث از و صادر نمیشود و کارهای او منوط
بحکمت و مصلحت است سوم تصدیق بنبوت محمد است و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلاً در آنچه معلوم باشد تفصیلاً و اجمالاً
در آنچه معلوم باشد اجمالاً و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر
مکلف قادر باشد بر علم آنها تفصیلاً واجب است علم بتفاصیل آنچه آورده است از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیلاً آنچه
خبر داده است بآن از احوال مبدء و معاد مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت
و دوزخ و میزان و پیدا کردن نامه های اعمال و سایر اموریکه بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول خبر داده است بآنها آیا
تصدیق بتفاصیل آنها معتبر است در تحقیق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلاً معتبر است در تحقق ایمان
پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالاً کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است
حق است بحیثیتی که هر وقت خبر داده او ثابت شود جزوی از جزئیات آنها تفصیلاً تصدیق نماید بآن تفصیلاً مؤمن است هر چند هنوز
بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد و مؤید این است آنکه اکثر مردم در صدر اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند
بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند
حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست چنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی
در [illegible] لازم آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از کمالات
ایمان است و گاه هست که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری از شبهه های گمراه کنندگان
و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیگر است از برای وجوب آن نه از جهت که ایمان موقوف است بر آن و آیا
معتبر است در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از
احکام پیغمبری و غیر از آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید
که اگر چه ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلاً و بسایر ما جاء به النبی اجمالاً کافی باشد اما شرط است
که منکر چیزی از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نگردیده باشد
مثل نماز و روزه ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او احتمال بدهیم ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القا بما دا کر

قبول کنند مهدی خواهد بود چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول ص
و این اصل مخصوص فرقهٔ امامیه است و از ضروریات مذهب ایشان است زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرط است
که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم
بامامت ایشان همین است و اما تصدیق بآنکه ایشان معصوم اند از گناهان کبیره و صغیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان بنص خدا منصوب اند نه
باختیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسول اند و عالم اند بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم
ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان الیقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوای خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی
از امام سابق اخذ کرده است بالنفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حقتعالی بر ایشان فائض میشد یا بسببهای
دیگر که موجب یقین ایشان میگردید چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملک با ایشان بود که هر چه را بآن محتاج میشدند
ملک با ایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو رود و آنکه
دنیا بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است و او زنده است و چون از جانب
خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقیق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب طاعت ایشان کافی است
آن دو وجه که در شرح گفتم در اینجا نیز جاریست و میتوان داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بر جمیع اینها میکند
خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب طاعت چنانکه
از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار
میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه حکم بایمان بلکه عدالت ایشان میکرده اند و آیا کافی است هر شخصی را که امامان گذشته را
تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب حدیث و رجال روایات است که دلالت
برین میکند و وجوب اعتقاد بدوازده امام آنست بجمعیت که بعد از امامت ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مؤلف گوید که حکم
حاسمی که شیخ زین الدین فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب طاعت کافی است
بوجهی نیست زیرا که بسیاری از صفات ائمه است که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه آنرا فرموده اند
و این نیز ضروری دین امامیه شده که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص
دیگری چگونه اثبات میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول است و آدمی را از اسلام بیرون میبرد همچنین انکار
ضروری دین امامیه متضمن انکار امامت ائمه هدی است و آدمی را از دین تشیع بدر میبرد پس کسیکه انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری
دین شیعه است از دین تشیع بدر میرود و آنچه وارد شده است که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه و آنکه بغیر ایشان امامی نیست
و آنکه حضرت مهدی زنده است و ظاهر خواهد شد و آنکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمیباشد و آنکه عالم اند بجمیع علوم که امت بآن محتاج اند
و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علمای شیعیان
ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن بمعنی گفتن ملک با ایشان
و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد ایشان بعد از موت بآسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث

ظاهر می شود که بعضی از اصحاب ائمه بعصمت ایشان قائل نبوده اند والا ممکن است که در آن وقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر آنها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر ضلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر اکثر علما آنها را تاویل کرده اند و قدح در سندهای آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است لغزشی از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر آنها را میگوید که در حق غیر ایشان از این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام با نیک و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو کرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اند اعتقاد غیر در اینجا تفصیل است با آنکه اگر امامت دوازده امام را یا لفظی از ائمه بعد از معصوم شنیده است یا به تواتر باو رسیده است واجب است که اعتقاد کند والا اعتقاد بائمه بعد برای او لازم نخواهد بود و در قبر سوال کردن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر این است پس فرموده است

اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قائل شده اند پس از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلائل سمعیه بر آن دلالت کرده از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مومن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجب است تصدیق بآنها اجمالا برای آنکه است اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود اما تصدیق به تفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار آحاد رسیده است پس ظاهر آنست که جهل بآنها مخل بایمان نمی باشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها سوم در معنی اسلام خلاف است بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است یا اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع می بخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقائد حقه امامیه نیاورد که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است گو اعتقاد بآن هم نداشته باشد پس منافقان نیز در این داخل اند و احکام ظاهره اسلام بر ایشان جاری نیز میشود و در اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را اطلاق می کنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب ایمان است اسلام اطلاق می کنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات شان آنها است که در معانی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلاف است در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی کافی است و ایضا خلاف است در آنکه آیا می باید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف نزدیک اند بیکدیگر بظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت می کنند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده است نیستند مومنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواجه نصیر

علیه الرحمه در حصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قائلان باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند بآنکه در صدر اسلام اکتفا می
نموده است که در اول حال القای دلائل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین می نموده اند
و ایضاً لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندک تشکیکی متزلزل
میشوند و دور نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین یا اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضروریست
که همه مردم معارف ایمانیه را بدلائل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند
بلکه واجب کفائی است که در میان مومنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین
بس است که بدلائل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلائل وجود صانع و توحید و سائر اصول دین را
باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسیدند که خدا را چگونه شناخته و بچه دلیل
دانسته گفت پشکل شتر را هرگاه می بینیم استدلال میکنیم که شتری از این راه رفته است و پی پا را که می بینیم میدانیم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان باین بلندی و زمین
باین پهنی و دریاها و کوه ها دلالت نمی کند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمودند [illegible] بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوت است
و کسیکه رجوع میکند بآثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هرکه را مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقائد میکردند و از برای
اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشان را بطاعات و عبادات امر می فرمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و
استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که مادهٔ تشکیک و تعطیل است ایشان را نمی بستند و لهذا می بینیم
که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهره نکرده اند یقین ایشان کامل تر است از اکثر محققین علما که اکثر عمر خود را صرف
شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان هر چند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود
آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده
میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی
نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پنجم خلاف است در آنکه مومن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد
آیا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن است که زائل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از
آیات دلالت بر آن دارد چنانکه فرموده است آنها که ایمان آوردند پس کافر شدند پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمی شود
توبهٔ ایشان و ایشان اند گمراهان و ایضاً فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی را از آنها که
کتاب بایشان داده شده است برمیگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من
بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم واملی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین امنوا من
یرتد منکم عن دینه تا آخر آیه و از این باب آیات بسیار است و نسبت به سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متکلمین شیعه داده اند
که ایمان حقیقی زائل نمی تواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا
ایمان ایشان محض ظن بوده است و بمرتبهٔ یقین نرسیده بود و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر
ایمان زبانی یا ایمان ظاهری چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهانهای و ایمان نیاورده است دلهای ایشان

ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمی کند آنکه
در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد که در اصل کافر بوده باشد و ما بسبب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم
بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل مومن بوده باشد و نزد خدا ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است
از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که تا ناموس آلهیه محفوظ ماند و کسی جرات برین امور نکند چنین گفته اند بعض
از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی رضی الله عنه و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات
وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول
ایمان شرط داند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه یا مبادی منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع
آنها نداشته باشد زائل گردد و بطریان ضد آن که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر
تسلیم کنیم که زوال یقین مقتضی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بمحرمات الهی
جواب گوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این
افعال از او صادر شود دلیل بر آنست که باین یقین متصف نبوده باشد و در دعوای خود کاذب بوده حق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص
مقربان است که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از او محال است و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض
باشد باعتبار دلیلی که برهان قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن افعال هر دو از او ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر
قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانی است که مستقر و ثابت است و کوهها زائل می شود و آن زائل نمی شود و ایمانی
هست که ودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب می کند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت
حضرت صادق علیه السلام عرض کردم چرا چنین می تواند بود که مردی نزد خدا مومن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند
حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادل است و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمی خواند احدی را بسوی
کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمی فرماید او را خدای عز و جل بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس
مردی کافر می باشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل می فرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی همه
مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بر آن نمی دانستند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را
بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد مولف گوید که گویا مراد از فطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند حاصل
جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشند قابلیات و استعدادات ایشان و حجت
خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچکس را روز قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بسبب خلقت
و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق تعالی و فیاض مطلق گردیده اند و اینها بسوی ایمان می گردند
و بعضی بسوء اختیار و اعمال و اخلاق خود مستحق آن هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک بر آن مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر
بین الامرین است که در اول رساله اشاره بآن شده و محتمل است که مراد بآن در فقره آخر حدیث آن باشد که پس بعضی بآن هدایت عامه هدایت
یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق تکلم الناس است و معنی اول بسیار انسب و اوفق است و آنچه بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام و صادق و آمده

کرده است که آفریده است حق تعالی خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمی‌گردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمی‌گردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است
و به بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام می‌کند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب می‌کند و بسند حسن از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن است و در شام کافر و در شام مؤمن است و در صبح کافر و گروهی هستند که
ایمان را با ایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب می‌کنند و ایشان را معارین می‌نامند و ایضاً از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من
در دولتسرای حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم و حضرت موسی علیه السلام کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی می‌کرد و من به آنحضرت علیه السلام
گفتم که ای کودک نمی‌بینی پدرت با ما چه می‌کند ما را امر می‌کند به چیزی بعد از آن نهی می‌کند ما را از آن امر می‌کرد که ابو الخطاب را دوست داریم
و الحال امر می‌کند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوئیم از او حضرت و آن کودک فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز
زایل نمی‌شود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمی‌شود و خلقی را آفریده است در میان که عاریه داده است با ایشان ایمان را و ایشان را
معارین می‌گویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب می‌کند و ابو الخطاب از اینها بود که ایمان با او عاریه داده بودند عیسی گفت چون به خدمت
حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سوال و جواب را که در خدمت آنحضرت عرض کردم فرمود او چشمه علم نبوت و پیغمبری است و بسند دیگر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مجبول گردانیده است اوصیای پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمی‌شوند و بر نمی‌گردند و مجبول کرده است اوصیای
پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمی‌شوند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را بر ایمان پس هرگز مرتد نمی‌شوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریت داده است
اگر دعا و الحاح در دعا بکنند بر ایمان خود خواهند مرد و بسند دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود به درستی که حسرت و ندامت و ویل و تمام
ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود به آنچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را از نفع و ضرر
آنرا پرسیدند که به چه چیز میتوان دانست که نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع می‌کنند فرمود که هر که کردارش موافق باشد با گفتارش پس او گواهی
داده شده است از برای او به نجات و هر که فعلش با قولش موافق نباشد دین او عاریه است و با او بامانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که
حق تعالی خلق کرده است دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد که بر گشاید آنچه در آن پنهان است از ایمان و ظاهر نمایی گرداند می‌فرستد
بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن می‌کارد و زراعت کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیانست و در روایت دیگر فرمود که دل آدمی
مضطرب می‌باشد در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر آن بسته شود در آن وقت قرار می‌گیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون می‌آید چنانچه حق تعالی
فرموده است و من یؤمن بالله یهد قلبه و در قرائت اهلبیت چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن می‌گردد دل او از شک و شبهه و اضطراب
مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق
آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل و عین الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادرست و آن مخصوص انبیا
و اوصیا و اکمل مؤمنانست چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادرست و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل
تکلیف محال است و ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل این ایمان شک نیست که
ممکن است و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی و در بعضی ممکن است که زایل گردد و بشک بلکه بانکار برگردد و آن ایمان معارین است و
در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن است زوالش بقول و فعل نه باعتقاد و آنها جمعی از کفره‌اند که علم بصدق حضرت
رسول صلی الله علیه و آله داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار می‌کردند تا شدید انکار مانند ابوجهل و اضراب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص

به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیده بودند از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط الیقین و جزم در ایمان
شکی نیست در آنکه مشروط است به عدم انکار ظاهری بنا بر آنکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان
یقین به آن داشت پس ممکن است ارتداد و زوال ایمان به انکار ظاهری یا به فعل امری که شارع حکم به حصول کفر فرموده است نزد آن فعل مانند
سجده بت و قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام و القای مصحف در قاذورات و استخفاف به کعبه و امثال آن فصل ششم در بیان
معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد و چون
معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنا بر
مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر به اخلال به یکی از آن عقاید حقه حاصل
می شود خواه به شک در آنها باشد یا به اعتقاد بطلان آنها یا آنکه در اصل آنها به خاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که
ایمان به عقاید حقه مشروط است به آنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنا عشریه
است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف به قرآن مجید یا کعبه معظمه یا سجده بت یا صلیب
یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس به فعل اینها نیز کافر می شود و از ایمان به در می رود و اگر اینها بعد از تکلم به کلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم
مرتد خواهد داشت چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را به اقرار به نفس خود به خروج از اسلام
یا به بعضی از انواع کفر خواه به اظهار مذهبی باشد که اهلش را بر آن ساکن گردانند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا به انکار چیزی
که ضروری دین باشد یا به اثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا به فعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای
آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه مشرفه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف
به آن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آن است که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آن است که متولد بر اسلام باشد یا آنکه منعقد شده باشد
نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آن است که اسلام او مقبول نیست اگرچه توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا می شود
و عده وفات می دارد و مالش را میان وارثان او قسمت می کنند این حکم او است ظاهرا و در این خلافی نیست میان جمعی که ارتداد او را
وقوع می دانند اما خلاف است در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر محققین را اعتقاد آن است که توبه او مقبول است
زیرا که شکی نیست که مکلف به اسلام هست و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او به توبه تکلیف محال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی مطلع نشود
بر ارتداد او یا مطلع شود و قادر بر قتل او نباشد توبه اش میان او و خدا مقبول است و عبادات او و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او به او برنمی گردد
و اما بعد عده گفته اند که آن زن را به عقد دیگر می تواند خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز می تواند خواست و این مسئله خالی از اشکالی
نیست و بعضی گفته اند که میان او و خدا نیز توبه او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محال است که خود بر خود لازم آورده است و مرتد
ملی آن است که بر کفر متولد شده باشد مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود و این را موافق مشهور جبر بر توبه می کنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر
میان خلق و خدا هر دو مقبول است و اگر توبه نکند او را می کشند و در مدت تکلیف توبه او خلاف است بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد
شده است و بعضی گفته اند که حدی ندارد تا احتمال می دهد که او برگردد او را امر می کنند و جبر می کنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را می کشند و این احکام
در باب مردان است و زنان را بعد از مرتد شدن حبس ابد می کنند و نمی کشند هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را امر نمایند که مسلمان

و این چنین اند علمای ما قائل شده است که هر یک قسم است خواه جلی باشد خواه نظری و تکلیف توبه میکنند اگر توبه کنند قبول میکنند الا اینکه مرتد فطری شده و
اکثر سنیان باین قائل اند و خالی از قوتی نیست و با آنکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و ضروری
ذکر کرده اند آنها را و متفرق در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است پس ضرور است که درین مقام بعضی از ضروریات دین گفته شود
بدانکه ضروری دین امری را می گویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه بآن
دین درآمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات
هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد
و مشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غائط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب
بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملاً و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه
ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل
بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن مجملاً اعم
از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمال و رجحان جماعت در نماز فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله
و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راست گوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن پسر مردم از روی
شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور و بوزه و شرابهائی که غیر از انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی را
حلال می دانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران
و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمه‌ها و خاله‌ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود و قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و
حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهتی مسلمانرا و آزردن و
تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام و جواب بنا بر احتمالی و اقوی و راجح بودن به نیکی با پدر و
مادر و مرجوح بودن حقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر
وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع می بخشد بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملا رجحان دارد و آنکه نکاح باعث
حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب و مرجوحیت
وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راه زنی
مسلمانان و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهلبیت رسالت و تعظیم ایشان اهل الوصب و
خوارج کافر اند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از اموریکه متواتر و معلوم باشد نزد
عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم
و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از
دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید
و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوی امامت و خلافت بناحق کردند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمه متاخرین زیدیه که صریحاً دعوای امامت کرده اند

ترجمهٔ رسالهٔ امام رضا علیه السلام که با مأمون نوشته

و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و سایر کشندگان امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهم جناب کرده تو به او معلوم شده است بیزاری از جمیع اعدای ایشان عموما و اعتقاد به خوبی حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصا و
عموما و حلال بودن متعهٔ حج و متعه و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامت و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا به پائین شستن اعضای وضو بنا بر اظهر
و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان صبح و رجحان جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ دوم بنا بر احتمال
و استحباب سجدهٔ شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان
شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال اینها بنا بر احتمال
اظهر و حرمت وطی محارم بالف ذکر بر سبیل احتمال بلکه عدم قول به جبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و این را از ضروریات دین اسلام می توان
شمرد و بالجمله هر چه ظهورش در دین ایمان و مذهب ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله علیهم به مرتبه رسیده باشد که هر که در این دین داخل باشد نزد او از ضروریات
دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح به این نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروریات
دین اینها بر ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و متعهٔ ما را حلال نداند و
در باب برائت از ابوبکر و عمر و احزاب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که بیزاری از ایشان نجوید
شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ما است و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده ام و در کتاب بحار الانوار
زیاده بر آن ایراد نموده ام و حضرت امام رضا علیه السلام در رسالهٔ شرائع دین که از برای مأمون نوشته است فرموده است که محض و خالص اسلام
آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه خلق به او محتاج اند و او قائم بذات خود است و همه چیز
به او قائم است و شنوا و بینا است و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و خواهد بود و عالمی است که به هیچ چیز جاهل نیست و نمی باشد و قادری است که
هرگز عاجز نمی شود و بی نیازیست که هرگز محتاج نمیشود و عادلی است که هرگز جور نمیکند و آفرینندهٔ همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه ندارد
و ضدی ندارد و کفوی ندارد و او است مقصود خلق در عبادات و دعا و امید داشتن و ترسیدن و محمد صلی الله علیه و آله بندهٔ او و رسول او و امین او
و برگزیدهٔ او است از خلق او و بهترین مرسلان است و خاتم پیغمبران است و بهترین عالمیان است پیغمبری بعد از او نیست و تبدیل کننده نیست
ملت او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است تصدیق او و جمیع هر که پیش از او بوده است
از رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل به او راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند
حکیم کریم حمید و گواه است بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید که ایمان بیاوری به محکم آن و متشابه آن و خاص آن و عام آن
و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصه های آن و خبرهای آن و آنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل او بیاورد و گواهی دهی که
دلیل و راه نما بعد از او و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او و وصی او و خلیفه و ولی او که نسبت
با او بمنزلهٔ هارون است از موسی علیه السلام و او علی بن ابی طالب علیه السلام است که امیر مؤمنانست و امام متقیان و کشانندهٔ شیعیان دست و پا سفید
خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست و پس بعد از او ائمه علیهم السلام را یک یک شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلام
و فرمود شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند
عروة الوثقی و ائمهٔ هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتیکه همه خلق بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بده که هر که مخالفت

ایشان کنند گمراه و گمراه کننده است و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآن اند و سخن گوینده اند از جانب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشان است ورع و راست گوئی و عفت و صلاح
و استقامت بر حق و سعی در عبادت و رد امانت کردن بنیکوکار و بدکار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار
بردن فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و صبر و نیکوئی با مردم و مصاحبت کردن با خوبان پس افعال وضو را فرمود و مسح پاها هر یک یکمرتبه و آنکه نمی
شکند وضو را مگر غائط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه با مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله کرده است و ترک
واجب کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را فرمود و فرمود نماز در اول وقت افضل است
و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمی توان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمیتوان کرد مگر باهل ولایت یعنی شیعه
امامی و نماز نمی توان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز سلام است
چون این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر کنی روزه را نیز باید افطار کنی و کسیکه در سفر روزه را افطار
نکند از و مجزی نیست و بر او قضا واجب است و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز میت پنج تکبیرست و هر که کم کند مخالفت
پیغمبر کرده است و میت را از پائین پای قبر بنرمی و همواری بقبر برند و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است
بعد از آن احکام زکوة مال و اجناس و مسائل خمس را بیان فرمود و زکوة فطره و احکام حائض و مستحاضه و نفسا را فرمود و روزه ماه رمضان
واجب است روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت
است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی احکام روزه و حج را بیان کرده فرموده که جایز نیست حج مگر
بعنوان تمتع و حج قران و افراد که عامه میکنند نمی باشد مگر از برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نتوان بست
و جهاد واجب است با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و هر که کشته شود پیش نفس خود پس او شهید است
هر که کشته شود پیش اهل خود پس او شهید است و نمی کشند کافران و نصاری را در دار تقیه مگر کشند باغیان را آن وقتی است که نترسی بر نفس خود
حلال نیست مالهای مخالفان و غیر ایشان و حدیث و تقیه در بلاد تقیه واجب است و قسمیکه کسی از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود
از و گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان می کنند صحیح نیست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که زنهار مخواهید زنانی را که
سنیان سه طلاق در یک مجلس می گویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن از روی عقد دائم نمی توان خواست و صلوات بر حضرت رسول و
آل او واجب است و در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها یا کشتن حیوانات و غیر اینها و دوستی دوستان
خدا واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی با پدر و مادر واجب است هر چند مشرک باشند
اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نمی باشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر
باشد ذبح کردن مادر آنست و حلال است اگر مو و پشم بر آورده باشد و واجبست حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر خطاب
در میراث میکنند بدعت است و مخالفت قرآنست و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمی برد مگر زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای او سهمی قرار
داده است اولی و احق است بمیراث از کسیکه سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر خطاب کرده است از دین خدا نیست
و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد

وختنه سنت واجبه است از برای پسران و از برای دختران باعث گرامی گردیدن ایشانست نزد شوهران و ... تکلیف نمیکند
نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و افعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه تکوین یعنی در علم خدا مقرر شده است اما فعل خدا نیست
فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است و بجبر قایل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و به تفویض قایل مشو
که با ایشان گذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیگناه را بعوض گناه گار عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه پدران عقاب نمیکند چنانچه
فرموده است متحمل نمیشود گناهگاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا را هست که عفو کند از گناه و تفضل کند
بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند و واجب نمیگرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان اکراه می کنند
در معصیت می افکنند و اختیار نمی کند از برای پیغمبری و برنمی گزیند از برای امامت کسی را که داند او کافر خواهد شد یا او اطاعت شیطان
خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمی کند مگر آنکه معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمان است و هر مومن مسلمان است و هر مسلمان
مومن نیست و دزد مومن نیست در وقتیکه دزدی می کند و زنا کننده مومن نیست در وقتیکه زنا میکند و آنها که گناهان کبیره میکنند که مستوجب
حد میگردند مسلمان اند و نه مومن اند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمی کند مومنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد
کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد مشرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل
توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جائز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار
ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرائض است که خدا بر ایشان
واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفت است بدل و اقرار است بزبان و عمل است [illegible] ایمان [illegible] بعد آن
قبر و منکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون
آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت آنها را شکستند مانند طلحه و زبیر و [illegible] ایشان که بیعت
را شکستند و پرده حرمت رسول صلی الله علیه و آله را دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیرالمومنین علیه السلام جنگ نمودند
و شیعیان او را کشتند و از آنها که بجور و ظلم شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان
صحابه را از مدینه بیرون کردند و لعنت کرده ها و بیرون کرده های رسول صلی الله علیه و آله را پناه دادند و آنها را بر دیگران مسلط کردند [illegible]
مثل معویه و عمرو بن العاص [illegible] و بیزاری از اتباع ایشان که با امیرالمومنین علیه السلام جنگ کردند و انصار و مهاجران
و اهل فضل و صلاح از سابقین را کشتند و بیزاری از آنها که بسر خود شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت و خوارج که حق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آنها که [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] کردند [illegible]
بآیات پروردگار خود [illegible] امیرالمومنین علیه السلام [illegible] کردند [illegible]
ایشان [illegible] از برای ایشان [illegible] بیزاری [illegible]
[illegible]
[illegible]
علیهم السلام [illegible] ولایت [illegible]

و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری
و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که
بهدایت ایشان هدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند رضوان الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شرابی که مست کننده و کمش
و بسیارش و هر چه بسیارش مست کند کمش نیز حرام است و مضطر شراب نخورد زیرا که او را می کشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان
و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خون است و حرام بودن مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبائر که آن
کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است آن را و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم
و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در صورتیست که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربا بعد
از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوت و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن
از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اطاعت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم
دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را عبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن
و جهاد را تاخیر کردن و جنگ با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضاً ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب خصال اکثر این مضامین با چندین
سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که مستمسک شود باینها و اراده
کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده و زیاده بر آنها فرموده که نماز نکنند
در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز گویند تعالی جدک و زن را که بقبر برند بعرض از جانب لحد برند و قبر را مربع سازند
و مسنم نکنند و محبت دوستان خدا و اهل بیت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله
علیه و آله و هتک حرمت آنحضرت صلوات الله علیه نمودند و از فاطمه علیها السلام فدک را غصب کردند و منع نمودند میراث او را و حق شوهر او را
و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهلبیت گذاشتند و تغییر سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند و بیزاری از
طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج علیهم الهاویة واجب است و بیزاری از قاتل امیر المؤمنین علیه السلام و جمیع قاتلان ائمه علیهم السلام
واجب است و از جمله مومنانی که ولایت ایشان واجب است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده است
اصحاب حدود و فاسقان نه مومنانند نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه بپسندد خدا دین ایشان را و
در کبائر اول مرتبه شرک بخدا را ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوار علیهما السلام در بیان شرایع حق وارد شده بود
در این رساله ایراد نمودم مقصد چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل [illegible]
کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف
بشیئی که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف آن محال است و بعد از آن مکلف می شود
بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است چند سال بعد از آن
نیز مکلف شود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسائر
عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه

نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بر این بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است
از صبی تا بالغ شود پس می باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان
بعد از نه سال مکلف بمعرفت باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند
در آنکه مکلف در وقتیکه مشغول نظر و فکر است چون معارف خمسه نظریست آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است
و شیخ زین الدین گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر جمیع کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت
است باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور لازم می آید تکلیف
ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم که اجماعی که کرده اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافریست که
از روی اعتقاد و اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان این دو فرقه پس
می باید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمی شود جواب میگوئیم که ممکن است داخل شدن
او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را
تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقة و در مدت نظر و فکر
بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او
باقی است بر آن حالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله عزیز و تحقیق حق
آنست چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی می فرماید لا یکلف الله
نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمی کند نفسی را مگر آنچه قابلیت او را باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و
محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که نوشته از قول ما و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد
بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانیده است پس رسول صلی الله علیه و آله بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل گردانید و در آن
کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و روزه فرمود که اگر بخواب روید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان
آسان کرده است و در هر امر خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند میتوانند
کرد بلکه هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامیگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت
ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم بر او از ایشان چیزی نیست که با این وسعت شریعت
مخالفت میکنند چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر
محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون نزد تو می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی که من نمی یابم
چیزی که شما را بر آن سوار کنم برگردند و آب از دیده های ایشان میریزد از حزن از ایشان هم تکلیف را برداشت چون خرجی نمی یافتند و بر ایشان
دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که خدا حجت نمی گیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است
و بایشان شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که نبوده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی
بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود یعنی بشناساند بایشان آنچه موجب

و روزه را اگر بیمار شوید یا در سفر باشید بعد از صحت قضا کنید

خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقویها حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای هر نفس آنچه
باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضاً فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند
یا ترک میکند و باز فرموده است و اما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس نیست مگر آنکه
حق بر او وارد میشود و در نزد او ظاهر میگردد خواه قبول بکند خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود
کار خداست و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضاً روایت کرده که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند
که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف
نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است
که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا راست بر خلق که
بشناسند و خلق را بر خداست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق است که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضاً از آنحضرت
پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایات دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است از ایشان
در آن تکلیف نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند
از امت من نه چیز را خطا و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ایشان ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه
مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه ها در احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها
نیز سخن بسیار است که در بسیاری از کتب خود ایراد نموده ام اما مجملاً معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن باب حجت بر او تمام
نکند او را بر ترک آن عقاب نمی کند و اتمام حجت انواع میدارد یک قسم آنست که کسی که پدر و مادر او مسلمان اند و در بلاد اسلام نشو و نما
کرده است بسبب حق در نفس او جا کرده است و در اول بلوغ اطمینان دارد بدین حق و این نیز چند قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن به پدر و مادر و
علما از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقاً مذکور شد دوم آنکه یقین
بدلائل اجمالیه بر او ظاهر و ضرور است در اول بلوغ علم باطنی قریب بعلم از روی آن دلائل بهم رسانیده است آن نیز بطریق اولی کافی
و اگر طالب الیقین باشند بیرون و اطاعت و عبادت و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب نهایت
معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلی مراتب الیقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این باب
بکنند اگر فتنه مضله ایشان را عارض شود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و ائمه هدی
علیهم السلام خواهند بود و اگر ایشان را از دین برگرداند به تقصیر خود مستحق خواهند بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا بلاد اهل خلاف می باشند اگر
تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود وسیله از برای هدایت
ایشان برمی انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را معذور میدارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش بسخن حق
ندهند و راسخ در دین خود باشند مقصر خواهند بود و معذب خواهند بود و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان فی الجمله بهم رسانیده باشند از اهل
من حجت کافر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود
شکی نیست که ایشان معذور اند و اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقاً مذکور شد

مجمل اینها اینست که حق تعالی بر بنده‌ای از عباد ظلم نمی کند تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست

فصل بیستم در بیان انواع گناهانست و توبه از آنها و آن در دو مقصد است **مقصد اول** در بیان گناهان صغیره و کبیره است

بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دوم صغیره و آنچه شیخ طوسی و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریک اند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق می کنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن زن اجنبیه صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبائر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است که آنها که اجتناب می کنند از کبائر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث بسیار وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون می برد و گناه صغیره اگر اصرار بران نکند از عدالت بیرون نمی برد و دور نیست که مراد آنها از آنکه گناه صغیره نمی باشد آن باشد که گناه را حقیر نمی باید شمرد و معصیت خداوند کبیر صغیر و حقیر نمی باشد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بلی بعضی گناهان از بعضی بدتر است و بعضی نسبت به بعضی خردتر بنابرین حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون می برد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی از معانی ایمان نیز بدر میکند چنانکه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بران از عدالت بیرون نمی برد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی آنرا بفضل خود آنها را می بخشد و کبیره را بمقتضای وعده خود و عقاب نمی فرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار اختلاف است شهید رحمه الله گفته است که اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یک نوع از صغائر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغائر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و بخاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر آنست که مشیت شاید اعمال صالحه او [illegible] کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام شهید [illegible] گفته اند اگر بعد از صغیره عزم صغیره دیگر داشته باشد یا اصرار بر فعل [illegible] بعضی گفته اند همین که صغیره بکند [illegible] می آید بنابراین فرقی میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است [illegible] است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قائل شده اند که هر یک از اینها اصرار بعمل می آید و بعضی [illegible] آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یک نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب آن گناه زیاده از اجتناب باشد و هر گاه گناه او بیشتر شود بی آنکه توبه کند مرتکب شود البته قدح در عدالت او میکند و آنچه اقوی است آنست که محض عزم صغیره بعد از [illegible] آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب شدن صغائر بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشریعت و دین و دلالت بر عدم ندامت و پشیمانی از و ظاهر شود و اما کبائر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار در آن هست بعضی گفته اند گناهی است که حق تعالی در قرآن وعید عقاب بران کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که کردن آن مشعر بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخداست و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دوم قتل آدمی است بناحق سوم فحش گفتن است بزنان

صحیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از جنگ واجب است هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی
صغیره گناه دیگر را باینها افزوده اند لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف کعبهٔ معظمه و دزدی
و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را
اضافه کرده اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشند بغیر حال ضرورت و رشوت گرفتن
و قمار باختن و کم کیل و کم وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف
کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث حضرت
امام رضا علیه السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت
و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم
بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرائضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دوم آنکه در
قرآن مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی
اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است
و در حدیث صحیح عمرو بن عبید اینها بخصوص واقع شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق
پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا احترام کرده است و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن
و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز
عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن و از مجموع اینها
آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب بشصت میشود و والد فقیر رحمه الله در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است
و آنها است که در این حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواط و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخیر حج از سال
استطاعت بدون عذر و آشامیدن مسکرات کنند و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت شاید در این زمان نشستن
در بلادی باشد که عالمی در آنجا نباشد و مسائل دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی
صلوات الله علیهم اجمعین و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و
عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و مکاری کردن که دشنام به پدر و مادر آنکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند
کراهت داشتن از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مومنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها
کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مومنی بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و مساحقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره
و امر به بدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مومنان و دشنام دادن بایشان و آزار کردن
بی سببی و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسیکه مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال
خود را ضایع گذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن سکر و زبان بردن و مومنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای
ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترسانیدن

ایشان و ترک امر معروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصاً مجلس شرب خمر یا غیر مستی و بدعت در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و آزار منکر تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها و ایضاً حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا مکرر آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر اینها و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیه های حضرت امام حسین ع را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان نخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسیهای برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضاً تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر آواز کسی خوش میباشد و هیچ ترجیع و تحریری در آن نباشد و همچنین گاه است که قرآن و دعا را نحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیث که در باب خواندن قرآن بحزن و به صوت حسن وارد شده است ممکن است محمول برین باشد و آنچه تصریح به ترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مثل طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسیکه غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف بی صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقاً حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردگان بازی و هر چه در آن گرو بندی باشد مگر در شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و در قمارها که نهی از اینها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یا گرفتن و یا دادن و بازی کردن آنها هر چند گرو نه بندد و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردگان بازی و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسیکه بازی کند با اینها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن آن شرک است و سلام کردن بر کسیکه بازی میکند معصیت و کبیره هلاک کننده است و کسیکه دست در میان آن گذارد چنانست که دست در میان گوشت خوک زده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسیکه نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آنحالت در گناه مساوی اند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا کرده و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار همنشینی مکن با کسیکه مغرور است باین بازی که آن از مجالسی است که اهل آن هر ساعت منتظر غضب الهی اند و اما گرو دویدن و سنگ گرو انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی گیر دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گرو بندی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصاً هرگاه غرض صحیحی در نیت

وغلبه بر خصم بوده باشد و جنگ و در خصوص کشتی احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحیثیت کشتی گرفتن حسنین علیهما السلام در حضور
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیه السلام هر یک از ایشان یکی را استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد
وعلامه رحمه الله جزم کرده است بحرمت انگشتر بازی و اکثر علما آنکه وارد است من جنت است یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله بگرد
انداختن و بیک پا ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرد براه های دور
فرستادن و گرو دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند و تردد و اشکال کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جائز است بلکه مستحب است و از
برای فرستادن نامه ها جائز است و کبوتر فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از
قوت نیست و احوط ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتی است که
متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های مسلمانان و شکستن شیشه یا ظروف همسایگان و اشباه
آنها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بر جنگ انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه
و بعضی مطلقا آنها را تحریص بر جنگ بیکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق نیست
باشد و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زنان مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا نوخط مطلقا خواه
معین خواه غیر معین خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و بعضی حسن زنان اجنبی را تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر
و آن گری است یا افسونی یا تنجیمیست که تکلم کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری بکند در بدن کسی یا در دل او یا عقل او بدون آنکه بنا بامر
سبب آن گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غایبه و معالجات
مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل
کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهرا
کبیر است و اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند نه بقصد عمل کردن بلکه برای آنکه احتراز از آن بکنند و بسا باشد که واجب کفائی باشد
برای دفع شبهه ساحری که دعوی پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه گفته است که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله انگشتها را گشود و آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتها را بگشاید که پیغمبر با بینده
نتوانستند احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیا علیهم السلام اوان اصح و ظاهر تر است که احتمال سحر در آنها نرود و بجا بود که
کیف قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا عصا شود و از عصا و ریسمانها را بلع کند و بعد از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر انشاء الله بنحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و در روایتی
وارد شده است که حل مکن اما مند و اکثر این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه بقرآن و ذکر و دعا حل کن و بر طرف کن سحر را نه بسحر و کسی که حلال
داند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است و گفته اند که آن عملی است که اطاعت آن بعضی از
جن حاصل گردد و آدمی را خبرها از اسرار او بیاورد و این نزدیک است بسحر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کهانت
کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال عجیبه است
که معرکه گیران می کنند که بجلدی و چستی کاری چند می کنند که غریب نماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلاف است که اصلی دارد

یا نه واگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همه اینها حرام خواهد بود و اگر ممکن باشد
که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که درین زمان کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و بر فرض محال
که کسی داند که درین اعصار حکم بجزم بست مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد چنانچه شهید رحمه الله گفته است احوط و اولی
اجتناب از همه اینها است و ایضاً خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدن است بعلامتی از مشابهت و ترکیب
صورت که بسبب آن ملحق میگردانند بعضی از مردم را به بعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه مذکور شد و از باب قیافه پای او و پدرش زید را
ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرام است که جزم با آن بکنند و امر حرامی بران مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که
شرعاً ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرم را محرم گردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند
از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع
کرده اند بر حرمت فروختن چیزی و شراب و گوشت مردار و سایر نجاسات مانند بوزه و فقاع و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و
زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در فروختن عذره و بول ماکول اللحم خلاف است
و جایز بودن اقوی است و روغنیکه نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان
و ظاهر در زیر سقف نیز توان سوخت و در حلال بودن امثال اینها توان کرد و هم اینها را نیز با آن جبر توان کرد در روغن و چیزی که از اشیا نجس
کرده باشند مشهور آنست که مطلقاً استعمال نمیتوان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه را در اموری
که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت
و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی علیه السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه
و نای و دف و نقاره و امثال آنها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد
بهمان هیأت که هست مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش
قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد و آنرا شکسته بفروشد برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و در
اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد می توانند فروخت و بعضی علما گفته اند با آنها از آنها است خود میتوانند از نمی توانند فروخت و در فروختن
ظروف طلا و نقره نیز این خلاف است و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتیکه جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و
بعضی مطلقاً حرام دانسته اند و بعضی گفته اند حرام است فروختن اسلحه به راهزنان و دزدان از برای این امور یا مطلقاً و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است
فروختن انگور از برای شراب کردن هرگاه مذکور شود که از برای این کار میخرد خواه در ضمن عقد شرط کنند و خواه مقارن عقد مذکور سازند و فروختن چوب
از برای تراشیدن بت یا آلات قمار اگر بکسی بفروشد که این کار را میکند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته اند
و احادیث جواز بسیار است و ایضاً خلاف است در اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن مسکرات
و ایضاً خلاف است در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جواز است خصوصاً حیوانات شکار کننده مانند
یوز و باز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع بران کرده اند و ایضاً مشهور جواز بیع پوست درندگان
است مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن براج گفته است ثمن که بر او تصدق باید کرد و تصرف نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و

ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند سوخات و درندگان خوردن و انتفاع بردن نمی باید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله
محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی بر یکطرف آن بتابد سایه اندازد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبر آنست
که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم سایه دار باشد پس صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت
و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه داشته باشند و بعضی صورت ذی روح را نیز مطلقا
حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبر است اگر چه احوط است و فروختن صورت مجسم نیز مشهور حرمت است و کواکب را موثر دانستن
چنانکه جمعی از علما قایلند کفر است و موثر ناقص دانستن با آنکه اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در رطوبت
اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است بر آنکه چنین و چنین که در افلاک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه
حقتعالی این را علامتی برای این امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید رحمه الله گفته است که مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم
یاد گرفتن و آموختن آنرا حرام میدانند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد تاثیر نداشته باشد
حرام نیست آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامات حدوث حوادث هستند و کمال این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام
است و این یک باب علم ایشان است با امور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلی منع کرده اند سایر
خلق را از تفکر در این و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن
مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزان اما سعادت و نحوست
کواکب این نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حقتعالی قادر است که بدعا
و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند و ترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل
و تصدق و توکل سعد اینها را نحس گرداند لهذا در دفع نحوست و رفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات
نموده اند مگر در بعضی چون زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب نموده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز بر وفق اصطلاح
منجمین نیست بلکه محاذات ستاره های عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بر آن بوده است و در میان عرب تقویم شایع نبوده است از عادات جمیله اجماع
معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام مردم در آن یک نسبت داشته باشند و در این زمان اکثر ستاره های عقرب
به برج قوس منتقل شده است اما علم هیأت افلاک و کیفیت حرکات اینها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه
باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حقتعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاده در آن موجب تضییع عمر است اکثر مبنی بر اوهام
خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب با آنها منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و از اشکالات آن فن عاجز شده اند و بارصاد مختلفه
گذاشته اند و اکثر امور را بیکدیگر مخالف اند و بغیر خداوند یکه اینها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا علیهم السلام که با ایشان وحی و الهام بوده است
دیگری بر حقایق اینها اطلاعی نیست اما قلیلی از آن که ثمره مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر ذلک بوده باشد خوبست شهید رحمه الله
فرموده است که اما علم فال و مثل آن اینها حرام است با اعتقاد مطابقت آنها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خدا است اگر بسبیل فال نیک بشنود و گوید
باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت
داشت مولف گوید که احوط آنست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار

ذکر امور یکه بعمل آوردن آنها حرام است

و نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است [illegible] میگوید که [illegible] از حضرت اسمعیل علیه السلام خورده است
[illegible] ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که نزد ما [illegible]
مرد عجمی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزدیده است یا مانند آن از چیزها که مخفی است حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که هرکه برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی و تصدیق او بکند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند
حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی کردن که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را
لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن و لباس مخصوص زنان پوشیدن
و خلخال و دستبند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردانست مانند عمامه و کمربند و حرمت بعضی از اینها خالی
از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت سایر اعضای زنان را از این قبیل حرام دانسته اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط
آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی
وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان که ایشان نیز دشمن من خواهند بود
چنانکه ایشان دشمن من اند و اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن
و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته اند که می توان گرفت و همچنین
گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور آنست که اجرت
بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند و جایز است دادن موذنان و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی برای این جماعت
کرده باشند می توانند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر طلاق و خواستگاری و جمعی از علما گفته اند جایز نیست
فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر بفروشند باید جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط آنست که جلد و غلاف را
بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیاری بر نهی وارد شده است و از جمله آنها روایت سماعه است گفت از حضرت صادق علیه السلام
شنیدم که فرمود مصحفها را نفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمائید در خریدن آنها فرمود که جلد و کاغذ و غلاف را
بخر و زنهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و وزرش بر آنکه فروخته است بیشتر است و در حدیث صحیح از آنحضرت منقول است
که فرمود بخرم مصحف را دوست تر میدارم از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت
مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکنند
و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کنند یا اجرت را بازای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و جزو و امثال اینها یا قیمت مرکب قرار کنند
و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را
که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده بر آن را اجرت برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند
کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه
اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت
اخذ اجرت مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور میان علما آنست که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت

قرآن که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه اگر شرط کرده باشد کراهت
شدید وارد و احوط عدم شرط است و رشوت گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند خواه از برای خصم او بلکه از جمله کبائر است
و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رشوت گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او صلی الله علیه و آله و رشوت دادن نیز حرام است مگر آنکه محق
باشد و داند که بدون رشوت از برای او حکم نمیکنند و حق او ضائع میشود و درین صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور
و کسیکه اهلیت حکم کردن نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری
نشود و دران صورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکنند و در چند حدیث وارد شده است
که اگر بحق نیز برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و غیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند
مکروه است عشر آنرا بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق علیه السلام که مردی هست که عشر
مصحفها را بطلا می نویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آنمرد گفت این معاش من است حضرت فرمود اگر از برای خدا
خدا وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد بن وراق منقول است که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السلام
قرآنی را که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز آن را مگر
نوشتن قرآن را بطلا و فرمود که خوشم نمی آید که قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانچه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن امیرالمؤمنین نه نوشتن
عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را
بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلا کاری کردن مسجد حرام است و بعضی مطلق نقاشی را حرام دانسته اند و مستند
او هیچ یک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را
نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن
و سائر خدمات مساجد و در بعضی از اخبار منع از مطلق مباشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان
و حقتعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس
یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان درین آیه مشرکان اند و بعضی گفته اند
مراد دخول با ایشان است در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر
ایشان و در بعضی روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم
ایشان بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مومنی یا اقتضای حاجت
مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب
منسوخه مانند تورات و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سائر مخالفان و کتب حکمای صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن
یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان
میتوان خرید و قبول میتوان کرد و جایزه ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر بعنوان حواله کنند
بر محلی یا جایی جایز است گرفتن و درین شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت از مال

صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه او ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد بی رخصت او بهتر آنست که بدون مرافعه برندارد و اگر گفته اند که زن از مال شوهر خود از خوردنیها که متعارف است بدون اذن او تصدق میتواند نمود اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرری باو رساند و اگر مال یکی از اینها نزد او باشد ... مثلا بدهی مشهور آنست که اگرچه موصوف باین صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند که اشتغال نمیدانند یا این بنده اند و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نرسیده باشد برندارد و اما بعیال خود میتواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که صورت کردن حیوانات غیر ایشان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی گمان کرده اند ساختن آن حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و الا جایز است و ... ساختن ... اشتمال آن انسان ساختن و بعضی کرده دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال ... مستحب است از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن قصه هائیست که همه آنها دروغ است مانند خواندن قصه حمزه و افسانه ها که معلوم الکذب باشد یا افسانه ها که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل ... مشتمل است بر تجویز ... فسوق و معاصی ... مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانچه آیه سماعون للکذب ... و ابو الصلاح ... گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن شب بقصه های قصه خوانان که جنگهای دروغ و اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها از زیاده میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرام است شب نشینی بر گرد دروغ و قصه های اختراعی و قصه های دیگر ... یاد کرده اند و قصه های دیگر مکروه است ... و شیخ ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند فرمودند که خدا لعنت کند ایشان را ... تشنیع میکنند بر ما ... و از آنحضرت سوال کردند از قصه خوانان آیا حلال است گوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمودند که نه و فرمودند که هر که گوش بدهد بسوی سخنگوئی پس بتحقیق که او را پرستیده است پس اگر سخنگو از جانب خدا سخن گوید او خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول حقتعالی که شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط آنست که قصه های ایام کفر جایز نیست پادشاهان عجم ... نخوانند و حرمت باشد ... و حقتعالی فرموده است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطل را از برای آنکه مردم را از یاد خدا غافل گرداند و بآیات قرآن استهزا کند ایشان را از برای ایشان هست عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و میاورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را و این از کلینی ... روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بینید مردی را که در روز جمعه احادیث جاهلیت ایام کفر را نقل میکند بزنید سرش را اگرچه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و فحشی باشد مشهور است بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و مطلقا در شب و حال احرام و در حرم و هر چند شعر حق باشد منقول است که شکم یکی از شما پر از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقول است که هر که یک بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره او ...

در آن روز بهانست و از حضرت رسول منقول است که شعر از شیطان است اما از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت امیر المؤمنین
و از حضرت امام رضا و سائر ائمه شعر نقل کرده اند و کمیت و دعبل و اشباه ایشان را بآن ستوده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل مدح رسول خدا و ائمه
و مراثی حضرت امام حسین وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معینه یا تعریف حسن پسری
مطلقا حرام است اگرچه در آخر سخنی هست و گفته اند اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکنند حرام نیست و بعضی گفته اند
اگرچه حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون میبرد و لیکن اشتراط مروت که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل
بر مدح زیاد باشد که موهم کذب است اگر حمل بر تجوز و مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذب است و حرام است و
گفته اند که کذب از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر آن نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه
بانشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد
و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مومنانست و علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم
نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر
این است و همچنین گمان بد بمومنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد
شد و هجران و ترک معاشرت مومنان را نیز از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر محمول است بر آنکه از روی
بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مومنان کردن است و آیات و اخبار بسیار در
مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمانان یا از رخنه و روزنه به نظر محرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع
کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما اینها باید که تا منع بگفتن ممکن باشد زیاده تعدی نکنند و پوشیدن
حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد حرام است و اگر حریر خالص نبوده باشد
و با پنبه ممزوج و یا کتان یا پشم و امثال اینها باشد ضرر ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته اند و احوط آنست که بر رو بیندازند و
اگر تکیه یا فرش کنند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب و مست کننده را
با ایشان آشامیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلق استعمال
آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاهداشتن خلاف است و احوط ترک است و نقره کوبی که استعمال کنند مانند سر دسته شمشیر و زنجیر و حلقه نقره
که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی
تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در
حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و در سرمه دان و ظرف
کوچک که از برای غالیه و مثل آن میسازند خلاف است و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره
زینت کردن خلاف است و همچنین خلاف است زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در سر قلیانها و میانها و نعلبکیها طلا و نقره اشکالی است
و احوط اجتناب است خصوصا از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لولهای طلا و نقره در قلیان که مجوف باشد و در سری که بدهان میگذارند اگر طلا
و نقره نباشد احوط است و آینه‌ها و صندوقچه‌ها که ملبس بلباس طلا و نقره است محل اشکال است و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر کاکول و مشربه را از ظرف

طلا و نقره و ظروف دیگر بر گردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه به طلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مرد است
از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه به زنان ریش برون دمیده نیز خلافی نیست ظاهراً میان علما و ایضاً حرام است بوسیدن ایشان به شهوت و از رسول خدا منقول است
که زنهار حذر کنید از پسران ساده و اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانه ها و فرمود که هر که ببوسد پسری را به شهوت حق تعالی
در قیامت لجامی از آتش بر او کند و منقول است که هر که پسری را به شهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا
کند حق تعالی از برای او جهنم را و بد مصیری است جهنم از برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورت و همچنین زن نیز بدن زن را میتواند
دید بغیر عورت ... نظر کردن به زن و عورت مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند یا محرم اگر بالغ باشند و صبی
که غیر ممیز ... عورت مرد ذکر است و خصیه ها و حلقه دبر و زن را فرج و پیش و پس است و بعضی گفته اند که عورت مرد و زن تمام ما بین ناف تا زانو است و بعضی گفته اند از ناف تا نصف
ساق و قول مشهور اول است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرم اند نسبت به زنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید و همچنین عورت
و او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید مگر عورت و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد
و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید مگر عورت را خواه به نسب محرم باشد یا به رضاع ... محرم شده باشد و هر موضعی را که نظر میتوان
کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نیز نظر میتواند کرد از زن محرم رو و دستها و سر و سینه و ساقها
و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها موضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زنان نامحرم را بغیر رو و دستها
ایشان نمیتوان دید بی ضرورت خواه به شهوت باشد و خواه بدون شهوت و ایضاً خلافی نیست در آنکه رو و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز
نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقاً و بعضی گفته اند یک نظر جایز است
و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و در نظر کردن ... خلاف است
و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیه ایشان را بریده باشند خلاف است بعضی گفته اند مالک خود را میتواند دید و خالی
از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالک را نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقاً جایز نیست و در این احوط است اگرچه بعضی اخبار دلالت بر آن
دو قول میکند خصوصاً قول اول و از این حکم چند چیز را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند به رو و دست او و بعضی
گفته اند به موی سر و گردن او هم نظر میتوان کرد و روایات دارد و همچنین زن نیز میتواند نظر کند به مردی که اراده تزویج او دارد دوم کنیزی که خواهد
بخرد جایز است نظر به رو و دستهای او و در سایر بدن غیر عورت خلاف است و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند سوم مشهور
آنست که جایز است نظر کردن به رو و دست و موی کافره ... از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر به کنیزان دیگران
بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز
اقوی است پنجم نظر کردن به دختران کوچک و زنان پیر است که از شهوت و لذت نباشد علی المشهور و الا قول ششم در حالت ضرورت جایز است نظر
کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب به قدر ضرورت حتی عورت و از برای شناختن و از برای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را
از او پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلاف است و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان ... غیر رو
و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زن را نیز جایز نیست نظر کردن به مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده
اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا و ائمه هدی زنان به مجالس مردان می آمده اند ... از برای ... خود ...

سید رفته اند اما اینها را منع نمیکرده اند و میشنیده اند ... و در شنیدن آواز زن اجنبیه خلاف است بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با التذاذ و خوف فتنه حرام دانسته اند

و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که پیش مرد آید بدرشتی سخن بگوید و از زیاده عشوه و ناز و سعی کند

خوش آینده سخن نگوید و در وطی در دبر زنان خلاف است بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است که ذکر را بدست یا سایر بدن خود

بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا بانگشت یا بعضی از اعضای خود با زن یا کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است و ... کنیز

نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز

خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مرد با ... و خوردن از نثار

که در عروسی میپاشند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی

نیست و گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل

زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته اند و ... از فرج زنی که او را بعقد

دائم خواسته باشد و آزاد باشد بی رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را که ده اشرفی میباشد

بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است ترک وطی زن که بعقد دائم در حباله او باشد زیاده از چهار

ماه بی عذر مگر برخصت زن و حرام است بر هر کس که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زنان نیز مثل اینها از مردان حرام اند

مثل اینها از رضاع نیز حرام است در وقتی که شرائط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر

رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر او مادر آن زن و مادر پدر و مادر او هر چند بالا روند و دختران آن زن ... و دختر

پایین روند و بر پدران او حرام میشود زنی که وطی کرده و اجداد او هر چند بالا روند و بر فرزندان او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و هنوز وطی نکرده آن زن حرام میشود بر پدران

پسر و فرزندان او و دختر زن حرام موبد نمیشود اما تا مادر در عقد او هست دختر را نمیتواند خواست و اگر زن مادر ... شود دختر را میتواند خواست و در

زن بمحض عقد و بی وطی خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکه که پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بعد از وطی حرام میشود و

... وقت دو خواهر را نمیتواند خواست خواه خواهر پدر و مادری و خواه پدری یا مادری و خواه بعقد دائم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر را طرف شود

میتواند خواست بعد از عده رجعیه و در عده بائن میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قائل شده اند و مشهور آنست که دختر

خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط ... این مسئله بسیار است

و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنا اگر بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند

مادر حرام نمیشود و در زنا که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و اگر کنیزی را

حرمت میشود و این اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه یا خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر با غیر اینها باشد باعث حرمت نمیشود و بعضی

مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی

بوسیدن را گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و

سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو

را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک او هست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده

و بآنکه عقد در عده حرام است آن زن براو حرام موبد میشود و هرگز براو حلال نیست و اگر عده را نداند یا عده را داند و حرام بودن عقد در عده را نداند
یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام موبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد دیگر او را میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست
میان عده رجعی و عده بائن و عده وفات و عده شبهه و میان عقد دائم و متعه و در بعضی از اینها کنیز خلاف است و اظهر آنست که در آن هم فرقی نیست و اکثر
علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند و چند حدیث دلالت
میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عده رجعیه باشد مشهور آنست که حرام موبد
میشود و آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده بائنه و عده وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده
رجعی نباشد براو حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن براو حلال نمیشود و در روایت وارد شده است
که توبه اش را امتحان کند بآنکه او را بخواند بآن حرامی که پیشتر کرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل
بر استحباب کرده اند و ایضا خلاف است در نکاح زنانی که مشهور اند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است
و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام
میشود و اگر کسی لواط کند بپسری که بعضی از ذکرش در دبر او داخل شود حرام میشود بر لواط کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها
باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که حرام نمیشوند و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد و اولاد اولاد و مثل او در باب ...
پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر پسر هر چند پائین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر میکند و مشهور آنست
که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشد یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر
فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند و سندی ندارد و مشهور آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن
براو حرام موبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند
و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دائم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دائم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز
و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار زن او را جائز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دائم چهار کنیز
و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر آنکه مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند بی محلل در میان
بر او حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام موبد میشود و زنی را که شوهرش با او لعان کند حرام موبد میشود و از جمله احکام عدل است میان زنان
و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بی رخصت او
از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات
بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلا است که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار
است و از جمله آنها لعان است که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزندی از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین
کنند برای سقوط حد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام موبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از
فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولا فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن
و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار

است و مخالفت آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و مسائل نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع
و مساجد و مدارس و طرق و سائر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبائح و محرمات ذبیحه حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در
محرمات ذبیحه خلاف بسیار هست از چهارده تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون می‌آید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاک است
و در حلال بودن آن خلاف است دوم سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سوم ذکر است و در آن هم خلافی معلوم
نیست چهارم خصیه‌ها است و آنرا نیز بی‌خلاف نقل کرده‌اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده‌اند باعتبار خباثت
ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است یعنی زهره هشتم مشیمه است و آن پرده‌ایست که فرزند در میان آن
است نهم فرج ماده است بیرون و اندرونش دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم
علباست و آن دو پی کشیده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت دبر کشیده است دوازدهم غده‌ها و گره‌ها است
که در میان چربی گوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع است و آن پیها است که در پشت پاهای حیوانات میباشد چهاردهم خرزه
الدماغ است و آن غدهٔ خاکستری رنگ است که در میان مغز کله میباشد مانند کرمی و تقریبا بقدر نخودی است پانزدهم حدقه
است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم شانزدهم عروق است و گویا مراد از ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی
از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها را با جمیع گوشت
از ریشه‌ها از یکدیگر جدا کنند بهتر است و شحمی که یهود میکنند هفدهم دو گوش دل است و در پنج چیز اول که غده گوشت خلاف کرده‌اند و بعضی مکروه
دانسته‌اند خصوصا در عروق و گوشهای دل که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج
جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانسته‌اند باعتبار آنکه آنها را غالبا با پوست می‌پزند و بچنین
حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکل است با آنکه احادیث در مدح کله و پاچه وارد شده است بدون
استثنائی و قیدی و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت
شهادت خواهند داد از برای شما گوش شما و دیده‌های شما و جلدهای شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و قلوه را گفته‌اند
مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدتی عذرهٔ انسان بخورد به تنهائی گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور
و بعضی گفته‌اند مکروه است و در حدش خلافها است و بعضی گفته‌اند حدش آنست که گوشتش بدبو شود و با استبراء از حلال بودن
بدر می‌آید که علف دیگر بآن بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز
یا هفت روز یا پنج روز یا چهار روز و مرغ آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که
در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور آنست که چارپا را اگر آدمی وطی کند گوشت آن و نسلی که بعد از آن بهم رساند حرام میشود
و واجب است آنرا ذبح کنند و بآتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر خوک را بخورد
اگر گوشتش بآن نروئیده باشد و استخوانش بآن محکم نشده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آنرا استبراء کنند
و اگر گوشتش بآن روئیده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و
خوردن خاک و گل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین بقصد شفا و شیرهٔ انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن برود یا سرکه

شود و در غیر عصیر موید و کشمش خلاف است و اشهر و اظهر عدم حرمت است و کشمش طعام حرام نیست و باید که تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز
نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانه آنها که حق تعالی در قرآن فرموده است ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم یعنی حرجی و گناهی
بر شما نیست آنکه بخورید از خانه‌های خود و بعضی گفته اند که مراد بخانه‌های خود شان خانه اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال او تعلق به پدر
دارد و بعضی ازدواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر نکرده اند از برای آنکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس
از برای مبالغه در حلیت ابناء دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از او است او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم یعنی
یا خانه‌های پدران شما یا خانه‌های مادران شما و خلافست در آنکه اجداد و پدران داخل اند مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلافست در آنکه
جدات و مادران داخل اند مانند مادر مادر و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانه‌های برادران شما یا خانه‌های خواهران
شما و برادر و خواهر عام اند از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدری و مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم
یعنی یا خانه‌های عموهای شما یا خانه‌های عمه‌های شما یا خانه‌های خالوهای شما یا خانه‌های خاله‌های شما اینها نیز عام اند از آنکه عمو و خالو پدری باشند یا مادری
یا پدری و مادری و ظاهرش آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد او ما ملکتم مفاتحه یعنی یا آن خانه‌ها که مالک شده‌اید شما
کلیدهای آنرا و بعضی گفته اند مراد خانه بنده آدمی است زیرا که مال بنده از آقا است یا خانه کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل
که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مال بیابد و نداند که از او است و از حضرت
صادق منقول است که مراد از این مرد است که وکیلی داشته باشد در مال و قیام نماید بدون اذن او از مال او بخورد او صدیقکم
یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلاف است بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته
اند آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد چنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است از حضرت صادق منقول است که فرمود بخدا قسم او
مرد است که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت
از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را در آستین مصاحب خود یا جیب خود داخل میکند که مال او را بگیرد گفت نه حضرت فرمود که پس
شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضاً از آنحضرت منقول است که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنست که حق تعالی او را
در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزله النفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده است که صدیق
بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتیکه استغاثه کردند استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت
کنندگان و نه صدیق مهربان لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعاً او اشتاتاً یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده
و متفرق و بدانکه ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانه این جماعت مطلقاً چیزی میتواند خورد و [illegible] و اکثر علما تقیید کرده
اند این حکم را که با آنکه اگر علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند و [illegible] که باذن ایشان
داخل آن خانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن از چیزها که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و [illegible]
است گویا از برای آن این تخصیصات کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورت ظاهر رضای مالک حاصل است و الله یعلم
ظاهر حال در این خانه‌ها آنست که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این اقارب تمام از [illegible] کرده [illegible]
رخصت طلبیدن [illegible]

از خداست و عالم است بمصالح عباد و آیه مطلق است که مقتضی است از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد هر چند مالک نهی کند
و او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه هدی منقول است که باکی نیست خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی
اسراف و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن ایشان از بابت رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل
باغی شود و از میوه آن باغ بخورد یا در سفری بگله گوسفندی بگذرد و تشنه باشد و از شیر آنها بیاشامد و این تسهیلیست که حق تعالی بر بندگان کرده
است و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اهل فرزند از خانه پدر و مادر و از خانه فرزندان
پس یعنی نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرائط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن
شرط است مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از ظاهر است و اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک
یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در آیه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد
و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانه یار و برادر مومن و تصدق
کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال اینجماعت که در آیه مذکور شده اند هر گاه کمتر باشد از خوردن مانند
نشستن در خانه ایشان و نماز کردن بر فرشهای ایشان و در جامه های ایشان و وضو ساختن بآب ایشان نه سائر تصرفات در اموال ایشان اگر چه روایت
سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از آستین و جیب صدیق مینمود اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از
احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو ساختن و غسل و استنجا و سائر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی
بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقول است که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوه یا صحرا
یا گیاه یعنی آنچه در صحراها مباح میروید و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانچه متواتر است
از حضرت رسول که خدا زمین را از برای من محل سجود یعنی نماز گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم
مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد و دوم
مشهور میان علما آنست که جائز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سائر درختان میوه دار
یا بوستان خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوی اجماع کرده است و احادیث بر جواز این
دلالت میکند و بعضی جائز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود
و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما آنست
که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن بغیر از خدا یا رسول و ائمه هدی حرام است و بعضی
موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبت طپانچه بر رو زدن و رو خراشیدن و مو کندن و بریدن ایضا مشهور
حرمت جامه چاک کردن است مرد را مگر در ماتم پدر و برادر و زن و شوهر و سائر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را بر پدر و برادر
و روایت معتبره وارد و در بعضی از روایات تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند
و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترک است و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را
جائز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن تلف نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال

اینها با نهایت احتیاط و غیر باذن را هیچ یک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند
بی آنکه ثالثی با ایشان باشد و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کنند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر
یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم
و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان ته کنند و ابن بابویه از
حضرت باقر روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد
و از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که پسر را با پسر و پسر را با دختر و دختر را با دختر بعد از ده سال باید جدا کنند
از یکدیگر در خوابیدن و در یک رخت خواب نخوابند و گفته است در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رخت خواب
ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست
که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن
و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در مابین پنج و شش کراهت شدید باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجب است رخصت
طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهر آنست که جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده
اید داخل مشوید در خانه های غیر خانه های خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول روایت کرده اند که تکلم کنید به
گفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنحی بکنید که خبردار کنید اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آنجا گفته
اند یا آنکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت دهند داخل شود و الا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت
گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانه ها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر
گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا آگاه است به آنچه میکنید شما نیست بر شما باکی و گناهی که داخل شوید در خانه هائی که محل سکنای
مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در اینها متاع از برای شماست یا منافع از برای سفر رفتن گذاشته اند که هر که خواهد برود
و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و بعید نیست که دیوانخانه های اکثر مردم که قرائن اذن در دخول آنها باشد از این حکم مستثنی
باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند و در دوم حذر میکنند و در سوم اگر خواهند
رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده برمیگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که استیناس که حق تعالی
فرموده نعل بر زمین زدن و سلام کردن است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در آنها نیست حمامها
و کاروانسراها است و آسیابها و رباطها که در اینها بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که نهی کرد رسول خدا
از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنها است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است
که میباید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانه پسر شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است
که پرسیدند از آنحضرت که مرد میباید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت می طلبیدم و مادرم نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد
او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که مبادا با او خلوت کرده باشد و راضی بر رفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا
بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که بالغ باشد

داخل نشود در خانه او بیش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و اسلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی
فرموده است ای گروه مومنان باید که رخصت طلبند از شما آنها که بنده و مملوک یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در شب
و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامه های خود را میگذارید بخواب قیلوله میکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقت اند که مظنه آن هست که خود را
خواهید پوشیدن نیست بر شما و بر ایشان گناهی اگر رخصت طلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی میگردید گاه احتیاج دارید
چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت طلبند در همه اوقات چنانچه رخصت
میطلبیدند آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد در سایر اوقات این مضمون آیاتی است که در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط
میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی
از فواید را باید که ذکر نماییم اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت طلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران گفته اند که مراد کنیزان اند
و احادیث بانفی این میکنند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامان اند و حدیث زراره در این است که مراد غلامانند و بس کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند
غلامان و کنیزان هر دو داخل اند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب یا بر تقیه دوم آنکه این آیه دلالت میکند
بر آنکه غلامان نیز مانند اطفال محرم باشند و اقلا فرقی میان ایشان و آزادان باشد و مؤید قول آن جماعت میشود که غلامان خواجه سرایان را محرم میدانند سوم آنکه تکلیف
اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشان است که ایشان را امر بر این بکنند و آنکه فرموده است
باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت با ایشان میباشد و اول اظهر است و بر بعضی نسبت
از صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آن است که در هر یک مظنه کشف عورت و اکثر است
اما پیش از نماز صبح برای آنکه وقتی است که از خواب برخیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و جمعیت و مضاجعت با یکدیگر دارند
بعضی از جامه ها را میکنند و بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این
جهت منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت طلبد در سه وقت عورت
هر چند خانه او در میان خانه تو باشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت طلبند که اینها ساعت غفلت و خلوت اند پنجم طوافون علیکم تاکید و تعلیلی است
از برای آنکه در غیر آن سه وقت رخصت گرفتن ایشان ضرور نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بشما رجوع هست اگر در همه اوقات باید که رخصت طلبند
کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها
یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیت پس تحیت کنید به نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان
و فهم این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است اول آنکه اختلاف است در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند
هر عطا و تحفه در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر این است و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است
تا باید آنرا پس بدهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد خصوص سلام است یا سلام و دعا و اکرامی شامل
است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین منقول است که اگر یکی از شما عطسه کند بگویید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم
پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسین یک دسته گلی از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از
سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب نموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که رد

جواب آن بابت واجب است مانند رد سلام و اخبار و این باب بسیار است در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتی است که سلام کننده
مومن باشد و رد بمثل در صورتی است که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوئی و علیکم السلام و رحمة الله
و برکاته تحیت باحسن کرده و همین تنها سلام است و اگر کافر سلام کند میگوئی و علیکم و بعضی گفته اند مرد ویرا بر مسلمانان است و روایت کرده اند که مردی
نزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله حضرت
فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود و علیک صحابه گفتند یا رسول الله
اول را و دوم را زیاده کردی و از برای سوم زیاده نکردی حضرت فرمود سوم چیزی از تحیت را از برای من نگذاشت پس من مثل آنرا باو رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است
و جواب بمثل واجب است و تحیتها قول دیگر اجود آنست که در غیر نماز جواب بعینه حکم نماز تحیتها دارد که ان شاء الله مذکور خواهد شد و بعضی گفته اند اگر بگوید السلام علیک
یا علیک السلام صحیح است و واجب است و آنچه علامه رحمه الله گفته است که اگر علیکم السلام بگوید جواب بمثل واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام
است دلیلش این است آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام تحیت مردها
است چون سلام کنی بگو سلام علیک پس آنچه جواب تو میگوید علیک السلام و بعضی خلاف کرده اند در سلام و سلاما و السلام و سلام
علیک و سلام الله علیک و مختار قول ابن ادریس آنست که هر یک از اینها داخل است در اینها و سلام و وجوب نیست و عموم آیه شامل همه اینها است و جواب آنها
سیوم خلاف است در آنکه آیا تعیین است که در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر قول علامه در تذکره این است و اگر سلام کننده یک کس باشد
بگوید علیک السلام و اگر واو را نیندازد و بگوید و علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر دو کس با یکدیگر برسند هر یک بر دیگری سلام کنند بر هر یک جواب
سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی دیگر را اعتقاد آنست که سلام علیکم در جواب کافی است و این قوی و اظهر است چنانچه
در سند ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق منقول است که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک چهارم
ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخبار بسیار دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مومن باشد رد باحسن واجب
است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست پنجم دعوی اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائی است یعنی پس چون یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است که
آنکه جواب میگوید داخل آن جماعتی باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی باشد باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و در
مکروه است کسی اگر بر جمعی داخل شود و مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد و خلاف است که در ذکر آن صبی و صبیه
از دیگران ساقط میشود یا نه اجود آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلاف است و ظاهر آیه وجوب
است ششم مشهور آنست که وجوب فوری است که اگر تاخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند هرگاه زیاد و میان بیاید تا حقوق تدارک کند هفتم اکثر علما گفته اند
است که جواب سلام را بلند کنند که بشنواند در غیر حال نماز تحقیقا اگر بنا دانسته باشد یا آنکه نشنیده باشد اگر گنگ باشد و نشنود دور نیست که بر باید باشاره با دست بکند بر او معلوم
شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که بشنواند تا نگوید سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام
کرده باشد و ایشان نشنیده باشند یا کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری
یا پرده بگوید السلام علیک یا فلان یا نامه بنویسد در آن نامه بر او سلام کند یا پیغامی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد
بعضی از علما گفته اند واجب است جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در صورت دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد
از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند که در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند آن دعاست نه تحیت و جواب آن واجب نیست و سنت است

مؤلف گوید که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستحب نباشد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که هرگاه یکی از شما از مجلس خود برخیزد باید وداع کند بر ایشان بالسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر بدی
شروع کنند گناهش بر آنها خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت پناه روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع
کند ایشان را بالسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متاخرین اعتنا بایشان نکرده است و دور نیست که از برای استحباب آن اول حدیث اول کافی باشد بلکه عموم آیه
استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد و مشهور بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورت است و اکثر متاخرین در این باب توقف کرده اند بنا بر آنکه دلیلی بر
حرمت شنیدن صدای زن در غیر محل شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق روایت کرده است
که رسول سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر المومنین سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زنان جوان سلام کند و میفرمود که میترسم خوش
آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنیم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام
میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند نیز خلاف است که جواب واجب است یا نه و ظاهر
وجوب است در جمیع این صورت و نیز خلاف است که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث
بر نهی وارد شده است اما اگر احتیاط بنا بر جزم و حرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده
است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم که اگر مرا احتیاج شود بطبیب نصرانی آیا او را سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود که بلی دعای تو باو نفعی نمیرساند و العقاب
و بسند حسن کالصحیح این مضمون را روایت کرده است و علامه رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کند بر او یعنی کافر که از ایشان باشد یا کسی که او را نشناسد
و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب بگو بعد از سلام با آنکه بگوید هداك الله یعنی هدایت کند ترا خدا تعالی یا انعم الله صباحك یعنی خدا نیکو گرداند صباح
ترا یا اطال الله بقاءك یعنی خدا تعالی دراز کند بقای ترا و اگر رد سلام بکند بگوید و علیك تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر منقول است
که رسول خدا فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیك و بسند موثق از حضرت صادق منقول است
که حضرت امیر المومنین فرمود که ابتدا نکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق منقول است که اگر
یهود و نصاری و مشرک کسی بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیك پس از این احادیث معتبره معلوم میشود که
کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت در جواب ایشان باید گفت علیك یا علیکم یا و علیك و علیکم
با واو و بدون واو هر دو جایز است و از عامه بعضی با واو تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است آیا جواب ایشان
بر یکی از آنها که مذکور شد واجب است خلاف است و احوط آنست که ترک نکنند و آن عبارات غیر سلام که علامه گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است
از حضرت امام رضا که بحضرت صادق گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهود و نصاری فرمود که میگوئی بارك الله لك فی دنیاك یعنی خدا برکت دهد از برای تو
در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی با من مصافحه میکند فرمود که دست خود را بخاك یا بدیوار بمال
گفتم مصافحه با ناصبی دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست
خود را بشوید و وضو بسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهود و نصاری فرمود که از پس جامه با ایشان مصافحه کنند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر
علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده اند و ششم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت
و ثواب بسیار دارد و اخبار بسیار وارد شده در باب آن و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است

لهٰذا که آغاز کننده بسلام اولی است بخدا و رسول او و از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای سلام کننده و یک حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت رسول منقول است که بخیل‌ترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول خدا فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزی بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق منقول است که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول منقول است که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید با استغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام کند بر او هر گاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که سلمان میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظالم ترک سلام نکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت امیرالمؤمنین کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که بیاید بنماز جمعه و کسیکه در حمام باشد و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسیکه صورتهای سازد و بر کسیکه نرد بازی میکند و بر کسیکه بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاده میکنم پنجم را و نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق از پدرانش که شش کس اند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوس و نصرانی و کسیکه بر غائط باشد و کسیکه بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر خود فحش بزنان عفیفه گوید و بر آنها که بفحش طیبت با دوران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که شش کس اند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط می نوازند و آنها که با دوران یکدیگر دشنام می دهند بمادرها و شعرا و ایضا از حضرت صادق از پدرانش روایت کرده است که سلام نکنید بر یهود و نصرانی و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نه بر نرد باز و نه بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده نمی تواند رد سلام بکند و سلام او مستحب است و جواب او واجب است و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غائط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار است و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان این احادیث اکثر عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه می توان کرد و اگر سلام کنند مسلمان جوابش واجب است و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد با کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه آخوند ملا احمد رحم سره را احتمال داده است و کراهت سلام که در حمام وارد شده است در صورتیست که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه در حمام سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسیکه نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلاف وارد شده و ظاهر نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و بر کسیکه غنا و خوانندگی کند و بر کسیکه از روی

لهو و لعب بازی کنند و کبوتر پرانند و بر کسی که مشغول معصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته اند
بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط می شود رد سلام هر گاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است
زیرا که واجب ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوب بلی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نماز گزارنده زیرا که شاید باشد که او در اشتغال
گرداند از قیام بواجب اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول علت بر وجه ضعیف اند یازدهم در آداب سلام سنت است که سلام
را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان بصیغه جماعت رد می باید کرد و هر چند
یکی باشد اول در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر او نباشد دوم مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم سوم مردی
که دعا از برای مردی بکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبین اعمال و غیر آنها هستند
آدمی باید قصد همه بکند یا آنکه می باید سایر مومنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد باآنکه باید سلام بر زن نیز بخطاب
مذکر واقع شود و اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسیکه بگوید السلام علیکم
آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است
و باید زیاده نبرد سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از قدر معتبر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع
روایت کرده است که حضرت امیر المومنین ع گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته
و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند با پدر ما ابراهیم ع ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت
و مستحب است سلام سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگتر و اسب سوار بر اشتر سوار و بر استر و بر الاغ
سوار و هر که داخل مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت
رسول سلام میکرد بر اطفال دوازدهم حقتعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة
یعنی هر گاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت در دنیا و آخرت
و طیب و پاکیزه و موجب طیب و سرور نفس شود بدانکه خلاف است در تفسیر این آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان
بمنزله جان شمااند از باب لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید و تحیت من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی هر چند تحیت جاهلیت
صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوب است
چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول چون نزد آنحضرت می آمدند میگفتند انعم صباحا و انعم مساء و این تحیت
اهل جاهلیت بود پس حقتعالی فرستاد و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی هر گاه آیند نزد تو و تحیت میگویند ترا با تحیتی
که نگفته است ترا بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این را بتحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است
بگوئید السلام علیکم دوم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر روایت کرده است که مراد سلام
مرد است بر اهل خانه در وقتیکه داخل شود و ایشان جواب سلام او گویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان همین مضمون را از حضرت
صادق روایت کرده است سوم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد باآنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون کسی داخل خانه خود شود و اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند و اگر

کسی باشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و بعضی از شیخ چنین ست و بعضی گفته اند که اگر کسی را نبیند بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و قصد کند
ملائکه را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند
و بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و هرگاه برادر مؤمن ترا گوید حیاک الله بالسلام بگو حیاک الله بالسلام
و احلک دار المقام و از حضرت رسول منقولست که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی
سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سوم اظهر
وجوه ست و موید ست باحادیث معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنابرین دور نیست که مراد از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب
خدا یا آنکه بگویید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر ست و خلاف نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد
و دیگری بر او سلام کند واجب ست بر او که تلفظ کند برد سلام و خلاف ست در آنکه اگر نکند نماز او باطل ست یا نه بعضی گفته اند مطلقا باطل ست
و بعضی گفته اند مطلقا باطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد باطل میشود و الا فلا و بعضی تفاصیل
دیگر گفته اند و در رساله ذکر کرده ام و حکم به بطلان مشکل ست و احوط اعاده ست اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر فوریت که در رد سلام معتبر ست اما
آن تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد
و مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب ست که جواب سلام بمثل آن باشد و جائز نیست جواب
علیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوب ست و متابعت مشهور اولی ست و احوط و اگر بجای علیکم
علیک بگوید در حصول رد تردد ست و اگر سلام کننده علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او
مستحق دعا باشد و علامه در مسئله تردد کرده و اگر جائز باشد جواب و آیا واجب ست یا مستحب خلاف ست و وجوب خالی از قوتی نیست بتقدیر وجوب
آیا متعین ست سلام علیکم بجواب یا بمثل جائز ست اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی ست و معارض ندارد و قول بتخییر خالی از قوتی نیست
یا نه و هرگاه تحیات دیگر بغیر سلام از قبیل صلوة بگوید یا مانند آن تحیت صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلاف ست که جواب واجب ست یا نه و احوط بلکه
اظهر آنست که جواب بگوید بمثل یا بعبارت نیکوتر یا السلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب او بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام
بگوید و با این سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش کم ست اگر چه متابعت سنت در آن بیشتر ست و اگر این عبارات را کسی بشخصی بگوید که در نماز باشد
اشکال عظیم تر میشود خصوصا اگر بفارسی یا با لحن بگوید مثل سلام الیک یا سلام علیک امثال اینها و ابن ادریس و محقق طوسی گفته اند جائز نیست و او را جواب
گفتن و محقق گفته است اگر دعا کند برای او مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منعی نیست و از علامه قدس سره گفته است اگر سلام کننده
سلام علیکم بگوید و کسی مثل آن را نگوید علیک السلام از برای آنکه عکس قرآن ست و حضرت صادق در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام
میکنند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بحضرت رسول در نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب فرمود
پس علامه گفته است اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیت بر وی صادق است جائز ست رد بهمان لفظ یا بسلام علیکم برای عموم آیه و اگر
نام تحیت بر وی صادق نباشد جائز ست در جواب او دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام و در تمام کلام ایشان
غایت اشکال ست و جواب از رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب به تحیت عربی و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جائز باشد و احوط آنست
که اگر بتحیتی بغیر سلام گرفتار شود اعاده نماز کند خواه جواب بگوید و خواه نگوید و شایسته هم اگر کسی سلام کند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب او همین باید

نشنوند یا بکلیه یا بشنوانند اگر سخن بلند باشد و ظاهر کلام محقق و معتبر آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر آنست که غیر نماز باید که بشنواند یا اشاره کند که او بفهمد
که جواب او گفته است و اخبار که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکنند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید ره ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه
آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه ره تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد
و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد فقهای هم اگر دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی
گفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانچه گذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله
بسط داده ایم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن میباشد و اکثر علما متعرض آنها نشده اند بنابر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل
هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست که کسی که چیزی بکسی بخشد عوض آنرا دادن واجب نیست
و از شیخ طوسی ره نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجب است عوض آنرا بدهد و ابو الصلاح حلبی قائل شده است که هبه نسبت بر نسبت بلند تر
مقتضی عوض است و میباید اقلا مثل آنرا عوض بدهد تا عوض ندهد تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست
که کسی که چیزی می بخشد یا بشرط عوض میکند یا بشرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد و اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود
و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بآن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده هبت لازم میشود پس اگر قبول کند و هبه آنچه
شرط شده است داده و واهب قبض کرده هبه لازم میشود و فسخ نمیتوانند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر آنست که لازم نیست
و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را بدهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر برضای یکدیگر چیزی اتفاق
کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست که متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت
موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاف است و ایضا خلاف است که بر متهب واجب است وفا بشرط
یا مخیر است در آن و در بعضی فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غائط
و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حائض را مس کتابت قرآن و مس اسما خدا و انبیاء و ائمه ع را نیز حرام دانسته اند و حرام است
ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و لبث کردن
در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه ع نشوند و در مس کتابت قرآن
برای محدث خلاف است و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و آزار کردن
جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز نیست و بعضی گفته اند که حرام است تادیب کردن کودک و غلام و کنیز زیاده از ده
تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در روایت دیگر در تادیب اطفال سه
تازیانه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بمقدار حد بغیر آنکه موجب حد او شده باشد زننده را کفاره نیست
بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی ره آنست که این را واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب
میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول می توان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت و دخول خانه و از جمله
محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر تخبیبی حرام است خواه بالاصالة تخبیب باشد
یا بالاتفاق تخبیبی شده باشد و هر معجونی و مرکبی که حرامی در آن داخل کرده باشند حرام است و فریادرسی مظلومان و رفع ظلم کردن از

ایشان باقی بماند واجبست و اگر تا او پرستاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز نیست خواندن آیه سجده و نقل کردن
و گوش دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن آن نباشند و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده تا سرد
نشود مرد در آنجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی و کاشی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن
و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و آلات
قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن درندگان و سایر موذیات
و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار کردن آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن
از انتفاع حقی که شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن سلاح حدید
و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل ضلال و کمان گروهه انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فحش
و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه یاری بگفتار یا بکردار یا برای و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کتب شبهه
که قبیح در دل اهل ایمان میکند بدون آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات
و فتوی دادن بباطل یا بغیر تحقیق و حاکم و مفتی شدن بی علم و برهان نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد دادن اعمال سحریه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور
واجبه یا چیزی که حسنش ثابت شده و قیمت آن و مزد عمل آن و یاد گرفتن آن و حفظ کردن آن و جا کردن آن و یاری بر آن بقول یا بفعل
یا برای عوض گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بآنها و عمل
کردن احکام و تلقین قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامت و غسل دادن مرده ها و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان
و دفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بیاری کردن اینها
همه حرام است و حرام است لواطه با پسران و در بر گرفتن و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در زیر یک لحاف و وطی جمیع بهائم و طلب کردن
پست و حرام است زنا و مقدمات آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حائض و نفسا
تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا غسل نکند و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره ندهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرا نکند
و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و زن روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد تا بیک حیض او را استبرا کنند
و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنی را که فحش گفته باشد و آن زن کر یا گنگ باشد و بعد از آن
محرمات بنسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابق بر این بیان کرده بودیم ایراد ننمودیم و آنچه در این ابواب
ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده است و محل القبول او غالبا با احتیاط اقرب است
کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیری و اهل بیت ع در بیان تکالیف حق تعالی در هر باب بسیار است و استقصای
آنها در مجلدات بسیار میسر میشود و مثلا در جمله صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند و ترک هر واجبی حرامی است و اگر موجب بطلان باشد
کبیره است و قریب بسه هزار مستحب از مندوبات در احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند باشتراط و مقدمات آن و هر واجبی را در محل خود بجا آوردن
واجبست و ترک آن حرام است و هر مستحبی را اگر انکار کنند یا بعنوان وجوب بعمل آورند بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکات و خمس
و حج و جهاد و سایر ابواب شریعت که ... متعلق است ... آنها ... تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه

چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوت دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و تبع ایشان
بلند حرف نزدن و اف به ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند و بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوت
دادن و ضرر بایشان نرسانیدن که باعث عقوق ایشان شدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات
و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سائر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوت دادن و خدمات شاقه
نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و اجتناب از اذیت بایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار
جماع کردن و سائر حقوقی که تفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل و قسمت و سائر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف
شاقه بایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سائر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن
و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرص نان و خمیر مایه و نمک و امثال این ضروریات را از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش
در وقت حاجت بایشان دادن و اکثر اینها داخل ماعون است و حق تعالی می فرماید که پس وای و ویل از برای نمازگذارندگانی است که از نماز خود غافل
اند آنها که در عبادت ریا می کنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق ع منقول است که ماعون قرضی است که میدهی و معروف و نیکی است که میکنی
و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة راوی گفت که ما همسایه داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاعی را می شکنند
و فاسد میکنند آیا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود که هرگاه چنین باشند باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیوانی است که در خانه نگاه
میدارند و واجبست که علف و آب بآنها بدهند و زیاده از طاقت شان بار نکنند و لعنت نزنند و روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب
کرد در باب گربه که آنرا حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجب است ببعضی اکتفا کردیم و چون از
خانه بیرون رود در معاشرت با دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث
آنها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد
و تکبر و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان
و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر و خیلا در پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ شدن و سفاهت
و بیخردی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و بدخلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن
مردم و فتوی بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب معاصی شدن و امثال اینها که بر
هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و بدعت
نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان
کردن و عهد امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را به تهلکه نینداختن تا بخون برسد و در کشتن
تقیه نمی باشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اگر داند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمیشود خلاف است
و گواهی ناحق از برای تقیه می توان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جایز است
و در سوگند تا ممکن باشد باید توریه کنند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند و سوگند یاد کنند که مال او نزد من
نیست و قصد کنند که مالی که تو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جائز است چنانکه عمار کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید

و شنیده و همچنین در غیبت حضرت رسول و ائمه جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در برابری از ایشان نیز میباشد و از بعضی ظاهر میشود که نباید
و مقتضای جمع میان الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند و بنا بر گفتن حق با ایشان کشتن را بخود بگذارد چنانکه پدر عمار کرد و یا تقیه بکند چنانکه عمار
کرد و مستحب آنست باید که حق تعالی آدمی را چنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و مسکرات
نمیباشد و در مسح بر موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند و اگر تقیه منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز
کرده اند و احادیث بسیار در عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغی که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است
با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت جهلی باشد مثل آنکه شخصی وارد شود و کسی بیاید و او را باز میدارند و میگوید بگو در خانه نیست در موضع مخصوصی را قصد میکند تا خانه
از اشکال خالی نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از آن سوال میکنند در قیامت مگر
سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس کند بهر یک از دیگری گفته است
بگوید و کسی که وعده با اهل خانه خود بکند و وفا بآن نکند و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوبست راستی که متضمن افساد میان مومنان باشد جایز نیست
گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر آنکه بشرطی در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز
مگر آنکه بعد از وعده ان شاء الله گفته باشد یا وفا بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد
نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه باید که از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان
هم نشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی درین رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در حالتی از احوال تکالیف بسیار الهی بر آدمی هست در گفتار
و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طائفه و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم
و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و غلام و شراب است و امثال اینها
پس آدمی باید همیشه مستیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند تا داند که موافق رضای الهی هست بعمل بیاورد
و اگر بغفلت از او خطایی صادر شود متوجه تلافی و تدارک آن بشود و توبه و انابت و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره
به بعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجبست یا حرام
یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بنحوی که هست باید دانست و بآن عمل نماید لهذا حضرت امیر المومنین بر منبر
ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید بعد از آن متوجه تجارت شوید که تاجر فاجرست و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد
و حق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار تعلق بهر یک
از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر کسی محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود بعد تقصیر کرده باشد
معاقب است و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعت و عاریت و مضاربت و امثال اینها در همه
حال حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و در رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج اند تکالیف عظیمه الهی
متعلق است بانها و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام [illegible] و احکام صید و ذبایح
و حلال و حرام و خوردن و آشامیدن که آدمی را در هر حال ضرور میشود و احکام مواریث که اموال بسیار با حقوق ایتام متعلق است و میان ورثه
قسمت کرده میشود و واجبست عمل بآن احکام و کسی که مخالفت [illegible] بغیر حق متصرف شده است

و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر از روی ضلالت و معاندت حق [illegible] را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام
وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف الهی است ظاهر شد که جمیع ابواب فقه که کتب علما در بیان حلال و حرام
خدا و ناسخ احکام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره بود ببعضی از آنها تا آنکه
طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است بغیر استعانت بجناب مقدس الهی
میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابت محتاج است و معترف باعمال ناقصه خود باید باشد حضرت پیغمبر و ائمه که متقی و پرهیزگارانند هرگاه خیالی از خیالات
شیطانی ایشان را عارض میشد متذکر و خبردار میشدند بلیس الشیاطین بتضرع و بکا میگرفتند و این احکام نسبت بانبیا و اولیا اگر واقع شده است که باید همه را
بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هرکه مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تادیب نمایند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام
متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نائبان ائمه طاهرین اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و رفع
بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هرکه حکم
ما را رد کرده است حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخدا است فصل سوم در بیان وجوب توبه است و شرائط آن و گناهانی که از آنها توبه باید کرد
و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است اول بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه
فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا از گناهانی که کفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبائر صغائر مکفر است
آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط و اولی آنست
که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابت و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولائی سالها تضرع
و استغاثه و توبه و انابه میفرموده اند تا توبه ایشان قبول میشده است و ایضا اثر گناه نه محض عقوبت آخرت است بلکه گناه دل آدمی را
سیاه میکند و از ساحت قرب حقتعالی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از آن کس میکند و باعث
استیلای شیطان و جرأت بر گناه میگردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسیار باشد که باعث
نزول بلاهای عظیم و دنیوی گردد چنانکه حقتعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کرده های شماست و خدا از بسیاری عفو میکند
و حضرت صادق فرموده که بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است فرمود آنست که آدمی
گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و از حضرت باقر منقول است که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار
و توبه از آن نکند و از حضرت صادق منقول است که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مثل گناه بدرستیکه کسی مرتکب گناهی میگردد و پیوسته در دل او
اثر میکند تا دل او را سرنگون میسازد که حق در آن قرار نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا فرموده که هیچ رگی
نمی جهد و پائی بسنگ نمی آید و سری بدرد نمی آید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضا
فرموده که گناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی
نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر منقول است که هر بنده مؤمنی نقطه سفیدی و نوری از ایمان در دل او هست چون گناه
میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاده میشود تا آنکه آن سفیدی را میگیرد و آن را می پوشاند
با این حال رسید صاحبش هرگز بخیر برنمیگردد و ایضا خلاف است در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن

واجب است یا نه خواجه نصیر و علامه قایل شده اند که توبه همیشه واجب است زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجب است و این سخن محل نظر است
زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه بتوبه اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه
قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و ترک ندامت نیز معلوم نیست که از این باب باشد زیرا که علما
اند که یکدیگر منفک نمیشوند بر تقدیری که عقابی بر آن مترتب شود یک جزو او به خواهد بود و علی ای حال در آنکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت میکند
شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست که باین قایل باشند سیوم خلافست میان متکلمین که آیا توبه بعض صحیح است که بر بعضی گناهان توبه کنند و بر
بعضی یا آنکه میباید از همه گناهان توبه کنند و توبه ایشان از بعضی بدون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی و جمعی
اختیار قول اول کرده اند و توبه بعض را صحیح میدانند و حق این است و اگر نه لازم می آید که کافری از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن
توبه نکند توبه ایشان مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلافست در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کنند که یکسال گناهی را نکنند و حق آنست که صحیح نیست زیرا که شرط
است در توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلافست که آیا توبه از گناهان مجملا صحیح است یا می باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند و ظاهر
آنست که مجمل کافی است خصوصا وقتی که تفصیل در خاطر نداشته باشد سیوم در معنی توبه است و شرائط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهان است از این
جهت که گناه است پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر بادمی میرساند توبه نیست و باید در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم
ارتکاب آن را در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند که این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و کنایه در احادیث بسیار وارد شده است
که کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان و آنکه آنها حجاب اند میان
بنده و محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را دانست و بیقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض میشود
که متألم میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده است و تأسف میبرد از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت
حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را که یکی متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بوده دوم متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود
بآن گناه نکند سیوم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عبادتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون
آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن و قصد این امور بترتیب حاصل میشود و گاه است که بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق
میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه است که بر مجموع
ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتی است شرائط عبادت در آن معتبر است و عمده شرائط عبادت اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا
باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات
از جهنم باشد صحیح نیست و دلائل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق
آنست که باین دو غرض خطور ایشان باشد بلکه نسبت باغلب خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و در کافی بسند
معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی شراب سر بمهر بهشت را بکام او برساند و ممکن است این
تفضلی باشد از حق تعالی در خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد چهارم بیان انواع گناهانیست که از آنها توبه می کنند اکثر متکلمین و فقهای
امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد که اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود
از آن و عزم کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجب است با توبه که اتیان

بآن امر نکنند و لیسا بانند که مخیر باشند میان آنکه اتیان بآن بکنند و میان اکتفا بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجبست با قدرت بر آن که اتیان بآن بکنند و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام یا نائب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه رفع گناه از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط میشود و حقتعالی از آن کریم تر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقول است از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریم تر است از این و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که گناه سه قسم است گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناهی آمرزیده گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظالم بندگان است خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمی گذرد و گناه سوم گناهی است که خدا بر خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود میترسد و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم مؤلف گوید که یا خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافی است و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمه خود را بری گرداند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد وارث او در هر طبقه قائم مقام او میشود پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث او بری الذمه میشود و اگر آن مال را ادا نکرده بمیرد و مانند تا روز قیامت خلافست که در قیامت طلب کننده او که خواهد بود و اکثر گفته اند که صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیح از حضرت صادق ع در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارث طلب الحق خواهد کرد و اگر چه بامام منتهی شود و بعضی گفته اند حق خداست و اگر او و وارث او را نیابد باید که عازم باشد که هرگاه صاحب حق را یا وارث او را بیابد برساند و اگر مأیوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و به تصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید که ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا همه آنها را که به بدعت او گمراه شده اند برنگردانند توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجبست که تکلیف تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی را از کسی بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کنند و اگر ندانند خلافست که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند که حقی است از شخصی ساقط نمیگردد مگر آنکه او ساقط کند خواه حد خواه علامه و اکثر علما قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت او میشود و موجب عداوت و کینه میشود و اگر مجملاً ابراء ذمه از او تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ بالله با زن یا دختر کسی آن نیز چنین است حق الناس است این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای آن کسی که غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی

حلال کرده باشد این را بر آنکه غیبت باو رسیده باشد خواجه نصیر در تجرید گفته است که واجب است که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید که عذر از او طلب نماید زیرا که ضرر و الم را باو رسانیده است باید که تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود و از برای خدا عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت کرده است که اگر غیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنست که کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگر آنکه از هر کسی نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا در مال او باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلافست در آنکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و اینها واجبات دیگر اند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک اینها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار استفاده میشود که شرط باشند و این احوط است تتمیم در بیان وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است و بتاخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه واجب است بر کسی که زهر خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن تا او را هلاک نکند همچنین واجب است بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و از آن نیز می باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه در قدر کوچکی اگر شصت دقیقه قسمت کنیم آن قدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه می توان کرد اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمی تواند کرد چه جای آنکه بروز و ماه و سال ابتدا قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر می اندازد و امروز و فردا میکند در خطر عظیم است که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم گردد اول آنکه اجل گریبان جان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه مسدود گردد و برسد وقتی که آنکه حق تعالی فرموده است وحیل بینهم وبین ما یشتهون یعنی و حائل شوند میان ایشان و میان آنچه ایشان میخواستند و طلب مهلت یک روز و یکساعت کند و باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید بملک موت تاخیر کن مرا یک روز که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روزی نمانده است گوید یکساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است ساعتی نمانده است پس در توبه بر او بسته شود و او [illegible] غرغره در حلق او پیدا شود و جرعه های یاس و حسرت و نا امیدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که در این احوال و اضطراب [illegible] شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک و منظور در این مقام آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع شود و [illegible]

که قابل صیقل نباشد زیرا که هر معصیتی که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آئینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود
چنانکه بخار نفس اگر بر آئینه بسیار بماند چرک میگیرد و چون مدتی بر اینحال بماند و آنرا جلا ندهند در جرمش فرو میرود و آنرا فاسد میگرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین
دل آدمی چون اثر گناهان بسیار بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حقتعالی فرموده است
طبع الله علی قلوبهم و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا اینکه بجائی میرسد که اوامر شریعت در نظر
او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش زائل میگردد اعاذنا الله و سائر المؤمنین من ذلک و بدانکه آخر وقت قبول توبه
وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند یا آنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در جهنم یا بهشت ببیند یا رسول خدا و ائمه هدی را که در
وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها
که اعمال سیئه میکنند تا وقتیکه مرگ یکی از ایشان حاضر میشود و میگوید من توبه کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر مهیا کرده ایم از برای ایشان
عذابی دردآورنده و از حضرت صادق منقول است که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه را قبول
میکند تا آنکه غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد و غرغره در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آنست
که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح را با انگشت پا و بتدریج و بتأنی بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مهلت
وصیت تواند کرد و دل را بسوی خداوند خود میگرداند و وصیت و توبه با ثابت بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت طلبد
و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حقتعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود
بسوی گناه در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده بعد از آن ذکر او را بریدند پس توبه کرده و عزم کرد که دیگر عود
بزنا نکند و اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر گفته اند مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و وجهی است تا چنین
و اگر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلاف است در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول است و از بعضی آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر
میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدا
نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند باو بنو اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی
از افساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایشان
ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و بهره ور گردانیدیم ایشان را تا اجل مقدر
ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا
و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آورد در وقتی که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عقاب مقبول نیست و این حکم حقتعالی است
در گذشتگان و آیندگان حقتعالی فرموده است فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا
یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدای تنهائی و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان
ایشان چون دیدند عقاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیبخشد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد
در ایمان خود عمل خیری را و همچنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری که فایده ندارد و پیشتر که فایده
داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و فساد میکردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و لهذا از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا می باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی
خدا بخوانند و منقطع نمیشود حجت او از زمین مگر چهل و چهار روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه
بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود ایشانند آنها که
قیامت بر ایشان قائم میشود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و
آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا
طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات را که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند این است که آفتاب
از مغرب طلوع کند **فصل ششم** در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست که در دل پشیمان شود از گذشته و عزم کند
بر عدم فعل در آینده و بالا می رود تا بحدیکه درجه پیغمبران و صدیقان است چنانکه در نهج البلاغه روایت کرده است
که مردی در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزای تو نشیند میدانی
که استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است
دوم عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سوم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی
و حق کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آن را ادا کنی پنجم
آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که بر بدن تو از حرام روئیده است که آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان بچسبد
و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آنقدر که باو چشانیده حلاوت معصیت
و پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند
از آن مانند کسی است که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیک سال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود یک
سال بسیار است بسا باشد که توفیق آن نیابد هر که توبه کند پیش از مرگش بیک ماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود
یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که یک هفته بسیار است
هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه
امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند باین که نسخ پیش از
فعل جایز است و گمان حقیر آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه و آنکه توبه کامل آنست که اقلا یک سال پیش از
مرگ توبه کند و در یک سال تدارک ما فات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود یک ماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل مراتب
اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که توبه ریسمانی است
که خدا از برای بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خداوند و بندگان و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را
از مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه
قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه اولیا و دوستان خدا از خطرهای

ذکر شمه از توبه

مخالفت است و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را مرتبه علی حده است و در
توبه ایشان وقتهای اسرار و جنبش ایشان مشغول می‌انگارد اما توبه عوام آنست که باطن خود را آب حسرت بشوید و پیوسته بجنایات خود معترف
باشد و نادم است بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود همیشه خائف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل
و سستی او گردد و پیوسته گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعات خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و
استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را مطیع گرداند باختیار
کند و بمیدان عبادت و آنچه از عبادت از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را با ایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری
کند و شب بالعبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدای عز و جل یاری بجوید
و سؤال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد و در شدت و در فراغت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه
موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات اوست و حق تعالی میفرماید که خدا دوست میدارد
آنها را که راست گفته‌اند و بدانید دروغ گویان را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر
نگردد او تائب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز
دارد و گردن خود را باریک گرداند به بسیاری روزه‌ها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند به کم
خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش نرم گردد از ترس ملک الموت
و پوستش خشک شود بر بدنش به تفکر در اجل اینست اثر توبه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که میدانید کیست تائب صحابه
گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تائب نیست و کسی که توبه کند و عبادت را زیاد نکند تائب نیست و کسی که توبه کند
و لباس خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را
تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و فرش خود را و بالش خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را
تغییر ندهد تائب نیست و کسیکه توبه کند و دل خود را نگشاید و کف خود را فراخ نگرداند تائب نیست و کسی که توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند
و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تائب نیست و کسیکه توبه کند و زیاده از قوت خود را بآخرت نفرستد تائب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم باشد
او از توبه کاران است و توبه او مقبول است و حقتعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده‌اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده‌اند
در معنی توبه نصوح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در
روایت دیگر فرمود که آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست
که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگانش کسی را که او را
فتنه‌ها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گناهان مؤمن
هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمان است راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار
باز عود کند در گناه و باز توبه کند چون است فرمود که گمان داری که مؤمنی پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه و توبه کند خدا
توبه او را قبول نکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن

باستغفار و توبه خدا عفو میکند و عود میکند بر او بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات
زینهار که نا امید مکن مومن را از رحمت خدا و بعضی گفته اند که توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند
بآن گناه و بعضی گفته اند که توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آن را بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای
خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل زایل گرداند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده است
بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق عقاب است که بپشیمانی برطرف شود بلکه دل آدمی را تیره
میگرداند و روح ایمان را کدر می سازد و ملائکه رحمت را از نزد او می رانند و آدمی را از رحمات خاصه سبحانی محروم میگرداند
اگر دزدی بخانه در آید و مدتها آن خانه را بی معارض متصرف باشد یا شخصی به سرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب
باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه آن دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بیرون
کنند بحالت آبادانی در نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بر نیاید و خرابیها با صلاح نیاورد و متاعهای
دزدیده را عوض نگیرد بحالت اول بر نمیگردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمن مانند شیطانی و مستی مثل خواهش
گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و
صاحب خانه بیخبر در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته
و ظروف و آلات شکسته و خانه های مزین بدود معاصی تیره گردیده بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد و به نیزه و شمشیر آه و
ناله و استغفار و استغاثه بملک غفار دزد غارتگر را از خانه بیرون کند و او بیرون خانه در کمین نشسته و منتظر فرصت
باشد که این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای دزدیده
اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنه های شیطان را از خزانه ایمان
مسدود گرداند آن وقت شاید بحالت اولی تواند برگردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیاء و مرسلین که
پیشوایان دین اند برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم علیه السلام سیصد سال
گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول شد و حضرت داود علیه السلام آنقدر
گریست که گیاه از آب دیده اش می روئید و آه آتشبار میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل این است و در این
مقام سخن بسیار است و این رساله محل ذکر آنها نیست مقصد هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای
اسلام در آنچه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف است در آنکه آیا عقلا بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب
کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حق تعالی بامر خود کرده است و رحمتی است که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت
کرده است و الحال بمقتضای آن وعده بر حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود نماید معتزله باول قائل شده اند و اشاعره
بثانی قائلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمة الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قائل شده اند و خواجه
نصیر علیه الرحمه در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا
مطلقا واجب نیست و محض تفضل خدا است بر این است که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و

و در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد
و نقل کرده اند که تا عضوی را که بآن گناه کرده بودند نمی بریدند توبه ایشان قبول نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین
علیه السلام می فرماید که حمد میکنیم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمی شماریم آنرا مگر از فضل او و اگر نشماریم از فضلهای
او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین
نبود سنت و طریقه خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد
پلکهای چشمان من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من
و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه های من بیرون آید و خاک زمین را بخورم
در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را
بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم با این اعمال محو یک گناه را از گناهان خود و اگر خواهی بیامرزی مرا در وقتی
که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من
باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و این مضامین
در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم در میان امور است که حق تعالی بر آنها مواخذه نمی فرماید و وعده عفو آنها فرموده است
و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانچه کلینی رحمه الله از محمد بن حمران روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود گناهی در آن نیست چون چنین
شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی
می افتد حضرت فرمود که بگو لا اله الا الله جمیل گفت هرگاه چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم
بر طرف شد و ایضاً بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که مردی آمد نزد رسول خدا صلی
علیه و آله و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده
بودی نزد من نمی آمدی که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است نزد تو و از تو پرسیده است که ترا خلق کرده است
تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که خدا را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آنخداوندی که ترا
بحق فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد از این راه
آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هرگاه این حالت رو دهد خدا را به یگانگی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح از
محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام همین مضمون حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که این والله محض ایمان است و ایضاً بسند معتبر صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی
بخدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت کرد از چیزهایی که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند
که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلایی بر تو نمیدهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی
رسول خدا صلی الله علیه و آله از امری چند که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند

یا ایشان را پاره پاره کنند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می یابید
گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری
در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله ولا حول ولا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و نیست
از معاصی و توفیقی بر طاعت نیست مگر بخدا مؤلف گوید در آنکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته اند اول آنست
که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چنین امری بخاطر تو خطور
کرده است و می ترسی که هلاک شده باشی از محض ایمان است و اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این
در خاطر تو دوم آنکه این محض ایمان است که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در
مذهب حق صاحب یقین شوی سوم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مأیوس شده است از آنکه شما را
بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس این حالت محض ایمان است و معنی اول که از امام منقول است
بهترین معانی است و در امر توحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند اول آنکه بسیار ذکر لا اله الا الله را در این حالت
ورد کنید تا بر زبان او توحید جاری شود تا آنکه با این کلمهٔ طیبه از دنیا برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او افتاده است
از آنکه آن را اله دیگر باشد و تصریح میکند بآنکه الهی جز او نیست سوم آنکه این کلمهٔ طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسهٔ او
از گویندهٔ این کلمه میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افادهٔ آن میکند که سلسلهٔ ممکنات باو منتهی
میگردد و نیست او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسیکه متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج
نمی تواند بود دوم وسوسهٔ معصیت است که آدمی آنرا اراده کند و بعمل نیاورد و حق تعالی بفضل خود آنرا عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند
حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام یا صادق ع روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا مسلط
گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات
توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته
نمی شود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد
ده حسنه برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه
او را بیامرزم گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان مقرر کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا
و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که چهار خصلت حق تعالی مقرر فرموده است که کسی که با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود پس
شقی و محروم است و آن خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد و اگر بعمل نیاورد به نیت نیکش خدا یک حسنه
برای او می نویسد و اگر بعمل آورد ده حسنه خدا برای او می نویسد و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد و اگر نکند هیچ گناه بر او
نوشته نمی شود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسندهٔ حسنات است و در جانب راست است میگوید بملکی
که نویسندهٔ سیئات است و در جانب چپ اوست تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی
میفرماید بدرستیکه حسنات برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة

العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذوالجلال والاکرام واتوب الیه براو گناه نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و
حسنهٔ بعد از آن نکند و استغفار نکند بملک بیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم
مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه افضل افراد است مذکور شده باشد و بسند
بسند معتبر از امامزاده عبدالله روایت کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی سوال کرد که دو ملکی که در جانب راست و چپ
آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده ارادهٔ فعل آنها می‌نماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل
فضله است و بوی خوش بویش یکدیگر است گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می‌آید ملک
دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا با او کاری نیست که این قصد حسنه کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبان
او قلم اوست و آب دهان او مداد اوست پس از برای او می‌نویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون می‌آید پس
ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبانش قلم اوست و آب
دهانش مداد اوست پس بر او می‌نویسد و بدانکه حق تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به
الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شماست
یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شما را بآن خدا پس می‌آمرزد از برای هر که خواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است
و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالفست با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر چه
در نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر خواهد می‌آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسه‌ها
و ارادهٔ گناه است و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد لمن یشاء شیعه است یعنی از
شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مواخذه مینماید اگرچه باز موافق قواعد عقلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعضی از آنها خطورها
است که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی رحمه الله گفته است که جمعی گفته‌اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب احادیث ضعیفه نقل کرده‌اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در
وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون می‌تواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند
پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما مستور است
و اما آنچه در نفس در تکلیف نیست از وسوسه‌ها که بی اختیار بخاطر آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بگفته
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که عفو کرده‌اند از این امت از آنچه فراموش کنند و از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است
آنچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بر آن مواخذه نمیکند و مواخذه میکند بر آنچه عزم میکند آدمی بر آن و عقد قلب خود
بر آن میکند با آنکه می‌تواند خود را از آن نگاهدارد پس آن از جملهٔ افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بر آن چنانچه جزا
میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که
حق تعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت را میدهد چنانچه در اخبار آمده است که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است
یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطائف نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی رحمه الله

واز جمله آیاتی که دلالت میکند بر مواخذه بر افعال قلوب قول حق تعالی است ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر و
الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستیکه گوش و چشم و دل همه اینها سوال کرده میشوند
و باز فرموده است که کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند آنرا گناهکار است دل او و باز فرموده است مواخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغو که
بر زبان شما جاری شود ولیکن مواخذه میکند شما را بآنچه قصد میکند دل شما برآن کرده آید و در جای دیگر فرموده است ولیکن مواخذه میکند شما را بآنچه کسب
کرده است دلهای شما پس از این آیات و امثال آنها معلوم میشود که بر فعل دلها مواخذه می باشد و باز فرموده است و من یعظم شعائر
الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که اشاره بدل نموده فرمود که تقوی و
پرهیزگاری در اینجا است و حق تعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند که امر قبیح فاش شود در میان مومنان و محبت کار
دل است و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوب است
پس چون معلوم شد که مواخذه بر آنها نیز میباشد وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار گفته اند و تحقیقش آنست که افعال قلوب
بر چند قسم است اول آنست که محض خطور بال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و این قسم اول است که مذکور شد و خلافی نیست
در آنکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود و غالب
اوقات آن نیز نسبت بعامه خلق اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا یا لواطه میکند و بی اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد یا اراده
فعل آن ندارد و یا نظر میکند به پسری یا بزنی بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده معصیتی ندارد این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست
لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی بر تست یعنی آنکه بار دیگر از روی تعمد شهوت
نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد و اگر سبب عشق بی اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار باشد
چنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام از عشق سوال کردند حضرت فرمود دلهایی اند که از یاد خدا غافل و خالی شده اند
حق تعالی محبت غیر خود را بآنها چشانیده است سوم آنست که ابتدا تصور معصیت و میل دل و شهوت قلب باعتبار تادیه شهوات
و غفلت عقوبات و نفع عاجل در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی
میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل میگردد و حصول عزم گاه هست که بعد از ترددات و تفکرات بسیار می باشد
و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکن است که فعل بعمل نیاید یا آنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا عائقی بهم رسد که آن فعل را
بر او متعذر شود پس بر محض تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمی باشد و اما حکم عقل و ظاهر
اخبار آنست که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر
اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل بعمل نیاید و در این صورت عائقی و مانعی باشد ظاهر اخبار بسیار آنست که او را مواخذه بر آن عزم نیست
و بعضی از علما به تفصیل قائل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت او ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه در
از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عائقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه بر او
نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول صلعم منقول است که چون
بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه بعمل آورد بنویسید مثل

آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید برای ترک کرده است اگر از برای من و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محشور می شوند مردم بر
نیات خود و ایضاً گفته اند با سید ابراهیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا با زنی کند و در آن شب بمیرد
مُصِر بر گناه مرده است و بنیت خود محشور میشود و دلیل قاطع درین باب آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله مقتول چرا
در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه
با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد
اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود نه حسنه و حدیث دوم مجمل است و صریح نیست و شاید که گفته است اول مخصوص ا
و موضوع است و حدیث سوم ممکن است که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و حیله او
بر قتل خود شدن و آنها که قائل شده اند که معاقب می شود میگویند بر عزم سیئه معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس اگر بعمل
آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوب است از عقاید باطله و شکها در اصول عقاید و در آن
شکی نیست که با آنها معاقب است پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن با ایشان
و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هرچند اظهار نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت
است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر حق آنست که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت
مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که نیت ایشان
در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا کنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و
بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و علما و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده
است و عمده مستند ایشان نموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبائر حق تعالی آنها را می آمرزد پس آنچه خواجه
نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح علیه الرحمه نیز مثل
این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه در تاویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است
که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرده نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن
معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید قدس سره
در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که مرتکب آن نشود و آن از جمله چیزها نیست که ثابت شده است
در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند
پس خلافش بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصادف معصیت نشده است پس بمنزله
آنست که نیت معصیت کرده باشد و بس و بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت
شریعت کرده است و جرأت بر معاصی نموده است و مثال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر آب مباحی را با شیا مدنجر آشامید بگمان آنکه شراب است
معصیت بآن فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر هست که محل نظر است

اول آنکه زن یا کنیز خود را در خانهٔ دیگری بیابد گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه یا امهٔ او بوده است
دوم آنست که زوجهٔ خود را وطی کند و گمان کند که حائض است پس ظاهر شود که طاهر است سوم آنکه طعامی را از دست دیگری ببیند و نداند
که ملک اوست و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او
بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ شهید رحمه الله است و شیخ
بهاء الدین علیه الرحمه گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند آنرا که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بالحکم بوده باشد
که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج یا مباح است و تردد کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که تردد نیست
در آنکه نمازش باطلست بلکه صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت مستلزم فساد نداند سوم در بیان چند امر است که حق تعالی از این امت عفو فرموده باشد بسیار صحیح معتبر از
طرق عامه و خاصه از رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطائی یعنی امری که بی اختیار و بی قصد
از و صادر شود مثل آنکه اراده کرده که تیری بر آهوئی بیندازد و بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی بکند
و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطائی که طبیب در معالجه بیمار بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل
اینها نیست اما مواخذهٔ دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او لازم نیست
بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم در بیت المال است بنا بر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن دیت است از
مال خود و بعضی گفته اند اگر از آن کسی که معالجه او میکند برائت ذمهٔ او بکند ضمان از و ساقط میشود دوم فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که
از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هر چند اگر ترک رکن کند در نماز از روی فراموشی اعادهٔ نماز بایدش کرد و در ترک بعضی از افعال
یا فعل بعضی سجدهٔ سهو لازم میشود سوم آنچه ندانند و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار برین دلالت دارد و در
بسیاری از امور و باین استدلال می توان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل مورد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه باین قائل شده اند مثل نماز کسیکه
جاهل باشد به نجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که اعادهٔ نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل
باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند و یا کسیکه جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا
مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع
احکام و ادلهٔ عقلیه بسیار برین دلالت دارد چهارم چیزیکه طاقت آن نداشته باشد چنانچه حق تعالی فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به
یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال است
که از حق تعالی واقع شود ممکن است دعا کردن بسبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی
ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه است که در امم سابقه بود و در این امت
حق تعالی تخفیف داده است و آسان گردانیده است و در این حدیث ظاهر اینمعنی مراد باشد پنجم چیزیکه مضطر شده باشد بآن خواه اضطرار از جانب
خدا باشد مثل خوردن میته در وقتیکه خوف هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتیکه لقمه در گلو [illegible]
شده باشد و بالغ دیگر جائز نباشد تداوی بحرام در وقتیکه دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است به عدم
جواز تداوی بحرام خصوصا بشراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکری بچشم بکشد حق تعالی از آتش بچشم او [illegible]

بکشند و وارد شده است که حق تعالی هیچ حرامی را دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی به مسکر را مطلقا جایز نمی دانند بلکه سایر
محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبیل خوردنی باشد یا از قبیل غیر او مانند کسی که احتیاج بجو و دوا و ساز ... یا دیگری او را مجروح گرداند در ماه رمضان
و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات نیز زیرا که حق تعالی فرموده است
فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است و در
بعضی از روایات وارد شده که باغی آنست که خروج کند بر امام و عادی کسی است که براه زنی رود و بر اینها میته حلال نمی شود و در روایات دیگر
وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمی توانند کرد و در حدیث
دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی بشکار میروند از برای نفقه عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق بخورد
نه آنقدر که سیر شود ششم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهائی که باکراه حلال می شود هفتم طیره است و آن عبارت از تاثیر
نفس بفالهای بد مثل آنکه در میان عرب تطیر می کرده اند در وقتیکه بسفر میرفته اند مرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود و بفال خوب میگرفته اند
و اگر از جانب چپ می آمد تیر ایشان میاید بد بوده و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مقصدی روند و جنازه یا کشته بر سر راه خود ببینند
بفال بد میدانند و آنکه درین حدیث وارد شده است که طیره و درین امت تعبیاتی چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی
اگر کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از آن متاثر شود حق تعالی بر آن مواخذه نمی فرماید و کفاره اش آنست که
توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بگذر و اعتنا مکن دوم آنست که مراد رفع تاثیر آن باشد
ازین امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام از عدم اعتنا بآن و توکل بر خدا و دعاها و اذکاری
که روایت کرده اند برای دفع ضرر آن سوم آنکه مراد منع آن امت از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی
ازین حدیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف
باشد و نفس از آن متاثر شود ممکن است تاثیری بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشان آن نکند اثر نمی کند هشتم وسوسه در تفکر در خلق است و
در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است از آن پیغمبری پس هر که پست تر از وست تفکر در وسوسه
در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مومن بکار نمی فرماید حسد خود را و بهر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسهای شیطانی باشد که
حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده می شود از احوال و افعال ایشان و حق تعالی بر آن مواخذه
نمی فرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجب است برو که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب آن نکند یا آنکه قدح کند در ایشان
و در شهادت ایشان نکند و در احادیث عامه وارد شده است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار
حذر کنید از گمان بد بردن بدرستیکه ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست دوم آنست که مراد تفکر و وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در سبب
خلق اشیاء و آنکه خدا را که آفریده است و که ایجاد کرده است و در کیفیات و مثل اینها از امور که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه در سوره
گذشت سوم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت و خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار
اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموریکه کم کسی از اینها خالی می باشد و اینها همه معفوست هرگاه مستقر نگردد در نفس
بسبب آن شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت دیگر از ابن بابویه این تتمه هست ما لم ینطق بشفة یعنی مادام که تکلم نکند بلب و

و درین مقام یعنی اول ظاهرتر می‌نماید که همه حسد است اما آنکه ظاهر نکند بزبان یا بدست و ازین حدیث ظاهر می‌شود که حسد تا اظهار نکند داخل
معاصی نیست یا معفو است و این علامت مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا که کم کسی است که خود را ازین خالی تواند کرد و این
تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است و ممکن است که مراد آنکه اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر انبیا بنا بر اکثر
معانی چون بر حق تعالی قبیح است و صدورش از و محال است شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه
بعضی مشترک باشد میان این امت و سائر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی
است بقبول عذر تا امر را از برای مردم بیان نفرماید در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمی‌کند و ایضا احادیث
بسیار وارد شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسیکه در خواب باشد تا بیدار شود و
شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که حق تعالی وحی می‌کند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عباد اند که منویسید گناهی بر
بنده مومن در وقت دلتنگی و زجر و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق بودم
مردی از آنحضرت سوال کرد از شخصی که از و امری صادر می‌شود در حالت غضب آیا خدا او را مواخذه می‌کند بآن حضرت فرمود خدا از آن کریم تر است
که او را از جا بدر آورد و او را مواخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده
است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر
وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت
دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و هر شب پنج نماز و تکلیف کرده است ایشان را در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشان را در
هر دویست درهم پنج درهم و تکلیف کرده است ایشان را در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از همه اینها دارند خاتمه در بیان خاتمه احوال
عالم است بعد از انقضای عمر دنیا ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بتحقیق که خدای
عز و جل که خلق کرده است در زمین از روزیکه زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم
زمین پس ساکن گردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را
از او و بخدا سوگند خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان از روزیکه بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان
از روزیکه جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود و حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت
فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند
و اعتقاد به یگانگی او کنند و تعظیم او نمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد آفرید که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را
بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل
شوند آسمانها و فرموده است که آیا ماندیم شده ایم و تنگ آمده ایم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این
خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد و ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دوم فرمود که چون حق تعالی
فانی گرداند این خلق را و این عالم را و ساکن گرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه می‌کند عالمی بغیر این عالم و
خلقی تازه ایجاد می‌کند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی بپرستند و از برای ایشان خلق می‌کند زمینی بغیر این زمین که ایشان بردارد و

آن می باشند تو آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای ایشان باشند شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی غیر شما نیافریده است بلکه بخدا سوگند که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو آخر این عالمها و آدمهائی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبرهٔ خود ایراد کرده اند و متکلمان امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات نشده اند و منافات با ادلهٔ عقلیه و اصول قطعیه ندارد و اما بحدی نرسیده است که موروث جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت برد و انکار منمائید و تکذیب قائل آنها مکنید و تاویلش را بما رد کنید پس انکار اینها نمی کنیم و جزم بوقوعش نمی کنیم و در مرتبهٔ تجویز و احتمال میگذاریم تمام شد رسالهٔ حق الیقین بتائید رب العالمین در اول ماه رمضان در سال هزار و صد و نه از هجرت مقدسه و چون بر سبیل استعجال و در هنگام تراکم و تزاحم اشغال نوشته شد ملتمس از ناظران آن آنست که بزودی در صدد اعتراض در نیایند و چون تجدید و ترمیم اصول مندرسهٔ امامیه که سالها است آثار آنها محو شده است و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها نموده اند و اصول حکما و معتزله را قدوهٔ خویش ساخته دست از آیات کریمه و اخبار متواتره و روایات معتبره برداشته اند درین رساله حسب المقدور ایراد نموده ام شکر آنرا بکفران مبدل نگردانند و گاهی بطلب غفران و دعای خیر یاد نمایند

والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة علی سید المرسلین محمد و عترته الطاهرین الاکرمین صلوة دائمة متوالیة

ابد الآبدین و دهر الداهرین

ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

وقد وقع الفراغ عن طبع هذا الکتاب المتین الهادی الی الحق المبین المسمی بحق الیقین اواخر شهر جمادی الاخری من شهور سنة ۱۳۰۰ ثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی صاحبها الاف التحیة والاثنیة ببلدة لکهنؤ فی المطبع الجعفری الواقع فی نخاس حسب یده والحمد لله الحمید

